

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر حکیم جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۹۷۸:۱-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۹۷۸:۲-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

ادامه سوره بقره

تفسیر آیه ۱۹۰- ۱۹۱- ۱۹۲- ۱۹۳- ۱۹۴- ۱۹۵

اشاره

وَ قٰاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَلَّذِینَ یُقٰاتِلُونَکُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ

وَ اُقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ وَ اَلْفِتْنَهُ أَشَدُّ مِنَ اَلْقَتْلِ وَ لاٰ تُقٰاتِلُوهُمْ عِنْدَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ حَتّٰی یُقٰاتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِنْ قٰاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذٰلِکَ جَزٰاءُ اَلْکٰافِرِینَ

فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

وَ قٰاتِلُوهُمْ حَتّٰی لاٰ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ اَلدِّینُ لِلّٰهِ فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَلاٰ عُدْوٰانَ إِلاّٰ عَلَی اَلظّٰالِمِینَ

اَلشَّهْرُ اَلْحَرٰامُ بِالشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ وَ اَلْحُرُمٰاتُ قِصٰاصٌ فَمَنِ اِعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ

و در راه خدا با کسانی که با شما میجنگند بجنگید و هنگام جنگ از حدود الهی تجاوز نکنید زیرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

و آنان را که از هیچ ستمی روی گردان نیستند هر جا یافتید به قتل برساند و از جائی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید و فتنه [که آزار مردم و بیرون راندشان از خانه و کاشانه و ایجاد ناامنی است] از کشتن بدتر است و کنار مسجدالحرام با آنان نجنگید مگر آن که در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما در آنجا جنگیدند آنان را به قتل برسانید که پاداش و کیفر کافران همین است.

اگر از فتنه گری و جنگ باز ایستند، یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و با آنان بجنگید تا فتنه شرک و بت پرستی و آزار مردم و ایجاد ناامنی بر جای نماند، و دین فقط ویژه خدا باشد، پس اگر از فتنه بازایستند به جنگ با آنان پایادن دهید که تجاوز و دشمنی جز بر ضدستم کاران جایز نیست.

ماه حرام در برابر ماه حرام است [اگر دشمن حرمت آن را رعایت نکرد و با شما در آن جنگید، شما هم برای حفظ کیان خود در همان ماه با او بجنگید] و همه حرمتها دارای قصاص اند، پس هر که به شما تعدی کرد و به نقض قانون متوسل شد، شما هم به مانند آن بر او تعدی کنید و از خدا پروا نمائید و بدانید که خدا همراه پروا پیشگان است.

و در راه خدا انفاق کنید و با ترک این کار پسندیده یا هزینه کردن مال در راه نامشروع خود را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که یقیقاً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

ص:۲

شرح و توضیح:

در این آیات که مورد تفسیر است، مطالب بسیار مهمی مطرح شده، که توجه آنها بر اهل ایمان و مسلمانان غیور لازم است.

اهم آن مطالب عبارت است از:

۱- وجوب نبرد با دشمنان محارب. ۲- حرمت تجاوز از احکام جهاد. ۳- گناه فتنه انگیزی. ۴- حرمت جنگ در ماههای حرام مگر در صورت تجاوز دشمنان در آن ماه ها. ۵- لزوم پذیرش آتش بس. ۶- وجوب هزینه کردن مال در راه جهاد.

وجوب نبرد با دشمنان محارب

فرهنگ حضرت حق که از روزگار آدم ابوالبشر اسلام بوده، و تا قیامت هم اسلام است، هدفی جز هدایت انسان به سوی مبدء و معاد و کمال و رشد، و ادب و تربیت و آراسته شدنش به اخلاق حسنه و عمل صالح و تأمین سعادت دنیا و آخرت نداشت و ندارد.

اسلام انسان را به تعقل و اندیشه و تفکر و تدبیر در حقایق و ظاهر و باطن هستی و آیات تکوینی و تشریعی، برای رسیدن به اوج کمال و تحصیل خیر دنیا و آخرت دعوت میکند، و از او میخواهد که با بکارگرفتن عقلش نسبت به قبول فرهنگ زندگی فرهنگ احسن را که همان آئین اسلام است تن دهد، تا از سلامت همه جانبه و عدالت و انصاف در همه شئون زندگی بهره گردد، این است حقیقت و اساس دعوت اسلام، دعوت به عبادت معبود حقیقی، دعوت به صلح و امنیت، دعوت به صدق و صفا، دعوت به مهر و وفا، دعوت به تحصیل خیر و سعادت، دعوت به آباد کردن دنیا و آخرت نه دعوت به جنگ و دعوت به کشتار، و دعوت با آزار و ظلم، اسلام دین عقل و اندیشه و دین علم و حکمت، و دین تفکر و تدبر، و دین تربیت و ادب است نه دین اسلحه و

ص:۳

شمشیر، و دین جنگ و خونریزی، اسلام دین شمشیر است سخنی بیمنطق، و کلامی بیدلیل است که مسیحیت یهودی مسلک غرب براساس دشمنی با اسلام در دهانها انداخت و برای باور ندان آن به مردم حتی به خود مسلمانان نسبت به آن هزینه گزافی پرداخت و میپردازد.

سخن سخیف و بیپایه دشمن این است که: اسلام میخواهد با سلب اختیار و انتخاب انسان ها، خود را به زور اسلحه و اجبار به آنان تحمیل کند، در صورتی که اگر خوش باوران به خود زحمت مراجعه به قرآن که قانون اساسی اسلام است و به روایات رسیده از رهبران معصوم را بدهند به بطلان و بیپایه بودن سخن دشمن پی میبرند، و متوجه این حقیقت میشوند که اسلام راه را از چاه و حق ر ا از باطل، و نور را از ظلمت، و درستی را از نادرستی شناسانیده و از همگان دعوت کرده است به حقایق دینی و احکام اسلامی، و قوانین حیات بخش آئین حق با دیده عقل بنگرید و به اندیشه و تفکر برخیزید و با اختیار خود و آزادی کامل، در سایه عقل به انتخاب اسلام قدام نمایند.

لاَ إِكْرٰاهَ فِي اَلدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ اَلرُّشْدُ مِنَ اَلْغَيِّ. . . (۱)

در دین هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اکراه و اجبار

مطلب بعد از حرف لو ممتنع و انجام شدنی نیست، بنابراین اسلام دین عقل و حکمت است و مردم حق دارند با آزادی کامل پس از تعقل و مطالعه به انتخاب اسلام برخیزند، و معلوم است که دشمن برای تحمیل عقیده باطل خود نسبت به اسلام راه شیطانی و فتنه گری را طی میکند، و دنبال مردم بیمطالعه و نادان است.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

۱- ۱) - بقره ۲۵۶.

«ان هذا الدین متین فاو غلوا فیه برفق ولاتکرهوا عباده الله الی عبادالله فتکونوا کالراکب المنبت الذی لاسفراً قطع ولاظهراً ابقی: » (۱)

اسلام دین سهل و آسان و خالی از سختی و مشقت است، با مدارا در آن قدم بردارید، و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید و مانند سواری نباشید که مرکب خود را خسته و فرسوده مینماید، و در نهایت نه راه سفر را پیموده و نه مرکبش سالم مانده است.

و نیز از رسول خدا روایت شده:

«انا والاتقیاء من امتی برأء من التکلّف:» (۲)

من و پرهیزکاران امّتم از تن دادن به کارهای تحمیلی که آمیخته به تصنع و سبب ناراحتی و مشقّت است بیزاریم.

اسلام دین جنگ نبوده و نیست، اولین جنگی که در اسلام اتفاق افتاد جنگ بدر است که در همه کتابهای تاریخ و حدیث بدون استثناء نوشته شده از طرف مشرکان مکّه بر مسلمانان تحمیل شد و مسلمانان برای حفظ اسلام و حفظ کیان خود و حفظ مدینه و ساکنان آن جنبه دفاعی به خود گرفتند، و قدم به میدان جنگ گذاشتند و بانیتی پاک و قصدی خالص و برای ثابت ماندن ارزشها و با دشمن غدار که قصد خاموش کردن چراغ هدایت را داشت مبازره کردند.

اگر مشرکان مکه به قصد حمله بر مسلمانان و جنگ با آنان به سوی مدینه حرکت نمیکردند، رسول خدا و اهل ایمان اقدام به جنگ نمیکردند، و به میدان نمیآمدند، زیرا دعوت اسلام بر پایه ایجاد صلح و امنیت و آراسته شدن انسان به ادب و تربیت استوار بود.

۱- ۱) - بحار، ج ۱۵، بخش ۲، ص۱۷۲.

۲- ۲) - احیاء العلوم کتاب ۲، ص۱۰۲.

این دشمنان بودند که زمینه ورود اهل اسلام را به جنگ فراهم کردند، دقت در آیه ۱۹۰ که آیه مورد بحث این سطور است این معنا را به وضوح نشان میدهد:

قَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَلَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ. . .

با آنان که با شما سر جنگ و ستیز دارند، برای دفاع از کیان خود و آئین و ارزش هایتان بجنگید، و اگر کسی با شما قصد جنگ ندارد با او نجنگید.

تفاسیر میگویند، این اولین آیهای است که در مورد جنگ در مدینه نازل شد، چون آیه شریفه به پیامبر ابلاغ شد پیامبر با آنان که جنگ را شروع کردند، جنگید، و با کسانی که قصد جنگ نکردند نجنگید. (۱)

المیزان در توضیح این آیه شریفه میگوید:

قتال به معنای آن است که شخصی قصد کشتن کسی را کند که او قصد کشتن وی را دارد، و در راه خدا بودن این عمل به این است که هدف تصمیم گیرنده به جنگ با دشمن اقامه دین و اعلای کلمه توحید باشد، که چنین قتالی عبادت است که باید با نیت انجام شود و آن نیت عبارت است از طلب رضای حق و تقرب به او، نه استیلا بر اموال مردم و ناموس آنان.

پس قتال در اسلام جنبه دفاع دارد، اسلام میخواهد به وسیله قتال با کفار از حق قانونی انسانها دفاع کند.

حقی که فطرت سلیم هر انسانی آن را برای انسانیت قایل است، آری از آنجائی که قتال در اسلام دفاع است و دفاع بالذات محدود به زمانی است که حوزه اسلام مورد هجوم کفار قرار گیرد، به خلاف جنگ که معنای واقعیاش تجاوز و خروج از حد و مرز است لذا قرآن دنبال فرمان قتال که همان دفاع مشروع است میفرماید:

وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ

۱- ۱) - تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۳۸۷- تفسیر طبری، ج۲، ص۱۹۵

تجاوز مکنید معنی شما شروعکننده به جنگ نباشید بلکه وظیفه شما دفاع در برابر کسانی است که با شما به جنگ بر میخیزند، آری تجاوز مکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد.

کلمه تَعْتَدُوا از مصدر اعتدا است و اعتدا به معنای بیرون شدن از حد است، مثلًا وقتی گفته میشود:

«فلان عدا و یا فلان اعتدی» معنایش این است که فلانی از حد خود تجاوز کرد، و نهی از اعتدا نهیی است مطلق، در نتیجه مراد از آن هر عملی است که عنوان تجاوز بر آن صادق باشد مانند قتالِ پیش از پیشنهاد مصالحه به دشمن بر سر حق و نیز قتال ابتدائی و قتل زنان و کودکان و قتال قبل از اعلان جنگ با دشن و امثال اینها که سنت نبویه آن را بیان کرده است. (۱)

با توجه به این حقایق که از متن قرآن و روش پیامبر و امامان معصوم استفاده میشود، باید به غربیان و مستشرقان گفت: سخن شما مبنی بر این که اسلام دین اسلحه و زور است جز از روی کینه و دشمنی با اسلام از دهان پلیدتان بیرون نیامده، و بدتر از شما کسانی هستند که در غرب و شرق سخن شما را بدون مطالعه قرآن و بدون آگاهی از احکام اسلام پذیرفته اند.

کتاب شریف کافی که در ده جلد نظام داده شده، و در عصر غیبت صغری یعنی نزدیک به عصر امام یازدهم و دهم به نوشته درآمده نسبتاً یکی از معتبرترین کتابهای اسلامی است، ای کاش بیخبرانی که نسبت به اسلام تحت تأثیر قضاوتهای مغرضانه، و آراء شیطانی مستشرقان قرار دارند فقط ابتدای آن را مطالعه میکردند، که اولین بخش آن به طور مفصل درباره عقل و جهل و دومین

۱- ۱) - المیزان، ج۲، ص۸۸.

بخش آن درباره علم و عالم و سومین بخش آن درباره توحید و آفرینش و چهارمین بخش آن درباره ولایت و رهبری صحیح در جامعه است، تا از نگاه ناصحیح خود به اسلام نجات یابند و از بند ابلیسی مستشرقان آزاد گردند، و از فضای فرهنگ غلط غربیان که به سوی حیوانیت و درنگی محض پیش میرود درآینـد و به دستگیره نجات حق یعنی اسلام سعادت بخش در آویزند.

چرا جنگ، چرا دفاع

در سطور گذشته همراه با دلیل و برهان خواندید که اسلام دین صلح و صفا، و ادب و تربیت، و دعوتکننده به خیر دنیا و آخرت است و اگر با او سر جنگ نداشته باشند ابداً با کسی سر جنگ ندارد، و خود را به زور و اکراه، و با اجبار و اسلحه به کسی تحمیل نمیکند، و از ابتدای طلوعش تا الآن در برابر کسانی که با او به جنگ برخاستند صورت دفاع به خود گرفته، آنچه در این زمینه باید مورد بحث قرار گیرد، و به آن توجه شود این است که سبب این همه جنگها در تاریخ اسلام با اسلام و اهل اسلام، و با فرهنگ حق و آراستگان به آن چه بوده؟

اسلام از زمان ظهورش یعنی از زمان اولین پیامبر تا الآن که این صفحات نوشته میشود، با ببیند وباری، ظلم و ستم، پایمال کردن حق مردم، شهوات بیقید و بند، به دست آوردن مال از راههای نامشروع و غیر منطقی، استعمار کردن جامعه و ملت ها، به غارت بردن ثروتهای خصوصی و عمومی، و فساد در همه امور زندگی، و زشتیهای اخلاقی و جنگ و خون ریزی، و فتنه و شیطنت، و نیرنگ و نفاق، و بخل و حرص، و طمع و آز، و تکاثر و ثروت اندوزی، و سلطنت و حکومت فردی، آن هم بر پایه ظلم و ستم، و جهل و نادانی، و غفلت و بیخبری به شدت مخالف بوده، و میخواسته سفره این مسائل را از خیمه حیات انسان برچیند، ولی هواپرستان و شهوت رانان، و لذت گرایان که جز لذت

حیوانی به چیزی قانع نبودند، و حاکمان ستمکار که برای ادامه حکومت خود مردم را به استضعاف میکشیدند، و از بیخبری آنان سوء استفاده کرده آنان را در پیشبرد حکومت و اهداف پلید خود بگار میگرفتند، و پول پرستانی که از طریق ربا و غصب و رشوه، و بردن حق دیگران به جمع کردن و تکاثر ثروت و مشغول بودند، و خلاصه از این قبیل مردمان که به هیچ صورت نمیخواستند قیود اخلاقی، و قوانین فطری، و قراردادهای منطقی، و عقاید حقه، و عبادت و بندگی خدا، و آزاد گذاشتن انسانها را از فرهنگ تحمیلی خویش بپذیرند بر اثر بیماری خطرناک حسد، و خود بینی و کبر، و علّو و برتری جوئی، و لذت گرائی بیقید و شرط، و به خاطر علاقه شدید به ببیند و باری و ارضاء شهوات حیوانی، و برداشتن مانع و شکستن سدّ استوار اسلام که با همه وجود در برابر خواستههای نامشروع اینان میایستاد، در برابر اسلام و اهل ایمان سینه سپر کردند، و به اسلحه و زور و لشگر کشی و جنگ و قتال متوسل شدند تا به خیال خود این مانع و سدّ فرهنگی را که به خاطر حق بودنش اثر شگفتی در جذب مردم داشت پیش از راه خود و به اسارت داشتن مردم ادامه دهند، و در هر صورت این چراغ فروزان را و این خورشید حیات بخش را خاموش کنند، تا با خیالی آسوده و بدون مزاحم به راه ابلیسی خود ادامه دهند و این چند روزه دنیا را خوش باشند، شما ای خواننده عزیز هر کس و تابع هر مسلکی که هستی در این زمینه چه قضاوتی داری؟ آیا اسلام و اهل ایمان سر جای خود بنشینند تا دشمن با همه ساز و برگش از راه برسد و آنان را قتل عام کرده، ثروت هایشان را غارت کند و خانه و کاشانه اینان را خراب نماید و زن و فرزندانشان را به اسارت ببرد، و فاتحه اسلام و اهلش را بخواند، یا عقلاً بر مسلمانان و اهل ایمان واجب است که برای حفظ فرهنگ اسلام و اعلای کلمه حق، و حفظ کیان ملت و جامعه اسلامی به مقابله با دشمن

و دفاع از نفوس و نوامیس و حفظ اموال و سرزمینهای اسلامی برخیزد و تا جائی به دفاع خود ادامه دهد که دشمن از قدرت و قوت بیفتد و از پای در آید و درآن صورت یا با اختیار خود اسلام را بپذیرد، یا به جایگاهش باز گردد و دیگر هوس حمله به اسلام و مسلمانان را در سر نپروراند.

قطعاً شما که از عقل و اندیشه و تفکر و بصیرت نصیب داری حکم به دفاع خواهی داد، و بر مسلمانان واجب خواهی دانست که برای دفع دشمن و دفع شرّ او به مقابله و قتال با دشمنی که جنگ را شروع کرده و هدفش نابود کردن ارزشها و از بین بردن نسل و حرث است بر خیزد و ابداً در این زمینه کوتاه نیایند و میدان جهاد را خالی نگذارند و پس از خاموش شدن آتش جنگ هزینهای که دشمن بر مسلمانان جهت دفاع از خودشان و دفاع از اسلام تحمیل کرده از دشمن به عنوان غرامت جنگ بگیرند.

آری اگر هوای نفس میدان دار گروهی از مردن نبود، و شهوات حیوانی بر عدهای غلبه نداشت، و درون گروهی دچار حسد و حرص و کبر نبود، و همه جوامع و ملتها از باطنی پاك و ظواهری آراسته برخوردار بودند، و قناعت و تقوا بر انسانها حاكم بود ابداً جنگی اتفاق نمیافتاد و این همه بلاـ و مصیبت به بار نمیآمد، و بیگناهان كشته نمیشدند، و زنان جوان و غیر جوان بیسرپرست نمیماندند، و كودكان به غم یتیمی نمینشستند، و آبادیها و خانهها ویران نمیگشت، و مدارس و دانشگاهها و مساجد و معابد تبدیل به خرابه نمیشد، ولی حرص و آز، و كبر و بیدینی، و هوا و شهوت از زمان آدم تاكنون چه بلاها و مصائبی كه بار نیاورد، و در آینده هم چه بلاها و مصائبی كه به بار بیاورد! !

راستی برای خاموش كردن آتش فتنه، و رام كردن دشمن وحشی، و مانع شدن از بیرحمی و غارتگری و چپاول اموال، و پیش گیری از ضربه زدن به ارزش ها، چارهای جز مقابله و دفاع هست؟

ص:۱۰

چنین دفاعی که در حقیقت دفاع از ارزش ها، و دفاع از حقوق فطری و طبیعی انسان ها، و دفاع از کرامت آدمیان است از نگاه اسلام عبادت و زمینه تقرب به حق و جان باخته در آن شهید و دارای حیات ویژه و خلاصه دری از درهای بهشت شناخته شده است.

در این زمینه به بخشی از روایات بسیار مهم که از پیامبر اسلام روایت شده دقت نمائید.

«اطیب کسب الرجل المسلم سهمه فی سبیل الله:» (۱)

پاکیزهترین کارکرد و کسب انسان مسلمانان تیراندازی او در راه خداست.

«لقیام الرجل فی الصف فی سبیل الله عزوجل ساعه افضل من عباده ستین سنه:» (۲)

بی شک یک ساعت در صف جهاد در راه خدا ایستادن از عبادت شصت سال بهتر است.

«لقید سوط احدکم من الجنه خیر مما بین السماء والارض:»

تازیانه بستن یکی از شما در بهشت، از آنچه میان آسمانها و زمین میباشد بهتر است.

«حرس لیله فی سبیل الله عزوجل افضل من الف لیله لقام لیلها ویصام نهارها:» (۳)

یک شب نگهبانی برای خدا در جبهه جنگ، از شب زنده داری هزار شب که هر شبش آدمی در عبادت و هر روزش در روزه باشد بهتر است.

۱- ۱) - نهج الفصاحه، ۱۵۰-۱۵۱.

۲- ۲) - - نهج الفصاحه، ۱۵۰-۱۵۱.

۳- ۳) - مستدرک حاکم، ج۲، ص ۸۱.

«حرّم علی عینین ان تنالهما النار: عین بکت من خشیه الله وعین باتت تحرس الاسلام واهله من الکفر:» (۱)

آتش دوزخ بر دو چشم حرام است: چشمی که از خشیت خدا گریه کند، و چشمی که از اسلام و مسلمان در برابر کفار نگهبانی دهد.

«جاهدوا المشرکین باموالکم وانفسکم والسنتکم:» (۲)

با مال و جان و زبانتان به جنگ با مشرکان اقدام کنید.

«ان ابواب الجنه تحت ظلال السیوف:»

یقیناً درهای بهشت درسایه شمشیرهاست.

«السیوف مفاتیح الجنه:» (۳)

شمشیرها کلیدهای بهشت اند.

«ان الله تعالی یدخل بالسهم الواحد ثلاثهً الجنه: صانعه یحتسب فی صنعته الخیر، والرامی به و مُنبله:» (۴)

خدای متعال با یک تیر سه نفر را به بهشت میبرد: سازنده تیر که آن را به نیت استفاده در راه خیر میسازد، و آن که تیر را به سوی دشمن میاندازد، و آن که تیر را در اختیار تیرانداز میگذارد.

از این روایات و امثال اینها علاوه بر وجوب جهاد، مسئله دیگری هم استفاده میشود که بسیار قابل توجه است، و آن وجوب آمادگی همه جانبه مسلمانان در برابر دشمنان است، آمادگی فکری، آمادگی سیاسی، آمادگی اخلاقی، و به ویژه

۱- ۱) - مستدرک، ج۲، ص۸۲.
۲- ۲) - سنن ابی داورد، ج۱، ص۵۶۲.
۳- ۳) - نهج الفصاحه ۱۵۳-۱۵۴.
۴- ۴) - نهج الفصاحه ۱۵۳-۱۵۴.

آمادگی رزمی، در این بخش به آیات و روایات مربوط تا جائی که لازم باشد اشاره میشود.

وجوب آمادگی مسلمانان در برابر دشمنان

پیش از آن که دشمنان عنود و حسود، نقشه حمله به مسلمانان را در سر بپرورانند، و قبل از این که هوا پرستان و زورگویان آماده حمله به اسلام و اهل ایمان شوند، بر اساس آیات قرآن و روایات واجب است همه مسلمانان در مقام همه نوع آمادگی و به ویژه آمادگی رزمی چه در زمینه ساخت و تهیه اسلحه روز، چه در زمینه تمرین و آموزش نظامی و فنون جنگی برآیند، این وجوب نیازی به تکیه بر فتوای مجتهد ندارد، بلکه وجوبی است که از شرع و عقل استفاده میشود، و انجام این امر بر عهده همه مسلمانان است.

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ اَلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّٰهِ وَ عَدُوَّكُمْ (۱)

و در برابر دشمنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو و نفرات و ساز و برگ جنگی واسبان ورزیده [توپ و تانک و هواپیما] آماده نمائید تا به وسیله آنها دشمن خدا، و دشمن خودتان و دشمنانی غیر اینان را که نمیشناسید ولی خدا آنان را میشناسد بترسانید، تا هوس جنگ با شما را در سر نپرورانند، و در صورت جنگ با شما با شکست سخت و ذلت باری روبه رو شوند.

المیزان در ذیل این آیه شریفه میگوید:

اعداد به معنای تهیه کردن چیزی است تا انسان به وسیله آن چیز به هدفی که دارد برسد، که اگر قبلا آن را تهیه ندیده باشد به مطلوب خود نمیرسد، مانند فراهم کردن هیزم و کبریت برای به دست آوردن آتش، و نیز مانند تهیه آتش برای طبع و پخت غذا.

۱- ۱) - انفال ۶۰.

کلمه قوه به معنای هر چیزی است که با وجودش کار معینی از کارها ممکن میشود، و در جنگ به معنای هر چیزی است که جنگ و دفاع با آن امکانپذیر است، از قبیل انواع اسلحه و مردان جنگی با تجربه و دارای سوابق جنگی و تشکیلات نظامی و کلمه رباط مبالغه در ربط است و ربط همان عقد و گره است با این تفاوت که ربط سستتر از عقد و عقد محکمتر از ربط است، چیزی که هست رباط از ربط رساتر است و کلمه خیل به معنای اسب است و ارهاب معنایش نزدیک به ترساندن است.

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ فرمان عامی به همه مؤمنان و مسلمانان است که در برابر کافران به اندازه قدرتشان از تدارکات جنگی که به آن نیاز پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به عبارت دیگر باید مسلمانان آنچه را از ادوات جنگی و سایر لوازم دارند، یا ممکن است تهیه کنند آماده سازند، زیرا جامعه انسانی غیر این نیست که از افراد و اقوامی دارای طبایع و افکار مختلف تشکیل میشود، و در این مجتمع هیچ اجتماعی براساس سنتی که حافظ منافعشان باشد اجتماع نمیکنند مگر این که اجتماع دیگری برضد منافعش و مخالف با سنتش تشکیل خواهد یافت، و این دو اجتماع دیری با هم نمیپایند مگر این که کارشان به اختلاف کشیده، و سرانجام به نزاع و مبارزه بر ضد هم بر میخیزند، و هر یک بر آن میشود که آن دیگر را مغلوب کرده و به شکست و متلاشی شدن بکشاند.

پس با این وضع مسئله جنگ و جدال و اختلافاتی که منجر به جنگهای خسارتزا میشود امری است که در مجتمعات بشری گریزی از آن نبوده و خواه ناخواه پیش میآید، و اگر این امر قهری نبود، انسان در خلقتش به قوائی که جز در مواقع دفاع بکار نمیرود از قبیل غضب و شدت و نیروی فکری مجهز نمیشد،

پس این که میبینیم انسان به چنین قوائی در بدن و فکرش مجهز است خود دلیل بر این است که وقوع جنگ اجتناب پذیر نیست و راهی برای دور ماندن از آن وجود ندارد، و چون چنین است به حکم فطرت بر جامعه اسلامی واجب است که همیشه و در هر حال تا آنجا که میتواند و بهمان مقداری که احتمال میدهد دشمن اجتماع صالحش مجهز باشد خود را مجهز نماید.

و در تعالیم عالیه دین فطری اسلام که دین قیم است و خدای تعالی آن را برای بشر فرستاده، حکومتی را برای او اختیار کرده که باید نام آن را حکومت انسانی گذاشت، و آن حکومتی است که در مقرراتش حقوق فرد فرد جامعه را محفوظ و مصالح ضعیف و قوی و توانگر و فقیر و آزاد و برده و مرد و زن و فرد و جماعت و بعض و کلّ را به طور مساوی رعایت کرده است، حکومتش فردی استبدادی نیست تا قائم به خواستههای شخص حاکم باشد، و او به دلخواه خود در جان و عرض و مال مردم حکومت کند، و حکومت اکثریت یعنی پارلمانی هم نیست تا بر طبق خواسته اکثر افراد دور زده و منافع مابقی پایمال شود، یعنی نصف جمعیت به اضافه یک به مراد خود رسیده و نصف منهای یک به محرومیت بنشیند.

لذا در آیه شریفه خطاب را متوجه عموم مردم کرده است که فرموده:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ.

چه این که گفتیم حکومت اسلامی حکومتی است انسانی به این معنا که حقوق همه افراد انسانها را رعایت نموده و به خواستههای آنان احترام میگزارد گرچه هر که میخواهد باشد، نه این که خواستههای افراد را فدای خواسته یک نفر و یا خواسته اکثریت کرده باشد.

ص:۱۵

و چون مطلب از این قرار است، دشمن منافع یک جامعه اسلامی دشمن منافع تمامی افراد است، پس بر همه افراد است که قیام نموده و دشـمن را از خود و از منافع خود دفع نمایند، و باید برای چنین روزی نیرو و اسلحه زیر سر داشته باشند تا بتوانند منافع خود را از خطر دسـتبرد دشـمن نگه دارند، گو این که پارهای از ذخیرههای دفاعی هست که تهیه آن جز از عهده حکومتها بر نمیآیـد، لکن پارهـای دیگر هم هست که مسـئول تهیه آن خود افرادنـد، چون حکومت هر قـدر هم نیرومنـد و دارای امکانات زیادی باشـد به فرد فرد مردم محتاج است، پس مردم هم به نوبه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آمـاده کننـد، بنـابراین تکلیـف واجب و اعـدّولهم تکلیـف به همه است، و این است حکمت مجهز بـودن همه مسـلمانان در هر زمانی و تحت هر شرایطی تا با مجهز بودنشان دشمن نسبت به آنان در ترس باشد و هوس حمله را از سر بیرون کند.

این بخش از آیه شریفه: تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّهِ وَ عَدُوَّکُمْ : تا دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید در مقام بیان دلیل آمادگی فرد فرد مؤمنان و پاسـخی است به این سـئوال که چرا مسـلمانان باید آماده باشـند؟ و چرا باید هر آنچه از امکانات و توان و قدرت میسر است فراهم آورند؟

آری در هر زمان و در هر شـرایط باید دشـمنان خدا و دشمنان اهل اسلام در برابر قدرت مسلمانان به گونهای شوند که قدرت و عظمت اسـلام دلهای آنان را پر از ترس و خوف کنـد و روحیه خود را از دست بدهند و خود را در برابر بسـیج عمومی جان بر کف مسلمانان درمانده و زبون ببینند، که این وضع مقدمه شکست دشمن و پیروزی مسلمانان است و تحصیل چنین موقعیتی برای مسـلمانان نیـاز به آمـادگی در ابعـاد گونـاگون دارد، و ایجاد این آمادگی براساس نظر قرآن بر هر فرد فرد مسـلمان امری واجب است.

ص:۱۶

در رابطه به جمله تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّٰهِ وَ عَدُوَّکُمْ شکی نیست که آمادگی رزمی و بسیج عمومی مسلمانان موجب ترس میگردد که از آن در آیات و روایات تعبیر به رعب شده است، آری وقتی دشمن ترسید روحیه خود را میبازد و به عبارت دیگر از درون فرو میریزد.

دشمن میکوشد از برون ضربه نخورد ولی خداوند در صورت آمادگی مسلمانان دشمن را از درون متلاشی میکند و روشن است که فرو ریختن درون ضربهای جبران ناپذیر است، و اگر همه سلاحهای جهان به کار افتند، ولی روحیه نبرد در جنگ آوران مسلح به آن سلاحها نباشد آن نبردکنندگان هم چون طبل توخالی هستند که صدای بلند دارند ولی درونشان تهی است و کارشان کارساز نخواهد بود.

تفسیر المنار در جلد ده که برگرفته از درسهای تفسیری شیخ محمد عبده یار و هم فکر سید جمال الدین اسد آبادی است در توضیح این آیه میگوید:

پروردگار متعال بندگان مؤمنش را فرمان میدهد که برای مقابله با دشمن امکانات همه جانبه تهیه کنند، تا اگر به حمله دست زد آتش شرارت هایش را خاموش و وجود پلید خود او را نابود کنند، و زمینه حفظ جانهای محترم و پایداری حق و فضیلت تحقق یابد.

به عبارت دیگر منظور حضرت حق از آیه این است که برای امت اسلامی یک نیروی دائمی و قدرت لازم آماده و تهیه شود، برای آن که اگر روزی دشمن حمله غافلگیرانه کرد، سواران و رزمندگان آماده را توان پیش گیری باشد، نیروهائی که از سوئی توان مقاومت دارند، و از طرفی اخبار مرزهای اسلامی را به امت اسلامی گزارش میدهند، بهمین جهت شارع مقدس مسأله رباط الخیل و سواره نظام مرزی را به صورت جدی مطرح کرده است، این دو مسئله یعنی

مرکبهای لازم و آمادگی رزمندان از مسائل بسیار مهمی است که امروز همه کشورها و دولتها به آن توجه دارند، با آن که وضعیت نظامی در این دروهها تفاوت بسیاری کرده و جنگهای جهانی و غیر آن از نظر رشد صنایع نظامی تفاوت بسیاری نموده، و گسترش ابعاد آن با گذشته بسیار فرق کرده است.

بسیار روشن است که آمادگی نظامی که خدای بزرگ از مسلمانان خواسته برحسب زمان و مکان و توان و درجات امکانات تفاوت دارد.

روزی مهمترین آموزش نظامی و یا یکی از حساسترین و مؤثرترین ابزار نظامی تیراندازی بوده است که به آن اهمیت فراوان داده اند.

از عقبه بن عامر روایت شده که رسول خدا پس از تلاوت آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ فرمود: منظور از قوه در آیه تیراندازی است و این مطلب را سه بار تکرار فرمود.

قطعاً این که رسول اکرم کلمه رمی را که به معنای تیراندازی است به طور مطلق و بیقید ذکر کرده است شامل هر نوع تیری که به سوی دشمن رها میشود خواهد گردید خواه از نوع تیرهای قدیم یا تفنگ و بمباران و خمپاره و توپ و. . . که امروز بکار میرود.

واژه رمی شامل همه این موارد و مشابه آن خواهد شد و گوئی خواست خدا بوده که کلمه رمی را بدون قید بر زبان پیامبرش جاری نموده و بر ما مسلم میشود که آیه مورد بحث عام است و خطاب به همه مسلمانان میباشد.

بنابراین بر فرد فرد مسلمانان جهان در هر دورهای در آینده زمان و به ویژه امروز که ملت اسلام دشمنان قسم خورده و خطرناك و غیرقابل هدایت چون آمریکا و اسرائیل و انگلیس و اذناب آنان دارد، براساس فرمان آشکار قرآن در ساخت انواع تانك ها، و توپ ها، و زره پوش ها، و هواپیماها و کشتیهای

جنگی و زیر دریائیها با کمال جدیت بکوشند، و هر فنی از فنون نظامی را بیاموزند، و هر آنچه آموختنش در ساخت و توسعه امکانات نظامی مذکور لازم است از باب این مسئله فقهی که مقدمه واجب واجب است، خود را موظف بدانند که این علوم و تخصصها را فرا گیرند.

تفسیر المنار در جلد دهم ص ۱۶۷ در مورد آیه ۶۰ سوره انفال و ۷۱ سوره نساء به نتیجه گیری و جمع بندی جالبی پرداخته و کلیاتی را در ضمن چهار قاعده بیان کرده است:

قاعده اول: از قواعد نظامی و سیاسی آماده کردن مسلمانان و مؤمنان است، تا جائی که بتوانند برای پیکار با دشمنان اسلام آماده شوند، در اینجا نفرات و تعداد پیکارگران مطرح است، که باید هر مکلفی که توان دارد برای مبارزه آماده شود.

گاهی این وجوب در حدّ وجوب عینی است، و در برخی از موارد به دلیل نیازهای گستردهتر در حد بسیج همگانی است.

البته این روش که هر مکلفی خود را ملزم بداند، و همگان در صورت لزوم بسیج شوند، حتی در جهان امروز امکان ندارد، ولی تا آخرین مرز امکان باید آماده بود.

به دنبال آمادگی دادن به نیروی انسانی و افراد صالح برای جنگ، مسأله اسلحه پیش میآید، همانطور که میدانیم چگونگی اسلحه در هر زمان فرق میکند، و در مکانهای مختلف نیز نیاز به سلاحهای خاص است، امروز انواع سلاحهای زمینی و دریائی و هوائی گسترش و توسعه یافته و در زمینه حرکتهای نظامی و نقل و انتقالات نیرو، و واردات جنگی در هر زمینه از نظر تکنیکی پیشرفتهای عجیبی یافته است.

در این جهت هر نوع آموزشهای فنی و تخصصی در زمینه صنایع و ابزار لازم است، و جزء همان قانون آمادگی اسلامی است.

قاعده دوم: حفظ مرزهای اسلامی است، و قطعاً گسیل نیروهای پرتوان و نیرومند به مرزها، و ایجاد پایگاههای نظامی در سراسر مرزهای اسلامی یک دستور واجب اسلامی و قرآنی است.

و امروز این نیاز نیز از مهمترین نیازهای اساسی نظامی است، با آن که بشر از نظر فنی و علمی در حدّ بالائی قرار گرفته، ولی ابر قدرتها در مسیر حفظ منافعشان و کشورهای کوچکتر برای تأمین امنیت مردم کشورشان مرز داری را یکی از اصول حفظ امنیت میدانند.

آیه شریفه مورد بحث این درس را به همه مسلمانان میدهد که هم کسب نیرو کنید و هم از مرزها به خوبی پاسداری نمائید.

قاعده سوم: هدف اصلی و اوّلی از این آمادگی نظامی و پاسداری مرزها، ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان دین است، تا آنان را نیت و توان تعدی و تجاوز به سرزمینهای اسلامی نباشد، در نتیجه به فکر استعمار و سلطه جوئی و نفوذ در سرزمینهای اسلامی به خاطر جلب منافع نامشروع برای خود نیفتند.

باید مسلمانان نه تنها در مرزهای خود و در داخل کشورشان آزاد زندگی کنند و کسب و تحصیل نمایند و برای خود آسوده باشند، بلکه باید در رابطه با سایر کشورهای جهان نیز از آسایش و استقلال و قدرت برخوردار باشند.

آری باید در درون کشور و خانه خودشان و در خارج کشور و کشورهای بیگانه از هر نوع گزند، نسبت به منافع و مصالحشان در امان باشند.

قاعده چهارم: بر مسلمانان واجب است برای ایجاد آمادگی و زمینهسازی قدرت سیاسی و نظامی و علمی مؤمنان انفاق کنند، و انفاق یک عامل مؤثر پشتیبانی مردمی است که یک ضرورت مؤکّد برای حفظ تشکیلات و نظام

اسلامی است، و بدون همکاری مردمی و انفاق آنان نظام پا نمیگیرد و هرگز امکان آمادگی و بسیج عمومی فراهم نمیشود. بر همین پایه و اساس به دنبال آیه وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ میفرماید:

وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ: (1)

و آنچه در راه خدا هزینه کنید، پاداشش به طور کامل به شما داده میشود.

در دوران طلائی صدر اسلام، این انفاق براساس روایات به ایمان مؤمنان و عشق و ایثارشان موکول شده بود، و آنان در آسایش و سختی از هیچ گونه تلاشی در این راه دریغ نداشتند.

در ماجرای جنگ تبوک که در سال نهم هجرت اتفاق افتاد و قرآن در سوره بقره آیه ۱۹۴ به آن اشاره کرده، و در کتابهای تاریخی به طور مشروع بیان شده، مسلمانان از همه هستی خود گذشتند تا بتوانند در برابر ابر قدرت روم شرقی ایستادگی کنند.

آیه شریفه وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى اَلتَّهْلُكَةِ که در ذیل آیات جهاد و قتال با دشمنان آماده، وجوب انفاق در راه حفظ کیان اسلام و امنیت مسلمین و آمادگی مؤمنان را در برابر کافران میرساند، و حاکی از این است که اگر مسلمانان انفاق نکنند زیان و خسارتش به خودشان بر میگردد، و در نتیجه با دست خود زمینه هلاکت خود را به دست دشمنان خود و دشمنان خدا فراهم میکنند.

در این قسمت تذکر یک نکته بسیار بسیار مهم به نظر میرسد، که توجه همگان به این نکته واقعاً لازم است و آن نکته این است که: متأسفانه دوستان ناآگاه و گاهی در لباس اهل علم و دانش و دشمنان آگاه که یکی از شگردهای

۱- ۱) - انفال ۶۰.

آنـان تحریف در معـانی حقایق است از جمله وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَيْدِيكَمْ إِلَى اَلتَّهْلُكَهِ: «و با دست خویش خود را به هلاکت نیندازیـد» برداشت کاملاً اشـتباه و غلطی کردهانـد و به پنـدار بیپایه خود جهاد در راه خـدا و امر به معروف و نهی از منکر و تحمل ضـرر جانی و مالی را در این راه یک نوع انداختن خود در هلاکت فرض کرده اند، این افراد این قسمت از آیه را گرفته ولی دهها و بلکه صـدها آیه جهاد و پیکار با دشـمن را کنار گـذارده و از یاد برده اند، و روش پیامبر و امامان معصوم و یاران راستین آنان مانند ابوذر و عمار و یاسر و مقداد و مالک اشتر و به ویژه هفتاد و دو نفر یاران بینظیر حضرت حسین (ع) را نادیده گرفتهاند!

آیا آیه شریفه در حقیقت همین را میگوید که عافیت طلبهای ترسو بزدل میگویید؟ !

آیه قطعـاً بـا توجه به این که دنبـاله آیـات جهاد و قتال است مربوط به انفاق در راه جنگ با دشـمنان است و اگر از آن قاعـده کلی برای فرار از مورد خاصّش استخراج کنیم به هیچ وجه در رابطه با پیکار با دشمن و جهاد و نهی از منکر نخواهد بود.

از روایات نقل شـده در کتابهای معتبر حـدیث نیز اسـتفاده میشود که بر مسـلمانان واجب است آنچه را برای پیشـرفت نظامی و رزمی لازم است جز آنچه که از آن نهی شـده به دست آورنـد و در این راه هیچ امر بزرگ و کوچکی را نادیده نگیرند، حتی در مورد شعار دادن اگر دشن برای تهیج روحیه لشگرش

به این صورت مسـلمانان به فرمان رسول اعظم شـعارهای کوبنده سـر میدادند، و شـعارهای دشمن را در سینه پر کینه آنان خفه میکردند.

ص:۲۲

ابوسفیان در پایان گفت: «امروز در برابر روز بدر» مسلمانان به دستور پیامبر بیدرنگ پاسخ دادند هرگز این دو روز با هم مساوی نیستند، شهدای ما در بهشتاند، و کشتگان شما سرنگون در دوزخ.

آمادگی مسلمانان صدر اول اسلام

پس از تحقق حکومت اسلامی به دست پرقدرت پیامبر اسلام در مدینه، حضرت با قبیله یهود بنی نضیر که در نزدیک مدینه میزیستند پیمان و قرارداد صلحی مبنی بر این که زیانی به حکومت اسلامی نرسانند، و با دشمنان بر ضد مؤمنان هم دست نشوند منعقد نمود.

هنگامی که مسلمانان به رهبری پیامبر در سال دوم هجرت در جنگ بدر پیروز شدند، یهود بنی نضیر گفتند: این پیامبر همان پیامبر حقی است که در تورات آمدنش را خبر داده است که او پیروز میشود و بر دشمنان غلبه میکند.

ولی هنگامی که در سال سوم هجرت جنگ احد پیش آمد و بر اثر سستی و اهمال جمعی از مسلمانان کار جنگ به شکست ظاهری انجامید، یهود از حرف سابق خود برگشتند و درباره حقانیت پیامبر تردید کردند، و نه تنها عهد و پیمان صلح خود را با پیامبر شکستند بلکه کعب بن اشرف رئیس آنان همراه چهل نفر سواره به مکه شتافتند، ابوسفیان نیز با چهل نفر کنار کعبه آمدند و با یهود هم پیمان شدند که همدل و هم جهد بر ضد اسلام و مسلمانان کار شکنی کنند.

کعب و همراهانش به مدینه بازگشتند، امین وحی رسول خدا را از جریان آگاه کرد، پیامبر به محمد بن مسلمه که برادر رضاعی کعب بود فرمان داد آن جرثومه پلید و خائن را به قتل برساند.

محمد بن مسلمه همراه گروهی از قومش مخفیانه و پنهان به نزدیک قصر کعب آمدند، قوم محمد بن مسلمه کنار قصر نشستند، محمد بن مسلمه نزدیک

آمد و با تاکتیک خاصی وارد کار شد، نخست کعب را صدا زد، کعب بیدار شد و گفت کیستی؟ محمد بن مسلمه جواب داد برادرت هستم، آمدهام مبلغی پول از تو قرض بگیرم زیر از ما زکات خواسته شده و ما بیپول هستیم.

کعب گفت: به تو واو نمیدهم مگر با گرو، محمد بن مسلمه گفت: همراهم گروهست، بیا پائین و آن را بگیر، سرانجام کعب پائین آمد، محمد بن مسلمه با او گلاویز شد و وی را کشت، زیرا او به اخطارهای پیامبر گوش نداده بود و مهدورالدم بود.

همسر کعب فریاد برداشت، یهود بنی نضیر سر رسیدند و دیدند بزرگ و کارگردانشان به قتل رسیده است. گروه ضربت به مدینه بازگشتند و خبر اعدام انقلابی کعب را به پیامبر رسانیدند، آن بزرگوار و مؤمنان بخاطر نابودن شدن آن مایه فساد شاد شدند.

پس از آن پیامبر دستور داد سپاه مجهزی برای سرکوب بنی نضیر این ستون پنجم دشمن و پیمان شکنان خائن بروند، شخص پیامبر همراه سپاه به قلعه بنی نضیر رفت، و نهایتاً یهود عنود بنی نضیر تسلیم شدند مشروط به این که از آن دیار بروند، که اکثر به نواحی شام و عدهای به عراق و گروهی به محل دیگر دربدر شدند.

این داستان نشاندهنده نمونهای از آمادگی مسلمانان تربیت شده پیامبر است که با کمال هوشیاری، دشمن لجوج و عنود را که با آخرین سیستم وسائل دفاعی آن روز از نظر قلعهها و امور مالی و اسلحه مجهز بودند از سرزمینشان بیرون راندند، و آن چنان رغب و وحشت دل دشمن را فرا گرفت که با شتاب و زبونانه گریختند چنان که آیه سوم و چهارم سوره حشر گواه این مطلب است.

ص:۲۴

در هر صورت بر مسلمانان واجب است در هر دوره و زمانی گرچه نشانهای از جنگ از طرف دشمن دیده نشود به آمادگی تسلیحاتی، علمی و فرهنگی، جسمی، روحی، استراتژیکی، اطلاعاتی و ضداطلاعاتی، اقتصادی، تبلیغاتی مجهز باشند، تا دشمنان شرقی و غربی، و به ویژه دشمن صهیونیست هوس پیاده کردن نیتهای شومش را از سر بیرون کند، و طمعش را از سرزمینهای اسلامی و ثروت مسلمانان و ضربه زدن به ارزشهای اسلامی قطع کند، این نوع آمادگیها یقیناً زمینه پیروزی امت اسلام و شکست دشمنان را به دنبال دارد و با خواست خدا با بیداری مسلمین چنین روزی نزدیک است.

امیرمؤمنان همه مؤمنان و مسلمانان را به آمادگی در برابر دشمن دعوت میکند آنجا که میفرماید:

«فخذوا للحرب اُهبَتها، واعدوا لها عدتها، فقد شب لظاها، وعلاسناها واستشعروا الصبر فانه ادعی الی النصر:» (۱)

اکنون برای جنگ با دشمن آماده شوید، و ساز و برگ مهیا نمائید، شعلههای جنگ زبانه میکشد، روشنائی آن سرکشیده، پایداری و استقامت را شعار خود کنید که بهترین وسیله پیروزی است.

مفصل این مسائل یعنی انواع آمادگیها را برای روبهرو شدن با دشمن و شکست داد او، و زمینهسازی برای اعلای کلمه حق، و تحقق دادن کرامت و شرافت امت در همه زمینهها در کتاب آمادگی رزمی که در روزگار جنگ صدامیان با مؤمنان تنظیم شده ملاحظه کنید.

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

مسئولیت و جهاد

به طور یقین اهـل ایمان مسـئول آزادسازی انسانها از چنگ دشـمنان فرعون مسـلک هسـتند، دشـمنانی که برای هوس بازیهای خود، و به غارت بردن ثروت مردم، و خاموش کردن چراغ ارزشـها میکوشند جوامع را در نادانی و جهالت نگه دارند، و امنیت آنان را از بین برده فتنه و آشوب را میان آنان حاکم نمایند، و به تجاوز و سرکشـی ادامه دهند، و بدتر از همه اینها انسانها را به بردگی ببرند.

این مسـئولیت عظیم و الهی فقـط به یـک ملت یـا یـک جـامعه منحصـر نمیشود، مسـلمانان در برابر همه انسانهـا در هر کجا که هسـتند مسئولیت دارند، وظیفه آنهاست که در برابر غدّههای فساد و تباهی کوتاه نیایند و به آنان که به انسان و انسانیت یورش آوردهاند یورش برند، نادانی را براندازند، آرامش را جایگزین آشوب نمایند، عدالت را به جای طغیان و سرکشـی قرار دهند، و جوامع را از بردگی و بنـدگی فرمان روایان برهاننـد، این مسـئولیت اهل ایمان است و برای انجام این مسـئولیت تـدارک نیرو لازم است.

امیرمؤمنان که همه عمر در میدان مبارزه و جنگ با دشمنان انسان و انسانیت و دشمنان خدا و خلق بوده میفرماید:

«ایها الناس اسـتعدوا للمسـیر الی عدو، فی جهاده القربه الی الله، و درک الوسـیله عنده، حیاری فی الحق، جفاه عن الکتاب نکبّ عن الدین، یعملون فی الطغیان، و یعکفون فی غمره الضلال فاعدوا لهم:» (۱)

ای مردم برای مقابله با دشـمن آماده شوید، چه جهاد با آنان راهی است برای نزدیکی به پروردگار، و منزلت یافتن نزد او، زیرا دشمنان شما در شناخت حق سرگردانند، از کتاب خدا که مایه زندگی سالم و صحیح است بیخبرند، دین و

۱- ۱) - مستدرک نهج البلاغه، ص۶۳.

به همراه آن وظائف فردی و اجتماعی را زیر پا گـذارده انـد، سرکشـی پیشه کرده و در چاه تاریک گمراهی به دام افتاده انـد، برای جهاد با آنان هر آنچه در توان داریـد نیرو و جنگافزار فراهم آوریـد و به خدا توکل کنید که او بهترین پناه و برترین یاور ماست.

آمادگی رزمی و تلاش و کوشـش مسـتمر، و از پای ننشسـتن در برابر مشـکلات، انسان را بر همه دشمنانش در همه جبههها به پیروزی میرساند.

برخی از مردم انتظار دارند که با تلاشـهای اندک و فداکاریهای ناچیز به اهداف خود برسـند، هرگاه از این راه به اهداف خود دست نیابند به ناامیدی و دلسردی دچار میشوند.

در زندگی، تمام شکسـتخوردگان از این قماشاند. کسی نیست که در عالم خیالبافی برای خود آرزوهای دور و دراز نپرورد، و بسـیاری از افراد برای تحقق آرزوهـای خود میکوشـند اما چون با دشواریها برخورد میکننـد، یا مـدت طولانیتر از حـد توقعشان انتظار میکشـند، از تلاش دست برمیدارند و ناامید میشوند، این از جنبه فردی است، اما از نظر جنبشـهای تاریخی - باید دانست هر جنبشـی که موفق به ایجاد تحولی گردیـده است است، با شکسـتهای پیاپی روبه رو شـده و در راه وصول به هدف کشـته و زخمی داده است و بسیاری از هوادارانش به زندان افتادهاند اما سرانجام تحول دلخواه خود را تحقق بخشیده اند.

جنبش دگرگونی ساز اسلامی نیز چنین فرایندی داشت است.

امیرمؤمنـان (ع) از رنـج هـائی که او و مسـلمانان برای به انجـام رسانیـدن تحول اسـلامی، و رهـائی انسان از چنگال زورگویان متحمل شدهاند چنین یاد میکند:

ص:۲۷

«ولقد کنا مع رسول الله (ص) نقتل آباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا، ما یزیدنا ذلک الا ایمانا وتسلیما ومضیا علی اللقم، وصبراً علی مضض الالم، وجدا فی جهاد العدو ولقد کان الرجل منا والآخر من عدونا یتصاولان تصاول الفحلین یتخالسان انفسهما الیهما یسقی صاحبه کأس المنون فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا. . .» (۱)

ما با رسول خدا بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را میکشتیم، این کار ایمان ما را راسختر و به پذیرفتن مشیت پروردگار راغبتر میساخت، بر پایداری ما در راه حق میافزود، ما را در تحمل دردهای جانگزا شکیباتر و در جهاد کوشاتر مینمود.

گاه یکی از مردان ما با مردمی از سپاه دشمن چون دو گاو نر درهم میآویختند و قصد جان یکدیگر داشتند، تا کدام شرنگ مرگ را در کام حریف بریزد، گاهی ما بر دشمن پیروز بودیم و گاهی دشمن بر ما.

خداوند چون راستی و وفاداری ما را دید، بر دشمن ما خواری و هزیمت نازل کرد، و بر ما نصرت و یاری فرود فرستاد تا توانستیم مردانه مرگ را تاب آوریم، تا اسلام به سان شتری که پس از گشت و گذرهای دردناک بر زمین آرام گیرد، در دلها و یادها جای گیر شد.

به خدا سوگند اگر ما نیز چون شما «ناپیگیر و سست عنصر» بودیم ستون دین استوار نمیشد، و هیچ شاخه سبزی از درخت ایمان نمیروئید.

به خدا سوگند که «چنانچه از این هرزه گری دست برندارید» دور نباشد که خون بنوشید و جامه پشیمانی بپوشید.

۱- ۱) - نهج البلاغه، کلام ۵۵.

این فرجام طبیعی است: کسانی که در راه شرافت و پیروزی از دادن قربانی خودداری ورزند، قربانیهای بر مراتب بیشتری در راه ذلت و خواری خواهند داد.

کسی که از برداشتن سلاح تن میزند، باید خود را برای زندگی در سایه ترس از سلاح آماده کند. (۱)

اکنون که من این سطور را مینویسم سال ۱۳۸۷ شمسی هجری و سال ۱۴۲۹ قمری هجری را طی میکنم، در این زمان جمیعت مسلمانان بیش از یک میلیارد، و ثروتشان از بیشتر ملتها فراوان تر، و معادنشان گستردهتر و آئینشان از همه آئینها برتر و بهتر است، ولی به خاطر دور بودنشان از عقاید حقه، و آلوده بودنشان به اختلافات، و مهجور ماندن قرآن در میان آنان، در برابر دشمنانشان به ویژه صهیونیست خوار و زبون، و کشورهایشان و ثروتشان اسیر و در غارت استعمارگران است، و از ایران اسلامی که با انقلاب با ارزشش در برابر همه ابر قدرتها ایستاده و مقاومت میکند و به پیروزیهای درخشان نظامی و سیاسی رسیده حاضر به الگو گرفتن و به متابعت و پیروی نیستند! !

ملت هائی که با تجاوزگران میجنگند و آنان را درهم میکوبند، جنبش هائی که در راه باز گرفتن حقوق از دست رفته خود قربانی میدهند و هدف مقدس خود را تحقق میبخشند، مردانی که در کارزارها جانبازی میکنند و پیروز میشوند. . .

آیا آنان با مسلمانان دلسرد و ناامید، و وحشت زده از دیو استعمار تفاوتی دارند؟ آیا آنان انسانهای برتر و افضل اند؟ یا با مسلمانان همانندند و فقط تفاوتشان با مسلمانان در این است که برای پیروز شدن عزمی استوار دارند و آمادهاند که در راه پیروزی و هدف فداکاری کنند.

۱- ۱) - آئین جهاد ص ۲۴.

بدیهی است که میان آدمیان تفاوتی نیست، همگی بشر هستند، تفاوت تنها در اراده، عزم و آمادگی برای تحمل سختیهاست.

آنان که در زندگی پیروز میشوند متحد هستند و گفتارشان با کردار همراه است، در حالیکه مسلمانان امروز که بیش از یک میلیارد نفرانـد جان و فکرشان پراکنـده است، هر چنـد بدن هایشان متحد و یگانه به نظر میرسد، چنان که امام علی (ع) فرموده است:

«ایها النـاس المجتمعه ابـدانهم، المختلفه اهـواؤهم، کلامکم یـوهی الصم الصلاب، وفعلکم یطمع فیکم الاعداء تقولـون فی المجالس کیت و کیت فاذا جاء القتال قلتم حیدی حیاد. . .» (۱)

ای مردم شما همان کسانی هستید که بـدنهایشان باهم است و دلهایشان پراکنده «هیچ اندیشه و آرمان یگانهای شما را به هم پیونـد نمیدهـد» گزافه گوئی شما خاره سنگ را در هم میشکند ولی کردارتان دشمنان را به هوس میانـدازد، در جلسات و انجمنهـای خود لاف زنـان میگوئیـد: چنین و چنـان خواهیم کرده «انتقام میگیریم، میجنگیم، پیروز میشویم» و به هنگام کارزار میپرسید گریزگاه کجاست؟

کسی که از شما دعوت نموده، پاسخی در خور دریافت نمیکند، و آن که غمخوار شماست روی آرامش نمیبیند.

پیوسته بهانه جوئی میکنید و با دستاویزهای فریبنده از نبرد میگریزید، و مانند بدهکاری که بدون سبب وام خویش را ادا نکند مهلت بیجا میخواهید.

فرومایه ذلیل نمیتواند در برابر بیداد قد راست کند، و حق جز با کوشش به دست نمیآید «کوششها همانا فعالیت پی گیر است نه گفتار میان تهی» وقتی

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

پاسدار خانه خود نباشید پس از کدام خانه دفاع خواهید کرد، و پس از من با کدام پیشوا هم نبرد خواهید شد.

به خدا سوگند فریب خورده کسی است که شما فریفته اید و خدا گواه است که هر که با دستیاری شما در پی مقصود باشد، تیری بیهدف رها کرده است. . . .

خواهان برتری هستید بیآن که شایستگی آن را داشته باشید.

بنابر آیات قرآن و روایات به ویژه راهنمائیهای امیرمؤمنان که عمری را با ستم پیشگان در نبرد بود، بر همه مسلمانان آماده بودن و آمادگی رزمی واجب است تا کیان اسلام و مسلمانان از دستبرد دشمنان در امان بماند که راهی برای محفوظ ماندن کیان اسلام و مسلمانان جز این نیست.

باید با کسانی که رفتاری مخالف آئین الهی در پیش دارند، و با انسان و انسانیت سرستیز برداشتهاند آماده مبارزه بود و جانانه مبارزه کرد.

مبارزه و جهاد بر کسی که حق را شناخته و مسئولیت حفظ حقوق انسانها را حس میکند و بر خود فرض میداند واجب است و این فریضه و حقی عینی است که همه روزه و در هر مکان باید مسلمان با دشمنان حق بستیزد.

انسان وظیفه دارد که از روی حق عمل کند و در عین حال به دفاع از حق نیز برخیزد، مسلمان کافی نیست که ستمگر نباشد بلکه واجب از ستمدیدگان نیز دفاع کند.

امیرمؤمنان در نامهای به کارگزار خود در قلمرو همدان و اصفهان چنین مینویسد:

«. . . واما بعد. . . فان جهاد من صدف عن الحق رغبه عنه وهبّ فی نعاس العمی والضلال اختیاراً فریضه علی العارفین وانا قد هممنا بالمسیر الی هؤلاء القوم الذین عملوا فی عباده الله بغیر ما انزل الله:» (۱)

۱- ۱) - مستدرک نهج البلاغه، ص۱۳۲.

جهاد و نبرد با کسی که از راه حق دوری گرفته، و به اختیار خود به سراشیب نابینائی و گمراهی فرو افتاده بر رهروان راه حق و آشنایان و عارفان به حقیقت واجب است.

ما کمر همت بسته ایم تا با مردمی که آئین الهی را نادیده گرفتهاند، اموالی را که همگان در آن شریکاند غصب نموده اند، حدود شرعی را کنار گذاشته اند، حق را پایمال کرده اند، در زمین فساد پراکندهاند، و با قاسطین پیوند دوستی بستهاند نبرد کنیم.

کور دلی آنان تا آنجا رسیده که هرگاه خداوند بهترین فردشان را به ولایت بر آنان بگمارد کینه وی را به دل میگیرند و چون ستم کاری را بر آنان فرمان روائی محقق شود به او مهر میورزند. مرام این دشمنان نابکار بیدادگری و رسمشان تفرقه افکنی است، همواره در برابر حق به ضدیت برخاسته و در گناهکاری ستمکاری باهم همدستی دارند!

در نبرد با دشمنان ممکن است نعمت باعظمت شهادت نصیب انسان شود، که قطعاً این نعمت را کسی قدرت ندارد آنگونه که حق آن است سپاس گزاری کند.

البته هر که به خدا ایمان دارد و هدفهای زندگی و حیات را آشکار میبیند، بدون شک مرگ در راه پروردگار را به جان میخرد، و این مرگ را جز حیات ابد همراه با نعمتهای جاودانی نمیبیند و با همه وجود در میدان نبرد فریاد میزند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آ ج

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ ج

ص:۳۲

من ز او عمری ستانم جاودان ج

او زن دلقی ستاند رنگ رنگ ج آن که ایمان به خدا را فقط در حد گردش زبان درک نموده لاجرم از شهادت میترسد، و مانند کرمی که در لجن غوطه ور است به زندگی گذران میچسبد. امیرمؤمنان (ع) از گفتگوئی که با پیامبر داشته چنین خبر میدهد:

«فقلت: یا رسول الله اولیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من استشهد من المسلمین و خیرت عنی الشهاده فشق ذلک علی فقلت لی اُبشر فان الشهاده من ورائک فقال لی ان ذلک لکذلک فکیف صبرک اذاً فقلت یا رسول الله لیس هذا من مواطن الصبر ولکن من مواطن البشری والشکر:»

آنگاه گفتم: ای فرستاده خدا در روز جنگ احد هنگامی که برخی از مسلمانان به شهادت رسیدند آیا به من نگفتی که شهادت از من دوری گرفته است؟ چون آن سخن بر من گران آمد فرمودی: شادباش شهادت در قفای توست.

فرمود: هم چنان است که میگوئی، اینک شهادت را چگونه انتظار میکشی؟

گفتم: ای پیامبر خدا این مورد از موارد صبر و بردباری نیست بلکه از قبیل مژده گوئی و شکرگزاری است.

آری در برابر بلاـ و مصیبت است که باید صبر و شکیبائی به خرج داد، در حالی که جایگاه شهادت که چیزی جز نعمت و برکت نیست، جای مژده دهی و شکرگزاری است.

آری این است نگاه عارفان حق بین به جهاد و مبارزه و نهایتاً به شهادت.

بیخبرانی که از شرف و ناموس خود دفاع نمیکنند، تنپروران و بیغیرتانی هستند که برای حفظ منافع اندک مادی خود و رسیدن به آرزوهای باطن خویش سلاح بر نمیدارد، چنین کسانی در خور همه نوع سرزنشاند، زیرا با خمودگی خود از وظایف دینی خویش طفره میروند و شرف خود را به باد میدهند، نه دینی بر آنها کارگر است و نه غیرتی که بر سر خشمشان آورد.

امیرمؤمنان خطاب به کسانی که از رفتن به میدان نبرد به همراه او طفره میرفتند چنین میفرماید:

«منیت بمن لایطیع اذا امرت، ولایجیب اذ دعوت، لا اباً کم ماتنتظرون بنصرکم ربکم، اما دین یجمعکم ولاحمیه تحمشکم اقوم فیکم مستصرخا واناديکم متعوثا. فلا تسمعون لی قولا ولاتطیعون لی امراً حتی تکشف الامور عن عواقب المساءه. . .» (۱)

دچار کسانی شدهام که از من فرمان نمیبرند و به خواستههای من پاسخ نمیگویند.

ای بیپدران! برای یاری دادن به پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دین ندارید تا شما را فراهم آورد، یا غیرتی تا شما را بر دشمن برانگیزد؟ در میان شما بپا میخیزم و فریاد زنان یاری میجویم.

اما نه سخن مرا میشنوید، و نه فرمانم را اطاعت میکنید تا جائی که کارها عواقب شوم خود را نشان میدهند، پس با همدستی شما نه انتقامی گرفته میشود، و نه آرمانی تبلیغ میگردد، شما را به یاری برادرانتان فراخواندم اما چون شتران گلو خراشیده ناله در گلو غلطاندید، و چون اشتران خسته و نزار از رفتن فرو ماندید، پس از میان شما تنها ارتشی کوچک، لرزان و ناتوان، به یاری من آمد، آن سان که گوئی با چشمان نگران خود به سوی مرگ رانده میشوند.

تاریخ پنددهنده عجیبی است، نگاهی به تاریخ نشان میدهد که علت سقوط آن است که فرمانروایان حقوق مردم را پایمال میکنند و مردم به این حق کشی تن میدهند، ستم گران مردم را به پیروی از باطل وا میدارند و مردم به اختیار خود آن را میپذیرند و این است سبب سقوط ملت ها.

امیرمؤمنان در نامهای به سران و زمامداران چنین مینویسد.

«اما بعد فانما اهلک من کان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه واخذوهم بالباطل فاقتدوه:» (۲)

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۳۹.

۲- ۲) - نهج البلاغه، نامه ۶۳.

پیشـینیان شـما از آن رو هلاک شدنـد که مردم را از حق باز داشـتند و مردم به ناچار تن داده این خواری و ذلت را پذیرفتنـد و توده مردم را به باطل واداشتند و مردم به باطل گرویدند.

امروز هم اکثر ملتهای اسـلامی به وسـیله اسـتعمارگران به ویژه آمریکا از حق باز داشـته شـده اند، و با کمال تأسف به خواسـته آنان تن داده انـد، و مردم را به باطل واداشـتهاند و مردم هم در همه شـئون زنـدگی به باطل گرویده اند، و با دست خود زمینه سقوط خود را فراهم آورده انـد، مگر این که بیـدار شونـد و از حق پیروی کنند، و آمادگی کامل رزمی پیدا نمایند و با یورش به دشمنان دست آنان را از دین و ملت و ثروت خودشان کوتاه کنند، تا عدالت و حق و آزادی بر همه شئونشان حاکم گردد.

یقیناً والاتر از عدالت و حق و آزادی چیزی نیست و مقدسات گرانبهاترین میراث است.

هرگاه این ارزشها به علت جلوگیری منحرفان دستخوش تزلزل شوند، باید به خاطر تحقق ارزشها پیکار نمود.

معـاویه به امیرمؤمنـان نامهـای نوشت و از او خواست که به خاطر پیش گیری از بروز جنگ داخلی برخی از ارزشـها را نادیـده بگیرد امام به او چنین پاسخ داد.

«و اما قولک ان الحرب قد اکلت العرب الاحشاشات انفس بقیت، الا ومن اکله الحق فالی الجنه ومن اکله الباطل فالی النار:» (۱)

و اما این گفته تو که جنگ عرب را فرسوده و جز نیم جانی از او باقی نگذاشـته، بدان که هر کس در راه حق بفرساید روی به بهشت دارد، و آن که در راه باطل جان ببازد روی به دوزخ دارد.

۱- ۱) - نهج البلاغه، نامه ۱۷.

اسلام که کاملترین فرهنگ است، و جز رشد و کمال و سعادت همه جانبه انسان هدفی ندارد، برای از میان برداشتن موانع تحقق هدف متعالیاش از ملّتش میخواهد همیشه و تا رفع فتنه در آمادگی کامل به سر ببرند، و اگر دشمن به آنان تاخت، به دشمن بتازند و او را از هر جهت قلع و قمع کنند، در این زمینه پیشوایان الهی این فرهنگ نسبت به مسائل نظامی رهنمودهائی دارند که با وجود گذشت قرن ها، ارزش نظامی خود را از دست نداده است.

امام عارفان پیشوای مؤمنان، جهادگر بیبدیل، رزمنده بینظیر، مدافع حق و حقوق انسان حضرت علی (ع) در پندنامه خود به دو تن از سرداران سپاه، زیاد بن نصر و شریح بن هانی که آنان را به فرماندهی شش هزار سرباز گماشته بود چنین مینویسد:

«واعلما ان مقدمه القوم عیونهم، وعیون المقدمه طلائعهم، فایا کما ان تساما عن توجیه الطلایع، ولاتسیرا بالکتائب الابتعبئه و حذر، فاذا نزلتم للتوقف فی منطقه مایکن ذلک حصنا حصیناً.» (۱)

۱- و بدانید که گروه شناسائی، دیده بانی پیشاهنگان خط شکنند، و خط شکنان چشم و گوش سپاهیانند، مبادا از گسیل پیش قراولان غفلت کنید.

۲- لشگریان را بدون آمادگی و هشیاری کامل پیش نبرید.

۳- از در جایگاهی توقف کردید، در پناهگاهی امن و بیخطر اردو بزنید.

۴- به هنگام شب نیزهها را در پیرامون قرارگاه بچینید، و در طول اقامت به غفلت و تن آسائی فرو نروید، ارتش خود را پاسداری کنید.

۵- هرگز نخوابید، مگر سبک یا نوبت به نوبت.

۱- ۱) - مستدرک نهج البلاغه، ص۹۷.

۶- هر روز مرا از حال خود باخبر کنید، و من به خواست خدا شتابان، در پی شما روانم، و تا زمانی که به نزد شما نیامدهام پیکار نکنید، مگر آن که نبرد از سوی آنان درگیرد، یا به یاری خدا فرمان مرا دریافت نمائید.

۷- در پیکارتان باهم دوست باشید، و شتاب نورزید، مگر آن که پس از اتمام حجت با آنان، فرصت مناسبی به دست آورید.

سربازی که از ایمان برخوردار است، در برابر دشمن بدون هیچ هراسی میایستد، و فقط برای خدا وارد جنگ میشود، روی این حساب هستی خود را تسلیم پروردگار میکند و بدون واهمه پیشروی مینماید، سرباز مؤمن و رزمنده عاشق حق نسبت به تحقق اهداف جنگ یا عدم تحقق مسئولیتی برعهده ندارد.

امیرمؤمنان توجه رزمندگان را به هفت حقیقت که در نیروی رزمی سپاه بسیار مؤثرند جلب میکند:

«تزول الجبال ولاتزل، عض علی ناجذک، اعرالله جمجمتک، تد فی الارض قدمک، ارم ببصرک اقصی القوم، وغض بصرک، واعلم ان النصر من عندالله سبحانه.» (۱)

۱- کوهها اگر از جا کنده شود، تو ثابت و پابرجا باش.

۲- روحیه رزمی خود را دوچندان کن.

۳- خود را برای ایثار در پیشگاه خدا آماده کن.

۴- پای بر زمین استوار دار، و هرگز به فکر فرار نباش.

۵- به آخرین صف دشمن چشم بدوز، تا بتوانی دشمن را تا آخرین نفر از میان برداری.

۶- هیبت دشمن را از نظر دور بدار.

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۱.

۷- و بدان که پیروزی از جانب خدای سبحان است. (۱)

آنچه در سطور گذشته خواندید، گوشهای اندک از مسائل آمادگی رزمی بود، که از نظر آیات و روایات بر هر مسلمانی واجب است، تا اگر دشمن به قصد نابودی اسلام و ملت اسلام، و متلاشی کردن نظام زندگی مردم دست به حمله زد، بر او یورش برند و شرش را ریشه کن نمایند، و او را به ذلت بکشانند، و وی را از هوس دوباره برای حمله به خاک مسلمانان به شدت پشیمان نمایند.

به خواست خدا در ضمن تفسیر آیات مربوط به جنگ و شرایط رو در روئی با دشمن، و مسئله عوارض ظاهری جنگ، و امر بسیار مهم شهادت و مقام شهید، و قانون اسارت و اسیران و چگونگی رفتار با اسیران در اسلام و نهایتاً مسئله آتش بس مطالبی خواهد آمد، اما بخش دوم آیات مورد بحث:

حرمت تجاوز از احکام نبرد

موارد تجاوز که دارای حرمت قطعی است در آیات و روایات به طور مفصل بیان شده، در این سطور به گوشههای از آن موارد اشاره میشود:

به جنگ برخاستن با کسانی که با اسلام و مسلمانان سر جنگ ندارند اگر چه آلوده به کفر باشند از موارد تجاوز است.

خیانت به دشمن در قراردادها، مُثله کردن کشتههای آنان، کشتن زنان و کودکان و پیرمردان و پیره زنان که دستی در جنگ ندارند، سوزاندن اشجار و درختان و باغات آنان، کشتن حیوانات دشمن بدون مصلحت (۲)، برگشتن از نیت

۱- ۱) - برای به دست آوردن چگونگی رودرروئی با دشمن، پس از آمادگی رزمی و رعایت اخلاق در جنگ به کتاب آئین جهاد تنظیم بنیاد نهج البلاغه مراجعه کنید.

۲- ۲) - تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۳۸۷.

جنگ در راه خدا به نیت سطله جوئی، کشورگشائی، جمع کردن ثروت همه و همه از مصادق تجاوز است.

از رسول خدا روایت شده قومی جبار و کینهتوز بر مردمی ضعیف و اهل مسکنت حمله کردند، خداوند به مظلومان نصرت داد تـا بر دشـمن پیروز شدنـد، پیروز شـدگان به دشـمنی بـا شکسـتخوردگان برخاسـتند، و آنـان را ظالمانه بکار گرفتنـد، و سـلطه غیرمنطقی بر آنان برقرار کردند، خداوند هم تا قیامت آنان را به خاطر تجاوزشان بر دشمنی مورد غضب قرار داد. (۱)

براساس این بخش از آیه شریفه:

وَ لاَ تَعْتَدُوا، قطعاً رعایت حقوق دشمنان چه در گرماگرم جنگ و چه پس از شکست ضروری و واجب است.

رزمندگان اسلام، اگر در جنگ از حدود الهی تجاوز نمایند و یا حقوق مسلم دشمنان را رعایت نکنند از محبت خداوند بیبهره خواهند شد، بر این پایه رعایت عدالت حتی هنگام گرفتن انتقام از دشمنان ضروری است.

راستی چه مسئله عجیب و مهم و چه قانون با ارزشی است: رعایت عدالت حتی در هنگام انتقام، رعایت حقوق دشمنان چه در هنگامه جنگ، چه پس از شکست، و به رعایت عدالت نسبت به دشمن و رعایت حقوقش چه اندازه ارزش داده شده، که اگر مؤمنان و مسلمانان به این واقعیات توجه نکنند، از دایره محبت خدا خارج میشوند.

مجاهد فی سبیل الله نباید از هدف خدائی منحرف شود، و خشم و خون و انگیزههای نفسانی، او را از سبیل الله بیرون ببرد، و به مردمی که جزء دشمناند ولی در حال جنگ نیستند و یا شکست خورده اند، دشمنی و تجاوز نمایند.

ص:۴۰

۱- ۱) - تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۳۸۷.

مجاهد فی سبیل الله با همان دشمنان جنگ افروز نیز نباید دشمنی و کینه ورزی داشته باشد.

مجاهد و رزمنده مسلمان اگر از آغاز با انگیزه دشمنی یا خودنمائی یا کشور گشائی جنگید، یا سپس تغییر قصد داد، نه جنگش جهاد است و نه فی سبیل الله و نه تقرب به خدا، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ مبین حکمت نهی لاٰ تَعْتَدُوا است.

دوست داشتن و نداشتن خدا از جهت آثار آن است: دوستی خدا موجب تأییدات معنوی و جذب دوستی خلق خدا میشود، تجاوز و کینه ورزی به خلق خدا این تأییدات و جاذبه را قطع مینماید، و مردمی که این جاذبه را ندارند، تنها و ناتواناند گرچه به ظاهر قدرتمند و دارای جاذبه کاذب باشند.

دگرگونی قصد و روش مسلمانان شاهد صادق این حقیقت است: تا زمانی که قصدشان جهاد فی سبیل الله و آزادی طبقات مظلوم و محروم بود قلوب خلق به سویشان جذب میشد، و ملت هائی که مرزهایشان باز میشد به آنان روی میآوردند و از آنان پشتیبانی داشتند، و همین که غرور به دماغشان راه یافت و هدفهای جهاد را از یادشان محور کرد، و دست به تجاوز باز کردند و خود را برتر گرفتند و از سبیل الله رویشان برگشت، دلهای خلق از آنان برگشت و کینهها برانگیخته شد و گرفتار جنگهای داخلی و فرسودگی و زبونی گشتند. (۱)

آری إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ .

شدت گناه فتنه انگیزی

ص:۴۱

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۸۱.

فتنهگری به این معناست که گروهی کافر و مشرک و معاند و خودخواه، در برابر دعوت اسلام و رسالت پیامبر و آزادی و حقوق انسان به ایستند، و مردم را در ظلمت شرک و بیدینی و حاکمیت غیر خدا، و رسم و رسوم شیطانی و جهل و خرافات نگاه دارند، و ابواب سعادت دنیا و آخرت را به روی آنان ببندد، و فساد همه جانبه را در زندگی انسان تداوم بخشند، و از این راه حکومت فرعونی و سلطه خود را بر جان و مال مردم حفظ نمایند و به غارتگری و پایمال کردن هر حقی مشغول باشند.

آیا هیچ خردمندی به چنین فتنه گری نسبت به مظلومان و مستضعفان رضایت میدهد؟

با توجه به ضربههای خطرناك و خسارتهای غیرقابل جبران فتنه گری، باید سفره این چنین فتنه از خیمه حیات انسان برچیده شود، تا همه گرفتاران این فتنه از هر مسئولیتی و تعهدی جز در برابر حضرت حق آزاد شوند، و به پذیرش آئین و حاکمیت او تن دهند، وَ يَكُونَ اَلدِّينُ لِلَّهِ .

فرمان چنین جهادی، وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ با کفر و شرکی نیست که در مرتبه عقیده و فکر باشد، بلکه این فرمان رهائی بخش مربوط به زمانی است که کافران و مشرکان جهان برای حفظ کفر و شرک، و سلطه جهنمی خود با انواع وسایل و ابزار، مردم را در دوزخ فرهنگ خود به اسارت داشته باشند و مانع پیشرفت فرهنگ خداوند شوند، و مسلمانان را از هر جهت در مضیفه و سختی بگذارند و به غارت اموال و معادنشان دست یازند، اینجاست که برای خاموش کردن آتش چنین فتنهای وجوب جهاد مسلّم میشود، و جهاد تا رفع فتنه و حاکمیت دین خدا باید تداوم یابد.

البته اگر ستم گران از ستم باز ایستند، و دست از برنامههای ظالمانه خود بردارند، و راه پیشرفت فرهنگ حق را باز بگذارند، و زمینه آزادی انسان از سلطه و حاکمیت غیر حق فراهم شود، مسلمانان هم باید از آنان دست بردارند که عدوان جز بر ستمکاران جایز نیست.

توجه به این نکته بسیار مهم لازم است، که از آیه شریفه برداشت میشود فتنه به منزله جنگ با فرهنگ حق و مؤمنان است، لذا این توهم پیش نیایدکه در سطور گذشته با تکیه بر آیه وَ قَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اَلَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ ثابت گردید که اسلام جنگ ابتدائی ندارد، بلکه جهاد و جنگ اسلام تدافعی است، و اینجا چرا بدون حمله مشرکان و کافران فرمان جهاد صادر شده است؟ فتنه در حقیقت آغاز جنگ سعادت سوز با اهل ایمان و مستضعفان جهان است لذا باید اهل ایمان برای رفع فتنه به جهاد برخیزند تا دست خائنان و جنایت کاران از سر مردم قطع شود.

از آنجا که قتل به معنای کشتن فرد یا افراد است، و در قتل آنچه که اتفاق میافتد قطع حیات ظاهری مسلمان به دست مشرکان و کافران است، ولی در فتنه گری قطع سعادت دنیا و آخرت انسان ملحوظ است، قرآن مجید فتنه را از قتل بدتر و گناهش را شدیدتر دانسته است.

گروهی از مفسران میگویند: مراد از فتنه کفر به پروردگار است، و این که از کفر تعبیر به فتنه شده برای این است که کفر ماده و زمینه فساد در روی زمین است که نهایتاً این حالت نفسانی شیطانی و طاغوتی، کافر را به ستم کردن بر مردم، و ایستادن در برابر آزادی و حقوق و ایمانشان میکشد، و او را وادار میکند که در حیات و زندگی انسان هرج و مرج و بینظمی و بهم ریختگی ایجاد کند و با این فتنه گری روی خوشبختی و سعادت را از همه برگرداند، و چنین

ص:۴۳

رفتاری قطعاً از قطع حیات مردم یا به عبارت دیگر به قتل رساندشان بدتر و معصیتی سختتر و گرانتر است.

آری اقدام کافران بر پیاده کردن آثار کفرشان و ترسانیدن مردم و به ویژه مؤمنان، و ایجاد رعب و وحشت در قلوب، و سخت گرفتن بر آنان تا آنجا که ترک وطن کنند و از شرّ آنان به دیار دیگر پناه برند، و خود را از دست آنان برهانند کاری است که از کشتن بدتر است.

حرمت جنگ در ماههای حرام

ماههای حرام چهار ماه است: رجب، ذوالقعده، ذوالحجّه، محرّم.

چون کافران و مشرکان پیش از بعثت پیامبر به حرمت این چهار ماه پای بند بودند، و برای آنها قداست خاص قایل بودند، قرآن مجید حفظ حرمت این ماهها را واجب و لازم دانسته تا شاید در این چهار ماه زمینه صلح و صفا و تعطیل جنگ و خون ریزی برای آینده فراهم آید، و مشرکان بخود آمده با تفکر و تعقل به اسلام گرایش پیدا کنند، و مسلمانان هم در فضای امن و امان پیش آمده راه گسترش حاکمیت حق را بر همه شئون حیات انسانها و آزادی آنان از چنگال شرک باز کنند.

اما اگر دشمنان در هر عصر و زمانی حرمت این چهار ماه را حفظ نکردند و با شما به جنگ برخیزند، شما نیز میتوانید احترام این چهار ماه را نگاه ندارید و بر ضد آنان وارد جنگ شوید: اَلشَّهْرُ اَلْحَرامُ بِالشَّهْرِ اَلْحَرامِ.

آری با آنان در این چهار ماه با قداست بجنگید، زیرا دفاع از ارزش ها، و حفظ کیان مسلمانان از حفظ احترام ماههای حرام مهمتر است.

ص:۴۴

اگر دشـمن قوانین پـذیرفته شـده داخلی و بین المللی را نقض کرد، بـدون شک جایز است شـما هم قوانین را نقض کنید، تا از سوءاستفاده دشمن جلوگیری شود، و شعله طغیانش خاموش گردد، و از مرکب فرعونیت به زیر کشیده شود.

حرمـات مکانهـا و قوانینی هسـتند که رعـایت آنهـا واجب، و نقضـش حرام است، ولی وقتی قصاص یعنی پاسـخ به شـرارتهای دشـمن لازم باشد، قصاصـی که خود دشـمن اجرایش را از طرف مؤمنان بر خود به خاطر جنایاتش لازم نموده، باید به قصاص برخاست.

مقـابله با دشـمن در صورت شکسـتن حرمتها و نقض قوانین بایـد برابر آنچه دشـمن مرتکب شـده تحقق یابـد، و مؤمنان واجب است عـدالت را نسـبت به دشـمن رعایت نماینـد، به این خاطر در پایان آیه الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ به صورت واجب فرمان رعایت تقوا را میدهد، و درباره ارزش اهل تقوا میگوید: بدانید که خدا با اهل تقواست، اهل تقوا از لطف و احسان و عنایات و یاری خداوند بهره مندند.

از آنجـا که دشـمن در ابتـدای بعثت تـا زمـان هجرت با در مضـیقه قرار دادن مسـلمانان آنان را از خانه و کاشانه و وطن آواره کرد، و حق مسـکن و مکـان آنـان را از آنان سـلب نمود بر مسـلمانان واجب دانست که اموال به غارت رفته و زمینهای غصـب شـده به خصوص اگر وطن و مملکت باشـد برای پس گیری آنهـا از دست دشـمن به مقـابله برخیزنـد، این حکم اختصـاص به زمان صدر اسلام ندارد، بلکه حکم عامی است و در هر روزگاری جاری است.

فَمَنِ اِعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ

اکنون که این سـطور را مینویسم نزدیک به شصت سال است صهیونیسم به کمک حکومت ستم گری چون آمریکا و انگلیس سرزمین مسلمانان فلسطین و خانه و کاشانه آنان را ظالمانه غصب کرده، و آنجا را پایگاهی بر ضد همه

مسلمانان قرار داده است، بر همه مسلمین واجب است به حکم فاعتدوا علیه بمثل مااعتدی علیکم سرزمین مقدس فلسطین را از آنان بگیرند و همانطور که مسلمانان را آواره کردند، مسلمانان آنان را با رعایت عدالت آواره کنند، و شرّ آنان را از منطقه ریشه کن کنند.

لزوم پذیرش آتش بس

اگر نبردگنندگان با مؤمنان به خصوص در حریم مسجدالحرام از جنگ دست بردارند، باید اهل اسلام از ادامه جنگ بازایستند، چرا که با دست برداشتن از جنگ در معرض غفران و رحمت فعلی قرار میگیرند، و اگر به اسلام روی آورند، و فرهنگ حق را بپذیرند قطعاً همه گذشته آنان آمرزیده میشود، و در قیامت از پاداش خدا بهره مند میشوند.

وجوب هزینه کردن مال در راه خدا

در آیات مربوط به انفاق و صدقه، در صفحات گذشته به طور مفصل و مشروح مسائلی ذکر شد و نیازی به بسط جدید در این زمینه نیست، آنچه در این قسمت مهم است این است که ضرورت دارد هر کسی از نظر امکانات مالی به هر اندازه قدرت و استطاعت دارد به جهاد و جهادگران یاری دهد، تا جائی که جنگ با دشمن به پیروزی برسد، اگر در مسئله انفاق مالی کوتاهی شود ممکن است زمینه شکست برای مسلمانان فراهم آید، که از این شکست آیه شریفه تعبیر به هلاکت نموده است.

«امر انفاق در پایان احکام جهاد برای این است که انفاق - امداد مستمر و عمومی - پایه و مایه جهاد میباشد از این جهت که: موجب تعاون و پیوستگی خلق و قوای داخلی جامعه و تهیه تجهیزات و تسلیحات سپاهی است، و نیز

انفاق فی سبیل الله منشأ کار و تحرک و بروز استعدادها و آزاد شدن از علاقهها و کشانده شدن در میدان جهاد میشود، چنان که بخل دلبستگی به مال موجب رکود فکری و خاموشی استعداد و ناتوانی و سستی اراده و زبونی و سازش کاری میگردد.

ولاتلقوا عطف به جواب شرط ضمنی است: اگر از انفاق خودداری کنید دچار هلاکت میشوید، و نباید به دست خود، خود را به هلاکت افکنید.

حروف زائد و هیئت تهلکه اشعار به هلاکت شدید و همه جانبه دارد، مال اندوز که از انفاق خوددار است گمان میکند که مال او را جاودان میدارد: يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۱)

با آن که همین جمع و خودداری وی را به هلاکت میرساند: كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَهِ (۲)

شاید لَا تُلْقُوا نهی از انفاق بیش از حد باشد تا به بینوائی و هلاکت نرساند، امر احسنوا مکمل أَنْفِقُوا است چون احسان اعم از دستگیری مالی و غیر مالی و بیش از استحقاق میباشد، و شاید معنای احسان هرچه بهتر و نیکوتر انجام دادن کار و مسئولیت باشد (۳)»

در هر صورت از آیه شریفه استفاده میشود که صرف اموال به ویژه در رابطه با جنگ، و تقویت مسلمانان برای نبرد با دشمنان امری واجب، و ترک آن موجب هلاکت مردم و به هم ریختگی نظام حکومت و زندگی مسلمانان است.

۱- ۱) - سوره همزه ۳و۴.

۲- ۲) - سوره همزه ۳و۴.

۳- ۳) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۸۵.

هلاکت و مورد آن

مردی از مهـاجرین در جنگی به صـف دشـمن حمله کرد، مردم فریـاد زدنـد به دست خودش خود را به هلاـکت انـداخت، ابو ایوب انصاری گفت: ما به این آیه داناتریم و این آیه در حق ما نازل شـد، ما با پیامبر بودیم، او را یاری دادیم، و در بسـیاری از مشاهد با او بودیم، زمانی که اسلام قوی شد، و پیروانش زیاد شدند، ما به اهل و مال و صلح و سلامت برگشتیم، هلاکت برای ما با نزول آیه چنین معنا داد: نشستن در خانه، و بودن در کنار مال، و ترک جهاد هلاکت است.

ص:۴۸

تفسیر آیه ۱۹۶– ۱۹۷– ۱۹۸– ۱۹۹– ۲۰۰– ۲۰۱– ۲۰۲–۲۰۳

اشاره

وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَهَ لِلّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَهٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاثَهِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَهٌ كَامِلَهٌ ذَلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّهُ وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ

حج و عمره را فقط به خاطر خدا به پایان ببرید، و اگر به علتی از انجام آن ممنوع شدید، آنچه از قربانی برای شما میسّر است قربانی کنید و از حرام درآئید، و سر خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد، و اگر از شما کسی بیمار بود، یا در سرش ناراحتی و آسیب داشت و ناچار بود سر بتراشد جایز است این کار را انجام دهد و کفارهای چون روزه یا صدقه یا قربانی به عهده اوست، و هنگامی که از علل ممنوعیت در امان بودید، پس هر که با پایان بردن عمره تمتع به سوی حج تمتع برود، آنچه از قربانی میسر است قربانی کند، و کسی که قربانی نیابد سه روز روزه در همان سفر حج و هفت روز روزه

هنگامی که بازگشتید بر عهده اوست، این ده روز کامل است و قابل کم و زیاد شدن نیست، این وظیفه کسی است که خود و خانوداهاش ساکن و مقیم منطقه مسجدالحرام نباشد و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

حج در ماههای معین و معلومی است [شوال، ذوالقعده، و ذوالحجه] پس کسی که در این ماهها حج را با احرام بستن و تلبیه بر خود واجب کرد، بداند که در حج آمیزش با زنان و گناه و جدال جایز نیست، و آنچه از کار خیر انجام دهید خدا آن را میداند، و به سود خود توشه برگیرید، که بهترین توشه پرهیزکاری است و ای صاحبان خرد از من پروا کنید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اَللَّهَ عِنْدَ اَلْمَشْعَرِ اَلْحَرَامِ وَ اُذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ اَلضَّالِّينَ

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ اَلنَّاسُ وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللَّهَ إِنَّ اَللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اَللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً فَمِنَ اَلنَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي اَلدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي اَلْآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي اَلدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي اَلْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ اَلنَّارِ

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اَللَّهُ سَرِيعُ اَلْحِسَابِ

وَ اُذْكُرُوا اَللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اِتَّقَى وَ اِتَّقُوا اَللَّهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

بر شما گناهی نیست که در ایام حج از پروردگارتان به وسیله تجارت و داد و ستد روزی و منافع مادی بطلبید، و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در مشعرالحرام یاد کنید، آری او را یاد کنید همان گونه که شما را هدایت کرد و همانا شما پیش از این از گمراهان بودید.

سپس از همان جائی که مردم روانه میشوند به سوی منی روانه شوید و از خدا آمرزش بخواهید، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

پس هنگامی که مناسک حجتان را انجام دادید، در نهایت خدا را آن گونه که پدرانتان را یاد میکنید یا بهتر و بیشتر از آن یاد کنید، ولی گروهی [از مردم کوتاه فکر] میگویند: پروردگارا به ما در دنیا نیکی عطا کن و آنان را در آخرت بهرهای نیست.

و گروهی از آنان میگویند پروردگارا به ما در دنیا و در آخرت نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

اینانند که از آنچه به دست آوردهاند نصیب و بهره فراوانی دارند و خدا حسابرسی سریع است.

و خدا را در روزهای معلوم و معینی [که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذوالحجه] است در منی یاد کنید، پس هر که در دو روز واجبات منی را انجام دهد و به کوچ کردن از آن شتاب ورزد گناهی بر او نیست، و هر که تا روز سوم تأخیر نماید بر او هم گناهی نیست [اختیار کردن وقوف در منی چه در دو روز، چه در سه روز] برای کسی است که از محرمات احرام پرهیز کرده است، و از خدا پروا کنید و بدانید که یقیناً همه شما به سوی او محشور خواهید شد.

شرح و توضیح

آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ به طور اجمال مناسک حج را بیان میکند، دورنمائی از این عبادت عظیم و بخشی از ثواب آن در صفحات گذشته تا آنجا که لازم بود توضیح داده شد.

برای آگاهی به مسائل فقهی حج لازم است به رساله فقهاء مراجعه کرد، جهت نظر به مسائل باطنی و معنوی و پارهای از امور ظاهری این عبادت به ذکر حقایقی با خواست خدا میپردازم، امید است در این مسیر توفیق نصیب شود.

حج به عنوان یک عبادت، و حرکت برای خدا، از جانب مبدء فیض و رحمت، بر اهل استطاعت واجب گشته، و وجوب آن به عنوان فریضه الهی در آیات و روایات اعلام شده، و رویگردان از آن فردی ناسپاس و نمکخوردهای نمکدانشکن به حساب آمده است.

امیرمؤمنان در پایان خطبه اول نهج البلاغه میفرماید:

«وفرض علیکم حج بیته الحرام، الذی جعله قبله للانام، یردونه ورودالانعام، ویألهون الیه ولوه الحمام، وجعله سبحانه علامه لتواضعهم لعظمه واذعانهم لعزته واختار من خلقه سمّاعا اجابوا الیه دعوته و صدقوا کلمه و وقفوا مواقف انبیائه وتشبهوا بملائکه المطیفین بعرشه. . .»

خداوند مهربان زیارت بیت الحرامش را بر شما فریضه قرار داد، و آن را قبله گاه مردم نمود، زیارت کنندگان در آنجا وارد میشوند، و برای یافتن بهره معنوی ازدحام میکنند، مانند ازدحام چهار پایان تشنه در کنار چشمه آب، و آمدن به آن مکان مقدس را مشتاقاند همانند اشتیاق کبوتران به سوی آشیانه خود، آن وجود مقدس آن جایگاه را برای تواضع بندگان در برابر بزرگی و عظمتش و تصدیقشان به عزت و قدرتش، نشانه و علامت قرار داد.

از میان مردمان شنوندگان فرمانش را انتخاب فرمود، آنان دعوتش را برای زیارت خانه کعبه اجابت کردند و فرمانش را گردن تصدیق نهادند، و در جایگاه پیامبران برای عبادت و بندگی ایستادند، و خود را به فرشتگان طوافکننده عرش شبیه نمودند، در تجارت بندگی سود فراوان به دست آورده، به موقف آمرزش و مغفرتش از هم سبقت میگیرند.

حضرت حق آن خانه را نشانه و علامت اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد، و زیارت آن محل باعظمت را واجب فرمود، و احترام نهادن به کعبه را بر بندگانش لازم دانست، و رفتن به آنجا را فرمان داد، پس در قرآن مجید فرمود:

زیارت بیت الله الحرام حق خداوند بزرگ بر مردم است، مردمی که برخوردار از استطاعتاند و هرکه این نعمت عظیم را ناسپاسی کند، به حضرت حق زیانی وارد نکند که خدای تعالی از تمام جهانیان بینیاز است.

ص:۵۲

بیان حقیقت و واقعیت حج، معنا و مفهوم این عمل بزرگ فقط در شأن حضرت حق و پیامبر و اهل بیت است.

برای حج گذشته از معنای لغوی، معنا و مفهوم دیگری است که باید آن را از منابع علم و خزائن فیض جستجو نمود.

عاشقی از عاشقان حقایق به حضرت باقر (ع) عرضه داشت:

«لم سمی الحج حجا؟ قال: حج فلانای افلح فلان:» (۱)

سبب این که حج خانه خدا را حج نامیدهاند چیست؟ حضرت فرمود: فلانی حج را به جا آورد معنا و مفهومش این است که به فلاح دست یافت.

راغب اصفهانی دانشمند بزرگی که در شناخت مفاهیم لغات قرآن کتاب کم نظیر المفردات را تألیف کرد، در توضیح لغت فلاح و مشتقاتش که در آیات و روایات فراوان آمده میگوید:

برای فلاح دو مرتبه و دو درجه هست: مرتبه دنیوی، مرتبه اخروی.

مرحله دنیوی فلاح، دست یابی به رشتههای گوناگون خوشبختی است، به صورتی که زندگی و حیات دنیای انسان پاک و پاکیزه و غرق لذت و نشاط معقول شود، و مایههای سعادت و خوشبختی در دنیا عبارت است از:

طول عمر با غنا و ثروت حلال، داشتن شخصیت و عزت.

و فلاح اخروی عبارت است از: حیات بیمرگ، ثروت بیفقر، عزت بیذلت، و علم و بصیرت بیجهل، به همین خاطر گفتهاند: عیشی جز عیش آخرت نیست.

بر این اساس حج خانه حق چنانچه از جانب زائر همراه با رعایت مسائل فقهی و خلوص نیت و آداب معنوی انجام گیرد، بهرههای دنیوی و اخروی نصیب زائر مینماید.

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲.

خداونـد مهربـان که رحمت و لطفش تمـام موجودات هستی را در آغوش گرفته، نتایـج و آثاری بر زحمات مثبت مردم که در سایه فرمانهای او و پیامبرانش و امامان انجام گرفته مترتب نموده است.

حضـرت حق زحمت کوشندگان در راهش را، و سعی مجاهدان در طریقش را، و رنج تحمل کنندگان عبادات را هرگز ضایع نمینماید و تباه نکند، چرا که ضایع نمودن زحمات سالکان مسلك حق از عدل و حکمت و لطف و رحمت دور است.

حـج عملی است مشـقت بار، کاری است پر زحمت، عبادتی است توأم با رنج و سـختی، سـفری است با هزینه سـنگین، طاعتی است طاقت فرسا، قدمی است آغشـته به درد فراق عزیزان، که حضـرت حق در عوض چنین سفری پر زحمت بهرههای عجیبی قرار داده که به گوشهای از امواج این دریای بیساحل حضرت سجاد (ع) اشاره میفرماید:

«حجوا واعتمروا تصح ابدانکم وتتسع ارزاقکم، وتکفون مؤنات عیالکم و قال: الحاج مغفور له، و موجب له الجنه، و مستانف له العمل، ومحفوظ فی اهله و ماله:» (۱)

به حـج و عمره رویـد، که برای این دو فریضه الهی آثار و منافعی است: بـدنهایتان به عرصه صـحت و سـلامت درآیـد، میـدان روزی شـما وسـعت یابـد، هزینه و مخـارج اهـل و عیالتـان کـافی گردد، و فرمود: زائر بیت الله مورد آمرزش است، بهشت بر او واجب شود، عمل از سر گیرد، خانواده و سرمایه مالیاش در حفظ خداوند باشد.

ترک حج یا گناه بزرگ

ص:۵۴

۱- ۱) - وسائل، ج۸، ص۵.

نعمتهای حضرت حق برای هیچ حسابگری قابل شمارش نیست، و عنایات و الطافش به احصاء و اندازهگیری هیچ قدرت مندی درنیاید.

برخی از نعمت هایش مانند عقل، وجدان، فطرت، سلامت و عافیت، قدرت بدنی، چشم و گوش، دست و زبان، شکم و قدم و. . . جایگزین ندارد.

عقل بیدار و قلب بینا حکم میکند که باید به ادای حق نعمت منعم برخاست، و سپاس و شکر نعمتدهنده را به جای آورد.

ادای حق منعم، و شکر نعمت حضرت دوست به این نیست که چون از نعمتی استفاده کنی، زبان در دهان برگردانی و به گفتن الحمدلله قناعت نمائی، ادای حق منعم به این است که نعمت را در جائی هزینه کنی که صاحب نعمت از تو خواسته، و از خرج کردن نعمت در گناه و معصیت امتناع نمائی.

نعمت زمانی که برابر خواسته منعم هزینه شود، و آنگونه که باید مورد استفاده قرار گیرد تا حدی حق منعم ادا میشود، و دامن حیات و زندگی از لوث گناه و معصیت مصون میماند، و فساد و افساد از عرصهگاه عیش آدمی خیمه بر میچیند، و دست و پای شیاطین جنی و انسی بسته میشود، و صورتی از بهشت آخرت در دنیا پدیدار میگردد.

اگر مهار هزینه شدن نعمت به دست هوای نفس و امیال و غرائز حیوانی، و نقشههای شیطانی افتد، دیو کفر و ناسپاسی، و میدان پایمال شدن حقوق انسانی و جایگاه جولان غارت گران حقایق معنوی، با زشتترین چهره جهنمی آشکار میگردد، و زمینه تاخت و تاز معاصی و گناهان و سوءاخلاق و اعمال زشت پدیدار میشود، و از وجود انسان نزد خدا چهرهای منفور، و مورد غضب و سخط به وجود میآید.

خالق مهربان و منعم با احسان به خاطر این که عظیمترین منافع دنیوی و اخروی نصیب آدمی شود زیارت خانه خود را در تمام مدت عمر یک بار بر اهل استطاعت یعنی آنان که از نعمت مال و سلامت بدن و فکر و امنیت راه برخوردارند واجب نموده است.

این کدام بیانصاف است که با داشتن انواع نعمتها از اوامر واجب الهی به ویژه مسئله حج که در این عصر رفت و برگشت و انجام مناسکش بیش از ده روز وقت لازم ندارد سرپیچی میکند، و از هزینه کردن نعمت بیکران،

جایگاه حیات همه موجودات میدان لطف و محبت اوست، و برای احدی از مخلوقات ملکی و ملکوتی در بهرهگیری از نعمتهایش ممنوعیت و حرمانی وجود ندارد.

کسی که رحمتش را محدود بداند کافر است، و ناامیدی از مهر و محبتش نقطه سیاه کفر بر صفحه قلب است.

وعده رحمت و مهرش تغییرناپذیر و خلاف و خلفی در آن راه ندارد، وعده عذابش گرچه وعدهای شدید و تهدیدی جدی باشد با توبه و انابه و تضرع و زاری قابل تبدیل به وعده رحمت است.

همه موجودات در کنار سفره رحمتش آرمیده اند، و با تکیه بر لطفش از نعمتهای او بهره مندند.

دست هدایت گریاش برای نجات همه گمراهان از خزی دنیا و عذاب آخرت دراز است و تمام درهای رضوانش به روی مؤمنان و اهل توبه باز است.

امید امیدواران را به یأس تبدیل نکند، و نیاز نیازمندان را برابر با مصلحتشان برآورده نماید، درد دردمندان را درمان بخشد، و اضطراب مضطربان را به امنیت تغییر دهد.

ص:۵۶

دعای اهل دعا را اجابت فرماید، و خواسته خواهندگان را از دریای رحمتش و لطف بیکرانش عطا کند.

این چنین مولای مهربانی، این چنین پروردگار کریمی، وجود مبارکی که شعاع عدل و حکمت، علم و رأفت، رحمت و لطف و عنایتش از مشرق وجود تمام موجودات طالع است، و بر اثبات صفات و اسمائش برهان و دلیلی لازم نیست، که آفتاب آمد دلیل آفتاب اگر به عمل اندک بندهاش پاداش عظیم و خیر کثیر و مزد بیش از حد عنایت کند، و از برکت عمل محدود بندهاش به وابستگان به او نیز لطف و رحمت آرد ابداً جای تعجب و شگفتی نیست که او ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و رب العالمین و محب المحسنین است، در این زمینه به روایت بسیار مهم زیر که نمایشی اندک از رحمت بینهایت اوست با دقت توجه کنید.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

«ان الله عزوجل لیغفر للحاج ولاهل بیت الحاج ولعشیره الحاج ولمن یستغفرله الحاج بقیه ذی الحجه والمحرم و صفر و شعر ربیع الاول وعشر من ربیع الآخر:» (۱)

خدای عزوجل مغفرتش را نصیب حاجی و زن و فرزندش، و قوم و قبیلهاش و هر که را زائر برای او درخواست مغفرت نموده مینماید، و این جوشش مغفرت برای تمام آنان در بقیه ماه ذوالحجه و همه محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز ربیع الآخر ادامه دارد.

خلوص در حج

ص:۵۷

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۱.

ریا و خودنمائی در عمل و انجام برنامه عبادی برای جلب توجه مردم، و جلوه دادن خویش در دیده بینندگان، و به قصد رسیدن به اهداف مادی، از سیئات اخلاقی و رذائل روحی و باطنی است.

ریا به این معناست که انسان نهالی را در عالم معنا، در سرزمین، طاعت و عبادت با ذوق و شوق بنشاند، و برای پرورشش متحمل زحمت و رنج شود، تا آنجا که نهال به رشد و کمال برسد و به میوه دادنش که قبول آن از طرف حق است نزدیک گردد، آنگاه انسان ارّهای تیز که همان ریا و خودنمائی است بردارد و به دست غیر بسپارد و به او التماس کند که بیا و با این ارّه تیز این نهال را از ریشه قطع کند، تا من از شیرینی میوه ابدیاش ممنوع و محروم شوم!

آری! چه جاهلانه است که انسان فریضههای از فرائض الهی را با زحمت و رنج انجام دهد، و پیکره عبادت را به دستور حق بسازد، و طاعت و بندگی را همراه با اکثر شرایط لازم بجای آورد، آنگاه که عمل میخواهد به نقطه قبولی حق برسد و به سبب قبولی آن بهشت عنبر سرشت نصیب انسان گردد، با حالتی شیطانی دنبال تماشای دیگران نسبت به عملش برود، تا او را در آن حال دیده، از وی و عبادتش تعریف کنند، و او را در انظار دیگران مؤمن و متدین و با حال جلوه دهند!

بدون تردید ریا نوعی شرک و به فرموده امیرمؤمنان (ع) رشتهای از نفاق و به گفته عرفای بیدار دل خیانت به خویش، و به نظر بینایان راه، تیشهای به ریشه سعادت، و کلنگی برای تخریب ساختمان عبادت و طاعت است.

انتظار پاداش و مزد از حضرت حق، نسبت به عملی که آلوده به ریا شده انتظاری غیر عاقلانه و دور از انصاف است، چرا که ریاکار عبادت را برای جلب رضای غیر بجای آورده، آنگاه پاداشش را از خدا میطلبد، در صورتی که در

عبادت ریائی طرف انسان حضرت حق نبوده، و عمل هیچ ارتباطی به حضرت او نداشته و ندارد.

انجامدهنده واجبات باید بداند که واجب انجام گرفته اگر آلوده به ریا به جای آورده شود قطعاً عملی باطل و غیر قابل قبول، و قضای آن بر عهده مکلّف واجب است.

عبادتکننده باید به این معنا توجه داشته باشد که کلید بهشت و جهنم فقط و فقط به دست حضرت حق است، و مالک روز پاداش فقط اوست، و حق محاسبه بندگان بر عهده خداست.

اوست که باید عمل را بپذیرد، و هم اوست که باید به عمل پاداش عنایت کند، روی این حساب نباید عمل با تیشه ریا ریشه کن شود و با زهر ریا کام عمل آلوده گردد، و با آتش ریا درخت عمل بسوزد، و با ارّه ریا نهال عبادت از سرزمین قبولی بریده شود.

در روایات مربوط به باب واجبات و اعمال خیر آمده: روز قیامت به ریاکاران میگویند: پرونده اعمالتان را نزد مردمی که برای خوش آمد آنان کار کردید ببرید و مزد زحمات خویش را از آنان بطلبید.

رعایت خلوص در واجبات، واجب شرعی است، نیت خالص سبب قبولی عمل است، نیت پاک به عمل ارزش معنوی و قیمت آخرتی میدهد، نیت صاف مرکبی است که عمل را به وادی رضایت میبرد، خلوص نیت کلید در رحمت حق و لطف حضرت محبوب و سبب جلب رضای دوست به سوی عمل است.

حج فریضهای از فرائض حق است، بر زائر خانه خدا واجب شرعی است که همه مناسک حج را با نیت خالص به جای آورد، و از جلب توجه مردم نسبت به اعمالش جدّاً بپرهیزد، که ریا قطعاً باطلکننده حج و سبب عوارض سنگینی است

ص:۵۹

که گاهی قابل جبران نیست، و همانطور که در روایات آمـده: حج ریائی در قیامت مزدش بر عهده مردمی است که حاجی در انجام مناسک حجش، تماشای آنان را منظور داشته، و برای نمایاندن خویش به آنان در مقام انجام عمل برآمده است.

به روایت بسیار مهم زیر در این زمینه توجه کنید: حضرت صادق (ع) میفرماید:

«الحـج حجان: حـج لله و حـج للناس، فمن حـج لله کان ثوابه علی الله الجنه، و من حج للناس کان ثوابه علی الناس یوم القیامه:» (۱)

حـج دو نوع است: حج برای خدا، و حج برای مردم، کسـی که حج را برای خدا انجام دهد ثوابش نزد خدا بهشت است، و هر کس حج را برای جلب توجه مردم بجای آورد پاداشش در قیامت به عهده همان مردم است.

در حقیقت روایت میخواهـد بگویـد حـج ریائی در قیامت هیچ بهرهای نصـیب حاجی نمیکند، زیرا در قیامت پاداش عمل فقط در اختیار خداست.

عملی دیگر به جای حج

انسـان گاهی برای امر معاش و اداره امور زنـدگی به دنبال کاری مشـروع میرود ولی موفق به تحقق هـدف خود نمیگردد، ولی این گونه نیست که چون کار مورد نظر انجام نگرفت، کار دیگری برای اداره امور زنـدگی در دسترس نباشـد، آن قدر عرصـه گاه تلاش و کوشـش دارای وسعت و گستردگی است که میتوان صدها کار دیگر را جای گزین کاری کرد که زمینه انجامش فراهم نشد.

آدمی گاهی میبیند زمان عبادتی خاص ماند ماه مبارک رمضان فرا رسیده، ولی به خاطر سفر یا مرضی که پیش آمده از انجام آن عبادت عظیم معذور است، و این عذر ممکن است تا پایان عمر بر جای بماند، اینطور نیست که نتواند عمل

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۴.

دیگری را به جای روزه ماه رمضان قرار دهـد، بلکه خداونـد مهربان اطعام مساکین را برای معـذور جایگزین نموده و این جای گزینی بهره مطلوب را نصیب روزه دار مینماید.

در روایـتی آمـده، فقرای مـدینه به رسول خـدا عرضه داشـتند: مـا هم دوست داشتیمماننـد دیگران از ثروت بهره منـد بودیم و بخشی از آن را در راه خدا انفاق میکردیم، و به حلّ مشکلات مردم کمک مینمودیم، ولی دست ما از مال دنیا تهی است و در این مورد از رحمت و لطف حق محرومیم، حضرت به آنان فرمود: ناراحت نباشید به جای انفاق و صدقه و کمک به دردمندان از خدا یاد کنید و به ذکر خدا دل مشغول دارید که همان ثواب انفاق به ثروتمندان نصیب شما میشود.

ولی برخی از فرائض و واجبـات در صورتی که مکلّف قـدرت انجـام آن را داشـته باشـد، اگر بخواهـد آن را ترک نمایـد و به جای آن برنامه دیگری را جای گزین کند، عملی در اسـلام وجود ندارد که جای آنچه را تکلیف انسان است بگیرد، و حج از این قبیل است.

اگر مکلف بخواهـد حج را ترک کند و هزینهاش را کار خیری انجام دهد، یا عمل دیگری به جای حج انجام دهد خلأ حج را جبران نمیکند، و گناه ترک حج در پرونده انسان ثبت میشود، و آدمی در قیامت مورد مؤاخذه سخت واقع میگردد.

حضرت صادق (ع) در روایت مهمی میفرماید:

«لما افاض رسول الله صلی الله علیه وآله تلقاه اعرابی فی الابطع فقال: یا رسول الله انی خرجت ارید الحج فعاقنی عائق و انا رجل ملی کثیرالمال فمرنی ان اصنع فی مالی ما ابلغ مابلغ الحاج قال: فالتفت

رسول الله صلی الله علیه وآله الی ابی قبیس فقال لو ان اباقبیس لک، زنته ذهبه حمراء انفقته فی سبیل الله مابلغت مابلغ الحاج:»
(۱)

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به حج خود پایان داد، عربی در سرزمین مکه با حضرت روبرو شد و گفت: ای رسول خدا از منزلم به نیت حج درآمدم، ولی مانعی بر سر راهم قرار گرفت و مرا از زیارت بیت و مناسک آن مانع شد، در حالی که از ثروت و مکنت بهره مندم، اکنون مرا فرمان بده که مالم را در کاری هزینه کنم که به آنچه حاجیان از ثواب میرسند برسم، حضرت به جانب کوه ابوقبیس روی کردند و فرمودند: اگر به وزن آن طلای قرمز در راه خدا انفاق کنی به آنچه حاجیان از ثواب رسیدند نمیرسی!

ضیافت ویژه

پهنه هستی خوان نعمت حق است، و عرصه گاه وجود سفره رزق و روزی خداوند کریم، و همه موجودات عالم بر سر این سفره نامحدود میهمان وجود مقدس حضرت ارحم الراحمین اند.

باید بدانیم که مجموع این نعمتها نعمت مادی و روزی ظاهری و رزق طبیعی خداست که تمام موجودات زنده به لحاظ نیاز مادی به طور مشترک سرخوان این نعمت بهرهمندند. ولی حضرت حق دارای سفره دیگری است به عنوان نعمت باطنی یا معنوی که قرآن مکرّر به این سفره اشاره کرده است.

و این سفره ویژه انسان است، آن هم انسانی که از ایمان به خدا و روز قیامت برخوردار است و در حدّ خود عامل به احکام شریعت و سالک مسلک حقیقت است، چرا که انسان خالی از ایمان به خدا و روز قیامت، و عاری از اعمال صالح و اخلاق پسندیده جزء حیوانات است، و جزء از سفره مادی و رزق ظاهری نصیبی ندارد.

۱- ۱) - ثواب الاعمال، ص۴۳.

میهمان سفره معنوی میهمان خاص خداست و از ارزش والائی برخوردار است.

در این ضیافت از عقل و قلب و روح و باطن انسان با رزق معنوی پذیرائی میکنند، و حیات عمومی آدمی را تبدیل به حیات طیبه مینمایند، و این پاداش دنیائی انسان در برابر فرمانبرداری و طاعت او از حضرت حق است، و در آخرت پذیرائی از میهمان پذیرائی ابدی و همیشگی و جاوید و سرمدی است، لذات معنوی بر سر سفره قیامت، لذاتی است که جز حضرت حق کسی از آن خبر ندارد، حتی میهمان تا پیش از بهره بردن از نعمتهای سفره آخرت از درک و فهم آن عاجز است، به دورنمائی از این ضیافت معنوی در روایت زیر توجه نمائید.

محمد بن حسن همدانی میگوید: از ذوالنون مصری پرسیدم ای ابوفیض چرا موقف زائر را مشعر قرار دادند و این معنی مربوط به حرم نشد؟

در پاسخم گفت: کسی که این مسأله را از حضرت صادق پرسیده بود به من گفت: برای این که کعبه خانه خدا و حریم حجاب اوست، و مشعر باب آن حرم است، چون زائران قصد حرم کنند آن را کنار باب حرم متوقف میکنند، تا برای آنان اجازه ورود صادر گردد، سپس زائر را در حجاب دوم که سرزمین مناست وقوف میدهند، چون به تضرع و زاری طولانی آنان بنگرد، امر به قربانی میدهد، وقتی قربانی خد را به محضرش تقدیم کردند و اعمال منا را به پایان بردند و از گناهان خود که حجاب میان آنان و حضرت حق است پاک شدند، به آنان براساس آن طهارت معنوی امر به زیارت میکند.

این خلیفه خدا در روی زمین نسبت به هر واقعیتی که با آن در ارتباط است به عنوان مکلف و مسئول شناخته شده.

ص:۶۳

نسبت به خویش مسئول سلامت جسم و جان و حفظ خود از خطرات، و مسئول تحقق رشد و کمال و خیر و سعادت و آبادی دنیا و آخرت است.

انسان در تحقق اهداف حق، و اطاعت از دستورات خداوند، و اجتناب از محرمات که محصولی جز زیان و خسارت ابدی ندارد مسئول است.

آدمی نسبت به پدر و مادر، زن و فرزند، اقوام نزدیک به دور و همه انسان هائی که با آنان مربوط است داری مسئولیت است.

این مسئولیتها از جانب خدای رحیم، کریم، ودود، رازق، رحمان و حکیم به او واگذار شده است، واگذاری مسئولیت از جانب حق به انسان، عین لطف و رحمت حضرت اوست، آنان که به این معنا آگاهاند و این حقیقت را با دیه دل مینگرند و خلاصه اهل بصیرت هستند، با همه وجود عاشق تکالیف و وظائف و مسئولیتهای خود هستند.

اهل معرفت جان خود را در راه انجام وظائف و تکالیف نثار حضرت محبوب کردند، و تحمل همه گونه رنج و مشقت را در مسیر ادای تکالیف بر دوش جان هموار نمودند.

آنان به این واقعیت واقف بودند که هر مسئولیت و تکلیفی کارگاه تولید منافع دنیائی و آخرتی است و رضای حق و بهشت عنبر سرشت و حیات طیبه میوه شیرین شجره الهیه مسئولیت است، و اگر کسی بخواهد در دنیا به حیات طیبه و در آخرت به رضای حق و بهشت برسد راهی جز ادای تکلیف و انجام مسئولیتها ندارد.

حج مسئولیت عظیمی است که از جانب حق به انسان واگذار شده، و انجام این عبادت بزرگ همراه با نیت پاک و قلب خالص تولیدکننده بهرههای بسیار

ص:۶۴

مهم دنیائی و آخرتی است، روایت زیر نشانگر گوشهای از منافع سرشار و محصولات حج است:

از حضرت رضا (ع) روایت شده: آنچه موجب وجوب حج گشته امور زیر است:

سفر معنوی و پرواز ملکوتی و حرکتی عرشی به سوی خدا عزوجل.

درخواست اضافه شدن نعمتهای مادی و باطنی از حضرت دوست.

پاک شدن از گناهانی که پیش از حج دامن پاک حیات را آلوده کرده است.

قرار گرفتن در مدار توبه نسبت به آنچه در گذشته از زمان بر انسان گذشته، از سر گرفتن اعمال برای آینده به مانند کسی که تازه قدم در عرصه تکالیف نهاده و چیزی بر او نیست.

در راه این مسئولیت عظیم و با برکت، هزینه نمودن مال و منال، و تحمل رنج و مشقت بدنی، و باز داشتن نفس از شهوات و لذات حرام، و افتادن در حوزه قرب به حق از طریق ادای مناسک و عبادت و بندگی به چشم میخورد.

حج سبب طلوع صفت نورانی خضوع و استکانت و ذلت در برابر حق، از مشرق وجود عبد، در افق حریم مقدس حضرت رب الارباب است.

حج سیر و سفر و تحرک و حرکت در گرما و سرما و به هنگام امنیت و ترس، و ثابت قدمی و استقامت دائمی در امور الهی و معنوی است، که این امور سبب جلب رحمت واسعه حق و لطف و مرحمت حضرت مولاست.

در این سفر منافع بسیاری برای مردم است، و در این فضای ملکوتی شوق به لقای دوست و ترس از عظمت و جلال او قلب را تسخیر میکند.

در برخوردهای مردم با یکدیگر، در این سفر معنوی و ظهور حال و قال ملکوتی و نشست و برخاست با پاکان که معاشرت با آنان از برکات این سفر

است، یک سلسله از دردهای درونی و بیماریهای باطنی به نقطه درمان میرسد، قساوت قلب، پستی نفس، غفلت از حق، مرض خطرناک آمال و آرزوهای دور از دسترس در این سفر علاج میشود.

در آن عرصه با معنویت، زائر بیت موفق به تجدید حقوق، و وادار کردن نفس به تقوای الهی میگردد، و زمینه خیر دنیا و آخرت خود را از طریق حفظ نفس از فساد و افساد فراهم مینماید.

این سفر منبع خیر و برکت برای اهل مشرق و مغرب و اهل آب و خشکی است، و نیز برای آن که حج را انجام میدهد و آن که در این مسیر نیست از تاجر فراهمکننده جنس، و فروشنده و خریدار و نویسنده و کارگر و از کارافتاده نصیب و منافعی وجود دارد.

برنامه حج قضاکننده حوائج مردم آن سرزمین و اطراف آن سرزمین و مواضعی است که اجتماع برای اهل آن ممکن است تا شاهد بهره آن برای خود باشند.

واجبات الهی بر اهل قدرت و استطاعت فرض است، مردم را گاهی در تمام عمر یک بار برای سفر حج قدرت و قوت حاصل میشود، به این خاطر در همه دوران عمر یک بار واجب شده، ولی اهل طاقت و قدرت ترغیب و تشویق شدهاند که نسبت به حج به اندازه توان و قدرت و قوت خود اقدام نمایند. (۱)

مناسک انجام داده را حفظ کنید

تصور گروهی از مردم از آیات قرآن مجید و سخنان گهربار اهل بیت و اولیاء عظام خبر ندارند، بر این است که آنچه از عمل صالح و اخلاق پسندیده و کار

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۰.

خیر و امور مثبت و نیک از انسان صادر شـده دوام و بقای آن ابـدی و همیشـگی است، و هیچ عاملی قدرت نابود کردن آن را نـدارد، و روز قیامت در پرونده انسان لحاظ میگردد و به مقتضای آن اجر و پاداش داده میشود، در حالی که این تصور و خیال ریشه عقلی و شـرعی نـدارد، بلکه آیـات و روایـات دلالت بر این معنا دارد که اگر انسان تا لحظه خروج از دنیا، تقوا و پاکی و صبر در برابر گنـاه را رعـایت ننمایـد ممکن است دچـار حبط عمل و برباد رفتن خوبیها و منهـدم شـدن ساختمان ایمان و عمل صالح و سوختن شجره طیبه اخلاق حسنه گردد!

در بسـیاری از روایات آمده که رسول اسلام پیوسته نسبت به حوادث پس از خودشان اعلام ترس و وحشت مینمودند، وحشت از این که در طوفان حادثهها ایمان مردم از دست برود، دنیای عمل صالح آنان ویران گردد.

پیامبر اسـلام نسـبت به برخی از مردم بعـد از خود ومسـلمانانی که در زمانهای پس از خود میآینـد تعبیر به مارقین و قاسـطین و ناکثین داشتند، آنان که چون تیر از کمال از عرصه ایمان بیرون میروند و گروهی که قدم از جاده حق بیرون مینهند، و جمعیتی که عهـد و پیمـان و بیعت خود را بـا جانشـین بر حق او بشـکنند و نهایتاً دین خود را به دنیـا و حتی برای دنیـای دیگران معامله کنند! !

رسول بزرگوار اسـلام در روایت مفصـلی که در مجامع روائی و در جلد دوم تفسـیر قمی آمده از مردم آخرالزمان خبر میدهند که نماز را ترک میکننـد، و پیرو یهود و نصاری میشونـد، و به قبول فرهنگ کفر و شـرک تن میدهند، و غرق شـهوات و لذات حرام میگردنـد، و از لقمه آلوده پرهیز ننمایند، و زنان و دخترانشان از حجاب عاری شوند، و ایمان خود را بر باد دهند، و دچار بیدینی و فساد گردند.

ص:۶۷

چه بسیار مردم با ایمان و مؤدب به آداب اسلامی بودند، که به خاطر مال دنیا و جاه و مقام و شهوات و لذات زودگذر از دایره حق بیرون رفتند و با شیاطین همدست شدند و بنای شخصیت خود را ویران کردند، و در عرصه استحقاق عذاب دوزخ نشستند.

در آثار اسلامی آمده که قارون به مدت بیست و پنج سال یا بیشتر معلم تورات و احکام الهی و مدرس حلال و حرام و مسائل اخلاقی بود، و با موسی و فرهنگ الهی او هماهنگی داشت، ولی مغرور ثروت شد، و از حق اعراض نمود و دین خود را با دنیای چند روزه و متاع ناچیز آن معامله کرد و عاقبت دچار عذاب زمین گرفتگی شد و همه خوبیهای به دست آورده را بر باد داد.

بنابراین ایمان انسان و عمل صالح او هر لحظه در معرض انواع خطرات و آفات است، و بر مؤمن واجب و لازم است بنای دین و ساختمان عمل صالح را با قدرت تقوا و یاد خدا و توجه به قیامت و با بکار گرفتن صبر و استقامت و تداوم عبادت و طاعت و یاری گرفتن از حضرت حق و توسل به پاکان حفظ کند، و بکوشد آنچه برای آخرت خویش ذخیره نموده، از دستبرد شیاطین و غارت غارتگران محفوظ بماند.

روایت مهم زیر که به وسیله امیرمؤمنان علیه اسلام از قول رسول خدا نقل شده به همین حقیقت توجه میدهد، و زائر بیت الله را نسبت به این معنا آگاه مینماید:

«انه نظر الی قطار جمال للحجیج فقال: لاترفع خفّا الاکتبت لهم حسنه، ولاتضع خفّا الامحیت عنهم سیئه، واذا قضوا مناسکهم قیل

ص:۶۸

لهم بنیتم بناءً فلا تهدموه، وکفیتم مامضی فاحسنوا فیما تستقبلون:» (۱)

پیامبر اسلام به قطاری از شتران که حاجیان را برای زیارت خانه خدا میبرد نظر انداخت و فرمود: قدمی برنمی دارند مگر این که حسنهای برای آنان ثبت میشود، و قدمی بر زمین نمیگذارند مگر این که سیئه و گناهی از آنان محو میگردد، چون از مناسک فارغ شدند، و ادای مسئولیت را به پایان برند به آنان اعلام میشود: بنائی را که بنا کردید آن را خراب نکنید، و آنچه بر شما گذشت شما را بس است، برای آینده خود به نیکی نمودن و انجام عمل صالح و طاعت و عبادت اقدام کنید.

«بیت الله» کعبه معظمه تشریفاً منسوب به حضرت حق است و از آن به خانه خدا تعبیر میشود

» :

بیت الله »

این خانه و محلّ آن پیش از آفرینش موجودات مورد توجه حضرت حق بوده، و زمین از زیر آن گسترده شده و به این صورت در آمد و روز گسترشش را دحوالارض میگویند.

کعبه بنا به فرموده امام ششم در هر روز جایگاه طواف هفتاد هزار فرشته خداوند است.

طواف هفتاد هزار فرشته در هر روز نشانه عظمت معنوی بیت، نزد قدسیان و پردهنشینان حریم حرم حضرت مولاست.

در نزد خداوند در پهنه زمین بقعهای محبوبتر از کعبه نیست، و جایگاهی با ارزشتر از آن در پیشگاه حضرت حق وجود ندارد.

برای زائرین این بیت ثوابها و حسناتی مقرر شده که برای زائران هیچ زیارت گاهی مقرر نشده است.

۱- ۱) - دعائم الاسلام، ج۱، ص۲۹۴.

اما این همه تا زمانی است که پیشوا و امام زائر در تمام برنامههای زندگی و در همه مناسک حج، امام تعیین شده از جانب حق باشد، و راه زندگی و عبادتش به دلالت امام معصوم باشد.

حضرت صادق (ع) میفرماید:

کسی که به زیارت کعبه آید و بر حق و حرمت ما، هم چون حق و حرمت کعبه عارف باشد، از مکه خارج نمیگردد مگر این که گناهانش مورد غفران قرار گیرد و خداوند مهم از کار دنیا و آخرتش را کفایت میکند. (۱)

کعبه خانه خداوند است، محل نزول فرشتگان و مطاف عرشیان و قدوسیان است، جایگاه نزول رحمت خاص حضرت معبود و موقف استجابت دعا و مرکز عبادت و راز و نیاز و توبه و انابه و موضع برآورده شدن حاجت حاجتمندان و نیاز نیازمندان و شفای درد دردمندان و رفع مسکنت مستمندان و جای عبادت عاشقان و محلّ مستی عارفان و شور شوریدگان است.

آن که مأموم امام هدایت، و قلبش منور به نور توحید، و روش و راهش سنت پیامبر، و کتابش قرآن، و به درستی و راستی پیرو اهل بیت و شیفته امامان معصوم و عاشق حضرت معبود است، چون وارد مسجدالحرام شود و گوشهای بنشیند و جز نظر دوختن به کعبه کاری نکند، نظرش به کعبه به عنوان عبادت حق قلمداد میشود، عبادتی که مایه جذب رحمت خاص خداست، حال ببینید انجام سایر عبادات و مناسک که طبیعتاً همراه با نظر به کعبه صورت میگیرد چه عبادت پُر بهره و چه برنامه بامنفعتی است.

در حدیث زیر میخوانیم که ابوذر میگوید: پیامبر میفرمود:

۱- ۱) - محاسن برقی ۶۹.

«النظر الی علی بن ابیطالب عباده، والنظر الی الوالـدین برأفه و رحمه عباده، والنظر فی الصـحیفه - یعنی صـحیفه القرآن - عباده والنظر الی الکعبه عباده.» (۱)

نگاه به علی بن ابی طالب و نگاه به پدر و مادر به مهر و محبت، و نظر بر کتاب خدا و چشم دوختن به کعبه عبادت است.

چه حـدیث مهمی است که کعبه و امـام هـدایت را کنـار هم قرار داده، یقیناً بایـد کلّی مناسک را از قرآن گرفت، و توضـیح و شرح آن را از امام معصوم دریافت نمود، سپس به دلجوئی از پدر و مادر رفت تا از این مجموعه بهرههای عظیم به دست آید.

نقش مال حلال در حج

قرآن مجیـد و روایات فرمان اکیـد به کسب حلال و کار مشـروع دارند، طلب مال حلال چنان که در آثار اسـلامی آمده بر هر مسلمانی فریضه است.

کسب حلال و کار مشروع، نوعی عبادت و طاعت و بلکه از بهترین و برترین رشتههای عبادت است.

قرآن در سوره مؤمنون اعلام میکنـد و فرمان میدهـد ابتدا مال حلال و لقمه پاک مصـرف کنید، سـپس به انجام عبادت و عمل صالح برخیزید.

پروردگـار مهربـان معـاش حلال را زمینه آبادی معاد و کسب دنیای پاک را وسـیله به دست آوردن آخرت قرار داده، به همین جهت آنان که دنبال مال حرام میروند آخرتی خراب و معادی آمیخته با عذاب دارند.

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص ۶۰ - امالی طوسی، ج۲، ص ۷۰.

اسـلام میگویـد: دنیـای خود را کمـک آخرت قرار دهیـد و کمـک بودن دنیای انسان برای آخرت در صورتی است که دنیای آدمی حلال و طیب و پاک و پاکیزه باشد.

جلمه نورانی

«الـدنیا مرزعه الآـخره» از پیـامبر اسـلام معروف و مشـهور است، آری آخرت آبـاد ثمره دنیـای حلال و معاد پاک میوه حلال و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

مال حلال به تعبیر قرآن مجید: فضل خدا، رزق طیب، روزی حلال، نعمت الهی و خیر خداوندی است.

تاجر صدوق، و کاسب متقی، و عامل متدین، بنابر روایات در روز قیامت با صدیقین و شهدا محشور میشود.

در روایات آمده: آن که به دنبال حلال برود، بخاطر این که باری بر دوش مردم نباشد، و بر اهل و عیال خود توسـعه دهد، و بر همسایگـانش به وسـیله آن مـال مهر و رأفت ورزد، در قیامت به لقای حق رسـد، و در عرصه آن لقاء چهرهاشماننـد ماه شـب چهارده باشد.

بازارهائی که در آن کسب حلال صورت میگیرد به تعبیر پیامبر اسـلام سـفرههای خداوند مهربان است، هرکس در آن بازارها به کسب و کار مشغول شود از آن سفره پاک بهره مند گردد.

کاسب و تاجری که به دنبال مال حلال برود، به فرموده حضرت صادق (ع) همانند رزمنده در راه خداست.

برای به دست آوردن مال حلال، بـدون تردیـد معرفت به فقه و مسائل حلال و حرام لازم است، بهمین خاطر اهل ایمان پیش از دست زدن به کسب، از محضر

علمای ربانی استفاده میکردند و با مسائل تجارت و حلال و حرام حضرت حق که به مصلحت انسان نظام یافته آشنا میشدند.

اصبغ بن نباته میگوید: شنیدم امیرمؤمنان بالای منبر میفرمود:

ای گروه تجار، ابتدا آشنای به مسائل کسب شوید، سپس به تجارت اقدام نمائید، ای مردم اوّل فهم مسائل آنگاه تجارت، به خدا قسم ربا در این امت مخفیتر از خزیدن مورچه به روی سنگ صاف است، اموال خود را با صدقه از خطر نابودی حفظ کنید، تاجر فاجراست و فاجر در دوزخ است مگر این که به حق مال گیرد و به حق مال دهد.

خداوند مهربان در رحم مادر و در ایام شیرخوارگی روزیدهنده انسان بود، به ایامی که آدمی با اهل و عیال است و نیاز بیشتری دارد، قطعاً حضرت حق لطف فراوان تری نصیب انسان مینماید.

او در چنین موقعیتی آدمی را با رزق طیب و حلال زیر چتر حمایت خود قرار میدهد، و ابداً عاقلانه نیست که روزی خور حق از سایه عنایت از بیرون رود، و برای اندکی حرام دست در دست شیاطین بگذارد، و زندگی خود و زن و فرزند، و گوشت و پوست خود و اهل و عیالش را به مال حرام آلوده نماید، و از این طریق خویش را مستحق عذاب دنیا و آخرت کند!

با مال حلال بدن را تقویت کنید، قلب را در فضای نور قرار دهید، روح را تصفیه نمائید، نفس را به عرصه گاه تزکیه و تربیت ببرید، زن و فرزند را از آلودگی حفظ کنید.

زمینه عبادت با نشاط را فراهم آورید، خوشنودی و رضای حق را جذب نمائید، از افتادن در دایره ظلم و ستم به مردم، از طریق غارت حق آنان بپرهیزید، صولت و سطوت شیاطین درونی و برونی را بشکنید، به قافله پاکان و صالحان و

صدیقان و شهیدان به پیوندید، آبروی دنیا و آخرت خود را حفظ کنید، به جلب خوشنودی انبیا و امامان برخیزید، که با مال حرام، مالی که از کم فروشی، رشوه، غصب، ربا، حیله، تقلب، ظلم، زور و دروغ به دست میآید نه عبادتی صحیح و قبول است و نه کار خیری مورد پذیرش حق است.

در مسأله حج که بخشی از مال انسان باید هزینه شود، باید دقت بیشتری به خرج داد، زیرا ورود مال حرام به این عبادت، به خصوص به لباس و کفش احرام، موجب بطلان حج و علت محروم شدن از رحمت حق، و ممنوع شدن از فیوضات الهیه است.

پیش از سفر باید سعی شود، همه مال از حرام، با راهنمائی عالمی ربانی پاک گردد و نباید به حلال کردن بخشی از مال قناعت شود، که این کار، پسندیده شرع نیست.

چنانچه همه مال حرام باشد، باید به صاحب یا صاحبانش برگردد، و اگر به اندازه سفر حج باقی نماند، جائی برای استطاعت و رفتن به این سفر باقی نمیباشد.

پیش از سفر حج، باید زکات و خمس مال پرداخته شود، و به اقوام فقیر به اندازه قدرت رسیدگی گردد، از صدقه و انفاق کوتاهی نشود، و اگر کسی در طول سفر و پیش از اعمال حج به این مسائل آگاه گردد، لازم است با عالم کاروان تماس گرفته شود، و با جدیت به پاک شدن کلّ مال اقدام گردد، تا خدای ناخواسته به مناسک لطمه نخورد، و زائر از فیوضات این سفر محروم نشود، از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«من اصاب مالاـ من اربع لم یقبل منه فی اربعه: من اصاب مالاـ من غلول او ربا او خیانه او سرقه، لم یقبل منه فی زکاه و لافی صدقه

ص:۷۴

ولا فی حج و لا فی عمره وقال ابو جعفر: لایقبل الله عزوجل حجا ولاعمره من مال حرام: » (۱)

کسی که از چهار طریق ثروت به دست آورد، چهار عمل از او پذیرفته نخواهد شد: از غشّ و ربا و خیانت و سرقت، با این چهار نوع مال حرام زکات و صدقه و حج و عمره او قبول نخواهد شد، و نیز آن حضرت فرمود:

از ایمان و عمل برخوردار بودند ولی در مسیر زندگی به خاطر آلوده بودن به زشتیهای اخلاق مانند کبر و حسد و بخل، یا تهی بودن از روحیه صبر و استقامت، ایمان و عمل خود را از دست دادند و خود را به عذاب ابد دچار ساختند.

حوادث صدر اول اسلام به خصوص پس از درگذشت پیامبر اسلام نشانگر این حقیقت است که بسیاری از مسلمانان بخاطر آراسته نبودن به حقایق اخلاقی در چاه هلاکت افتادند.

اگر بگوئیم اخلاق حسنه، ضامنی معتبر، وثیقهای محکم، و دستگیرهای سخت برای دور ماندن ایمان و عمل صالح از خطرات سهمگین و حوادث سنگین است سخنی به گزاف نگفته ایم.

مسأله اخلاق حسنه و نقش آن در رشد و تکامل و حفظ ایمان و عمل از خطر و خسارت به اندازه فوق العاده و قابل توجه است که بخش عمدهای از آیات قرآن و روایات به آن اختصاص داده شده، و کتب مستقلی به عنوان کتب اخلاقی به وسیله بزرگان دین تألیف شده است.

خداوند مهربان پیامبر بزرگوارش را در قرآن مجید به داشتن خلق عظیم ستوده است، و این ستایش نشانگر اهمیت و ارزش اخلاق حسنه در حیات انسان است.

۱- ۱) - امالی صدوق، ص۴۴۲.

از رسول الهی پرسیدند، بهترین سرمایهای که از سوی خدا به انسان عنایت شده چیست؟ فرمود: اخلاق نیکو.

توجه داشته باشیم که اخلاق نیکو مجموعهای از اوصاف پاک و خصال حمیده و حالات عرشی و ملکوتی و برنامههای پرارزش رفتاری است که به عناوین برخی از آنها در سطور گذشته به عنوان حافظ ایمان و عمل اشاره شد.

به خواست حق در بحث اخلاق در آیات مربوط به روایات بسیار مهم و نکات اخلاقی و بخشی از داستانهای متخلقان به اخلاق اشاره خواهد شد.

از مسائل قابل توجهی که در سفر حج از طریق قرآن و روایات به آن عنایت شده مسأله اخلاق زائر است.

توجه اولیاء دین به این مسأله به اندازهای است

«مایعبؤ بمن یؤم هذا البیت اذا لم یکن فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله، وحلم یملک به غضبه، و حسن الصحابه لمن صحبه:» (۱)

به کسی که قصد خانه حق کرده اعتنا نمیشود در حالی که در او سه خصلت نیست: ورع و تقوائی که او را از گناهان باز دارد، بردباری و آرامشی که او را بر خشمش چیره سازد، و رفتار نیک با کسانی که هم سفر اویند.

قرآن مجید در آیه ۱۹۷ سوره بقره میفرماید فسوق و جدال یعنی بودن به گناهان و خصومت و کینه در حج ممنوع است، حاجی باید با همه وجود از آلوده شدن به گناه، و برخورد نامناسب با هم سفران بپرهیزد.

وقوف در بهترین مکان ها

چون عمره تمتع با تمام شرایط ظاهری و معنویاش به پایان رسد، زائر خانه حق آماده رفتن به عرفات میشود تا از ابتدای ظهر روز نهم در آن صحرای ملکوتی وقوف کند و اول غروب به سوی مشعر حرکت نماید.

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص ۱۲۱.

زائر پیش از رفتن به عرفات، مستحب است غسل کند، و به مسجدالحرام رفته در پیشگاه محبوب نزدیک مقام ابراهیم به احرام حج تمتع محرم شود و برای به وقوف به عرفات آماده گردد.

عرفات اگر چه از نظر ظاهر، بیابانی بیش نیست ولی باطن آن مضیف خانه حضرت محبوب و محل پذیرائی معنوی از میهمانان ویژه خداست.

وادی عرفات محفل راز، محل اظهار نیاز، جای شفا گرفتن و درمان دردهای باطن، مرکز دعا، عرصه گاه حال و مناجات، میدان طلب رحمت و مغفرت، و موضع گذاردن پیشانی ذلت به درگاه مالک الملوک است.

ناله دردمندان در آن وادی قبول، و آه و فغان مستمندان در آن صحرا در معرض توجه خداوند است.

آنجا زمینه فراهم آوردن لقای دوست و چیدن گل از گلستان وصال محبوب است.

باید در آنجا با دیدن هزاران نفر کفن پوش یاد قیامت کرد، و به هنگام کوچ کردن در وقت غروب به آن لحظه اندیشید که خیمه حیات را با همه اسباب و وسائلش خوابانده و آدمی را با یک لا کفن به سوی برزخ کوچ میدهند.

برای آنان که هزاران فرسخ راه طی کرده و دل از اهل و عیال و مال و منال برداشته، و به آن صحرا آمده اند، و تکیه گاهی جز حق ندارند، و با حضرت دوست به راز و نیاز برخاسته و از جنابش با کمک دعای عرفه حضرت سید الشهدا (ع) طلب رحمت و مغفرت و خیر دنیا و آخرت میکنند ثواب عظیمی مقرر شده که روایت زیر گوشهای از آن را بازگو میکند.

حضرت مجتبی (ع) میفرماید: شخصی خارج از دین اسلام به محضر رسول حق آمد و از آن حضرت مسائلی پرسید، از جمله عرضه داشت: مرا آگاه کن برای چه جهت خداوند وقوف به عرفات را به همه زائران به وقت عصر فرمان

داده؟ حضرت فرمود: عصر ساعتی است که آدم پروردگارش را عصیان کرد بر امتم واجب نمود در عرفات وقوف کنند و در محبوبترین مکانها در محضرش به تضرع و زاری بنشینند، آن ساعتی که مردم از آنجا کوچ میکنند، ساعتی است که آدم کلمات را از حق دریافت کرد، و به مقام توبه آراسته شد، و توبهاش از سوی تواب رحیم مقبول افتاد.

سپس پیامبر فرمود: سوگند به آن که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود و بشیر و نذیر قرار داد، خداوند را در عالم ملکوت دری است که به آن در رحمت گفته میشود و از آن در تحت عنوان در توبه، در حاجات، در تفضل، در احسان، باب کرم، باب عفو یاد میگردد، احدی در عرفات نمیآید مگر این که از سوی خداوند به وقت وقوف مستحق همه آن حقایق میشود.

برای حضرت حق صد هزار فرشته است، با هر فرشتهای صد و بیست هزار فرشته است و برای خداوند رحمتی است که بر عرفاتنشینان نازل میشود، چون از عرفات کوچ کنند خداوند فرشتگان خود را شاهد میگیرد به این که اهل عرفات از عذاب دوزخ آزادند و بهشت بر آنان واجب است، و یک منادی ندا میدهد: بروید در حالی که آمرزیده شدید، مرا خوشنود نمودید و من از شما خوشنودم.

شخص خارج از دین گفت: ای محمد صادقانه سخن گفتی.

وقوف در مشعر الحرام

فَإِذٰا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ عِنْدَ اَلْمَشْعَرِ اَلْحَرٰامِ (۱)

به هنگام غروب آفتاب روز نهم ذوالحجه، زائر بیت به حکم حضرت حق در قرآن مجید باید به طرف مشعر کوچ کند و شب دهم را که مصادف با شب عید قربان است در مشعر بماند، تا وقوف واجب مشعر را در وقتی که معین شده درک کند.

۱- ۱) - بقره، ۱۹۸.

قرآن کریم مشعر را جایگاه ذکر و یاد حضرت حق میداند و به ذکر و یاد حق امر کرده است.

آری باید به خالق مهربان به خصوص در آن شب توجه نمود و متذکر به ذکر قلبی و لسانی شد.

آن وجود مقدسی که انسان را به انواع نعمتهای ظاهری و باطنی آراست و به او لیاقت انجام مناسک حج را عنایت فرمود.

آن وجود مبارکی که توفیق تصفیه مال و تزکیه اخلاق و پاکی عمل به انسان مرحمت فرمود، و زمینه آمدن به حج را پس از استطاعت برای زائر فراهم کرد.

آن مهربانی که چراغ هدایت را در قلب بر افروخت، و پیوند دل را با توحید و رسالت و عدل و امامت و قیامت محکم نمود.

آن منبع لطف و رحمت که عرصه آشنائی با قرآن و اهل بیت را برای زائر تحقق داد و به این وسیله تمام درهای رحمت را به روی آدمی گشود.

زائر باید به هنگام وقوف به مشعر دل از مظاهر دنیوی بردارد و هر یادی جز یاد خدا را فراموش کند و برای خود گوشه ای خلوت بگزیند و در آن فرصت کوتاه از ذکر و عبادت و راز و نیاز غافل نماند، مبادا که صبح با طلوع آفتاب جز حسرت و ندامت برای او نباشد.

زائر با قرار گرفتن در مشعر و توجه به حضرت محبوب و یاد و ذکر خدا مستوجب پاداشی بزرگ میشود که روایت زیر به آن اشاره کرده است.

«عن سلیمان بن مهران قال قلت للصادق (ع) کیف صار وطی المعشر علیه واجبا! قال: لیستوجب بذلک بحبوحه الجنه:» (۱)

سلیمان بن مهران میگوید: به حضرت صادق گفتم: چه شده که فرود آمدن به مشعر بر مکلف واجب گشت؟ فرمود به سبب این که مستوجب قرار گرفتن در وسط بهشت شود.

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۶۷.

وقوف به منی

انسان جامع همه استعدادهاست، قوای روحانی و ملکوتی در حدی که انسان را به عالیترین مدارج کمال برساند از جانب حق در انسان قرار داده شده است.

ظرف رسیدن به کمالات و حقایق همین دنیائی است که انسان در آن زندگی میکند، و زندگی دنیا همراه با تبعاتی مانند امور جسمی، غریزه، شهوت، خوردن، آشامیدن، پوشیدن، کسب و کار و تجارت و کوشش است.

رابط انسان با این امور نباید بیحد و مرز باشد، اگر توجه به شکم و شهوت و سایر امور مادی بدون حد و مرز باشد، انسان به تدریج مغلوب و محکوم آن برنامهها شده، و از وجود او موجودی تبهکار و آلوده و ستمگر ساخته میشود.

راه حفظ حدّ و حدود عاقلانه و حکیمانه این امور فقط و فقط عبادت و بندگی حق و رعایت تقواست.

بندگان واقعی حق چراغ زندگی و گل گلستان حیات و گوهر گران بهای صدف آفرینش اند.

بینایان راه فرموده اند: مقصود اصلی و هدف حقیقی از آفرینش انسان معرفت حق و رسیدن به عشق او و مأنوس شدن با حضرت اوست. (۱)

رسیدن به این مقام، موقوف بر صفای نفس و تجرّد آن از هوا و هوس است، هر اندازه که صفای نفس بیشتر و وارستگی آن فزونتر باشد، انس و علاقه آن نسبت به خداوند متعال شدیدتر خواهد بود.

بدیهی است که صفای نفس و تجرد آن منوط است به پیراستگی از شهوات حیوانی، و اجتناب از لذتهای حرام و آرزوهای پست و دست نیافتنی، و عدم تعلق قلب به مال و منال دنیوی، زیرا همه اینها در صورتی که خارج از حدود

۱- ۱) - تذکره المتقین بهاری.

شرع باشد، موانعی هستند که انسان را از معارف الهی و نفخات قدسی باز میدارند، و هیچ چیز روح انسانی را از نزدیک شدن به عالم قدس که از آن نزول یافته مانع نمیشود مگر آنچه که به نام مشتهیات نفسانی نامیده شده، از قبیل غرائز حیوانی و ناستوده هایی اخلاقی و کردارهای شیطانی، و هم چنان که ظرف تا هنگامی که از آب پر باشد، ورود هوا به داخل آن امکان ندارد، نفوس انسانی نیز تا خالی و وارسته از صفات و ملکات نکوهیده نباشد، نور حق چنان که شایسته است.

در پاکی و روشنی نفس تأثیر دارد، مثلاً هنگامی که به وضو میپردازیم و به وسیله این عمل به طهارت ظاهری آراسته میشویم، در خاتمه این عمل عبادی یک نوع حالت صفا و انبساط در روان خود احساس میکنیم که این حالت قبل از وضو در ما نبود و علت آن همان طور که اشاره شد راز بستگی میان روان و تن است.

حج این عمل عظیم الهی و عبادی، آنچه را که سایر عبادات دارد شامل است، به علاوه ریاضتهای خاصی را نیز دارا میباشد که عبارت است از ترک وطن، رنج دادن به تن، گذشتن از مال، گسیختن از آرزوها، تحمل مشقت ها، تجدید پیمان، حاضر شدن در مشاعر و آگاهی بر شعائر.

و این همه در سرزمین منی و اعمال مربوط به آن متجلی است، گر چه نفوس به حکمت و رموز بعضی از اعمال منی آشنائی ندارند، ولی باید به قصد انجام امر الهی انجام دهند، که احکامی را که عقل انسان از درک حقیقت آن عاجز و به کنه معنا و اثراتی که بر آن مترتب است راه نمییابد، و طبیعت آدمی به آن انس ندارد، مانند انداختن هفت سنگریزه به ستوتی معین، پذیرفتن آن نیست مگر به

جهت صدور فرمان و قصد امتثال از جهت این که فرمان و دستور است و اطاعت از آن واجب.

انجام این قبیل عبادات که در تزکیه نفوس و برگرداندن آنها از مقتضیات طبع و بدی و ستم و مایل گشتن نفوس به خداوند متعال و آراسته شدن به اخلاق حضرتش تأثیر کامل دارد، شایسته است برترین انواع عبادت باشد.

ندانستن حکمت و مصلحت خصوصیات خواسته شده در برخی از عبادات از حیث کمیت و کیفیت برای برخی از مردم باعث شگفتی و حیرت گشته و علت آن همانا ندانستن رازهای تعبدات و انوار مکنونه در مجاهدات است.

هر عملی که باید به قصد قربت انجام گیرد، هر اندازه که دور از تصرفات عقلی باشد، خصوصاً اگر انسی به آن عمل نباشد و کلفت و مشقتی نیز در برداشته باشد، مانند رمی جمرات و سر تراشیدن در سرزمین منی و طول اقامت در آن جایگاه در حقیقت حصول مقام بندگی است و تعبّد به آن عالیتر و ارزندهتر است، و به انجام این گونه عبادات است که جان آدمی در برابر حضرت حق قرار میگیرد و در دو جهان به راهی که پایدار است رهنمون میشود.

چه عالی و شیرین است که انسان در برابر صدور تمام فرمانهای مولا که سرچشمهاش علم و حکمت و عدل اوست تسلیم باشد، و در باطن خود نسبت به آن فرمانها چون و چرائی به میان نیاورد، که چون و چرا کار متکبران، و دوری از اجرای فرمانهای دوست اخلاق مفسدان است.

در هر صورت وقوف به منی و انجام برنامههای حق در آن سرزمین، همراه با مشقت عظیمی که دارد، سبب چنان پاداش و ثوابی است که بر اساس معارف حقه الهیه، گویا پس از اتمام کار و انجام اعمال آن سرزمین وضع انسان همانند زمانی است که پاک و پاکیزه و بدون گناه از مادر متولد شده است.

ص:۸۲

به روایت زیر دقت نمائید

«عن الرضا (ع) قال: قال ابوعبدالله (ع) اذا افاض الرجل عن منی وضع ملك یده بین کتفیه ثم قال له: استأنف:» (۱)

حضرت رضا (ع) میفرماید حضرت صادق (ع) فرمود: چون زائر پس از اتمام برنامههای منی کوچ کند، فرشتهای دستش را میان دو کتف او میگذارد و میگوید: زندگی را از سر بگیر!

حج و ولایت و امامت

هدف از عبادت و بندگی، تحصیل نظم و ادب و اخلاق و متانت و پاکی و طهارت و نورانیت ظاهر و باطن و احسان و ایثار و صدق و کرامت و آرامش و امنیت و رشد و کمال در دنیا و فوز عظیم و رضوان و جنت و رضا و خوشنودی حق و لقاء و وصال حضرت محبوب است.

عبادت و بندگی در صورتی این ثمرات عظیم و میوههای شیرین و منافع معنوی را ببار میآورد، که مسائل مربوط به آن و آداب ظاهری و باطنیاش از پیشوایان و امامان تعیین شده از جانب حق گرفته شود، امامانی که از علم و بصیرت و احاطه بر معارف الهیه و جامعیت نسبت به احکام الهی و فرائض و سنن و عصمت عقلی و علمی برخوردار باشند، و بر امامت آنان از جانب رسول خدا نصّ صریح وارد شده باشد و این حقیقت به صورت وحی بر پیامبر نازل گشته و آن حضرت مأمور ابلاغ آن به امت گردیده، و بر امت اطاعت از آنان واجب عینی اعلام شده باشد، چنان که بسیاری از کتب حدیث و تفسیر در توضیح آیه شریفه

۱- ۱) - بحار، ج۶۹، ص۲۷۳.

أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱)

و آیه

يٰا أَيُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (۲)

و آیه

اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً (۳)

اعلام کردهاند مصداق این آیات امیرمؤمنان و یازده فرزند معصوم او هستند.

به خواست حق در توضیح و شرح این آیات با نقل روایات بسیار مهم به ویژه از کتب اهل سنت این حقیقت را که مصداق این آیات دوازده امام معصوم میباشند به اثبات خواهم رسانید، و اشاره خواهم نمود که تنها راه صحیح و صراط مستقیم که انسان را به سعادت دنیا و آخرت میرساند راه تشیع است و بس و دیگر جادهها جادههای انحرافی و برگرفته از نقشههای تولیدی مغز بشری است و ارتباط به وحی و حقایق قرآنیه ندارد.

پیروی از امامان معصوم همان صراط مستقیمی است که قرآن مجید بر آن اصرار دارد، و سالک باید از آن راه عبور کند تا به نتایج شیرین بندگی دست یابد، و به حقیقت صراط مستقیم جز قرآن و اهل بیت که مفسران حقیقی آن هستند واقعیت دیگری نیست قرآن و اهل بیتی اکثر کتب اهل سنت و همه کتب شیعه نقل کردهاند پیامبر ساعتی مانده به پایان عمرشان با زحمت به مسجد رفتند و روی پله اول منبر نشستند و با آوای رسا به مردم اعلام کردند:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی ابداً.»

ص:۸۴

۱- ۱) - نساء ۵۹.

۲- ۲) - مائده ۶۷.

۳- ۳) - مائده ۳.

مشخصه واقعی و امتیاز حقیقی مؤمن به قبول ولایت و پذیرش امامت امامان معصوم و اطاعت از آنان در همه امور دین و دنیا و آخرت است.

ولایت چنان که طریحی در کتاب باارزش مجمع البحرین توضیح داده عبارت است از:

عشقورزی به اهل بیت، و پیروی از آنان در دین، و پذیرفتن اوامر و نواهی آنان در همه امور، و اقتدای به ایشان در اخلاق و عمل.

حج ابراهیمی و به عبارت دیگر حج اهل بیتی و شیعی حجی هدایت گر، قیام للناس، کفر ستیز، و بیزاری از مشرکان شرق و غرب است، و حج براساس فقه اموی و عباسی و بر پایه مدرسه سقیفه و پادشاهان و حاکمان از خود راضی حج فردی، و حج سکوت و حج بیجان و غیرمحرک و در یک کلمه انجام آدابی خشک و بیروح و حرکاتی خارج از چهارچوب قرآن و سنت نبوی است، حجی است که روح طاغوت و طاغوتیان و روح کفار و مشرکان و قلب شیاطین آمریکا و اروپا از انجامش شاد و خشنود است، چرا که در حج اموی و عباسی که مناسکش برگرفته از روحانیون درباری، و کاسه لیسان ستم گران و ظالمان است هیچ ضربه و زیانی متوجه دشمن نمیکند.

چنان حجی به فرموده حضرت صادق (ع) ناله و فریادش بسیار ولی حاجی واقعیاش اندک و کم است.

حج نمونهای سازمان ملل اسلامی، دوای دردهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان، حلال مشکلات امت، وسیله اتحاد ملت و عامل شناخت حقایق و سبب رأفت و رحمت و کرامت و مایه سربلندی و عزت مسلمین است که همه این واقعیات در سایه رهبری و امامت صحیح قابل تحقق است.

مناسک بدون رهبری و ولایت تعیین شده از جانب حق به قول حضرت باقر (ع) انجام اعمالی چند به دور مقداری سنگ است. (۱)

دستی که در انجام مناسک در دست اهل بیت پیامبر نیست، در دست رحمت خدا قرار نمیگیرد، حاجیان بزرگواری که در حدود یک ماه در این سفر الهی به سر میبرند فرصت مناسبی در اختیار دارند تا توسط دانشمندانی که با کاروانها هستند بیش از پیش با جایگاه اهل بیت و امامان معصوم آشنا شوند و ولایت، خود را به خصوص ولایت عملی را که همانا انجام دادن اعمال عبادی براساس فرهنگ امامان معصوم است کامل کنند و در کنار بیت نسبت به پیروی از آنان عهد محکم ببندند.

در این زمینه به روایت بسیار مهمی که از قلب عرشی معصوم طلوع نموده و در کتب روائی روایت شده توجه نمائید.

«عن زراره عن ابی جعفر (ع) قال: انما امر الناس ان یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیخبرونا بولایتهم ویعرضوا علینا نصرهم:» (۲)

زراره که از معتبرترین راویان مکتب اهل بیت و مورد توجه امامان معصوم بوده از حضرت باقر (ع) نقل میکند: همانا به مردم فرمان دادهاند به سوی این سنگها بیایند، سپس دور آنها طواف کنند، آنگاه به نزد ما آمده ولایت خودشان را نسبت به ما اعلام نموده، و نصرت و یاری خود را در همه زمینهها به ما عرضه کنند.

استغفار

ص:۸۶

۱- ۱) - عیون الاخبار الرضا، ج۲، ص۲۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۶۹، ص۳۷۴.

از جمله مسائل مهمی که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده، فرمان خداوند به اهل عرفات و مشعر و منی و به همه مردم در هر کجا که هستند جهت درخواست آمرزش و غفران است تا از برکت این درخواست گناهان گذشته آنان بخشیده شود و با خیال آسوده در آینده زمان زندگی پاک و بدون گناه و عصیان داشته باشند:

وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (۱)

واجب است از خداوند مغفرت بخواهید، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

البته بایـد به این حقیقت توجه داشت که زمان و مکان در تحقق غفران و گذشت مؤثر است، در زمانهای خاص مانند ایام حج به ویژه روز نهم تا دوازدهم که زمان انجام مناسک عرفات و مشعر و منی است، و مکان ویژه مانند عرفات و مشعر و منی زمان و مکـان تجلی عنایـات و الطـاف خـاص حق به بنـدگان در حـال ادای مناسـک است، و چنین ایـام و مکـان هـائی یقیناً موجب آمرزش عبد و تقرب او به حضرت ربّ جلّ و علاست.

او در این ایـام و در این امکنه از گناهکـاران در صورتی که درخواست آمرزش نماینـد گـذشت میکنـد، و به درجات پاکان و اولیائش میافزاید.

تفسیر مواهب الرحمن میگوید: گویا خدای متعال اراده دارد مهمانانش را از آلودگی گناهان پاک نماید، و شرّ وسواس خناس را از آنان بزداید، و پس از پاک شدنشان اجازه خروج از حرمش را به مهمانانش بدهد، و این را از اعظم انواع هدایا و اشـرف عطایا به بندگان است. (۲)

ص:۸۷

۱- ۱) - بقره ۱۹۹.

۲- ۲) - مواهب الرحمن، ج۳، ص۱۵۸.

آری در آن مواقف کریمه، و ایام نورانیه هر چه زائران به سوی مراتب و منازل اخلاق و توحیـد و قرب پیش روند تا از همه ما و منها و امتیازات جاهلی، و آلودگی ها، و رسوبات پلیـدیها پاک و پاکتر شوند، و توبه هم جز این نیست مجذوب حوزه غفور و رحیم شوند.

باید زائر و هر آلوده و گناهکاری به این حقیقت توجه داشـته باشد که تحقق مغفرت و اجابت درخواست آمرزش به این اسـت که کلمه اسـتغفار به زبـان جـاری شـود، و از عمـق قلب بـازگشت به حـق محقـق گردد، و حـال پشـیمانی نسـبت به هر گنـاه و تقصـیری که در پیشگاه دوست انجام گرفته ظهور یابد، و عزمی راسخ بر بازنگشتن به گناه در آینده به محضر حق ارائه گردد، و در همه این امور قصدی جز تحصیل رضای پروردگار در کار نباشد.

زائر و هر کسـی بایـد بدانـد همـان گونه که گفتن شـهادتین به زبـان بـدون همراهی دل انسان را به حوزه ایمان وارد نمیکنـد، استغفار به زبان بدون توبه قلب و حالت پشیمانی، و عزم بر بازنگشتن به گناه در آینده، هیچ منفعت و سودی ندارد.

آیه شـریفه دلالـت قطعی دارد بر این که خداونـد توبه تـائب را میپـذیرد، و در خواست مغفرت و آمرزش را اجابت مینمایـد، و پرونـده تائب را از گناه و معصـیت پاک میکند، چرا که در آیه شـریفه به گنهکار فرمان میدهد از خدا درخواست آمرزش کن سپس وجود مقـدس خود را بسـیار آمرزنده و مهربان وصف میکند، و چنین خطابی به انسان وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللّٰهَ و چنان وصـفی از خود إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ دلیل بر این است، که خواهان استغفار را قطعاً به

آمرزش میرساند، و به کسی که به ریسمان رحمت و کرمش چنگ میزند مهر و رحمت میورزد. (۱)

از پیامبر اسلام روایت شده:

«سید الاستغفار ان یقول العبد: اللهم انت ربی، لااله الاانت، خلقتنی و انا عبدک، و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت، اعوذبک من شر ما صنعت، ابوء لک بنعمتک علی، وابوء بذنبی، فاغفرلی فانه لایغفر الذنوب الا انت، من قالها فی لیله فمات فی لیله دخل الجنه، ومن قالها فی یومه فمات دخل الجنه:»

سرور استغفار این است که عبد بگوید: پروردگارا تو مالك و مربّی من هستی، معبودی جز تو نیست، مرا آفریدی و من بنده تو هستم، تا جائی که توان دارم بر عهد و وعده ات پای بندم، از زیان و شر آنچه انجام دادم به تو پناه میآورم، با کمک نعمتهای مادی و معنویت بر من به تو باز میگردم، از گناهانم برای آمرزیده شدن به تو روی میآورم، پس گناهم را بیامرز که جز تو آمرزنده گناهان نیست، اگر کسی با عزم استوار و جدی بودن به این صورت در شامگاه طلب آمرزش کند و بمیرد وارد بهشت میشود، و اگر در روز درخواست آمرزش کند و از دنیا برود آمرزیده وارد بهشت میگردد.

در باب بسیار پر ارزش استغفار روایات مهمی در کتابهای حدیث نقل شده که به بخشی از آن اشاره میشود.

از رسول خدا روایت شده:

«ادفعوا ابواب البلایا بالاستغفار:» (۲)

۱- ۱) - تفسیر کبیر، جزء۵، ص۱۹۹.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل، ج۵، ص۳۱۸.

درهای بلا را با درخواست آمرزش ببندید.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اکثروا من الاستغفار فان الله عزوجل لم یعلمکم الاستغفار الا وهو یرید ان یغفرلکم:» (۱)

زیاد از حضرت حق طلب آمرزش کنید، زیرا خداوند عزوجل آمرزش خواستن را به شما نیاموخت جز این که میخواهد شما را بیامرزد.

امیرمؤمنان میفرماید:

«کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونکم الآخر فتمسکوا به، اما الامان الذی رفع فهو رسول الله (ص) واما الامان الباقی فالاستغفار قال الله تعالی: و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم وما کان الله معذبهم و هم یستغفرون:» (۲)

در زمین دو مایه ایمنی بخش از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از میان رفت، پس آن دیگری را داشته باشید و به آن چنگ زنید، اما آن ایمنی بخشی که از میان رفت رسول خدا بود و آن که باقی است استغفار خواهی است.

خداوند میفرماید: ای رسول من تا تو در میان آنان هستی خدا عذابشان نمیکند، و تا زمانی که درخواست آمرزش مینمایند خدا عذابشان نمینماید.

رسول خدا میفرماید:

۱- ۱) - تنبیه الخواطر، ج۱، ص۵.

۲- ۲) - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۵.

«ثلاثه معصومون من ابلیس و جنوده: الذاکرون لله، والباکون من خشیه الله، والمستغفرون بالاسحار:» (۱)

سه گروهاند که از خطر ابلیس و لشگریانش در امان اند: آنان که به یاد خدا هستند، گروهی که از خوف خدا گریان اند، و آنان که در سحرگاه از خداوند درخواست آمرزش میکنند.

مسئله استغفار و درخواست آمرزش از حضرت حق به اندازهای باارزش است که حضرت صادق (ع) میفرماید:

«کان رسول الله (ص) یتوب الی الله فی کل یوم سبعین مره من غیر ذنب:» (۲)

پیامبر خدا بدون این که مرتکب گناهی شده باشد، روزی هفتاد بار به پیشگاه خدا توبه میکرد.

از رسول خدا روایت شده:

«خیرالاستغفار عندالله الاقلاع والندم:» (۳)

بهترین مرحله آمرزش خواهی نزد خداوند، ترک معاصی و پشیمانی از آن است.

از آنجا که یاد باطنی نسبت به پدر یا شدت آن یاد در اندیشه و اخلاق و عمل انسان اثر میگذارد، حضرت حق میفرماید به همان صورت از خدا یاد کنید، و به حضرت الله توجه داشته باشید، یادی که در اندیشه و اخلاق و عمل شما اثر بگذارد، و از این اثر گرفتن سعادت دنیا و آخرت شما تأمین گردد.

۱- ۱) - مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص۱۴۶.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل، ج۵، ص۳۲۰.

۳- ۳) - تنبیه الخواطر، ج۲، ص۱۲۳.

مردم در درخواست از خداوند دو گروه اند

۱- گروهی که مطلوبشان مادی و یا مجهول است ۲- گروهی که خواهان حسنه در دنیا و طالب حسنه در آخرتاند.

۱- مِن اگر چه از نظر ادبی دلالت بر تقلیل دارد، ولی به ظنّ قوی در این آیه شریفه اشعار به تحقیر دارد، چون اینگونه مردم که در خواستشان از حضرت حق بسیار محدود، و جز امور مادی نیست بسیار و فراوان و الناس در آیه کریمه درباره آنان است که مناسک حج را کورکورانه انجام دادهاند و در آن مواقف کریمه و مشاهد شریفه به جای این که از بند تعلقات غلط و شهوات غیر مقعول آزاد شوند و زمینه قرب و لقاء حق را برای خود فراهم آورند باز هم درخواستشان مادی و چشمشان به متاع اندک از دست رفتنی دنیائی است.

مفعول فعل آتنا گویا به این خاطر ذکر نشده است که این بیخبران و کور باطنان خواهان مجهول و مطلوبشان نامشخص است، و یا چون درخواسته خود توجهی به خیر و شر و صلاح و فساد ندارند، و هر چه بهره دنیائی و در ظرف دنیاست خواستارند.

راستی کوته فکری و تنگ نظری، و هیجان حرص و طمع و آرزوهای دور از دسترس تا کجا، که انسان به مواقف کریمه و مشاهد شریفه وارد شود، و قدم در حریم غنی بالذات و کریم علی الاطلاق بگذارد، و به حوزه و عرصهای درآید که باید در آن تحولی عظیم و تغییری اصولی یابد، و خداجو و خدابین و خداخواه گردد، ولی چشم دلش باز نشود، و گوش جانش صدای حق را نشنود، و ابراهیم و اسماعیل و اخلاص مخلصان را در آن حرم نبیند، و از محلی که فیه آیات بینات، مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا غافل بماند، و در آن حریم مقدس و حرم مبارک جمود و کوتهبینی از خود نشان دهد، و روی دل از دنیا و متاع اندکش برنتابد و چشماندازش از محیط بسته دنیا و متاع اندک آن دورتر نرود و

ص:۹۲

با کمال بیشرمی آئین الهی و مناسک و عبادات را وسیله تأمین دنیای خود پندارد، و چنان نفرتی در بارگاه ملکوتی حق ایجاد نماید که حتی به او وعده اجابت آتنا فی الدنیا ندهند و رسماً اعلام نمایند که برای او در آخرت هیچ بهره و نصیبی نخواهد بود و ماله فی الآخره من خلاق، چون در آن حریم عظیم از خدا غافل بودند و روی دل به دنیا داشتند و هیچ کوششی

و در صفا و مروه قدم بگذارد، و به احرام حج تمتع محرم شود، و ساعاتی را در عرفات و شبی را در مشعر، و شب و روزهائی را در منی بگذارند و خدا خدا بگوید ولی از کوته نظری و دنیا بینی، و تعلقات غیرمنطقی آزاد نگردد جای شگفتی بسیار است! !

انسان باید بداند اگر تمام زندگی را شب و روز خدا خدا بگوید، مادامی که گرایش واقعی و اتصال حقیقی به مبدء کمالات و خیرات و منشأ زیبائیها پیدا نکند و به عبارت دیگر حیات خود و امورش را به فرمانهای اصیل حضرت حق وصل ننماید، و تهذیب و پاکسازی خویش برنخیزد تلفظ به کلمه خدا خدا شخصیت او را به کمال مطلوب نخواهد رسانید.

اگر گرایش حقیقی به حق پیدا شود و اتصال به حقیقت برای انسان حاصل گردد، امکان ندارد که آن روز برای منافع خویش دروغ بگوید و دست به فحشا و منکرات بیالاید.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به انسان دست دهد، محال است که دیگران را وسیله و خود را هدف سازد و برای یک دستمال قیصریه را به آتش بکشد، و برای حفظ موقعیت خود جانهای انسانها را بازیچه هوسهای خویش قرار دهد.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به انسان دست دهد، کلمات ابوذر را در برابر نیرومندان دورانش که سخن حقی در برابر پیشروان منحرف بود، با

عظمترین ذکر خداوندی خواهد یافت و به ذکر معمولی قناعت نخواهد کرد و به این گردونه نخواهد افتاد که ذکر نگویم زیرا به منافعم لطمه خواهد زد! !

و خواهد یافت که درخشانترین ذکر خداوندی همان بود که نیایش گر حقیقی یعنی حضرت سیدالشهداء (ع) به زبان آورد، و جان پرقیمتش را که همانند نداشت در همان راه و همان ذکر بذل کرد تا به بارگاه جانان وارد شود، ذکر او فریادش در برابر ستم گران زمان بود که گفت:

انسانی که غرق شهوت رانی است، فردی که همه را برده خود میداند، کسی که در لجنزار خودپرستی غوطه میزند و گوشش ناله مظلومان و ستمدیدگان رانمیشنود، او لایق پیشوائی و حکومت نیست.

آری گرایش به بدن و توابع آن است که فکر و روح را برده مادیت و عناصر از دست رفتنی میسازد، و عقل و جان در استخدام شهوت و شکم در میآید و هر دو حافظ منافع شهوت و شکم میشوند و همه باهم انسان را در تاریکی و ظلمت عجیبی قرار میدهند، تا در عرصه مناسک حج هم انسان با همه وجودش فریاد بردارد «ربنا آتنا فی الدنیا» و پس از این به پروندهاش مهر و ماله فی الآخره من خلاق بخورد!

۲- آنان که خواهان حسنه در دنیا و طالب حسنه در آخرت اند، بخاطر این است که از عقل فعال و اندیشه پخته و چشم بصیرت برخوردارند، و این همه سرمایه معنوی را از طریق اتصال به نبوت انبیاء و ولایت اولیاء به دست آوردهاند.

این گروه خردمندانی هستند که اصول حیات طیبه را از پیامبران و امامان دریافت نموده و به آن عمل میکنند، و آیات کتابهای نازل شده از جانب خدا را درباره قیامت و اخبار انبیاء و اولیاء را نسبت به روز پاداش و مکافات باور کرده اند، و یقین دارند با داشتن قلب پاک، و ایمان به خدا و قیامت، و بهره

منـدی از عمـل صالـح، اگر در پیشـگاه حق دست به دعـا بردارنـد تا جائی که به مصـلحت آنان است مسـتجاب میشود، از این جهت در همه عمر و در هر مکانی و در هر زمانی به ویژه وقتی در مواقف کریمه و مشاهـد شـریفه قرار میگیرند با بصـیرتی که دارنـد و بـا توجه به اینکه منظرگاهشـان دنیـا و آخرت است بـا همه وجود دست به دعا بر میدارنـد و از حضـرت حق خواسـتار حسـنه در دنیا و حسـنه در آخرت میشوند، و دعایشان در حد کوشـش و ظرفیت و سـعه وجودیشان مسـتجاب میگردد، و همان گونه که در آیه ۲۰۲ میفرماید بهره و نصیب آنان در حد کار کوشش و تلاششان برای آخرت است.

صفت سریع الحساب بیان گر احاطه علمی حضرت حق بر جمع و تفریق اعمال است، از جهت کمیت و کیفیت خلوص و تأثیر، حضرتش همه را با هم میسنجد و چیزی را نادیده نمیگیرد و محصول همه را نگه میدارد و به آنان در قیامت باز میگرداند.

انسـان اگر براسـاس فطرت و عقل، و بر پایه دین الهی و وجـدان حرکت کنـد، یقیناً خواهان حسـنه در دنیا و حسـنه در آخرت میشود، و میکوشد که از راه متعارف و متعادل به هر دو نصیب برسد.

پـاکی و طهارت، و فطرت و عقل زیربنای وجود انسان و سـرشت و مایه اصـلی وجودی اوست، این مایهها با اتصال به ایمان به خدا و روز قیامت، و عمل به خواسـتههای حق رشد میکند، و انسان تبدیل به شجره طیبه میشود، و شاهدی چون فلاح در دنیا و آخرت را در آغوش میگیرد.

در اصـل وجود ما نقصـی وجود نـدارد، و عیبی یافت نمیشود، نقایص و عیوب و کمبودها و خلأها محصول انحرافات فکری و عملی خود انسان است، بعثت پیامبران و ولایت امامان و نزول کتابهای آسمانی برای دفع یا رفع نقایص و

عیوب و کمبودهاست، و برای این است که این درخت تناور الهیه در عرصه هستی خشک نشود.

انسان وقتی به مایههای اصیل موجودیت خود آگاهی پیدا کند، و نقایص و کمبودها را از خود ببیند موفق به توبه و بازگشت به خدا میشود، و در مسیر اصلی که صراط مستقیم است قرار میگیرد و از حضرت حق درخواست حسنه در دنیا و حسنه در آخرت مینماید.

آری اگر همت انسان دنیا باشد به اندکی از آن میرسد و آن اندک هم با حادثهای و نهایتاً با مرگ از دست میرود، و اگر همت انسان دنیای پاک و آخرت آباد باشد به دنیای پاک و آخرت آباد دست مییابد.

از رسول خدا روایت شده:

«من اوتی فی الدنیا قلبا شاکرا ولسانا ذاکرا و زوجه مؤمنه تعینه علی امر دنیاه و آخرته فقد اوتی فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه:» (۱)

کسی که در دنیا به او قلب شاکر، و زبان ذاکر و همسر مؤمنهای که او را در امر دنیا و آخرتش کمک نماید عنایت شود محققا در دنیا و حسنه در آخرت با او عطا شده است.

از برخی از مفسران نقل شده که حسنه دو جهان عافیت یعنی سلامت همه جانبه ظاهری و باطنی است.

و دلیل بر این معنی حکایت مهمی است که از رسول خدا نقل شده، که آن حضرت به عیادت بیماری رفتند در حالی که وضع بیمار نگرانکننده بود، حضرت به بیمار فرمود: آیا خدا را به چیزی خواندهای یا از او چیزی درخواست

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص ۵۴۳.

کرده ای؟ گفت به آستان حق عرضه داشتم: خدایا اگر بنا داری مرا در آخرت عذاب کنی، در دنیا به عذابم شتاب کن تا در آخرت در امان بمانم حضرت با شگفتی فرمودند: از کجا طاقت عذاب او را داری؟ ! چرا نگفتی: رَبَّنا آتِنا فِی اَلدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی اَلْآخِرَهِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ اَلنّارِ (۱)

سپس رسول خدا به بیمار دعا کرد و او شفا یافت.

در رابطه بـا تقوا و محشور شـدن همه انسانهـا در پیشگاه حق در قیامت، تا جائی که لازم بود در ضـمن آیات گذشته شرح و توضیح مفصلی داده شد.

آنچه در آیات ۱۹۷ تا ۲۰۳ با کمک دیگر آیات و روایات به نظر رسید به پایان میبرم و برای بهره منـدی خواننـدگان از باب تیمن به چند داستان که در مسیر حج اتفاق افتاده اشاره میکنم.

حکایتی شگفت در راه حج

سپهر در کتاب ناسخ و برخی دیگر از بزرگان در نوشتههای خود از شخصی به نام ابوالقاسم قشیری نقل میکنند که میگوید در بیابان زنی را تنها دیدم به او گفتم: کیستی پاسخ داد:

وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ

ابتدا سلام کن سپس از من بپرس تا برایت معلوم شود؟

گفتم در این بیابان که دچار سرگردانی هستی چه میکنی؟ گفت:

وَ مَنْ یَهْدِ اَللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ

گفتم جنی یا انسی؟

گفت:

یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ

گفتم از کجا میآئی؟

ص:۹۷

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص ۵۴۳.

گفت:

يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ.

گفتم کجا میروی؟

گفت:

وَ لِلّهِ عَلَى اَلنّاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً

گفتم چند روز است حرکت نموده ای؟

گفت:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِى سِتَّةِ أَيّامٍ

گفتم طعام میخوری؟

گفت:

وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ اَلطَّعامَ

گفتم بشتاب تا به قافله برسی

گفت:

لا يُكَلِّفُ اَللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها

گفتم: دنبال من سوار شود

گفت:

لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اَللّهُ لَفَسَدَتا

از مرکب فرود آمدم او سوار شد گفت:

سُبْحانَ اَلَّذِى سَخَّرَ لَنا هذا

چون به قافله رسیدیم گفتم: در این قافله کسی را داری؟ گفت:

وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ ،يٰا يَحْيىٰ خُذِ اَلْكِتٰابَ بِقُوَّةٍ ،يٰا مُوسىٰ إِنِّى أَنَا اَللّٰهُ ،يٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاكَ خَلِيفَةً فِى اَلْأَرْضِ

چون چهار نفر نزدیک آمدند گفت:

اَلْمٰالُ وَ اَلْبَنُونَ زِينَةُ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا.

سپس خطاب به آنان گفت:

يٰا أَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اِسْتَأْجَرْتَ اَلْقَوِىُّ اَلْأَمِينُ

چهار نفر به من کمک کردند گفت:

ص:۹۸

وَ اَللّٰهُ يُضٰاعِفُ لِمَنْ يَشٰاءُ

گفتم: این زن کیست؟ گفتند: فضه کنیز حضرت فاطمه است که بیست سال میباشد خارج از قرآن سخن نگفته است.

کودکی بزرگتر از بزرگان در مسیر حج

عبدالله مبارک میگوید: سالی از سالها عازم حج خانه خدا شدم، از قافله عقب ماندم و براساس توکل به حق به حرکتم ادامه دادم، کودکی را دیدم از کناره بیابان برآمد، به گمانم آمد هفت یا هشت ساله است، جامه ای کوتاه در بدن، دستاری بر سر، و نعلینی در پا و شاخهای از چوب خیزران در دست داشت، زاد و راحلهای نزدش ندیدم گفتم: سبحان الله بادیهای به این خونخواری و کودکی بدین خردی او را گفتم: کودك از کجا میآئی؟ گفت: من الله، گفتم: کجا میروی؟ گفت: الی الله گفتم؟ چه میجوئی؟ گفت: رضا الله گفتم: زاد و راحله ات کجاست؟ گفت: زادم تقوا و راحله ام دوپا و مرادم مولاست، شگفت زده شدم گفتم: این زهدت و این توکّلت به من خبر ده کیستی؟ گفت: چه خواهی، این پرسش رها کن، اصرار کردم گفت: ما مردمی ستمدیده ایم گفتم: روشنتر بگو گفت: قومی به زاری

شیع خبازته:

مومن برادر پدر و مادری مؤمن است، اگر یکی از آنان گرسنه شد دیگری او را غذا میدهد، اگر برهنه شد او را میپوشاند، اگر دچار هراس و ترس گشت او را ایمنی میدهد، اگر بیمار شد به عیادتش میرود، اگر از دنیا رفت جنازهاش را مشایعت مینماید.

ص:۹۹

ایستادم و به او گفتم: تو را خبر ندارم که از این سفر چشم بپوش راه صعب است و چهار پای ناتوان، توجهی به من ننمود، سر به سوی عالم بالا برداشت و گفت:

«الهی لا فی بیتی ترکتنی و لا الی بیتک حملتنی فوعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیراک لما شکوته الا الیک:»

خدای من در خانه خودم رهایم کنی، نه مرا به خانه خودت میرسانی به عزت و جلالت سوگند اگر جز تو با من این معامله کردی به غیر تو شکایتش نمیکردم.

هنوز این سخن تمام نشده بود که دیدم شخصی از گوشه بیابان برآمد، زمام ناقهای تیزرو در دست داشت ناقه روی زمین نشانید و به آن زن گفت: سوار شو، چون زن بر مرکب نشست، هم چون باد از برابر دیده ام گذشتند، دیگر او را ندیدم تا در مطاف وی را ملاقات کردم، به او گفتم به آن خدائی که آن کرامت را نسب به تو روا داشت مرا بگوی کیستی گفت: من شهده دختر مسکه دختر فضه کنیز فاطمه هستم، ولی آگاه باش این نه منزلت من است، این منزلت موالیان من است که خدا به خاطر آنان این گونه به من عنایت میکند. (۱)

عارفی عاشق در مسیر حج

شقیق بلخی میگوید: سال صد و چهل نه به حج میرفتم در قادسیه منزل کردم، تماشای جمعیت مینمودم، جوانی دیدم خوش رو، گندمگون، لاغر، پشمینه پوش، تنها و جدای از مردم نشسته، گفتم: از صوفیان است و میخواهد هزینهاش بر عهده مردم باشد، بروم او را سرزنش کنم چون نزدیک شدم این آیه را خطاب به من خواند:

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۳، ص۱۱۸.

اِجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ اَلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ اَلظَّنِّ إِثْمٌ: (۱)

از بسیاری از گمانها بپرهیزید زیرا برخی از گمانها گناه است.

پیش خود گفتم: قصه عجیبی بود، از نیت من باخبر شد این انسان جز بنده صالح خدا نیست، بروم از او حلالیت بخواهم.

چون به واقصه رسیدم دیدم به نماز ایستاده و بدنش لرزان و اشکش جاری است، گفتم او همان است بروم از او رضایت بخواهم، صبر کردم تا نشست به سوی او رفتم فریاد زد شقیق این آیه را بخوان:

وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اِهْتَدی: (۲)

و مسلما من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد و مؤمن شد، و کار شایسته انجام داد، سپس در راه مستقیم پایداری و استقامت ورزید.

این بار نیز رفت، گفتم: این از ابدال است که دوباره از ضمیر من خبر داد، چون بمنزله زباله رسیدم پیاده شدم دیدم سر چاهی ایستاده میخواهد آب بکشد، مشک از دستش درون چاه افتاد، سر به جانب حق برداشت و گفت: چون تشنه میشوم آبم توئی، هنگامی که گرسنه میشوم غذایم توئی، من جز این مشک چیزی ندارم، به خدا سوگند دیدم آب چاه بالا آمد و او مشک را گرفت و پر کرد و وضو گرفت و چهار رکعت نماز گذارد و به سوی تپه شنی رفت، شنها را برمی دارد در مشک میریزد و حرکت میدهد و مینوشد، جلو رفتم سلام کردم عرضه داشتم: از احسان و فضلی که خدا به شما داده به من هم عنایت کنید فرمود: ای شقیق نعمتهای ظاهر و باطن خدا همیشه با ما هست، گمانت را به حق خوب کن، سپس سر مشک را به دهانم گذاشت به خدا سوگند چیزی

۱- ۱) - حجرات ۱۳.

۲- ۲) - طه ۸۲.

خوشمزهتر از آن نخورده بودم، تا چند روز سیراب و سیر بودم، دیگر او را ندیدم تا شبی در مکه از بعضی از کسانی که نزدیک او بودند پرسیدم کیست؟ گفتند: موسی بن جعفر (ع) (۱)

۱- ۱) - کشف الغمه.

تفسیر آیه ۲۰۴- ۲۰۵- ۲۰۶- ۲۰۷

اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اَللّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ اَلْخِصامِ

وَ إِذا تَوَلّی سَعی فِی اَلْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ اَلْحَرْثَ وَ اَلنَّسْلَ وَ اَللّهُ لا یُحِبُّ اَلْفَسادَ

وَ إِذا قِیلَ لَهُ اِتَّقِ اَللّهَ أَخَذَتْهُ اَلْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ اَلْمِهادُ

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِ اَللّهِ وَ اَللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ

و از مردم کسی است که گفتارش درباره زندگی دنیا تو را خوش آید و [برای این که چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است] خدا را بر آنچه در دل دارد شاهد میگیرد، در حالی که سرسختترین دشمنان نسبت به اسلام و مسلمانان است.

و هنگامی که چنین دشمنی از سوی تو بازگردد [یا به قدرت و حکومت رسد] در زمین میکوشد که فساد و تباهی به بار آورد و زراعت و نسل را نابود و خدا فساد و چون به او گویند: از خدا پروا کن دستخوش غرور و کبری میشوند که از راه نفاق و دوروئی و گناه کسب کرده است.

پس دوزخ او را بس است و یقیناً بدقرار گاهی است.

شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد بحث چهار مسئله به دست میآید، که محصول تلخ انحراف فکری و اعتقادی و اختلال روانی منافقان و ریاکارن حرفهای و آثار وجودی اهل خداست:

۱- خطر مفسد مصلح نما، ۲- فساد منافق و نابودی زراعت و نسل به دست او ۳- مغرور شدن منافق در سایه گناه و آثار آن ۴- بذل خالصانه جان در راه خدا.

خطر مفسد مصلح نما

گروهی در تاریخ حیات انسان بودند و هستند، که جز به شکم و شهوت و ثروت و مقام فکر نمیکنند، و برای رسیدن به این اهداف شوم، با همه وجود حاضرند هر چیزی را وسیله و ابزار قرار دهند، و شعارشان این است که هدف وسیله را توجیه میکند.

اینان هر زمان حس کنند تنها راه رسیدن به اهدافشان دین است، چهره دینداری و اصلاح طلبی به خود میگیرند و اگر بتوانند با آن چهره خود را به دین و دینداران نزدیک نمایند نزدیک میکنند، و چون هیچ اعتقادی به دین ندارند به خاطر این که مبادا دین و دینداران مانع رسیدن به اهدافشان شوند، گام به گام و به تدریج در مقام تحریف معانی حقایق و احکام و تغییر برنامههای دین، و حاکم کردن فرهنگ ابلیسی بر میآیند و از این ناحیه خطری سنگین و گاهی غیر قابل جبران به دین و دینداران میزنند!

اینان به قول معروف از زبان چرب و نرم، و بیان رسا، و خوب حرف زدن، و حرف خوب زدن برخوردارند و با این هویت البته به عنوان مصلح امور مادی و دنیائی، و نظم دادن به امور، و ساختن زمینه رفاه برای جامعه اسلامی نه در جهت معنویت و آخرت که اعتقادی به آن ندارند وارد گفتگو با پیامبر یا امام معصوم، یا اثر گذاران در جامعه میشوند و به گونهای سخن میگویند که اگر یاری خدا برای دفع آنان نباشد، مستمعان را از سخن آنان خوش آید، و امکان تسلیم در برابر نقشهها و خواستههای آنان فراهم میگردد.

ص:۱۰۴

زنـدگی شـوم آنـان محـدود به غرائز بیمهـار و شـهوات نـا معقول، و حسّ گرائی، و دنیـاطلبی است، ولی در زیر زبـانی که در مهارت سخن گفتن، و جلب دیگرن کمنظیر است پنهان هستند! و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا

چون اکثر مردم میل و اراده و طبعشان نسبت به امور مادی و غرائز و شـهوات از گرایش به امور معنوی شدیـدتر است، و اینان هم از اکثریت با این اوصاف شـناخت دارند و به عبارت دیگر مردم شـناس و جامعه شناس میباشند، اگر در بدنه زندگی مردم، و در چهار چوب حکومت اسـلامی نفوذ کنند، و بر اثر بیان روشن و خوب حرف زدن و حرف خوب زدن، اموری را به دست گیرنـد آهسـته آهسته زهر قتّال خود را به کام دین و دینداران خواهند ریخت، و آرزوهای شومشان را جامع عمل پوشانیده، و ملت را از فیوضات الهیه و بهره وری از نعمتها محروم خواهند ساخت.

این بردگـان هوای نفس، و گرفتاران اوهام شـیطانی، و طاغوتهای منافق برای به کرسـی نشانـدن سـخن خویش و باز کردن راه برای ورود به حوزه دین و خیمه زنـدگی دینـداران، پس از اعلام ایمان که جز بازی زبانشان با کلمات پاک و مقـدس نیسـت خـدا را با مکر و فریبکاری و تقلب در گفتار شاهـد میگیرد که ایمانی که به زبان اعلام میکنـد در حقیقت خبر از مایه صـد در صـد ایمـانی قلب است، و ظـاهر و باطنم یکی است و جز صـدق و راستی و حقیقت و درستی به میـدان نیاورده ام وَ یُشْهِدُ اَللّٰهَ عَلیٰ مٰا فِی قَلْبِهِ. او برای جلب عموم مردم و به ویژه سـردمداران امور به خویش خـدا را گواه خود میآورد، و از این طریق جای پـای وعـدههای خود را به مردم دائر بر این که دنیایتـان را آبـاد میکنم، وسائـل رفـاه را در هر زمینه فراهم میآورم، برنامه ریزی درستی ارائه میدهم محکم میکند، در حالی که چنین قصدی ندارد، بلکه جز فریب دادن جامعه و رسانیدن خودش به

ص:۱۰۵

خواستههای نامشروع و پلیدش نظری را دنبال نمیکند و قلبش از حقایق ایمانی و ارتباط با قیامت خالی است، و بلکه از دشمنی شدید و بسیار سخت نسبت به پیامبر و امام معصوم و دین و دینداران پر است، وَ هُوَ أَلَدُّ اَلْخِصٰامِ .

اینان منافقانی هستند نیکو سخن، زشت کردار، دارای منظری جلب کننده، زبانی نرم و پشت هم انداز، ولی سیرتی دیو روش، و روحی دد منش، و قلبی سختتر از سنگ و دلی پر از کینه و دشمنی نسبت به دین و دینداران!

راستی زبان، در صورتی که با قواعد الهی و احکام شرعی و برنامههای انسانی کنترل و مقید نباشد، چه جنایاتی از آن سر میزند؟

زبان با بیان رسا، صاحب طاغوتی و منافق خود را، مصلح و خیرخواه مینمایاند، و طرف مقابلش را وادار به تسلیم میکند، و زمینه را برای محقق ساختن اهداف شوم و بنیان برانداز منافق را فراهم میسازد.

زبان فریب میدهد، حیله و مکر مینماید، غش میکند، تهمت میزند، دروغ میگوید، پشت هم اندازی به بازار میآورد، حق را باطل، و باطل را حق جلوه میدهد، ترور شخصیت میکند، راه را برای منافق برای جنایات و ظلمش باز مینماید، هزاران سر را به باد میدهد، زمینه تلف شدن اموال را فراهم میسازد، به تحریف و تغییر حقایق و احکام بر میخیزد و. . .

چه شگفت انگیز است که دشمنان سوگند خورده اسلام و مسلمین، در عین کینه سخت و دشمنی شدیدشان برای اصلاح برنامههای دنیوی مسلمانان نقشه و طرح میدهند و زیر طرح و نقشه این خائنان، هزار مکر و حیله و فریب و زمینه خیانت وجود دارد، البته فریب کاری این حیوانات درنده اگر زمینه تحقق بیابند فقط در دنیاست: و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا، آخرت که روز

کشف حقایق و آشکار شدن اسرار است راهی برای فریب و اثبات صدق مدعایشان ندارند.

اینان از آنچه نزد مسلمانان دارای ارزش است، و پیچیده به قداست است مانند سوگند به خدا سوءاستفاده میکنند، تا نقشههای خود را به مردم بقبولانند، ولی خدای مهربان در صورتی که ملت شایسته رحمت و لطف باشد، شر آنان را دور میکند، و پرده از نفاقشان برمیدارد، و بر سر بازار زندگی کوس رسوائی آنان را به صدا درمی آورد، و نمیگذارد به خواستههای نامشروعشان برسند.

فساد منافق

آیه شریفه شامل فساد ظاهری و فساد معنوی منافقان است، آری این روش زشت منافقان است که چون به حکومت رسند، و کارگردان شوند، و مهار حیات ملت را به دست گیرند، بر اثر هواپرستی، و زراندوزی، و ارضاء شهوات و خواستههای نامشروع خویش با همه عوامل حکومتشان دچار ظلم و ستم کاری میشوند، و برای این که جامعه به بیداری نرسد تا دمار از روزگارشان برآورد، میکوشند ملت را نسبت به حقایق جاهل کنند، و با نابودن کردن فرهنگ اخلاقی و انسانی مردم را از ارزشها تهی سازند، و جامعهای مصرفی، معتاد، تنبل، خوش گذران، غافل، جاهل بار آورند تا این حاکمان عزیز بیجهت بدون مزاحم به ثروت اندوزی و ارضاء شهوات مشغول گردند، اینان با ظلمشان و فسادشان باعث مهاجرت کشاورزان و نسل فعال به شهرها و حاشیه شهرها میشوند که از طرفی زراعت به نابودی کشانده میشود، و از جهت دیگر با روی آوردن نسل به شهرها و دورشدنشان از خانوادهها، و پیداکردن میدان آزادی عمل، زمینه خروجشان از اعتدال و استقامت و دین داری فراهم میگردد، و به هلاکت که به

ص:۱۰۷

معنای نابودی و از دست رفتن مایههای ظهور منافع از شخص یا از شیئ است میافتند وَ يُهْلِكَ اَلْحَرْثَ وَ اَلنَّسْلَ

منافقـان که از ارزشـها میان تهی هسـتند، و جز جسم و بـدن که بر محور شـکم و شـهوت، میچرخـد چیزی ندارنـد گاهی برای حفظ حکومتشان، و این که انقلابی در جامعه پیش نیایـد به قـدرتهای اسـتعماری تکیه میزنید و اسـتعمارگران هم برای این که چنـد روزی اینان در حکومت بماننـد خواسـتههای خود را جهت بازاریابی برای اجناسـشان و برای غارت ثروتهای ملّی ملت به آنـان تحمیـل میکننـد و از این طریق هم زمینه نـابودی زراعت و هلاـکت نسـل به دست وطن فروشان و خائنان به جامعه فراهم میشود.

داسـتان حکومتهـای پس از پیـامبر که بر خلاف خواسـته خـدا و پیامبر به ویژه بار اولش در سـقیفه با رأی چنـد نفر از مخالفان امیرمؤمنان صورت گرفت و تاکنون ادامه یافته مصداق وَ إِذٰا تَوَلّٰى سَعىٰ فِی اَلْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهٰا ست.

مگر نه این است که اکثر ملتهـای اسـلامی پس از پیـامبر خصوصـاً این زمان که این سـطور نوشـته میشود از نظر مواد غـذائی با داشـتن معادن و ثروتهای هنگفت نفتی گدای دیگران بودند و هسـتند، و نسـلشان از اسـلام حقیقی و فرهنگ ناب خدائی تهی شـد، و مشـتی حرام زاده صـهیونیست در قلب جغرافیـای اسـلام بر اکثر مسـلمین تسـلط یافتنـد و زراعت و نسـل منطقه را رو به هلاکت میبرنـد و بیش از یک میلیاد سـنی مذهب نمیتواند به آنان بگوید بالای چشـمتان ابروست و اگر انقلاب اسـلامی ایران نبود تـا کمر اسـتعمار را بشـکند نیز گروهی انـدک از شـیعیان ناب اهل بیت که تابع اسـلام خالص نبوی و فرهنگ پاک علوی است و به عنوان حزب الله در لبنان زنـدگی میکننـد با تکیه بر ایمانشان پشت اسـرائیل را نشکسـته بودنـد به شکسـتناپذیری آن ارتش خونخوار و کثیف خاتمه نداده بودند، معلوم

ص:۱۰۸

نبود آینده ملت اسلام و حتی شیعه چه میشد، این است آثار مثبت حاکمیت صحیح و آن است آثار منفی حکومت منافقان.

اما فساد معنوی منافقان به این است که چون اسلام ناب محمدی را مانع از تحقق خواستههای خویش میبینند چون به حکومت رسند، گام به گام و به تدریج به تحریف حقایق و معانی معارف و به ویژه تغییر احکام اقدام میکنند، تا اسلامی ظاهر و میان تهی بماند، اسلامی که اسلامی مرده و بیروح است، و زمینهای برای رویاروئی با فاسدان و استعمارگران در آن نیست، و پس از این جنایت عظیم فرهنگهای ابلیسی و وارداتی را جایگزین دین واقعی که عهده دار تربیت نفوس و رشد عقول است مینمایند، و مردمی را تبدیل مردمی حس گرا، شهوت ران، حرام خور، معصیت کار میکنند تا جائی که جامعه بر اثر گناهان کبیره و آلودگیهای اخلاقی و عملی از رحمت خدا محروم، و آماده عذاب دنیوی که پدید آمدن انواع بلاهائی آسمانی و زمینی است شود و با سرازیر شدن سیل بلاها زراعت نابود، و نسل به چاه هلاکت در افتد! !

در حدیث بسیار مهمی که کتابهای حدیث و تفسیر از حضرت صادق روایت کردهاند آمده:

«ان الحرث فی هذا الموضع الدین والنسل الناس» (۱)

منظور از حرث در این آیه شریفه دین و از نسل همه مردم اند.

دین حقیقی سرزمینی است که نهال وجود انسان در آن سرزمین به رشد روحی و عقلی و فطری و اخلاقی و عملی میرسد، و نهایتاً بندهای خالص و مخلص برای خدا میشود، و به شجره طیبهای که اصلش ثابت، و تنه و شاخ و برگش گسترده در آسمان معنویت است تبدیل میگردد.

۱- ۱) - نفسیر برهان، ج۱، ص۲۰۵، حدیث ۶.

زمانی که حاکمان فاسد سفره دین را جمع کنند، بدون تردید همه جامعه در معرض هلاکت معنوی قرار میگیرند و بنای انسانیت ویران میشود، و حالات آدمیان به حالات حیوانی و سبعی و شیطانی بر میگردد، و ستم و ظلم همگانی میشود، و حقوق ضعیفان پایمال، و میدان تاخت و تاز ستم گران بازتر میگردد و زمینه نزول بلاها و نابودی حرث و نسل فراهم میآید.

در هر صورت بدترین نوع فساد نابود ساختن کشاورزی و هلاک کردن نسل به هر صورتی که محقق شود میباشد، و این دو کار زشت شدیدترین خیانت به یک ملت است که برنامه ریزان آن به شدت مورد خشم خدایند وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْفَسٰادَ.

از مفهوم آیه شریفه استفاده میشود که از مسئولیتهای حکومت دینی و شایسته تقویت کشاورزی و نجات ملت از مصرف گرائی، و اصلاح و تربیت نفوس انسانی است.

آیه شریفه هشدار میدهد که ملت اسلامی نباید فریب هر مدعی اصلاحات را بخورد، که گرگ در لباس میش بسیار است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست جاگر ملتهای اسلامی زمینهساز امور اصلاحی شوند و حکومت بر جامعه را به دست صالحان شجاع، و دینداران خالص و مدیران مدبر بدهند، به همه مشکلات خاتمه داده میشود.

غرور و کبر و سرختی منافقان از شومی گناه

هنگامی که انسان بر اثر گناه نفاق و پشت همماندازی و فتنهگری و دیگر گناهان به حکومت برسد، و در فضای حکومت و قدرت و به دست گرفتن مهار زندگی مردم دچار خودیت و منیت گردد، و از دیدن حقایق و عبرتها محروم

ص:۱۱۰

شـود، و در ظلمـت هواپرسـتی و حسـگرائی مـدفون گردد، یقیناً دچـار کـبر و غرور و سرسـختی در برابر هر چیزی میگردد، و اینجـاست که به نصـیحت هیـچ ناصـحی، و به خیرخـواهی هیـچ خیرخواهی، و به موعظه و پنـد هیـچ واعظی که او را به تقوا و پرهیزکاری و رعایت حق دعوت میکننـد گوش نمیدهـد، و خود را از اینان و همه مردم برتر پنداشـته، به آنان حق نمیدهـد که دعوت حکیمانه داشته باشند، به خود حق نمیدهد که دعوت آنان را بپذیرد.

این سرسـختی و غرور از نشانههای حتمی دولتهای فاسد و مفسد، و حاکمان منافق است، که ملت با شـناخت آنان از طریق این علائم باید بر ضد آنان قیام کنند، و فضای زندگی را از لوث وجودشان پاک نمایند.

اگر حاکمان دعوت به تقوای الهی را بپذیرند از فساد و افساد نجات پیدا میکنند، و ملت از شرورشان در امان میروند، ولی طبع نفاق و گناه نمیگذارد اینان به تقوای الهی گرایش پیدا کنند.

ملت بایـد زمینه روی کـار آمـدن خـدا ترسـان و نصـیحتپذیران را فراهم آورنـد، و جایگـاه حکـومت را بنـابر خـواست خـدا به صالحان بسپارند.

منافقـان بـا دچار شـدنشان به غرور و کبر و سرسـختی و لجاجت، مایه نصـیحتپذیری را از دست میدهنـد، و راه درمان دردهای معنوی و امراض باطنی به روی آنان بسـته میشود، تا جائی که علاج غرور و سرکشـی و سرسختی آنان منحصر به عذاب دوزخ میگردد، اینجـاست که حضـرت حق با شـناختی که از وضع فعلی و آینـده آنان دارد با قاطعیت میفرمایـد فحسـبه جهنم، دوزخ برای آنان کافی است و بد اقامتگاهی برای این نابکاران است.

پرتوی از قرآن در ذیـل این آیـات میگویـد: این سه آیه کوتـاه تصویر جـامع و عمیقی از خوی و روش و منش و آثار و نهایت زندگی عنصر خطیر طاغی است.

ص:۱۱۱

آنچه مفسرین در بیان و ارائه مصداق این عنصر آوردهاند نارسا و نامطابق است، و آنچه دانشمندان روانکار و اجتماعی درباره چنین عنصری آوردهاند در جهت و مرحله خاصی از نفسیات و خصلت و روش اجتماعی او میباشد.

آنچه افلاطون در کتاب گران مایهای که به زبان استادش سقراط تدوین نموده، و عدالت فردی و اجتماعی را به تفصیل و مانند مسائل ریاضی بحث کرده و چهره درونی و اجتماعی عادل و طاغی را نمایانده از حدود این آیات پیش نرفته است.

افلاطون در کتاب جمهوریت با توجه به خلاصه آن میگوید: عنصر مستبد مولود شهوات پست و ثروت است، حامیانش شهوات و طمع او را بر میانگیزند تا او از آنان و آنان از او هرچه بیشتر بهره مند گردند.

او چون زنبور نر نیش بر میآورد و محصول رنج و کوشش زنبوران عسل را میخورد، برای آن که هر مانعی را از راه خود بردارد پردههای عصمت و حیا را میدرد، او بنده شهوت و شراب است، و برای اشباع شهوات و خرید فرومایگان دست به غارت اموال عمومی میزند تا آنجا که اموال اوقاف و خرائج را میرباید و بر هیچ کس رحم ندارد. (1)

بذل خالصانه جان در راه خدا

در آیه بعد سخن از انسان والاـ و برتری چون امیرمؤمنان که مصداق اتم و اکمل آیه و امیر همه انسانهای مؤمن و صادق و سرور افرادی است که ظاهر و باطن آنان یکی است، چهرههای برجستهای که جهتگیری همه وجودشان به سوی مرضات الله است، و برای شناساندن آنان جز این آیه لازم نبود، که ابتغاء

۱- ۱) - کتاب جهوریت، ص ۸و۹.

مرضات الله همه حقایق و جلوههای اسماء حق و ارزشها و فضائل انسانی را در وجود آن بزرگواران مینمایاند، به خلاف عنصر طاغی و منافق بدتر از کافر که دارای ملکات و چهرههای متنوع است و در اوضاع و شرایط مختلف و برای پیشبرد مقاصد خطرناکش تغییر چهره میدهد، چنان که گویا زیر پوست ظاهرش لانه جانوران گوناگون است: گاه چون عقرب نیش بر میآورد، گاه روی تملق روباهی مینمایاند گاه درندگی گرگی، گاه خشم پلنگی و میتواند همه این چهرههای درونی خود را به چهرهای چون چهره مردان خدا بیاراید، این زشت سیرت، حیوان صفت آنچه ندارد ملکات انسانی و ارزشهای الهی است. (۱)

این گونه مردم چنان که در آیات و روایات آمده با آتش رذایل اخلاقی و سیئات نفسانی شجره انسانیت خود را سوزانده، و ظلمت متراکمی برای درون خود فراهم نموده، و چند روزه دنیا و متاع اندکش را بر آخرت اختیار نموده، و به جای حضرت حق هوای نفس را معبود گرفته و خلاصه زمینه سقوط همه جانبه خود را در خزی دنیا و عذاب آخرت فراهم کرده اند.

از امام پرهیزکاران، امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«ما اسرع صرعه الطاغی:» (۲)

وه که طاغی آن وجود آلودهای که نسبت به حق و در برابر مردم سرکشی دارد چه زود به خاک مذلت میافتد.

«من شغل نفسه بغیر نفسه تحیر فی الظلمات، وارتبک فی الهلکات و مدّت به شیاطینه فی طغیانه:» (۳)

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص ۱۰۰.
۲- ۲) - غررالحکم ۹۵۲۶.
۳- ۳) - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

هر کس خود را به اموری جز تربیت و ادب و تزکیه نفس خود مشغول دارد، در تاریکیها حیران و سرگردان شود، و در مهلکهها دست و پا زند، و شیاطینش او را در طاغیگریاش فرو برند.

پیروان طواغیت نیز مانند آنان به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار میشوند، و روزی بر آنان میرسد که اندوه و حسرت و پشیمانی هیچ سودی نخواهد داشت.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«مر عیسی بن مریم علی قریه قد مات اهلها. . فقال یا اهل هذه القریه فاجابه منهم مجیب، لبیک یا روح الله و کلمه، فقال و یحکم ما کانت اعمالکم قال: عباده الطاغوت وحب الدنیا قال: کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال: الطاعه لاهل المعاصی:» (۱)

عیسی بن مریم بر قریهای عبور کرد که همه مردم آن مرده بودند، فریاد زدای اهل آبادی! یکی از آنان پاسخ داد لبیک یا روح و کلمه خدا، فرمود وای بر شما اعمالتان چه بوده که چنین گرفتار شده اید؟ گفت: بندگی طاغوت و محبت افراطی به دنیا فرمود: چگونه طاغوت را بندگی میکردید؟ گفت از گنهکاران اطاعت میکردیم و از خواستههای آنان پیروی مینمودیم.

بحث در آیه شریفه و من الناس من یشری نفسه. . . و این که مصداق اتم و اکمل آیه شریفه جز امیر مؤمنان نیست بحثی دامنه دار و گسترده است، و من به توفیق حضرت حق در آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم به مقام امیرمؤمنان و جایگاهش در امامت و فضائل و ارزشهای نفسانیاش تا حدّ قدرت و بضاعت علمی ام خواهم پرداخت، در این سطور به ذکر چند روایت که در توضیح مصداق آن وارد شده است اکتفا میکنم.

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۳۱۸، حدیث۱۱.

امالی شیخ طوسی از حکیم بن جبیر از حضرت سجاد (ع) در رابطه با این آیه روایت میکند:

«نزلت فی علی حین بات علی فراش رسول الله (ص)» (۱)

این آیه در آن شبی که امیرمؤمنان برای حفظ جان پیامبر از شرّ مشرکان مکه در رختخواب آن حضرت آرمید نازل شده است.

سعید بن اوس میگوید هرگاه ابوعمروبن علاء این آیه شریفه را قرائت میکرد میگفت: کرّم الله علیاً که این آیه در حق او،

میبدی که از علمای بزرگ اهل سنت و از مفسران قرآن مجید است در تفسیر کشف الاسرارش که شرحی بر تفسیر خواجه هرات است مینویسد:

این آیه در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آمد، آنگاه که مصطفی هجرت کرد و علی را بر جای خواب خود خوابانید، آن شب بود که خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد: من میان شما دو نفر عقد برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را طولانیتر از دیگر مقرّر کردم، کدام یک از شما حاضر هستید از عمر خود به دیگری بدهید؟ هیچ کدام حاضر به آن مسئله نشدند، به هر دو خطاب شد آیا شما دو نفر مانند علی بن ابیطالب هستید؟ من میان او و پیامبرم محمد عقد برادری قرار دادم، و او برای فدا کردن جانش در رختخواب پیامبر خوابیده و زنده ماندن او را بر خود ترجیح داده است، هر دو به زمین نازل شوید و او را از شر دشمن در حفاظت بگیرید پس نازل شدند، جبرئیل بالای سر علی و میکائیل پائین پایش قرار گرفت، جبرئیل میگفت به به چه کسی مانند تست ای پسر ابوطالب خدا با تو به فرشتگانش مباهات میکند. (۲)

۱- ۱) - امالی شیخ طوسی ص؛ نورالثقلین، ج۱، ص۱۷۱.

۲- ۲) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۵۴.

تفسیر آیه ۲۰۸- ۲۰۹- ۲۱۰

اشاره

یَا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُدْخُلُوا فِی اَلسِّلْمِ کَافَّهً وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْکُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ

هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ أَنْ یَأْتِیَهُمُ اَللّٰهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ اَلْغَمٰامِ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ قُضِیَ اَلْأَمْرُ وَ إِلَی اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ

ای اهل ایمان همگی در عرصه تسلیم به خدا و فرمانهای او درآئید و از گامهای شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

پس اگر بعد از آن که دلایل و نشانههای روشن برای شما آمد دچار لغزش شدید [و به شرک و کفر روی آوردید] نهایتاً بدانید که خدا در انتقام از شما توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آیا [پیروان شیطان و آنان که در عین آگاهی به لغزش دچار میشود] جز این را میتوانند انتظار برند که عذاب خدا و فرشتگان مأمور عذاب در سایبان هائی از ابر به سوی آنان آیند و کار نابودی آنان تمام شود؟ و همه امور به سوی خدا بازگردانده میشود.

شرح و توضیح:

در آیات شریفه مورد توضیح به چهار مسئله اشاره شده است: ۱- تسلیم ۲- گامهای شیطان ۳- سقوط پس از رفعت ۴- عذاب اهل لغزش.

تسلیم

از حقایقی که قرآن مجید و آثار پر ارزش اهل بیت همه اهل ایمان بلکه همه مردان و زنان را به آن دعوت کرده اند، حالت بسیار پر ارزش تسلیم در برابر حق و شئون حق و خواستههای حق است، و این حالت جز با معرفت به حق و شناخت شیطان یعنی موجود شریری که جز گمراهی انسان را نمیخواهد به دست نمیآید، و تحقق و ماندگاری آن در وجود آدمی چنان که از آیه مورد

بحث استفاده میشود در گرو اجتناب از شیطان و پیروی نکردن از فرهنگ او، و پاسخ ندادن به دعوت آن موجود ضالّ و مضل است.

تسلیم در برابر حق ثمره عقل و بیداری فطرت، و میوه جهانبینی صحیح انسان و خلاصه آگاهی و معرفت اوست.

طاغوت یعنی همان شیطان و خنّاس و ستم کاری است که برای رسیدن به خواستههای نامشروعش، انسان را با فتنه گری و وسوسه و وعدههای دروغ و خیالی به استخدام و به بندگی خود در میآورد، و به وسیله این استخدام و بندگی بر قدرتش و استحکام حکومتش، و پیاده شدن خواستههای پلیدش میافزاید، و فساد و فسق و فجور را در همه امور زندگی انسان میگستراند، و بنای سعادت دنیا و آخرت را تخریب، و زمینه دچار شدن مطیعانش را به خزی دنیا و عذاب آخرت فراهم مینماید.

یقیناً برای آزاد زیستن از طاغوت و فرهنگش، و برای گرفتار نشدن در بند اسارت این دیو چند سر، هیچ راهی جز تسلیم بودن در برابر حق و خواستههای منطقی و حکیمانهاش نیست.

از طریق این حالت ملکوتی، و مایه عرشی و سرمایه آخرتی، به آسانی میتوان هشت در بهشت را به روی خود باز، و هفت در جهنم را برای ابد به روی خود بست.

اهل دل و سالکان راه حقیقت میگویند: چرا نباید در برابر منبع عدل و علم و حکمت و نور و رحمت و لطف و رحمانیت و کرامت یعنی پروردگاری که انسان را به وجود آورده و از او نگهداری و نگهبانی میکند، و همه وسایل رشد مادی و معنوی را برای وی فراهم میآورد و جز خیر او را در همه امور نمیخواهد، و بهشت عنبر سرشت را در برابر خوبیهای او قرار داده تسلیم شد؟

ص:۱۱۷

مگر نه این است که این تسلیم بودن سبب آزادی از هر شر و طاغوتی، و مایه سالم زیستن، و طریق به دست آوردن سعادت دنیا و آخرت، و عامل رعایت حقوق هر جانداری در زندگی، و راه درست مصرف کردن نعمتهای الهیه است.

انبیاء و امامان که از نظر عقل و اندیشه و تفکر صحیح در جریانات هستی، و در مقام درک حقایق، و یافتن واقعیات، و در آگاهی و بینش فوق همه موجودات عالم هستند همه و همه با تمام وجود و با معرفت کامل و با همت و عشق تسلیم حق بودند و چشم به هم زدنی حتی در برابر تلخترین حوادثی که به آنان هجوم داشت، از این روحیه با ارزش و حالتی که برای دنیا و آخرتشان بهترین و برترین فایده را داشت دست برنداشتند، و آنچه از ارزشها و فضائل و کرامات و خیر دنیا و آخرت به دست آوردند از برکت تسلیم بود.

خداوند این بزرگواران را الگو و سرمشق همه انسانها در مسئله تسلیم قرار داده، و در این زمینه عذر کسی را در قیامت در برابر انحرافاتش نمیپذیرند.

درباره ابراهیم میفرماید:

إِذْ قٰالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قٰالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ. (۱)

یاد کن هنگامی که پروردگارش از او خواست با همه وجود تسلیم شود، در کمال اخلاص و به صورت جدّی اعلام کرد تسلیم پروردگار جهانیان شدم

و از پیامبر عظیم الشأن اسلام نقل میکند:

وَ أُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ: (۲)

و ما مأموریم که در همه شئون زندگی تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.

انسان هنگامی که خود را به خدا واگذاشت، و چون مرده در دست غسّال تسلیم خدا شد، از وحی و معرفت، و حلال و حرام و آثار نبوت انبیاء و امامت امامان بهره مند میشود و مؤدب به آداب الهی میگردد، و کلیدی برای باز کردن

۱- ۱) - بقره، ۱۳۱.

۲- ۲) - انعام،۷۱.

در فیوضـات ربانیه به روی خود میشود، و همای خوشـبختی و سـلامت و عافیت و صـلح و صـفا را در آغوش میگیرد، و همین علم و معرفت و ادب است که او را به قله کمال میرساند و رضای دوست از افق وجودش طلوع میکند.

امام موحـدان، پیشوای مؤمنان روح عقل و ایمان، دریای معرفت و ادب حضـرت علی بن ابی طالب (ع) در زمینه علم و ادب به اهل ایمان اینگونه سفارش میفرماید:

«یـا مؤمن ان هـذا العلم والادب ثمن نفسک فاجتهـد فی تعلّمهما فما یزیـد من علمک و ادبک یزیـد فی ثمنک و قـدرک فان بالعلم تهتدی الی ربک و بالادب تُحسن خدمه ربک و بادب الخدمه یسـتوجب العبد ولایته و قربه فاقبل النصـیحه کی تنجو من العذاب:» (۱)

ای مؤمن معرفت دینی و آگاهی به حقایق و هم چنین ادب ارزش و بهای توست، بنابراین در به دست آوردن هر دو بکوش، به هر انـدازه معرفت و ادب تو زیـادتر شود ارزش و والائیت بیشـتر میگردد، به سـبب علم به پروردگـارت راهنمـائی میشوی، و با ادب بهتر میتوانی در خـدمت و عبادت حق قرار گیری، عبـد با مایه ادب خـدمت میتوانـد ولایت و قرب مولا را به دست آورد، پس خیرخواهی و نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی رهایی یابی.

بدون تردید حقیقت یقین و روح ایمان تسـلیم همه جانبه نسـبت به خدا و همه فرامین او و از ارکان و پایههای تسـلیم اجتناب و دوری از شیطان و هر طاغوتی است، که دشمن آشکار انسان هستند.

تسلیم بودن همه آحاد و افراد جامعه مایه وحدت و اتحاد آنان و پیروی از فرهنگ شیطان و هر طاغوتی سبب تفرقه و اختلاف، و ضعف و زبونی ملّت، و زمینه تسلّط بیگانگان و زورگویان به همه امور جامعه است.

۱- ۱) - روضه الواعظین، ص۱۱.

آنچه در طول چهل سال در بیابان تیه بر سر بنی اسرائیل آمد از یک انحراف از راه حق آمد، و آنچه بر اصحاب سبت از تغییر وجود انسانی آنان به بوزینه رسید از یک حیلت به وجود آمد، آنچه از رجم و لعنت و مذمت و ملامت ابلیس دید از یک لجاجت دید، آنچه بلعم باعورا به ارزش سگی سقوط داد از میل به هوای نفس بود، اگر اینان و امثالشان تسلیم حق بودند، این همه بلا و عذاب نمیدیدند، در پی تسلیم باش که سلامت در تسلیم است، و راه تسلیم بیهراس و بیم است، هر که راه تسلیم گرفت از خود برست و به مولا پیوست، دینی را که جبرئیل به پیامبر نازل کرد و حضرت مصطفی آن را ابلاغ نمود، و معجزه جاویدی چون قرآن بقای آن را ضمانت فرمود، و هر که بهشت یافت به آن یافت و هر که از عذاب دنیا و آخرت رست به آن رست تسلیم است، آن کار و حالی که الله به آن راضی و عبد به آن پیروز و گیتی بدان روشن تسلیم است. (۱)

بسیار واجب است که این نکته را تدکر دهم که اهل ایمان علاوه بر حضرت حق باید به حریم نبوت و آثار آن و حریم ولایت و فرهنگ آن تسلیم باشند، چون بخش عمدهای از خواستههای حق از مأذنه نبوت و گلدسته امامت به مردم اعلام شده و به این خاطر است که قرآن مجید میفرماید:

إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ:

سرپرست و ولی شما فقط خدا و رسول او و مؤمنانی [چون علی بن ابی طالب و یازده امام از نسل او] که همواره نماز را بر پا میدارند و در حال رکوع به تهیدستان زکات میدهند.

معارف الهیه و روایات معتبره تسلیم بودن به خدا و پیامبر و امامان را همان دین واقعی میدانند، و حذف هر یک را عین کفر و بیدینی میشمارند.

ص:۱۲۰

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۶۲ با اندکی تغییر در عبارت.

پیامبر و امامان معصوم به عنوان مفسران و معلمان قرآن و اهل ذکر معرفی شده اند، بر اهل ایمان است که برای فهم حقایق و لطائف و اشارات قرآن به آن بزرگواران مراجعه کنند، زیرا بدون آنان از فهم آیات مشکله و درک آیات متشابه محروم خواهند بود، و آن چنان که باید به اسلام حقیقی نخواهند رسید.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً: (۱)

ای مؤمنان به پیامبر صلوات و درود فرستید و به او و به آنچه شما را فرمان میدهد و از آنچه شما را نهی میکند و بر حذر میدارد آنچنان که شایسته است تسلیم شوید.

فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ: (۲)

از هل ذکر بپرسید اگر [حقایق و معارف الهیه را] نمیدانید

ذکر به دلیل آیاتی چون:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ اَلذِّکْرُ (۳)

إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّکْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ (۴)

وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ (۵)

إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اِتَّبَعَ اَلذِّکْرَ وَ. . . . (۶)

قرآن مجید است و اهل آن کسانی هستند که قرآن در خانه آنان نازل شده است و آنان جز اهل بیت و امامان معصوم نیستند، امامانی که وارث علوم پیامبرند، و به دلیل روایات بسیار معتبر شیعه و اهل سنت جانشینان برحق پیامبر اند.

۱- ۱) - احزاب ۵۶.

۲- ۲) - نحل ۴۳.

۳- ۳) - حجر ۶.

۴- ۴) - حجر ۹.

۵- ۵) - نحل ۴۴.

۶- ۶) - یس ۱۱.

تفسیر علی بن ابراهیم در توضیح اُدْخُلوا فِی اَلسِّلْمِ کَافَّةً میگوید: منظور قرار گرفتن در فضای ولایت امیرمؤمنان و تسلیم بودن به آن حضرت است. (۱)

امالی شیخ طوسی که از مهمترین کتاب حدیث است میگوید: آیه راهنمائی میکند که تسلیم ولایت امیرمؤمنان باشید ولاتتبعوا خطوات الشیطان یعنی از غیر او پیروی ننمائید. (۲)

در تفسیر عیاشی آمده:

«عن ابی بصیر قال: سمعت اباعبدالله یقول: یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه ولاتتبعوا خطوات الشیطان قال: اتدری ماالسلم؟ قال: قلت انت اعلم قال: ولایه علی والائمه الاوصیاء من بعده قال: و خطوات الشیطان والله ولایه فلان و فلان. . .» (۳)

ابوبصیر میگوید از حضرت صادق وقتی آیه شریفه را تلاوت کرد شنیدم فرمود: میدانی سلم چیست؟ گفتم: شما آگاهتر هستید فرمود: تسلیم به ولایت علی و امامان که جانشینان بعد از او هستند میباشد و خطوات شیطان ولایت آنانی است که علی (ع) را از حق شرعی و قانونی و از خلافت پس از پیامبر منع کردند و اکثر امت را تا قیامت به انحراف کشیدند!

ابوبکر کلبی از حضرت باقر (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود: « اُدْخُلوا فِی اَلسِّلْمِ» ولایت ما امامان معصوم است.

البته به این معنا توجه دارید که این روایات یکی از سه مصداق آیه را بیان میکند: از مصادیق آیه خداوند بزرگ و دیگر مصداقش پیامبر است که دخول در

۱- ۱) - تفسیر علی بن ابراهیم ص.

۲- ۲) - امالی شیخ طوسی ص.

۳- ۳) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۱.

ولایت حق و ولایت پیامبر به طور صریح در قرآن بیان شده و دخول در ولایت امامان معصوم در آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّكْرِ و در این روایات مستند و استوار بیان گشته.

بنابراین کسی که تسلیم به خدا و فرامین او و تسلیم به پیامبر و آثار نبوت او، و تسلیم به امامان معصوم و فرهنگ آنان است مسلمان واقعی و سالک راه حق و کاسب سعادت دنیا و آخرت است.

خداوند مهربان پیامبر را به رسالت و نبوت انتخاب کرد و قرآن را بر قلب مبارکش نازل فرمود و او را مأمور ابلاغ دین و تزکیه نفوس و تربیت مردم نمود و از همه خواست به طور شایسته تسلیم او باشند، آن حضرت به فرمان حق برای بقای اسلام امت را به قرآن و اهل بیت را به عنوان دو وزنه گرانبها برای تداوم هدایت سفارش اکید کرد و تسلیم بودن امت را نسبت به آن دو به عنوان خواسته اساسی خود اعلام داشت، روی گرداندن از روش پیامبر و خواستههای به حق او و کنار گذاشتن عترتش جز پراکندگی در امت و پدید آمدن انواع مکتبهای انحرافی و گرفتار شدن مسلمانان به انواع بلاها محصولی نداشت.

اگر فرد فرد امت از زمان رحلت پیامبر تا امروز تسلیم خدا و پیامبر و امامان بودند قطعاً وحدت همه جانبه و اتحادی بینظیر به وجود میآمد و امروز اثری از مکاتب مادی و انحرافی وجود نداشت و جهان سرمایهای جز علم و ادب و امنیت و کرامت و خوشبختی و سعادت لمس نمیکرد.

آنان که در برابر دیگران و به ویژه در برابر پیروان اهل بیت اصرار میورزند که ما سنت گرا هستیم، و مسلمان واقعی جز ما نیست، و میگویند همه باید زیر چتر فرهنگ ما قرار گیرند و به عبارت دیگر سنّی مسلک شوند تا روی سعادت و خوشبختی ببنند، از آنان میپرسم مگر رشتهای از سنت پیامبر سفارش اکید به پیروی از اهل بیت نیست، مگر بنا به روایات کتابهای خودتان پیامبر در طول

ص:۱۲۳

بیست و سه سال به این معنا که علی پس از من خلیفه و جانشین و قاضی دِین من است وصیت نفرمود، مگر بر اساس روایات نقل شده در کتابهای شما به ویژه کتاب ینابیع المودّه رسول خدا به نام امامان پس از خودش که دوازده نفرند تصریح ننمود و بارها نگفت امامان از قریش و دوازده نفرند اوّل آنان علی و آخرینشان هم نام من است، که خداوند بنابر مصالحی که میداند او را از نظرها پنهان میکند و اگر یک روز بیشتر از عمر جهان باقی نباشد او را از پرده غیبت بیرون آورده و روی زمین را پس از غرق شدن در جور و ظلم پر از عدل و داد خواهد کرد.

بر این حساب آیا ما شیعیان و پیروان اهل بیت که به سفارش شدید پیامبر به اهل بیت اقتدا کرده و دین واقعی حق را از آنان گرفته ایم، و سنت پیامبر و مفاهیم قرآن را از آنان دریافت کرده ایم تابع حقیقی سنت آن حضرت هستیم یا شما که اهل بیت را از بدنه اسلام حذف کرده و در فقه و امور زندگی تابع کسانی هستید که چندی در چند مدرسه به شاگردی نشسته و ادعای دین فهمی واقعی و اعلمیت نداشته اند؟ !

روایت مهمی در متابعت از سنت در کتابهای خود نقل کرده اید که آن را برای اتمام حجت بر شما که سنت را قطعه قطعه کرده و به مواردی که به نفع خود میدانید عمل میکنید البته بخش اعظمی از سنتی که در اختیار شماست، پایه گذارش بنی امیه و بنی عباس بوده و اکنون در همه شئون زندگی شما دخالت دارد و دینی جز دین محمّد برای شما ساخته است! ! و شما تحقیق نکرده فکر میکنید سنت ساخته و پخته دشمنان دین و ستم گران بر امت سنت پیامبر است، در حالی که پیامبر از این سنت ساختگی بیزار است.

«قال النبی من احب سنتی فقد احبنی ومن احبنی فهو معی فی الجنه من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مأه شهید، من تمسک بسنتی عند اختلاف امتی کالقابض علی الجمر من رغب عن سنتی صرفت الملائکه وجهه عن حوضی من رغب عن سنتی فلیس منی من خالف سنتی فقد کفر، یجیئون قوم یمیتون السنه و یدغلون فی الدین فعلی اولئک لعنه الله و العنه اللاعنین من الملائکه والناس اجمعین:» (۱)

پیامبر فرمود: کسی که سنت مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته، و هرکس مرا دوست بدارد با من در بهشت است.

هر کس در همه امور زندگیاش زمان فساد امت به سنت من چنگ زند اجر صد شهید برای اوست.

چنگ زننده به سنت من به هنگام اختلاف و پراکندگی امتم مانند کسی است که آتش برافروخته را بر گرفته.

کسی که از سنت من روی گردان شود، فرشتگان روی او را از حوض من در قیامت بر میگردانند.

کسی که از سنت من روی بگرداند از من نیست، کسی که با سنت من به مخالفت برخیزد کافر شده، قومی خواهند آمد که سنت مرا نابود میکنند و به خیانت وارد دین میشوند بر اینان لعنت لعنت کنندگان از فرشتگان و همه انسانها باد.

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۶۲.

من به غیر شیعه میگویم بـا توجه به این که یکی از سـنن و فرامین پیـامبر سـفارش به متـابعت از اهـل بیت بوده، و اعلام نموده تمسـک به قرآن و اهل بیت برای ابـد در گمراهی را به روی شـما میبنـدد خـدا را میان خود و ما قاضـی و حاکم و شاهـد قرار دهید که آیا ما به همه سـنت پیامبر عمل کرده ایم یا شما، ما به هنگان فساد امت و غرق بودن دولتها و پارهای از ملتهای اسلام در انواع مفاسـد سیاسـی و اقتصادی و اخلاقی به سـنت عمل کرده ایم یا شـما ما پس از مرگ پیامبر و پیش آمدن آن اختلاف عظیم میان مهاجر و انصار و قریش با متابعت از اهل بیت به سـنت عمل کرده ایم یا شـما، ما از سـنت روی گردانده ایم یا شـما که اهل بیت را حذف نموده اید و به ویژه در مکه و مدینه و دیگر شهرها در عبادات و حج و سایر امورتان به یک مسئله فقهی و اخلاقی از اهل بیت عمل نمیکنیـد، مگر نه این است که بزرگان از علمای شـما و صاحبان چهار مـذهب علی (ع) و حضـرت باقر و حضرت صادق را اعلم امت میدانند و میگویند افقه از جعفر بن محمد ندیده ایم، ما که به فرمان پیامبر در دینمان به اعلم و افقه مراجعه کرده ایم خلاف سـنت عمل میکنیم و شـما که به عالم و فقیه آنهم عالم و فقیه فقه سقیفه و بنی امیه و بنی عباس عمل میکنید به سنت پیامبر عمل نموده اید؟ ! !

خداونـد به شـما انصاف عنایت کنـد تا در قضاوت به حق قضاوت کنیـد و پیروان اهل بیت را که در صـراط مسـتقیم حقانـد و متمسک به قرآن و اهل بیت هسـتند و هرگز روی گمراهی را به فرموده پیامبر نخواهند دید مورد ملامت و شمات قرار نداده و از همه بدتر فرقهای ساختگی نخوانید، شـما اگر یک بار با دیده انصاف یازده جلد کتاب با عظمت الغدیر را بخوانید به تهمتها و افتراءها و دروغ زنیها و دشمنیها خاتمه داده سنّی واقعی یعنی شیعه خواهید شد.

آری مـا پیرو وجود مقـدس امیرمؤمنـان و یـازده امام معصوم از نسل او هستیم و این پیروی و متابعت را به فرمان واجب الاطاعه پیامبر انجام میدهیم، پیامبر آنان

را که از دانش سرشار و ایمان بینظیر و زهد و عبادت و کرامت و اصالت برخوردار بودند به اشاره غیبی جانشین خود قرار داد تا پس از مرگش دین و مفاهیم قرآن را از تحریف و انحراف حفظ کنند، آنان ضامن سلامت دین حق، و ضامن بقای آن تا روز قیامت هستند.

به نظر برادران غیر شیعه مهمترین جرم ما و سنگینترین گناه ما پیروی از علی و اولاد او و متابعت از اهل بیت در مفاهیم قرآن و فقه و اخلاق است.

وَ مٰا نَقَمُوا إِلاّٰ أَنْ أَغْنٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ: (۱)

و زبان به عیب جوئی و انکار نگشودند مگر پس از آن که خدا و پیامبرش آنان را از فضل و احسان خود توانگر ساختند.

جرم شیعه نزد دیگران همین است و بس که از جانب حق و رسول ولایت اهل بیت این سرمایه بینظیر به آنان عنایت شده، و به خاطر این توانگری و دارا بودن این سرمایه عظیم است که از طرف اهل سنت بخصوص وهابیت عیب جوئی و شماتت و افتراء و تهمت قرار دارند.

وَ هُمْ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ.

وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ. (۲)

آنچه از آسیب و رنج درباره اهل ایمان انجام میدهند با کمال بیانصافی تماشاگر و ناظرند و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمیدارند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکستناپذیر.

شیعه حقایق ایمان و یقین و حسنات اخلاقی و عمل صالح را از اهل بیت گرفته و اهل بیت مستقیماً از پیامبر و پیامبر از خدا و همین است جرم و گناه ما در دادگاه وهابیت و گروه کثیری از کسانی که خود را سنی میدانند! !

قرآن کریم در سوره مبارکه صافات میفرماید:

وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ: (۳)

۱- ۱) - توبه ۷۴.

۲- ۲) - بروج ۷-۸.

۳- ۳) - صافات ۲۴.

آنان را بازداشت کنید که دارای مسئولیت بس سنگین هستند، و باید از مسئله مهم و امر بزرگی از آنان سئوال شود.

ابن حجرعسقلانی که از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب الصواعق المرحقه درباره چهارمین آیه از آیات نازل شده در شأن اهل بیت نقل میکند: که دیلمی از ابی سعید از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود: مراد ازاین آیه این است، هنگامی که هنگامه کبری و روز رستاخیز بپا میشود مردم را از صحرای محشر عبور میدهند منادی ندا میکند مردم را متوقف کنید که از اینان درباره ولایت علی (ع) پرسیده شود.

در کتاب جمع التفاسیر و صحاح سته روایت شده که آیه إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ (۱)در شأن والای امیرمؤمنان نازل شده، زمانی که انگشتر خود را در نماز به مسکین صدقه داد.

اما آیه تطهیر که میفرماید:

إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲)

و آیه قربی که میفرماید:

قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّةَ فِي اَلْقُرْبىٰ (۳)

۱- ۱) - مائده آیه ۵.

۲- ۲) - احزاب ۳۳.

۳- ۳) - شوری ۲۲.

این هر دو آیه در شأن امیرمؤمنان و اولاد پاک او کافی است که ما را از این که احادیث نبوی و کلمات بزرگان را در مقام علی و امامان از نسلش را ذکر کرده و موشکافی کنیم بینیاز کند.

قرآن مجید در سوره مبارکه فاطر میفرماید:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْكِتٰابَ اَلَّذِينَ اِصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا: (۱)

سپس کتاب را به عنوان ارث به کسانی دادیم که آنان را از میان بندگان خود برگزیده بودیم که نخبه همه بندگان محسوب میشوند و گل سرسبد اجتماعات بشری هستند.

فضل بن روزبهان که از دانشمندان اهل سنت است میگوید: علی از جمله ورثه کتاب است، بخاطر این که علی آگاه به حقایق قرآن است، و این معنا دلالت میکند بر فراوانی علم و دانش و فطانت و فراست علی در شناخت قرآن، و تا کسی لیاقت کاری را نداشته باشد آن کار را به او واگذار نمیکنند، علی (ع) حافظ و نگهبان کاخ رفیع ایمان و پاسدار حریم قرآن و آگاه به همه حقایق قرآن است.

قرآن کریم در سوره رعد میفرماید:

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ: (۲)

جز این نیست که تو ای پیامبر هشدار دهندهای و راهنمای هر قومی هستی.

رسول خدا میفرماید: آری من هشداردهنده مردم نسبت به عذاب الهی هستم و علی در مسئله با من شریک است، سپس روی مبارک به علی (ع) نمود و فرمود: یا علی به وسیله تو شایستگان هدایت هدایت میشوند.

۱- ۱) - فاطر ۳۲.

۲- ۲) - رعد ۸.

این حدیث را سیوطی عالم بزرگ اهل سنت در الدرالمنثور و صاحب کتاب کنزالعمال که او نیز از بزرگان اهل سنت است در جلد ششم صفحه ۱۶۷ نقل نموده است.

من با کمال احترام به همه فرقههای اهل سنت میگویم: شیعه براساس روایات مهمی که شما در ذیل بیش از سیصد آیه در شأن علی (ع) و اهل بیت پیامبر و امامان از نسل علی نقل کرده اید، پیروی از اهل بیت را واجب و متابعت از دیگران را ابداً ضروری نمیداند، زیرا عقل هر انسای حکم میکند با بودن اعلم پیروی از غیر او و به خصوص جاهل امری ناپسند، و خود را به چاه انداختن است!

صلح

برخی از مفسران مسلم را به صلح گرفته اند، صلحی که لازمه قطعیاش نبود اختلافات در میان امت، و میوه شیریناش وحدت ملت است، و نهی از تبعیت گامهای شیطان به خاطر این است که شیطان یعنی هر طاغوت درونی و بیرونی و هر بت جاندار و بیجان سبب ایجاد تفرقه و اختلاف و عامل شکستن وحدت ملت و امت است.

به نظر میرسد که معنای اول یعنی تسلیم و گردن نهادن در برابر خدا و پیامبر و ائمه طاهرین به آیه شریفه نزدیکتر باشد.

الگوهای تسلیم

جامع السعادات نوشته عالم کم نظیر وجود مبارک ملامهدی نراقی که از بهترین کتابهای اخلاقی است، روایتی را به این مضمون نقل میکند:

زاهدی از جامعه کناره گرفت، و از شهر و دیار دور شد و کنار کوهی مسکن گزید و گفت: از احدی چیزی درخواست نمیکنم تا خدا روزی مقررم را برساند! هفت شبانه روز زندگی گذرانید، خبری از رزق و روزی نشد، مرگ را نزدیک دید، عرضه داشت خدایا اگر بناست مرا زنده بداری رزق مقررم را برسان و گرنه تسلیم مرگ باشم ندا آمد: به عزت و جلالم سوگند روزیت را نمیدهم مگر به اجتماع بپیوندی و میان مردم زندگی کنی.

از کوه سرازیر شد و به شهر درآمد شخصی آب و دیگری به او نان داد، و روزی او جریان پیدا کرد به او خطاب شد تو میخواهی با زهد غلط حکمت مرا که جریان امور به وسیله و اسباب و ابزار است مانع شوی؟

«اما علمت انی ارزق عبدی بایدی عبادی احب الی من ارزقه بید قدرتی:»

مگر نمیدانی من روزی بندگانم را به دست بندگانم عنایت میکنم در پیشگاهم محبوبتر است از این که با دست قدرتم بیواسطه به او برسانم. (۱)

روایت درس میدهد که به حکمت و قضای عادلانه حق و مجاری اموری که قرار داده تسلیم باشید و جز این راه را نپیمایید.

جایگاه اهل تسلیم در قیامت

از رسول خدا روایت شده: خداوند روز قیامت برای گروهی از امت من بال هائی قرار میدهد که از قبرهای خود به سوی بهشت به پرواز میآیند، و به صورتی که بخواهند از نعمت ای بهشت بهره مند میشوند فرشتگان به آنان میگویند: آیا شما رنج حساب و گرفتاری محشر را دیدید؟ پاسخ میدهند حسابی در کار ما

۱- ۱) - جامع السعادات، ج۳، ص۲۲۷.

نبود، میپرسند از صراط عبور کردید؟ میگویند ما صراطی مشاهده نکردیم، میپرسند دوزخ را دیدید؟ جواب میدهند ما در مسیر خود به سوی بهشت چیزی را ندیدیم، میپرسند از امت کدام پیامبرید؟ میگویند: امت محمد.

فرشتگان میگویند شما را به خدا سوگند بگوئید در دنیا چه عملی داشتید که به این مقام رسیدید؟ میگویند ما دارای دو خصلت بودیم که خداوند از پی آن دو خصلت به فضل و رحمتش این کرامت را در حق ما مبذول داشت

اوّل:

«اذا خلونا نستحیی ان نعصیه:»

چون در خلوت قرار میگرفتیم از خدا حیا میکردیم معصیت کنیم.

«و نرضی بالیسیر مما قسم لنا:»

نسبت به کمتر از آنچه ما را روزی میداد راضی و تسلیم بودیم فرشتگان میگویند: شما لایق چنین مقامی هستید. (۱)

تسلیم و کتمان

اخنف بن قیس میگوید: روزی به عمویم صعصعه از درد شدیدی که در دل داشتم شکایت نمودم، مرا ملامت کرد و گفت: برادر زاده هنگامی که نوعی ناراحتی به تو دست میدهد اگر به کسی مانند خود شکایت کنی از دو حال خارج نیست یا آن شخص دوست توست که نهایتاً از هم ناراحت و رنجیده میشود، یا دشمن توست که در این صورت شاد میگردد، ناراحتی خود را به مخلوقی مانند خود که قدرت رفع آن را ندارد اظهار مکن، به کسی پناه ببر و دردت را بگو که تو را به آن ناراحتی آزموده، او قدرت دارد که درد تو را درمان و برطرف نماید.

۱- ۱) - جامع السعادات، ج۳، ص۲۰۲.

برادر زاده یکی از چشمهای من مدت چهل سال است از دیدن محروم است، یک نفر را تاکنون از این مسئله آگاه نکرده ام، حتی همسر و شریک زندگیام نیز نمیداند که یک چشم من نابیناست! ! (۱)

برترین ارزش ها

حضرت صادق (ع) به مفضل بن عمرجعفی هنگامی که عبدالله بن یعفور از دنیا رفت نامهای به این مضمون نوشت: سفارشم به تو همان است که به عبدالله بن یعفور صلوات الله علیه داشتم.

او از دنیا رفت در حالی که نسبت به خدای عزوجل و پیامبرش و امامت براساس عهدی که معهود از جانب خدا بود با همه وجود وفادار بود.

او که صلوات خدا بر روحش باد آثارش پسندیده، کوشش همراه با پاداش، وجودش آمرزیده، و غرق در رحمت خدا شد، و این همه به خاطر این بود که خدا و پیامبر اسلام و امام و رهبرش از او رضایت داشتند.

سوگند به فرزندی ام نسبت به رسول خدا در این روزگاری که به سر میبرم احدی را نسبت به خدا و پیامبر اسلام و امامش مطیعتر از او نیافتم، پیوسته این گونه بود تا خدا به یاری رحمتش او را قبض روح کرد.

و او را با رسول الله و امیرمؤمنان در بهشتش ساکن نمود، مسکن او در بهشت میان مسکن محمد (ص) و امیرمؤمنان است، گرچه مساکن بهشت و درجات یکی است، خداوند از نزد خود رضایتش را به رضای من از او بیفزاید و از احسانش او را غرق مغفرت نماید. (۲)

ص:۱۳۳

۱- ۱) - الکنی و الالقاب، ج۲، ص۱۳.

۲- ۲) - رجال کشی ۲۱۵ چاپ نجف.

تسلیمی شگفت

علامه نهاوندی از کتاب عنوان الکلام و برخی از کتب معتبره روایت میکند که روزی حضرت عیسی در مناجاتش با خداوند عرضه داشت: پروردگارا دوستی از دوستارانت به من بنما، خطاب رسید به فلان محل برو که ما را در آنجا دوستی است، مسیح به آن محل موعود رفت زنی را دید که نه چشم دارد و نه دست و نه پای، روی زمین افتاده و زبانش مترنم به این ذکر است:

«الحمدالله علی نعمائه والشکر علی آلائه»

خدا را بر نعمتهای ظاهریاش سپاس و بر نعمتهای باطنیاش شکر.

آن حضرت از حالت آن زن شگفت زده شد، پیش رفته و به او سلام کرد، زن گفت: علیك السلام یا روح الله! فرمود ای زن تو که هرگز مرا ندیدهای از کجا شناختی من عیسی هستم، زن گفت: آن دوستی که تو را به سوی من دلالت کرد برایم معلوم نمود که تو روح الله هستی، فرمود: ای زن تو از چشم و دست و پا محرومی، اندامت تباه شده! زن گفت: خدا را ثنا میگویم که دلی ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر دارم، خدا را به وحدانیت و یگانگی یاد میکنم که هرچه را میتوان با آن معصیت کرد از من گرفته، اگر چشم داشتم و به نامحرم نظر میکردم، اگر دست داشتم به حرام میآلودم و اگر پا داشتم دنبال لذات نامشروع میرفتم چه عاقبتی داشتم؟

این نعمتی که خدا به من داده به احدی از بندگانش نداده است. (۱)

گامهای شیطان

ص:۱۳۴

۱- ۱) - خزینه الجواهر، ۳۱۸.

در آیات مربوط به خلقت آدم و حوا و سکونت آنان در بهشت و وسوسههای شیطان به آنان نسبت به شجره ممنوعه و رجیم و ملعون شدن شیطان تا ابد بحث مفصل و لازمی در حدی که توانست همه شئون مطلب را فرا بگیرد گذشت.

در اینجا فقط این نکته را یادآوری میکنم که شیطان به صورت دفعی انسان را از صراط مستقیم جدا نمیکند و از حضرت دوست دور نمینماید بلکه به صورت تدریج زمینه گناهان صغیره را آن هم در مدتی قابل ملاحظه فراهم میکند، تا قبح گناه و زشتی معصیت از نظر انسان زدوده شود آنگاه باز به تدریج عرصه ارتکاب گناه کبیره را فراهم میآورد، تا نهایتاً انسان به گناه عادت کند و ارتکاب معصیت طبیعت ثانوی وی شود.

کسی که از کشیدن مواد دود زا نفرت دارد و عمراً نه به یک نخ سیگار به لب نزده، دوست نابابش سیگاری به ارائه میدهد، او روی گردان میشود، دوستش از طریق محبت و عاطفه وارد شده به او میگوید فقط یک بار به این ماده لب بزن، وسوسه کارگر میافتد، لبی به سیگار میزند و برای یک بار دودی به حلقش فرو میبرد، دهانش تلخ میشود، گلویش میسوزد، حالت تهوع به او دست میدهد، به شدت اظهار نفرت میکند و نزد خود عهد مینماید به سیگار لب نزند، یکی دو روز بعد باز دوست ناباب او را وسوسه میکند و زیان دود را نزد او کم و اندک و ناچیز جلوه میدهد و از این که سیگار به اعصاب آرامش میدهد سخن وسوسه انگیز به میان میآورد و نهایتاً او را وادار به کشیدن نصف سیگار میکند و به همین صورت و به تدریج او را به دود معتاد میکند، تاجائی که حاضر میشود پول خدا داده را به مسیر دود آلوده هزینه کند، سالها میگذرد تا سیگار برایش عادی میشود، دنبال دودی که مخدّر بودنش بیشتر باشد میرود، به راهنمائی دوست ناباب به حشیش سپس به تریاک پس از آن به هروئین آنگاه به مواد

نابودکننده جسم وجان و خلاصه برای تأمین هزینه سنگین اعتیاد به قاچاق فروشی، و نهایتاً به زندان رفتن و چه بسا به کام اعدام میافتد.

آری جوانی برومند، مستعد، زیباروی، زیبا اندام، دارای قدرت هوشی و ذهنی که با ادامه تحصیل میتواند ابن سینا در شرق یا انیشتن در غرب گردد، همه مواهب خدا داده را با دود اعتیاد معامله میکند، دل خانواده را به درد میآورد، آبروی خانواده را در معرض خطر قرار میدهد، عضوی معطّل و سرگردان میشود، کارتن خواب میگردد، و با اعدام شدنش بدون جواب و عذر قابل قبول به دادگاه جهان بعد رفته به عذاب ابد محکوم میگردد! ! وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّيْطٰانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

چه دشمن آشکاری از این دشمن بدتر که همه سرمایههای وجودی انسان را به باد میدهد و آدمی را به خواری دنیا و عذاب آخرت گرفتار میکند، بیعلت نیست که خداوند در سوره فرقان از رفیق بد و عامل ضلالت و گمراهی و انسانی که قاتل سعادت انسان است تعبیر به شیطان کرده است:

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ اَلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جٰاءَنِي وَ كٰانَ اَلشَّيْطٰانُ لِلْإِنْسٰانِ خَذُولاً: (۱)

بیتردید رفیق من مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد، و شیطان همواره انسان را پس از گمراه کردنش تنها و بیکس در وادی هلاکت رها میکند.

اکثر شیاطینی که راه را بر انسان میبندند، و زمینه جدائی او را از حق فراهم میکنند، و بیرحمانه به ارزشهای والای آدمی حمله مینمایند، و معاصی و گناهان را در نظر مردم میآرایند، و انواع حیلهها و ترفندها را برای گمراه کردن اهل ایمان به کار میگیرند سردمداران کفر و شرک و فرعونیان زمان، و چه بسا اطرافیان خود انسان اعم از اقوام و دوستان و نزدیکان هستند که علامت شیطان

۱- ۱) - فرقان ۲۹.

بودنشان دعوت به ضلالت و گناه است و اینان دشمن آشکارند که اجتناب از آنان مایه رشد و سعادت و نیک بختی است.

سقوط پس از رفعت

انسانی که همه وجود خود را تسلیم حضرت حق میکند و در راه معرفت خدا به اندازه استعدادش گام بر میدارد و در فضای توحید با درک دلایل و بینات الهیه حجت حق بر او تمام میشود، و در حدی به ایمان و اخلاق حسنه و عمل صالح آراسته میگردد و از این طریق به رفعت معنوی و جایگاهی والا میرسد.

او باید با همه وجود و با کمک خواستن از حضرت حق آنچه را به دست آورده حفظ کند، و فریب ترفندهای شیطان را نخورید، و از افتادن در جاده گناه و پذیرش دعوت شیطان به شدت اجتناب نماید، و گرنه دچار لغزش یعنی پیروی از خطوات شیطان میگردد، و سر از احکام و مقررات عزت آفرین و حکیمانه حضرت حق بر میتابد و از جایگاه والای معنوی خود که با زحمت به دست آورده به حضیض هلاکت و چاه ضلالت سقوط میکند و خود را مستحق جریمه و عقاب و عذاب الهی مینماید.

انسان اگر نسبت به قرآن مجید گوش شنوا داشته باشد، صدای انسان شناسی و جهان شناسی و خداشناسی و قانون شناسی و عاقبتشناسی را از این مأذنه الهی میشنود، چون این صدا و ندای به حق را تحقق عملی دهد بهترین موجود و با ارزشترین وجود میگردد، و به جایگاهی رفیع میرسد.

ولی اگر به صدا و ندای شیطان پاسخ دهد به تدریج ارزشهای به دست آوره را از دست میدهد، و روحش با حملات سبعانه زشتیها و معاصی پاره پاره میشود، و از او جز مشتی استخوان و گوشت و غیر از شکم و شهوت باقی نمیماند، و نهایتاً

شریک حیوانات در هاری و درندگی و سبعیت میشود و اسفل سافلین سقوط میکند و قدر و وزنی برایش نمیماند، و از چشم رحمت خدا میافتد، و درهای فیوضات ربانیه و الطاف الهیه به رویش بسته میشود و مستحق عذاب دنیا و آخرت میگردد.

صدای حق از مأذنه قرآن مجید آن چنان باید گوش جان و ذات قلب و حقیقت روح را تحت تأثیر قرار دهد که همه هویت ظاهر و باطن در تسخیر آن صدا در آید و همه موجودیت انسانی انسان را با همه موجوادت که تسبیح گوی حق و سر به سجده در پیشگاه دوست دارند هماهنگ نماید، و آدمی را با کاروان هستی به سوی حضرت حق برده به لقاء و قرب آن وجود مقدس برساند.

این صدا را باید بگونه ای شنید که دیگر صداها که ضد این صداست در برابر آن آنچنان ضعیف و آهسته شود که قابل شنیدن نباشد، صداهائی که باطل و پر از جاذبه شهوانی است و برای نشنیدن صدای حق اختراع شده، و به خاطر این است که صدای حق با این صداها به گوش نرسد.

صدای باطل یا باید با توجه به حقایق برای انسان پوچ و هیچ باشد یا آدمی در هر شرایطی آن را نشنود یا نشنیده بگیرد. .

با ارزشترین صداها و پرمنفعتترین آنها که دم حیات بخش، و نفخه زندهکننده جان، و رشددهنده نهال انسانیت است صدای حق است که از گلدسته وحی و نای پر معنا و ملکوتی انبیاء و امامان بلند است، که هر باطلی را از خیمه حیات فراری میدهد و کشتزار زندگی را از حشرات موذی و زیانبار که همان طواغیت و شیاطین هستند پاک میکند و زمینه رشد و کمال و به ثمر نشستن درخت وجود انسانی را فراهم مینماید.

ص:۱۳۸

کودک و صدا

کودکی پاسبانی و نگهبانی کشتزاری را به عهده داشت، برای دفع پرندگان و حشرات حملهکننده به کشتزار که موجب آفت به آن منبع تأمینکننده رزق و روزی بودند طبل میکوبید، موذیان از صدای طبل فرار میکردند، روزی محمود غزنوی از آن ناحیه میگذشت، منظره زیبای منطقه نظرش را جلب کرد با حشم و خدم مفصلی که همراهش بود چادر زد، شتری دو کوهان داشت که طبل بزرگ جنگی او را حمل میکرد، کوس پر صدای محمود در رفت و آمد بر پشت این شتر نواخته میشد، شتر مزبور وارد مزرعه تحت پاسبانی کودک شد، کودک ساده دل برای فراری دادن شتر با آن طبل جنگی بزرگ که بر پشتش نواخته میشد شروع کرد بر طبل کوچک خود کوبیدن تا شتر دو کوهانه محمود را از مزرعه فراری دهد، خردمندی به او گفت: بر طبل خود مکوب که این شتر با آوای طبل و نقاره آشناست و صدای این طبل تو یا در گوشش هیچ است یا نمیشنود!

آری رفیعترین صداها از نظر معنوی و سودمندترینش از نظر اثر گذاری صدای حق است که آن چنان با همت و عشق و با حالت باور باید شنید که دیگر صداها در برابرش هیچ باشد یا شنیده نشود.

صدای حق که صدای وحی و معرفت و صدای انبیاء و امامان است انسان را به سه مرحله با عظمت و ملکوتی علم الیقین که محصول دلایل و بینات و عین الیقین که ثمره مشاهده و حق الیقین که میوه لمس و مسّ است میرساند، و رفعتی به انسان میدهد که جز خدا کسی به حقیقتش آگاه نیست.

به هر اندازه یقین انسان بیشتر باشد، به حق نزدیکتر و به همان نسبت همه و حتی اشیاء و عناصر در برابر خواستههای به حق انسان مطیع ترند.

ص:۱۳۹

علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان از رسول خدا نقل میکند که به حضرت گفتند: بعضی از یاران مسیح روی آب راه میرفتند، حضرت فرمود:

«لوكان يقينه اشد من ذلك لمشى على الهواء:»

اگر یقین رونده روی آب شدیدتر از آن بود قطعاً روی هوا راه میرفت.

آری فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْكُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ ، اگر پس از آمدن دلایل و بینات و دیدن نشانههای حق و شنیدن صدای وحی، در عرصه غیر حق بلغزید به عذاب دچار میشوید و بدانید که خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

کیفر اهل لغزش

سنن و قوانین حکیمانه حضرت حق، مایه حیات معنوی، و سبب رشد و کمال، و زمینه به دست آوردن خیر دنیا و آخرت است.

دین همراه با بینات و دلائل علمی است و راه هرگونه تردید و شک به روی آن بسته است.

عقل و فطرت در برابر قوانین حکیمانه حق سرتسلیم و تواضع فرود میآورند، و از درون انسان، انسان را به قبول آنها ترغیب میکنند.

اجرای قوانین تشریع آدمی را زیر چتر ولایت الله قرار داده الله وَلِيُّ اَلَّذِينَ آمَنُوا ، و او را به سوی مقام قرب و لقاء حرکت میدهد.

آنان که از دین سرپیچی کنند و پیرو گامها و به عبارت دیگر فرهنگ فریبکارانه شیطان شوید به راستی چه انتظاری دارند و به چه نظر دارند؟

جز آمدن انتقام خدا به صورت عذابی سهمناک در سایه هائی شوم از ابر، و ظهور فرشتگان مأمور کیفر؟

این خیانت پیشگان و ستمگران بدکردار هنگامی که آثار انتقام خدا را از ابری پر از عذاب و فرشتگان مأمور کیفر دیدند میخواهند ایمان بیاورند و تسلیم خواستههای حق شوند، که آن زمان، زمان اظهار ایمان و تسلیم نیست، که ایمان

و تسلیم در آن هنگامه پر خطر که فرصتها سوخته و زمان از دست رفته هیچ سودی ندارد، زیرا قیامت عرصه حساب است نه عمل برخلاف دنیا که عرصه عمل است نه حساب.

چون صفات حضرت حق مثل صفت منتقم عین ذات است آیه شریفه میفرماید إِلاّ أَنْ یَأْتِیَهُمُ اَللّهُ این به معنای جابهجائی خدا و حرکت حضرت او از نقطهای به نقطه دیگر نیست، چنان که تربیت شدگان مکتب سقیفه و پیروان مدرسه بنی امیه پنداشته اند! !

«می شود که اسناد یأتیهم الله حقیقی و ناظر به صفات باشد، زیرا صفات و اسماء الهی عین ذات، و ظهور و اتیان صفات نموداری از آن است که پیوسته در صورتهای مادی و طبیعی و اظلال آنها ظاهرتر میشود، آن چنان که علم و قدرت و صفات و غرائز انسانی در صورت مواد و ابدان و اصوات پیوسته ظاهرتر میشود و آنها را تحت الشعاع میگیرد.

همان اراده حکیمانه و علم ازلی بود که در آغاز تکوین، به ماده اولی جهان که قرآن از آن تعبیر به دخان نموده

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ (۱)

روی آورد و آن را از یکگونگی و هم سطحی به صورتهای مختلف عناصر اصلی و ترکیبات آنها، سپس قوانین و نظامات و نیروها و حیات و عقل درآورد، و در این رجوع و مسیر کمالی، هر چه جهان پیشتر رود، صفات ازلی نمودارتر و نزدیکتر، و ماده اولی مقهورتر میگردد تا در نهایت امر به صورت ابرهای لطیف و روشی «الغمام» میشود که اشعه صفات و اسماء از آن رخ مینماید:

وَ أَشْرَقَتِ اَلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها (۲)

ص:۱۴۱

۱- ۱) - فصلت ۱۱.

۲- ۲) - زمر ۶۹.

و کارمایه جهان به پایان میرسد:

وَ قُضِیَ اَلْأَمْرُ

و همه چیز به سوی خدا بر میگردد:

وَ إِلَی اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ.

استفهام اعجابی و نکوهنده - هَلْ یَنْظُرُونَ. . . ؟

انگیزنده انظار به سوی چنین آینده نهائی، و نکوهش کسانی است که پس از آمدن آیات بینات و ظهور اراده تشریعی خداوند و تبیین دارالسلام روی گرداندند و لغزیدند و پیرو گامهای شیطان شدند.» (۱)

گوشهای از عذاب قیامت

اگر در آیات مربوط به عذاب که نوعاً در سی جزء قرآن آمده دقت کنیم، به بخشی از عذاب کافران، مشرکان، منافقان، فاجران آگاه میشویم، من لازم نمیدانم آیاتی را در این فصل ذکر کنم، زیرا در فصول آینده به هر آیهای از آیات عذاب که رسیدم شرح و توضیح لازم را به خواست حضرت حق و به توفیق او خواهم نوشت، در این قسمت برای بیداری بیشتر قلب، و تقویت روح خودداری از گناه به ذکر چند روایت اکتفا میکنم.

به سند صحیح از ابوبصیر روایت شده که: خدمت حضرت صادق (ع) عرضه داشتم ای فرزند رسول خدا مرا از عذاب الهی بترسان که دلم زنگ قساوت گرفته است.

فرمود: ای ابومحمد آماده زندگی دور و درازی باش که زندگی آخرت است، که آن زندگی را نهایت نیست، درباره آن زندگی اندیشه کن و برای آن توشه فراهم نما.

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۱۰۴.

ای ابوبصیر روزی امین وحی با چهرهای تلخ که آثار اندوه از آن میریخت به محضر رسول خدا آمد، درحالی که پیش از آن هرگاه به محضر حضرت مشرف میشد متبسم و خوشحال بود.

رسول خدا به جبرئیل فرمود: چرا امروز با چهره گرفته و محزون آمده ای؟ عرضه داشت: امروز نفخه و دمی که بر آتش دوزخ میدمیدند از دست نهادند! فرمود دمهای آتش دوزخ چیست؟ گفت: ای محمد خداوند فرمان داد هزار سال بر آتش دوزخ دمیدند تا سپید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، آنگاه هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک.

و اگر قطرهای از آشامیدنی دوزخ که محصولی از چرک و زخم عورت زنان زناکار است و در دیگهای دوزخ جوشانده میشود و به عوض آب به اهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه همه اهل دنیا از بوی بدش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد زرع است و بر گردن اهل دوزخ میگذارند بر دنیا بگذارند از حرارت آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان آسمان و زمین بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند.

چون امین وحی این مطالب را بیان کرد رسول خدا و جبرئیل به گریه افتادند، خداوند فرشتهای را نازل فرمود که: پروردگار به شما سلام میرساند، و میفرماید: من شما را از آنچه مستوجب عذاب میگردد ایمنی دادم.

سپس حضرت صادق (ع) فرمود: در آن روز اهل آتش عظمت دوزخ و عذاب الهی را درک میکنند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را آگاه میشوند، و چون اهل دوزخ وارد دوزخ میشوند هفتاد سال میکوشند تا خود را به بالای دوزخ میرسانند هنگامی که به کنار دوزخ میرسند، فرشتگان گرزهای آهن بر

ص:۱۴۳

سر آنان میکوبند تا به قعر دوزخ بازگردند، پوستهای دوزخیان را پس از سوختن به پوست جدید تغییر میدهند، تا عذاب بر آنان تأثیر بیشتری بگذارد.

پس امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: آنچه برایت گفتم تو را بس است؟ ابوبصیر گفت: آری مرا بس است: (۱)

در حدیثی از حضرت صادق (ع) آمده که: رسول خدا فرمود: در شب معراج چون وارد عرصه ملکوت شدم، هر فرشتهای مرا دید خندان و خوشحال شد، تا رسیدم به فرشتهای از فرشتگان که عظیمتر از او ملکی ندیدم، صورت و قیافهای بسیار زشت داشت و خشم از جبینش ظاهر بود، پس آنچه فرشتگان دیگر از تحیت و دعا نسبت به من بجا آوردند او بجا آورد ولی تبسمی در چهره نداشت و از شادی و نشاط دیگران در او خبری نبود، از امین وحی پرسیدم این کیست که من از دیدن او بسیار ترسیدم! !

امین وحی گفت: گنجایش دارد که از او بترسی چون همه ما فرشتگان از او ترسانیم!

و خویشتن و پیروانشان را به غرور و کبر و تعصبهای غیرمنطقی و حکومت هوای نفس و پس از آن به لغزشها و زبونیها و سقوط به اسفل سافلین دچار کنند، این کفر پس از هدایت، و لغزش خطرناک و خطرزا پس آمدن دلایل و بینات و آثار شوم لغزش پس از اتمام حجّت به اندازه لازم در آیات ۲۰۹ و ۲۱۰ سوره بقره توضیح داده شد.

آرایش یافتن زندگی مادی در نظر کافران

انسان زمانی که از حریم توحید و نبوت و ولایت دور شود بدون شک دچار هوای نفس یعنی خواستههای بیمحاسبه و غیرمعقول و گرفتار فرهنگ شیطان میگردد و ضرورتاً دچار تنگ نظری و عدم دید نسبت به عاقبت خویش، و اسیر

۱- ۱) - تفسیر قمی ۴۳۸- بحار، ج۸، ص ۲۸۰.

محدودیت باطن و غافل از جهان آخرت میشود و منظرگاهش منحصر به چهارچوب حیات مادی میگردد، و این حیات محدود و زودگذر که تنها مقصد و هدفش را تشکیل میدهد از طریق هوای نفس و وسوسههای شیطان و شیطان صفتان در نظرش زیبا جلوه مینماید و او را به هر وسیله ممکن جذب کرده، و برده و بنده خویش میکند.

برتری همهجانبه اهل تقوا بر دیگران

هر انسان کفر پیشهای چون ایمان به آخرت و ارزشهای انسانی و اخلاقی و ملکوتی ندارد، وقتی میبیند مؤمنان دارای ادب الهی و آداب انسانی هستند، و در گردونه عبادت رب و خدمت به خلق به سر میبرند، و هر قدمی که بر میدارند برای آبادی آخرت که طرف مقابلشان قبول ندارد بر میدارند، و با کمک روح تقوا و پرهیزگاری از گناهان کبیره اجتناب میکنند و از اصرار بر صغیر دوری میجویند مورد تمسخر و ریشخند قرار میدهد، و روش و منش آنان را بیفایده به حساب میآورد، و از آنان تعبیر به اُمُّل و مرتجع و عقب افتاده و ناهمگون با تمدن و پیشرفت روزگار مینماید، و به آنچه پاکان و با تقوایان انجام میدهند میخندد! !

این انسان گرفتار کور باطنی، آنان را که از صحنه این نمایشهای فریبنده برتر آمده، وراء این دنیا آخرت را مینگرند و به آن میگروند، بیبهره از زندگی و ساده میپندارند، و با پوز خندی تلخ به مسخره کردن آنان دست مییازند.

پاکان که علاوه بر ایمان قلبی دارای تقوا هستند، تقوائی که سبب تحرک و تفوق است، در روز قیامت که ظاهر و باطن جهان و انسان منقلب و دگرگون میشود بر مسخره چیان فرومایه برتری دارند، و در آن روز در هیچ زمینهای با هم مشابهت و هماهنگی ندارند، اینان در اعلا علیین و آنان در اسفل سافلین هستند.

ص:۱۴۵

این از خـود راضـیهای متعصب و مغروران جاهـل، و مسـخره چینـان پـوک و بیـارزش بایـد بداننـد که: روزی آن نیست که در تصـرف دست انسان باشد و در انبارها و مخزنها انباشـته گردد، روزی حقیقی آن است که از سوی حضرت حق بخاطر ایمان و تقوا بدون حساب در فضای خیمه حیات ابدی به انسان برسد.

ص:۱۴۶

تفسیر آیه ۲۱۳– ۲۱۴

اشاره

کانَ اَلنّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اَللّهُ اَلنَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ اَلنّاسِ فِیمَا اِخْتَلَفُوا فِیهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِیهِ إِلاَّ اَلَّذِینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ اَلْبَیِّناتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ فَهَدَی اَللّهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اِخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ اَلْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اَللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ وَ لَمّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ اَلْبَأْساءُ وَ اَلضَّرّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّی یَقُولَ اَلرَّسُولُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُ اَللّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اَللّهِ قَرِیبٌ

مردم در ابتـدای تشـکیل اجتماع گروهی واحـد و یک دست بودند، [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشـتند] پس پدید آمـدن اختلاف و تضاد خـدا پیامبرانی را مژدهدهنده و بیم رسان برانگیخت و با آنان به درستی و راستی کتاب نازل کرد تا در میان مردم در آنچه باهم اختلاف داشتند داوری کند.

آنگاه در خود کتاب یعنی در قوانین و مقررات حق اختلاف به وجود آمـد و اختلاف را در آن به وجود نیاوردنـد مگر کسانی که کتاب به آنان داده شـد، این اختلاف بعد از دلایل و برهانهای روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد و سبب آن برتری جوئی و حسـد در میان خودشان بود، پس خـدا اهل ایمان را به توفیق خود به حقّی که در آن اختلاف کردند راهنمائی فرمود، و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت میکند.

آیا پنداشـته اید در حالی که هنوز حادثه هائی مانند حوادث پیش آمده برای گذشـتگان شما را نیامده وارد بهشت میشوید؟ به آنـان سـختیها و آسـیب هـائی رسـید و چنـان متزلزل و مضـطرب شدنـد تـا جـائی که پیـامبر و مؤمنـان همراه او در مقـام دعا و درخواست یاری میگفتند: یاری خدا چه زمانی است؟ به آنان گفتیم: آگاه باشید یقیناً یاری خدا نزدیک است.

شرح و توضیح:

در این دو آیه شریفه به چند مسئله اشاره شده است:

۱– امت واحده ۲– بعثت انبیاء ۳– نزول کتاب ۴– اختلاف اندازان حسود ۵– بهشت محصول آزمایش و ابتلا

امت واحده

احتمالاً نخستین جامعهای که تشکیل شده، دارای گرایشهای یکسان بوده، و از نظر منافع تضادی و نزاعی با هم نداشتند، و همه کنار یکدیگر به صلح و صفا زندگی میکردند، و هرکس به حق خود قانع بوده، و راهی برای تجاوز به حقوق دیگران برایش باز نبوده است، کم بودن جمعیت، فراوان بودن زمین، وفور نعمت، سلامت فطرت، جمعیت خاطر، آرامش نسبی و از همه مهمتر نداشتن بلوغ فکری و پائین بودن سطح اندیشه و آگاهی سبب وحدت و عامل بسیار مهم عدم نزاع و تضاد و اختلاف بوده است، کَانَ اَلنّاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً.

کثرت جمعیت، بلوغ فکری، هیجان حرص، اندیشه قوی تر، میل به غرائز آزاد، حاکمیت اوهام، سلطه هوای نفس، عشق شدید به مادیات، علاقه به تکاثر سبب جدائی انسانها از یکدیگر، و شعله ور شدن کینه و پدید آمدن اختلافات و سلایق در عقاید و آراء، و روی کردن به نظامات متعدد و سنن متشتت و انتخاب معبودهای گوناگون و قوانین متضاد و بروز جنگها آن وحدت را از میان برداشت، و انسانها را در آتش اختلافات خسارت بار انداخت.

بعثت انبیاء

در این مرحله حکمت خداوندی اقتضا کرد، که خورشید هدایت از افق حیات انسان طلوع کند، تا نفوس مستعده را به ادب ملکوتی و تربیت الهی و رشد انسانی بیاراید، و مقیاسها و موازینی برای تشخیص حق از باطل و حسن و قبح و خیر و شر در اختیار آنان قرار داد، تا به کارگیری آنها محور زندگی را عدالت، و همزیستی مسالمت آمیز را نصب العین، راه حیات را براساس حکمت، و محبت و عمل صالح بپیماید، و با بهره گیری از نور خورشید نبوت و پذیرش بشارت و انذار آنان و عمل به کتاب که محتویات آن وحی خداوندی است، خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نماید.

ص:۱۴۸

نزول کتاب

در توضیح مربوط به نزول کتاب و محتویات آن، و کاربردی که در زندگی انسان دارد در آیاتی که سخن از قرآن مجید در میان داشت مباحث عقلی و علمی بسیار مفیدی مطرح شد، و تا اندازهای به جوانب وحی و آثار پربارش در تأمین خیر دنیا و آخرت اشاره رفت، و در حدی که لازم مینمود مسئله به طور تفصیل بیان گشت.

در این قسمت به گوشهای از منافع وحی در حیات و زندگی انسان اشاره میکنم:

قرآن انسان را به نور هدایت میآراید، تا از برکت آن بتواند ظلمتها را از خیمه حیات فراری دهد، و برای تحقق هر خیری مستعد گردد، و با کمال همت هر شری را از عرصه زندگی بزداید، و در سایه هدایت الهی تبدیل به منبعی از فضائل، و خزینهای از ارزشها گردد، و همه فضای حیات خود را آماده جذب فیوضات الهیه و کرامات ربانیه، و نسیمهای رحمت ربانیه نماید.

يَهْدِي اَللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ: (۱)

کسی که با قرآن مجید هماهنگ شود، و در حد استطاعت به قرآن مجید عمل نماید، به تدریج زنگ آلودگیها از باطنش پاک میشود، و نور عشق به حضرت حق و قیامت و انبیاء و فرشتگان و کتاب الهی در دلش متجلی میشود و به عبارت دیگر ایمان حقیقی محبوب قلبش میگردد، و قدمی ثابت در عرصه این حقیقت پیدا میکند، و عاشقانه در گردونه عبادت قرار میگیرد، و به خلق خدا خدمت مینماید و درهای رحمت خاصه حق را به روی خود باز میکند، و شایسته قرار گرفتن در حرم قرب محبوب میشود.

حَبَّبَ إِلَيْكُمُ اَلْإِيمٰانَ. (۲)

ص:۱۴۹

۱- ۱) - نور ۳۵.

۲- ۲) - حجرات ۷.

گروهی هستند که لیاقت و شایستگی معنوی خود را به اختیار خود از دست داده، و به شدت میل به امور مادی و شهوانی پیدا کرده، و بدون سنجیدن عواقب امور از هوای نفس پیروی میکنند، و از همه هستی جز به شکم و شهوت نظر ندارند، و هم چون برّه رام شیطان و در گردونه گناه به سر میبرند.

اینان به خاطر عدم تعقل و اندیشه نکردن در امورف و پیچیده بودن قلبشان به پردههای ظلمت، هوای نفس و شیطانشان دنیای زودگذر را با متاع اندکش در نظرشان آراسته و در باطنشان زینت داده لذا زشتی را زیبائی، ظلمت را نور، باطل را حق، بیدوام را بادوام میبینند و خود را برای به دست آوردن آنچه زودگذر است به آب و آتش میزنند و نهایتاً سر از سراب درآورده و با تهیدستی کامل از دنیا به سوی آخرت میروند.

ولی آنان که اهل اندیشه و خردورزی هستند، و از فطرت فعال و وجدان بیدار برخوردارند، و بر اثر مطالعه یا گوش دادن به حقایق به وسیله یک معلم الهی دارائی روانی متعادل، نفسی پاک، اخلاق حسنه و عمل صالح شده اند، و لیاقت سفر به سوی قرب حق و لقاء الهی را پیدا کرده، و نسخه شفابخش پروردگار یعنی قرآن مجید را برای درمان دردهای عقلی و قلبی و نفسی بکار گرفته اند، و از عمل به کتاب خدا در هیچ موقعیتی دست بر نمیدارند، و دیگران را هم تشویق به حرکت در صراط مستقیم الهی مینمایند ایمان و همه متعلقاتش به وسیله حضرت محبوب در صفحه دلشان آرایش داده میشود، و زینت باطنشان میگردد تا با کمال نشاط و همت و ارادت و محبت به سلوک خود در راه خداوند ادامه دهند و نهایتاً به عرصه رضایت الله و سپس به مقام باارزش جنت الله میرسند، و این همه نیست جز محصول پیروی از کتابی که بر قلب مطهّر محمد صلی الله علیه وآله نازل شده است.

ص:۱۵۰

وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكَمْ (۱)

آنان که به توفیق حق و به دلالت عقل و به راهنمائی اهل دل با قرآن مجید آشنا میشوند، و با این منبع نور انس برقرار میکنند، و با کشتی خرد در دریای عمیق آیاتش وارد میشوند، و به حقایقش دقت میکنند، و به این نتیجه میرسند که تنها ره نجات راه قرآن و راه معلمان این کتاب یعنی پیامبر و امامان معصوم است، لامحاله خود را برای هماهنگ کردن با فرامین و دستوراتش آماده میسازند، و به انجام آنچه را قرآن معروف میداند، و به اجتناب از آنچه را که قرآن فحشا و منکر قلمداد میکند همت میگمارند و زندگی را براساس این عمل و اجتناب ادامه میدهند تا روح تقوا در آنان تقویت شود، و در گروه پارسایان و پاکان قرار گیرند و از این طریق به منافع سرشار ابدی دست یابند و به خیر دنیا و آخرت برسند.

أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ اِمْتَحَنَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ: (۲)

به راستی انسان بدون اتصال به وحی که نفخه الهی و نسیم ربانی است مرده و میتی بیش نیست.

مردهای متحرک که کاری جز کار حیوانات و چهارپایان یعنی رسیدگی به شکم و شهوت ندارد، و در این دو زمینه آلوده به هیجان حرص و طمع میگردد، و از پی این حرص و طمع گرفتار چشم دوختن به حق دیگران میشود، و چون پایداری و استقامت دیگران را بر حفظ حقوقشان ببیند روح وحشی گری و سبعیت در او به حرکت میآید و نهایتاً برای پاره کردن شکم دیگران و غارت حق آنان دندان تیز کرده، خیز بر میدارد و بدون کمترین رحمی وارد عرصه تجاوز و ظلم و غارت گری میگردد، و اگر میدان پیدا کند برای دستمالی قیصریه را به آتش میکشد، و کشوری را مورد ظلم و ستم قرار میدهدف و حق ملتی را با غارت گری به ملکیت ظالمانه خود در میآورد.

۱- ۱) - حجرات ۷.

۲- ۲) - حجرات ۳.

این مرده متحرک اگر در معرض نفخه الهی و نسیم ربانی یعنی قرآن قرار بگیرد عقل و قلب و نفسش از حیات معنوی برخوردار میگردد و به تدریج تبدیل به منبع نور و رشد و کمال و خیر و خوبی میشود، به عبادت خالصانه روی میآورد، و از خدمت به خلق در هیچ زمینهای دریغ نمیورزد.

کسی که به چنین حیاتی آراسته میشود، از شرّ هوای نفس و غرائز سرکش و اخلاق طاغوتی و امور باطل و شیطانی آزاد شده به حرّیت واقعی میرسد و به تأمین خیر دنیا و آخرت بر میخیزد و مشعلی از نور معنوی به اراده حق فرا راه زندگی او قرار میگیرد که در روشنائی آن، راه زندگی را تا رسیدن به مقامات ملکوتیه و درجات عالیه میپیماید.

أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی اَلظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها: (۱)

انسانها بدون ارتباط با وحی جمعیتی متفرق و پراکنده و دسته دسته و حزب حزب هستند و هر دسته و گروهی و هر حزب و جمعیتی دنبال منافع خود میباشند و با این وضع با یکدیگر اختلاف شدید پیدا کرده و نسبت به یکدیگر پر از کینه پیدا خواهند نمود.

معلوم است از دلهای پراکنده و قلوب کینه دار چه آثار شومی پدید خواهد آمد، و حق چه ضعیفانی پایمال خواهد شد؟

بر جمعیت و ملت و قومی که تشتت و پراکندگی حاکم است و جویبار کینه و دشمنی در قلبشان جریان دارد جز ناامنی و بیاعتمادی، و ترس و وحشت و بیم و هراس حاکم نیست، چنین جمعیتی از آرامش خاطر محروم، و از زندگی آرام بینصیب اند.

۱- ۱) - انعام ۱۲۲.

ولی در گروه و جمعیتی که خالصانه روی به کتاب الهی دارند، و بیماریهای معنوی قلب را با قرآن درمان کرده اند، و جز به زندگی پاک و به خیر و درستی و به صدق و صفا و به یاری دادن به دیگران نمیاندیشند، الفت و مهربانی و دلسوزی و شفقت حاکم است، چنین گروهی نسبت

و زمانی بر گروهی که اهل قرآن و تسلیم اسلام و در مدار بندگی حق قرار دارند از طرف کینه ورزان حسود، و متکبران عنود حمله میشود، و اهل قرآن به حکم حضرت حق برای دفاع از کیان اسلام و حفظ مسلمانان به جهاد و دفاع بر میخیزند و به عنوان عبادت واجب در برابر دشمن صف آرائی میکنند و از دشمن غدار میکشند و برخی از مؤمنان به شرف شهادت نایل میگردند، و به دشمن زخم میزنند و خود در راه خدا زخم میخورند و نهایتاً به یاری خدا بر دشمن پیروز میشوند و از میدان جهاد سرفراز بیرون آمده سرمایه رضایت حق را به دست آورده و قلوبشان از غم و غصه و اندوه و حزن و مضیقه باطنی شفا مییابد، و غانما و سالماً به وطن باز میگردند، و یقین هم دارند که این پیروزی و شفا از برکت عمل به قرآن و اتصال به حق بوده است.

وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ (۱)

و در همین غوغا و گیرودار است که خداوند مهربان با لطف خاص و ویژهاش آرامش و امنیت باطن را بر قلوب آنان نازل مینماید، و دغدغهها و وسوسهها را از باطن آنان میزداید.

هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ اَلسَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِینَ. (۲)

و این اهل قرآن هستند که خدای مهربان در عوض عمل به آیات کتاب یاد و ذکرش را در قلب آنان پابرجا مینماید، و این سرمایه عظیم معنوی را پشت

۱- ۱) - توبه ۱۴.

۲- ۲) - فتح ۴.

گرمی آنان قرار میدهد، و دل طوفانی آنان را در غوغای زمان، و حوادث واقعه و جریانات تلخ به کرسی اطمینان مینشاند.

أَلاٰ بِذِكْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ (۱)

و این احسان و لطف ویژه حضرت ربّ العزه است که پس از پایداری مؤمنان در عمل به قرآن، و اجرای فرامین نبوت و ولایت، آنان را آراسته به نعمت عظیم شرح صدر و قرار گرفتن بر عرش نور مینماید.

أَ فَمَنْ شَرَحَ اَللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. (۲)

در هر صورت منافع نزول کتاب، و بهرههای وحی، زمانی حاکم بر حیات جامعه میشود که جامعه با تکیه بر عقل و اراده قوی همه عقاید و نظامات و قوانین ناشی از آنها، که اختلاف انگیز و ناحق و باطل است از میان برداشته شود، و حاکمیت از احکام و شریعتی گردد که به حق و مظهر اراده خداست، وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ اَلنّٰاسِ فِيمَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ.

بهشت محصول آزمایش

یقیناً بهشت از دل آسایش و رفاه و لذت گرائی و خوش گذرانی در نمیآید، بهشت محصول سرفراز بیرون آمدن انسان از تحقق مسئولیتها و تکالیف و ابتلائات و صبر و استقامت در برابر ناملایمات و حوادث تلخی است که دشمنان از طریق جنگ و محاصره اقتصادی و ایجاد مضیقههای گوناگون بر انسان تحمیل میکند.

۱- ۱) - رعد ۲۸.

۲- ۲) - زمر ۲۲.

در آیه شریفه ۱۵۵ سوره بقره و برخی از آیات پیش از آن و بعد از آن به تفصیل در مسئله آزمایشات الهی و ابتلائات سخن به میان آمد و مطالب مشروحی نگاشته شد، لذا در این مرحله نیازی به شرح و توضیح نمیبینیم.

ص:۱۵۵

تفسیر آیه ۲۱۵

اشاره

يَسْئَلُونَكَ مٰا ذٰا يُنْفِقُونَ قُلْ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوٰالِدَيْنِ وَ اَلْأَقْرَبِينَ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ

از تو میپرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: هر مال و مایه سودمندی که انفاق میکنید برای پدر و مادر و نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان باشد و هر کار نیکی انجام دهید خداوند به آن دانا است.

شرح و توضیح:

در آیات اوائل سوره مبارکه بقره و به ویژه در آیه شریفه ۸۳ درباره انفاق، و پدر و مادر و اقوام و ایتام و مساکین و از راه ماندگان به طور مبسوط و مفصل توضیح داده شد.

در این زمینه به چند نکته بسیار مهم که از آیه شریفه استفاده میشود اشاره میکنم.

خداوند مهربان از دارائی و مال انسان تعبیر به خیر میکنم مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ .

البته دارائی و ثروتی که از طریق مشروع و از زحمات و کوشش انسان در راه تولید، و از طریق تجارت با رعایت قوانین الهی به دست آمده خیر است، و چون این خیر در مسیر حلّ مشکلات دیگران به ویژه آنان که در آیه شریفه نام برده شدهاند هزینه گردد و درگردونه انفاق قرار گیرد سبب رضایت و عامل تحصیل بهشت ابدی میشود.

تفسیر آیه ۲۱۶– ۲۱۷

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلْقِتٰالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ قِتٰالٍ فِيهِ قُلْ قِتٰالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ وَ إِخْرٰاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ اَلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ اَلْقَتْلِ وَ لاٰ يَزٰالُونَ يُقٰاتِلُونَكُمْ حَتّٰى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اِسْتَطٰاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كٰافِرٌ فَأُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ

جنگ با دشمن بر شما مقرر و لازم شده، و حال آن که جنگ به ذائقه شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است و خدا مصلحت شما را در همه امور میداند و شما نمیدانید.

از تو از تو درباره جنگ در ماه حرام میپرسند بگو: هر جنگی در آن گناهی بزرگ است و هر نوع بازداشتن مردم از راه خدا و کفر ورزی به او و ممانعت کردن مردم از ورود به مسجدالحرام و بیرون راندن اهلش از آن نزد خدا سنگینتر از جنگ در ماه حرام است و فتنه شرک و بت پرستی از کشتار بزرگتر است، و مشرکان همواره با شما میجنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند، و از شما کسانی که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند همه اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بیاثر میشود و آنان اهل آتش و در آن جاودانه اند.

شرح و توضیح:

درباره مسئله بسیار مهم جهاد با دشمن و جنگ با طاغوت و طاغوتیان، و نبرد با فتنه گرانی که نقشه نابودی اسلام و تضعیف مسلمانان را دارند، و در رابطه با ماههای حرام و آتش بس جنگی در آن ماه ها، و پیمان شکنی فتنه گران در ماه حرام و حمله به مؤمنان در آن ماه، و نیز درباره مسجدالحرام و حرمت شعائر الهی به تفصیل در آیات صد و نود تا صد و نود وچهار مطالب قابل توجهی بیان شد لذا در این بخش فقط ذکر به چند به نکته که از آیات مورد نظر استفاده میشود بسنده میکنم.

۱- از آنجا که جنگ دارای عوارضی مادی و بدنی است، و در آن نقص عضو، خونریزی، زخمهای کاری و نهایتاً کشته شدن وجود دارد، طبع انسان آن را

خوش ندارد و اتفاق افتادنش مورد علاقه او نیست، ولی برای انسان و دین و مملکتش و حفظ جامعهاش خیر است، و از طرفی چون فرمان خداست عبادت و بندگی است و مؤمن باید این خیر بامنفعت و عبادت و بندگی را مشتاقانه بپذیرد و بداند که خداوند به مصلحت انسان در همه امور آگاه است، و به این نکته توجه دقیق داشته باشد که میزان و ملاک خیر و شر خوش داشتن و خوش نداشتن نیست، چه بسا چیزی را انسان خوش دارد ولی برای او شر است، و به عکس چه بسا چیزی را خوش ندارد ولی برای او خیر است، و در این دو زمینه ملاک و میزان علم و آگاهی خداوند است وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ .

بی شک ملاک قانون گذاری شارع مقدس مصالح و مفاسد واقعی است.

خود شما در طول زندگی برایتان پیش آمده که حادثهای را در زندگی خوش نداشتید ولی پس از مدتی معلوم شد که به خیر و صلاح شما بوده، و چیزی را خوش داشتید و آن را دنبال کردید ولی بعداً معلوم شد که به خیر و صلاح شما نبوده است.

احکام الهی در هر زمینهای جلوه رحمت حق نسبت به انسان است، انسان باید مشتاقانه در برابر احکام مولایش سرتسلیم فرود آورد و نسبت به آن تعبّد کامل داشته باشد، انسان به خاطر محدودیت همه جانبهاش جاهل به باطن امور، و حضرت دوست نسبت به همه امور انسان چه امور ظاهرش و چه امور باطنش آگاهی جامع و کامل دارد، و آنچه طرح به انسان میدهد براساس علم و آگاهی بینهایت و منوط به خیرخواهی حضرتش نسبت به انسان است.

از وجود مبارک رسول خدا روایت شده:

«ارض عن الله بما قدر وان کان خلاف هواک:» (۱)

ص:۱۵۸

۱- ۱) - الدرالمنثور، ج۱، ص۵۸۷.

به آنچه خدا برای تو تقدیر کرده راضی باش گرچه با خواسته و میل تو موافقت نداشته باشد.

رضایت به احکام الهی و به مقدرات پروردگار امری بسیار پر ارزش و مقامی بسیار والاست در این زمینه به حکایت زیر توجه نمائید.

عابدترین عابدان

در کتاب لئالی الاخبار از حضرت صادق (ع) روایت شده که ملاحظه اعمال بندگان حق را مینمود تا عابدترین آنان را بشناسد.

گذر آن حضرت بر شخصی افتاد که به نظر میرسید اعبد عابدان است، شب را به میهمانی نزد او ماند، در آن مکان درختی بود که عابد آن را حرکت داد دو دانه انار از آن به زمین افتاد، عابد بر حضرت موسی گفت:

حداد گفت: من اگر همه اوقات مشغول به عبادت باشم حق صاحب سرمایه و کاری که مردم به من مراجعه میکنند ضایع میشود، روی این حساب به کسب و کار مشغولم و زبانم به ذکر حق گویاست که میان حقوق جمع کرده باشم. . . .

سپس موسی به محل خود بازگشت و از حضرت حق پرسید خداوندا این آهنگر به چه واسطه و از طریق چه امری به این مقام و منزلت رسیده است؟ خطاب شد:

«انه یصبر علی بلائی، و یرضی بقضائی ویشکر علی نعمائی»

او در ابتلائاتی که از من به جانب او میرسد اهل صبر و استقامت است، و به قضا و حکم من راضی است، و پیوسته شاکر نعمتهای من است.

۲- رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم نزد حضرت حق از حرمت خاصی برخوردار است که جوامع پیش از بعثت و به خصوص جامعه جاهلی به حرمت و قداست آن چهار ماه واقف بودند، و در آن چهار ماه از هر نوع نزاع و جنگ و خون ریزی اجتناب میکردند و صلح و سازش و آتش بس میان آنان برقرار بود،

اسلام وقتی طلوع کرد حرمت آن چهار ماه را پذیرفت و آن را امضا نمود، و مسلمانان را به پذیرش این حقیقت ملزم کرد.

سبب نزول این آیه شریفه این بود که گروهی از مسلمانان در ماه رجب به جمعی از کافران حمله بردند و آنان را کشتند یا به اسارت گرفتند، پس از این واقعه آیه مزبور نازل شد و تحریم قتال را در ماههای حرام که در جاهلیت قانونی محکم بود امضاء نمود، هر چند بیان این حقیقت به زیان آن گروه از مسلمانان که به کافران حمله کردند تمام شد.

۳- جنگ در ماههای حرام گناهی بس سنگین و بزرگ است ولی از نگاه قرآن جلوگیری از راه خدا و کفر به حضرت او گناهی سنگینتر و بزرگتر از قتال و جنگیدن در ماههای حرام است.

و نیز جلوگیری از ورود زائران به مسجدالحرام و آواره ساختن ساکنان شهر مکه و بیرون راندن آنان از آن مکان مقدس گناهی بزرگتر و سنگینتر از جنگیدن در ماههای حرام است.

۴- دشمنان اگر توان جنگی بالائی داشته باشند بیعلاقه نیستند که همواره با مؤمنان به جنگ و ستیز درآیند و این نشانه آشتی ناپذیری سردمداران کفر با اسلام و مسلمانان و کینه ریشه دار آنان با امت قرآن است.

۵- جنگ مستمر دشمنان و دست اندازی دائم آنان به امور مسلمانان به این هدف صورت میگیرد تا مسلمانان از پایداری و ثابت قدمی در دین خسته شوند و فرهنگ الهی را رها کرده به فرهنگ کافران و مشرکان به پیوندند.

خداوند در این زمینه به مؤمنان هشدار میدهد که اگر کسی از دین برگردد و در حال کفر بمیرد همه اعمالش تباه و بیاثر میشود، و مرگ در حال کفر توبه ندارد.

ص:۱۶۰

تفسیر آیه ۲۱۸

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

یقیناً کسانی که ایمان آوردهاند و آنان که هجرت نموده و در راه خدا به جهاد برخاستهاند به رحمت خدا امید دارند و خدا بسیار مهربان و آمرزنده است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به چهار حقیقت بسیار مهم اشاره شده است: ۱- ایمان. ۲- هجرت. ۳- جهاد در راه خدا. ۴- امید مثبت.

ایمان واقعی

مسئله ایمان به خدا و به حقایقی که باید ایمان داشت مانند قیامت، فرشتگان، انبیا، کتابهای آسمانی و آثار ایمان در زندگی دنیا و آخرت، در آیات گذشته به ویژه آیات اول سوره مبارکه بقره به اندازهای که لازم بود توضیح داده شد، در این بخش به نکاتی که باید مورد توجه هر مؤمنی باشد اشاره میشود.

۱- ایمانی که براساس مطالعه در آیات تکوین و انفس

بگو فقط خدا را در حالی که ایمان و عبادتم را برای او از هرگونه شرکی خالص میکنم میپرستم.

قرآن به پیامبر اسلام (ص) فرمان میدهد به همه امت اعلام کن:

أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ اُدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ. . . (۱)

پروردگارم به میانه روی در همه امور و اجتناب از افراط و تفریط فرمان داده و امر فرموده در هر مسجدی به هنگام عبادت روی دل خود را آن گونه به سوی خدا کنید که از هر چیزی غیر او منقطع شود و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هرگونه شرکی خالص میکنید بخوانید.

۱- ۱) - اعراف ۲۹.

قرآن مجید دارندگان ایمان را به شرطی که دارای عمل صالح باشند و به مقتضای ایمان زندگی کنند اهل نجات و پاداش ابدی میدانند، ولی آنان که ایمان دارند ولی از عمل صالح بیبهرهاند، و آنان که دارای عمل صالحاند ولی از ایمان بینصیب هستند ابداً اهل نجات و مستحق پاداش نمیداناند.

اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ طُوبىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ: (۱)

آنان که از ایمان برخوردارند، و کارهای شایسته انجام دادند برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ: (۲)

از مرد و زن هر کس عمل شایسته انجام دهد در حالی که ایمان برخوردار باشد، مسلما او را به زندگی پاک و پاکیزهای زنده میداریم، و پاداششان را براساس بهترین عملی که همواره انجام میدادهاند عنایت میکنیم.

إِنَّ اَللّهَ يُدْخِلُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ. . . (۳)

بی تردید خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادهاند در بهشت هائی که از زیر درختانش نهرها جاری است وارد میکند.

این ایمان واقعی است و یقین حقیقی و باور حتمی است که راه هجرت و جهاد فی سبیل الله را به روی انسان باز میکند، و دور شدن از وطن را به خاطر حفظ دین و جهاد در راه حق را بر انسان آسان مینماید.

چنین ایمانی است که راه بازگشت به شرک و کفر و جاهلیت را به روی انسان میبندد، و از وجود آدمی در برابر هجوم حوادث کوهی استوار از صبر و استقامت میسازد.

هجرت

ص:۱۶۲

۱- (۱) - رعد ۲۹.

۲- (۲) - نحل ۹۷.

۳- (۳) - محمد ۱۲.

جائی که انسان از طرف دشمن به شدت دچار محدودیت دینی و اجرای احکام پروردگار است و علاجی جز هجرت و دور شدن از وطن و مسکن گزیدن در جائی که برای خواستههای به حقش آزادی دارد وجود ندارد هجرت واجب است، اگر به چنین هجرتی اقدام نکند، و در دارالکفر بماند تا ارزشهای دینی و عملی را از دست بدهد مسلماً در پیشگاه خدا مسئول و موجب کیفر است.

إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَفّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قٰالُوا كُنّٰا مُسْتَضْعَفِينَ فِي اَلْأَرْضِ قٰالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اَللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِيهٰا فَأُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً: (۱)

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم ورزیدند هنگامی که فرشتگان در حال قبض روح آنان هستند به آنان میگویند از نظر دینداری در زندگی در چه حالی بودید؟ میگویند: ما در زمین زبون و مستضعف بودیم و به این خاطر در وطن ماندیم، فرشتگان میگویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا از محیط شرک به دیار ایمان مهاجرت کنید؟ پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

از چنین هجرتی تعبیر به هجرت صغیر شده، اما هجرت بزرگ یا بزرگتر هجرت از گناهان است قرآن به چنین هجرتی فرمان واجب میدهد.

وَ اَلرُّجْزَ فَاهْجُرْ: (۲)

از بت و بت پرستی، و شرک و کفر، و پلیدی و گناه و معصیت و آلودگی هجرت کن و برای همیشه دور شو.

کتاب شریف محاسن روایتی را به این مضمون از رسول خدا روایت میکند که حضرت از روی منبر روی به مردم کرد و پرسید:

«اتدرون من المسلم؟»

۱- (۱) - نساء ۹۷.

۲- (۲) - مدثر ۵.

می دانید مسلمان کیست؟

عرضه داشتند خدا و پیامبر داناتر است، فرمود:

«المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه:»

مسلمان کسی است که مسلمانان از شرّ قدرت و زبانش در امان باشند.

سپس فرمود:

«اتدرون من المؤمن؟»

آیا میدانید مؤمن کیست؟

گفتند: خدا و پیامبر داناتر است، فرمود:

«المؤمن من أتمن المنون علی انفسهم و اموالهم:»

مؤمن کسی است که مؤمنان او را نسبت به جان و مالشان امین بدانند.

سپس فرمود:

«اتدرون من المهاجر؟»

آیا میدانید مهاجر کیست؟

اصحاب باز گفتند: خدا و رسول داناتر است، حضرت فرمود:

«المهاجر من هجر السئیات:»

مهاجر کسی است که از گناهان دوری کند، و ازمعاصی اجتناب نماید.

جائی که انسان زمینه تعلّم علوم و یادگیری دانش به ویژه دانش دینی را ندارد و در خود استعداد فراگیری علوم را میبیند لازم است برای عالم شدن و فراگیری دانش به حوزههای علمی و درسی هجرت کند و در برابر استادان علم زانوی ادب بزند و به دانشهای لازم آراسته شود تا پس از بازگشت به وطن جامعه خود را از چاه جهالت نجات دهد، و خیر دنیا و آخرت آنان را تأمین نماید، چنین هجرت هائی، هجرت برای حفظ دین، هجرت از گناهان، هجرت

برای فراگیری علوم لازم و با منفعت دارای منافع فراوان و پاداش بزرگ و سبب آمرزش گناهان است.

وَ مَنْ یُهٰاجِرْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ یَجِدْ فِی اَلْأَرْضِ مُرٰاغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَی اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ اَلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اَللّٰهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً: (۱)

و هر کس در راه خدا هجرت کند اقامت گاههای فراوان و فراخی معیشت خواهد یافت، و کسی که از خانه خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگ او را دریابد مسلماً پاداشش بر خداست و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

هجرت ابراهیم از دارالکفر بابل و منطقه شرک آلود نمرودیان به سوی شام دارای منافع سرشاری برای جامعه انسانی و سبب برافراشته شدن پرچم توحید، و هجرت دادن هاجر و اسماعیل به سرزمین مکه سبب برکات فراوانی شد که شماره کنندگان از شمارش آن عاجز هستند.

هجرت موسی بن عمران از مصر و دور شدنش از فرعون و فرعونیان، و رفتنش به مدین و دیدار با شعیب پیامبر و رنگ گرفتن از آن حضرت سبب رسیدنش به مقام نبوت و جایگاه با عظمت کلیم اللهی و نزول تورات برای هدایت مردم شد.

هجرت اصحاب کهف از وطن و دورشدنشان از دقیانوس و فرهنگ شرک آلودش و قرار گرفتنشان در غار سبب ازدیاد ایمان آنان و نجات دنیا و آخرتشان و تبدیل شدنشان به آیهای عظیم از آیات خدا شد.

هجرت مؤمنان صدر اول اسلام به رهبری جعفر بن ابی طالب به سرزمین حبشه موجب نجات جان و دینشان از بت پرستان مکه و سبب تبلیغ اسلام در آن منطقه آفریقائی و عامل سرافکندگی فرستادگان دشمن برای بازگرداندن آنان شد.

ص:۱۶۵

۱- ۱) - نساء ۱۰۰.

هجرت پیامبر عظیم الشأن اسلام و سپس امیرمؤمنان از مکه به مدینه سرآغاز تحولی شگرف و گسترده شدن برکاتش در رودخانه زمان، و بیداری بخش عظیمی از نسلها و نهایتاً منتهی به حکومت عدل جهانی خواهد شد.

هجرت حضرت حسین (ع) از مدینه به مکه و از مکه به کربلا سبب پدید آمدن حادثهای عظیم و بینظیر و کلاسی آدم ساز، و عامل بقاء نبوت انبیاء و امامت امامان و قرآن مجید تا قیامت شد.

هجرت حضرت حسین و تحقق عاشورای حسینی درسی برای همه مظلومان و مستضعفان جهان شد که بتوانند در سایه آن انقلاب دینی نموده و شاهان و ستمگران را جهاد اسلامی پاسخ اهل وسوسه و سفسطه نیز داده شد.

در این سطور فقط به چند نکته اشاره میکنم.

۱- آمادگی برای جهاد فی سبیل الله و ورود به میدان جنگ به اذن الله دارای اهداف مثبت و قابل توجهی است:

۱- به ترس و وحشت انداختن دشمنان دین و مسلمانان و بشریت:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ اَلْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّٰهِ وَ عَدُوَّكُمْ: (۱)

هر چه در توان و قدرت دارید از نیرو و قوای محرکه و مرکبهای لازم آماده کنید تا با این وسائل و تدارکات دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنان دیگری جز ایشان را که نمیشناسید و خدا آنان را میشناسد بترسانید.

۲- حفظ مساجد و مراکز عبادت و تربیت

وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اِسْمُ اَللّٰهِ: (۲)

و اگر خداوند بعضی از مردم را با برخی دیگر دفع نمیکرد صومعهها و کلیساها و کنیسهها و مساجدی که نام خدا در آنها برده میشود ویران میگردید.

۳- از میان رفتن فساد در پهنای زمین:

۱- ۱) - انفال ۶۰.

۲- ۲) - حج ۴۰.

وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ اَلْأَرْضُ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ: (۱)

و اگر خدا تجاوز و ستم برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمیکرد قطعا زمین را فساد میگرفت، ولی خدا نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است.

۴- به ذلت و خواری نشستن دشمنان

قٰاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اَللّٰهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ: (۲)

با آنان که دشمن خدا و دشمن شمایند بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و خوار و رسوایشان نماید و شما را بر آنان پیروزی دهد و سینههای پر سوز و غم مردم مؤمن را با شکست دشمنان و پیروزی شما شفا بخشد.

۵- نابود شدن فرهنگ شرک و فتنه و حاکمیت فرهنگ حق

وَ قٰاتِلُوهُمْ حَتّٰى لاٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ اَلدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ. . . : (۳)

و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه و فرهنگ مادی و شرک آلود بر جای نماند و دین در سراسر گیتی ویژه خدا شود.

۲- در کتابهای دینی براساس معارف الهیه از سه نوع جهاد نام برده شده.

جهاد اصغر که رو در روئی با دشمنان و مقاتله با آنان است.

جهاد کبیر که به وسیله معارف قرآن و اهل بیت در برابر انحرافات و کژیها و وسوسهها و سفسطههای دشمنان صورت میگیرد.

جهاد اکبر که ایستادن در برابر خواستههای نامشروع و تمایلات غیرمنطقی نفسانی است.

امید

۱- ۱) - بقره ۲۵۱.

۲- ۲) - توبه ۱۴.

۳- ۳) - انفال ۳۹.

مردم در زمینه امید و دلگرمی به رحمت حق به دو دسته اند: دستهای که به تعبیر قرآن دارای رجاءاند و گروهی که به تعبیر کتاب حق دچار اُمنیه اند.

رجا به حالتی گفته میشود که اسباب و وسائل رسیدن به آن فراهم باشد مانند تحقق ایمان، هجرت، جهاد فی سبیل الله که دارندگان این وسائل شایستهاند که به رحمت خدا امیدوار باشند، مانند کشاورزی که پیش از کشت، زمین را با کوشش و زحمت آماده میکند، و جوی بندی و کرت بندی مینماید، سپس در آن تخم میافشاند، و پس از سبز شدن دانه و حبه با وسائل لازم چون آب و کود و سم از آن مواظبت میکند، آنگاه به امید برداشت محصول انتظار میکشد که این امید یا به تعبیر قرآن رجاء امید مثبت و عاقلانه و در حقیقت از صفات الهی است که شعاعش در قلب عبد تابیده

«یا رجاء من لا رجاءله»

در برابر این رجا و امید مثبت اُمنیه است که بدون توجه به وسایل و اسباب در دنیای خیال و گمان خودنمائی میکند، و آدمی را بدون ایمان و عمل سرگرم نموده و به خیال رسیدن به نتیجه و محصول دلگرم میدارد، مانند کسی که زمینی را آماده ننموده و بذری نیفشانده آنگاه به انتظار محصول نشسته!

امنیه بنا به فرموده قرآن از القائات شیطانی است که انسان را از رحمت و مغفرت خداوند دور میکند و زمینه ورود به کردارهای ناپسند را فراهم میآورد.

ابن خبیق میگوید: امیدواران سه گروه اند: یکی نیکوکردار که امید میدارد کردار و عمل نیکویش را بپذیرند، و در برابر آن او را پاداش دهند، گروه دیگر تائبان واقعی هستند که از کردار بد بریده و به حسنات روی آوردهاند و امید دارند که در معرض مغفرت و عفو و رحمت و احسان قرار گیرند، این دو گروه امیدشان مثبت و واقعی و معقول و منطقی است، گروه سوم مردمی هستند سر در

گناه فرو برده و به ناپاکیها گرویده و هر ظلمی را از جانب خود روا داشته آنگاه میگویند به خداوند امید داریم که ما را بیامرزد و مورد عفو قرار دهد. چنین گروهی از نگاه قرآن صاحب امنیه و گرفتار القائات شیطانی هستند. (۱)

اینان که دچار امنیهاند و در خیالات خام خود غوطه ورند و دلگرم به آرزوهای باطلاند بیشک به اعمال اُمنیه انگیز هم چون شراب و قمار که مستی و پستی میآورد روی میکنند.

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۵۷۹ با تصرف در عبارات.

تفسیر آیه ۲۱۹– ۲۲۰

اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمٰا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا وَ يَسْئَلُونَكَ مٰا ذٰا يُنْفِقُونَ قُلِ اَلْعَفْوَ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْيَتٰامىٰ قُلْ إِصْلاٰحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ اَلْمُفْسِدَ مِنَ اَلْمُصْلِحِ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

درباره شراب و قمار از تو میپرسند بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهائی برای مردم است و گناه هر دو از سودشان بیشتر است و از تو میپرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از آنچه افزون بر نیاز است خداند به این صورت آیاتش را برای شما بیان میکند تا بیندیشید.

آری تا درباره آنچه به صلاح دنیا و آخرت است بیندیشید و از تو درباره یتیمان میپرسند بگو: اصلاح امور آنان بهتر است و اگر با آنان معاشرت نمائید و امورتان را با امورشان بیامیزید کاری خداپسندانه است آنان برادر دینی شما هستند، و خدا افساءکننده در امور یتیم را از اصلاح گر میشناسد و اگر خدا میخواست شما را در تکلیف و مسئولیت نسبت به مال و جان یتیم به زحمت میانداخت، مسلماً خداوند توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

شرح و توضیح

همانطور که از دو آیه شریفه به وضوح استفاده میشود از سه مسئله از رسول خدا پرسش شده:

۱- شراب و قمار.۲- مایه انفاق.۳- ایتام.

درباره انفاق و این که از چه مایهای انفاق شود، و درباره ایتام در آیات گذشته که از محورهای اصلیاش انفاق و ایتام بود به طور تفصیل بحث شد و در این دو زمینه نیاز به بحث دیگر ندارد، زیرا همه جوانب انفاق و همه امور مربوط به ایتام در حد لازم بیان شد، ولی درباره شراب و قمار آنچه لازم باشد مینگارم باشد که برای هر خوانندهای مفید افتد.

شراب و قمار

طلوع خورشید اسلام و نزول قرآن مجید و زحمات بیشائبه رسول بزرگوار اسلام سبب حرکت عقلی و زنده شدن روحیه تفکر و اندیشه در مردم شد و آنان را برای درک حقایق و مصالح و مفاسد امور به عرصه پرسش و سئوال وارد کرد.

به خاطر همین تحرک عقلی و حرکت فکری بود که از رسول خدا درباره شراب و قمار پرسیدند و خداوند مهربان پاسخ لازم و حکیمانه و قانعکنندهای به این پرسش داد.

در روزگار جاهلیت شراب جزء آشامیدنی ها، و قمار از منابع درآمد مردم بود، خداوند بزرگ که به اندازه سرسوزنی زیان و خسارت بندگانش را نمیخواهد در پاسخ این که شراب و قمار در زندگی چه وضعی دارد اعلام کرد در هر دو گناه بزرگ و منافعی اندک برای مردم است و گناه هر دو از منافعش سنگینتر است در حدی که منفعت آن دو را با سنگینی گناه هر دو نمیتوان به حساب آورد.

اثم کبیر که به صروت نکره موصوفه آمد ثبات و سنگینی گناه شراب و قمار و آثار زیانبار هر دو را در زندگی میرساند، و منافع که به صورت جمع آمده و تعلق آن به الناس است بیثباتی و پراکندگی منافع آنها را مینمایاند.

اثم که در مقابل منافع ذکر شده و به جای «فیهما ضرر» آمده دلالت به گناه خسارت بار و نامحدود آنها در برابر سودهای محدود دارد، گناه بزرگ و سنگینی که فکر و اعضاء و اجتماع و اقتصاد را فرا میگیرد. (۱)»

خداوند بزرگ جسمی سالم و روح و روانی بیعیب و پاک و از همه مهمتر عقلی که ما به الامتیاز انسان نسبت به همه موجودات زمینی است به انسان عنایت فرموده و او را از همه زمینیان برتر و بالاتر قرار داده و در این جهت او را مشرف به هم قربی فرشتگان نموده است.

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۱۲۳.

مسـکر و شراب که همراه با درصدی بالای الکل است به جسم ضرر میزند، نظام روح و روان را به هم میریزد، در هر بار مستی نزدیـک به دو هزار سـلول فعـال مغزی را نـابود میسـازد، و از نظر معنـوی مست لایعقـل را از هم جـواری فرشـتگان ملکوت به حضـیض حیوانیت و سـبعیت میکشـد و چه بسا که با تـداوم مشـروب خواری او را از حیوانات و حتی درندگان پسـتتر میکند و اهداف والای خلقت او را در آتش الکل میسوزاند.

اگر کسـی از روی سفسـطه بگویـد: بـدن نیازمند به الکل است پس در حدی باید مسـکر نوشـید، پاسـخش این است که الکل مورد نیـاز بـدن در میوه جـات و سبزیجـات و برخی از سـیفی جات تعبیه شـده و هیـچ نیازی به الکل زیانبار موجود در مسـکر نیست.

قمار بازی خطرناکی است که علاوه بر تأثیر منفیاش روی مغز و اعصاب، و ایجاد هیجان و طوفان در روح و روان گاهی بازنده را با باختن مال و ثروت و خانه و مغازه و مکنت و آبرو همراه با خانوادهاش به خاک سـیاه مینشاند، و سـبب از هم گسـیختگی نظام خانواده و طلاق و دربدر شدن فرزندان میشود.

همه ما به کرّات بـدبخت شـدن قمار بازان و معتادان به مسـکرات و مواد مخـدر و اعتیاد آور دیده ایم و نیازی به دلیل دیگری غیر آنچه قرآن برای حرمت هر دو بیان کرده نداریم.

از مخمور مست و انسانی که قدرت عقل و تفکر خود را از دست داده، و توان تمیز و تشخیص او نابود شده جز ایجاد خسارت و زیان و گاهی خسارت غیر قابل جبران چه توقعی میتوان داشت؟ !

ص:۱۷۲

«هرچه تجربیات پزشکی و بهداشتی و هم چنین مطالعات اجتماعی پیش میرود و عمیقتر میگردد، زیانها و آثار شوم این مایع سمی آشکارتر میشود.

مواد الکلی از همان وقتی که به کام انسان سالم میرسد طعم و بوی آن اعلام ناسازگاری و خطر مینماید، پس از آن نسوج و غدههای ذائقه و گلو و معده را میسوزاند، و حرکات و ترشحات هضمی را مختل میکند، و موجب زخم معده و روده و تورم کبد میشود و چون وارد خون گردد مانند میکربی که حمله ور میشود، جهازات خونی ملتهب میگردد و حرارت بدن افزایش مییابد تا این مادّه سمّی و جذب نشدنی را از بدن بیرون راند.

حالت مستی عکس العمل این التهابها و فتورهائی است که در مغز و اعصاب رخ مینماید، در این حال همه چیز در نظر مخمور دگرگون مینماید، عقدهها و کینهها باز و وسیع میشود، تا جائی که به هر جنایتی بیباکانانه اقدام میکند، دوست را دشمن، و منفور را محبوب، و زشت را زیبا و جُعِل را دیبا مینگرد و گاه خود را قهرمان میپندارد و فریاد میکشد و مبارز میطلبد! و گاه زبون و متملق میشود و به هر حال وسیله تفریح و استهزاء دیگران است گویند: مستی خاضعانه با ادرار خود وضو میساخت و با دقت «اللهم اجعلنی من التوابین. . .» میخواند!

سرانجام میگساری تصلب شرائین و بزرگی شکم و برآمدگی حدقه چشم و زشتی چهره، آنگه سکته و فلج عضوی و دیوانگی علاج ناپذیر و مرگ زودرس و سرایت ارثی به نسل است.

در کتاب محجه البیضاء فیض در باب حلال و حرام روایتی به این مضمون از پیامبر اسلام نقل شده که دیدگاه الهی پیامبر و اندیشه او را در فراگیر بودن نسبت به حقایق علمی و اسرار میرساند.

ص:۱۷۳

«الحرام تبین فی الذرّیه» (۱)

آثار حرام و خود حرام در نسل آشکار میشود. شبی از سیمای جمهوری اسلامی در بخش اخبار پزشکی شنیدم که دانشمندان آلمان ثابت کردهاند مشروبات الکلی آثارش را تا هفت نسل بروز میدهند.

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی و سر و بر را گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار جباید بگزینی تو یکی زین سه خطر را یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار یا بشکنی از مادر خود سینه و سر را یا آن که بنوشی دوسه جامی تو از این می تا آن که بپوشم ز هلاک تو نظر را لرزید ازین بیم جوان بر خود و جا داشت کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را جگفتا پدر و مادر من هردو عزیزند جهرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را لکن چو به میدفع شر از خویش توان کرد نوشم دوسه جامی و کنم دفع خطر را جنوشید دو جامی و چو شد خیره ز مستی ججهم مادر خود را زد و هم کشت پدر را ای کاش شود خشک بن تاک خداوند جزین مایه شر حفظ کند نوع بشر را جپرتوی از قرآن از یکی از پزشکان غرب نقل میکند که گفته است: نیمی از میکدهها را ببندید تا نیمی از بیمارستانها بسته شود و ما اضافه میکنیم تا بیشتر زندانها و دستگاههای انتظامی و قضائی برچیده شود. قمار نیز در این گونه آثار در ردیف شراب است:

اتلاف استعدادها و وقت ها، انحراف از تفکر و اندیشه مستقیم و اعمال سنجیده و ثمربخش.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج، ص.

اتکال به بخت و اتفاق و ناتوانی برای درک علل حوادث و وقایع زندگی و قیام به اعمال صحیح.

قمار باز چون ببازد کینه میاندوزد و باید در آتش دشمنی و بینوائی بسوزد یا بستیزد و یا دم نزند.

و چون ببرد گمان میکند که بر همه سختیها پیروز شده، در پوست نمیگنجد، و چون بدون رنج و اتفاقی مال به دست آورده به آسانی و بیهوده آن را از دست میدهد و در نتیجه باید همیشه در حال خود خوری و یا ستیزگی و بینوائی معنوی و مادی به سر برد.

آیا برای این گونه مردم زندگی امیدبخش و سر و سامانی دیده میشود؟ اگر این بیماری از طبقه چپاول گر به طبقات مولد سرایت کند منابع ثروت بائر میماند و زبونی و بینوائی همه را فرا میگیرد.

قمار بازی، که اثر ثابتش کینه توزی و تهی دستی است به تخدیر شراب و مانند آن میکشاند و میگساری که اندیشه و حرکت مغز را میبندد به سرگرمی قمار، و آلودگان به این دو با آن که مواهب انسانی و شرف و مال را میبازند سفیهانه به خود میبالند.

در پاسخ این آیه از مسئله خمر و میسر حکم صریحی نیامده است، به خاطر این که راه تفکر و اجتهاد را به روی مردم بصیر باز نماید و در هر موضوعی که ضرر و سودش در نظر عموم به هم آمیخته و تبیین نشده بیندیشند و حکم شرع را مبتنی بر این دو اصل عقلی بدانند که: ۱- دفع ضرر گرچه احتمالی باشد مقدم بر جلب نفع است. ۲- و آنچه زیانش از سودش بیش باشد باید تحریم شود: «قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما.» (۱)

از حضرت هادی (ع) روایت شده:

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۱۲۵.

«. . . کل ما قومر به فهو المیسر و کل مسکر حرام:» (۱)

هر آنچه که با آن قمار کنند زیر عنوان میسر و دارای حرمت است، و هر مست کنندهای حرام است.

از حضرت ابوالحسن (ع) روایت شده:

«الزد والشطرنج والاربعه عشر بمنزله واحده وکل ما قومر علیه فهو میسر:» (۲)

نرد و شطرنج و وسیلهای که در هر خطش هفت مهره قمار است از نظر معصیت بودن یکی است، و هرچه با آن قمار شود تحت عنوان میسر است.

از حضرت سجاد (ع) روایت شده است:

«الخمر من سته اشیاء التمر و الزبیب و الحنطه والشعیر والعسل والذره:» (۳)

مستکننده از شش چیز است: خرما، کشمش، گندم، جو، عسل، ذرت.

البته تمدن غرب که مبتنی بر جاهلیت یونانی است از غیر آن شش چیزی که در قرون گذشته از آن خمر میگرفتند خمر میگیرند و با اسامی گوناگون به خورد مردم احمق و دور از حق و حقیقت میدهند و جیب خود را پر میکنند.

از رسول خدا در روایتی آمده: کسی که شراب بنوشد خدا تا چهل روز نماز او را قبول نمیکند، پس اگر توبه کرد حضرت حق توبهاش را میپذیرد، و اگر دوباره به خمر روی آورد تا چهل روز نمازش را نمیپذیرند، بعد از آن اگر توبه کرد توبهاش را قبول میکند، اگر بار سوم شراب بخورد نمازش تا چهل روز

۱- ۱) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- ۲) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳- ۳) - نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۷۵.

پـذیرفته نمیشود، و اگر توبه کنـد توبهـاش مقبول واقع میگردد و اگر بـار چهـارم شـراب بنوشـد بـاز نمـازش تا چهل روز قبول نمیشود و اگر توبه کند خدا توبهاش را نمیپذیرد و او را از نهر خبال مینوشاند. (1)

خبال زهری است که از چرک و خون عضو آلوده به معصیت زنان زناکار به وجود میآید.

رسول خدا میفرماید:

«من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس علی مائده یدار علیها الخمر:» (2)

کسی که ایمان به خدا و پیامبر دارد، بر سر سفرهای که شراب در آن میگردانند ننشیند.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«والـذی بعثنی بالحق ان شارب الخمر یجییٔ یوم القیامه مسودا وجهه یسـیل لعابه علی قـدمه یقذره کل من رآه و قال: و من کان فی قلبه آیه من کتاب الله و یصّب علیه الخمر یجییٔ کل حرف من تلک الآیه یأخذ بناصـیته حتی یقیمه عندالرب فیخاصـمه ومن خاصمه القرآن خصم:» (3)

به خداونـدی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد، شـرابخوار روز قیامت میآیـد در حالی که صورتش سـیاه و لعاب دهانش بر قـدمش میریزد، هرکه او را میبینـد از او کناره میگیرد، و فرمود: هر کس در قلبش آیه از کتاب خدا حفظ باشد و بر آن شـراب بریزد، هر حرفی از آن آیه موی جلوی سرش را گرفته و در پیشگاه رب

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۸۶.
۲- ۲) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۸۶.
۳- ۳) - کشف الاسرار، ج۱، ص۵۸۶.

سرپا نگاهش میدارد و با او دشمنی میکند و هر که قرآن با او دشمنی کند معلوم میشود او دشمن قرآن است.

از رسول خدا روایت شده:

«شارب الخمر کعابد الوثن:»

مشروب خور در همه امورش چون بت پرست است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ان الله لعن الخمر و عاصرها و معتصرها، وشاربها و ساقیها و حاملها و المحموله الیه، وبایعها و مشتریها و آکل ثمنها:» (۱)

خداوند شراب، و گیرنده آن، و خورندهاش و ساقیاش و حملکنندهاش و مرکبی که بر آن حمل میشود و فروشنده و خریدارش و خورنده پولش را لعنت کرده است.

مشروبخوار از عدالت ساقط، و بر فرزندش ولایت ندارد، و لعنت خدا بر او حتمی است، و پایان عمرش دچار تباهی، و ختم امرش دوزخ است.

در آثار اسلامی آمده: پنج چیز علامت مردم بدبخت است: ترک نماز، خوردن ربا، اصرار بر زنا، عقوق والدین، ادامه شراب خواری. (۲)

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«حرمت الجنه علی ثلاثه مدمن الخمر و عابد و ثن و عدو آل محمد و من شرب الخمر فمات بعد ما شربها باربعین یوما لقی الله کعابد وثن:» (۳)

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص۵۸۶.

۲- ۲) - کشف الاسرار، ج ۱، ص۵۸۶.

۳- ۳) -

بهشت بر سه طایفه حرام شده: آن که پیوسته شراب میخورد، و کسی که بت میپرستد، و کسی که با اهل بیت دشمن است، آن که شراب میخورد از روز نوشیدنش تا چهل روز بعد اگر بمیرد همانند بت پرست خدا را ملاقات میکند!

و نیز آن حضرت از رسول خدا روایت میکند:

«لاینال شفاعتی من استخف بصلاته ولایرد علی الحوض لا والله لاینال شفاعتی من شرب المسکر ولایرد علی الحوض لا والله.» (۱)

به شفاعتم نخواهد رسید کسی که نمازش را سبک بشمارد

ذرهای از آن را دیگر نمیآشامم. (۲)

با دیدن شراب و قمار یزید را لعنت کنید

فضل بن شاذان که از دانشمندان بزرگ شیعه و دارای دهها کتاب علمی براساس فرهنگ اهل بیت است و به محضر حضرت رضا (ع) مشرف میشده از آن حضرت روایت میکند که فرمود:

هنگامی که سر مقدس حضرت حسین (ع) را به شام آوردند، یزد فرمان داد سفره غذا بیندازند و سپس با یارانش مشغول شراب خوردن شد در حالی که سر مبارک امام شهید را در طشتی پای تخت قرار داده بود! در همان وضعیت دستور داد شطرنج آوردند و با دوستانش به قمار مشغول شد و با مشروبخواران و قماربازان بارگاهش در رابطه با حضرت حسین و پدر و جدش گفتگو میکرد و مسخره مینمود.

هرگاه یزید در قمار برنده میشد جامی شراب گرفته میخورد و مانده ته جام را به پهلوی طشت میریخت!!

۱- ۱) - فروع کافی، ج۶، ص ۴۰۰.

۲- ۲) - فروع کافی، ج۶، ص ۴۱۱.

حضرت در اینجای سخن فرمود:

«فمن کان من شیعتنا فلیتورع من شرب الخمر و لعب الشطرنج:»

هر که از شیعیان ماست بر او واجب است از خوردن شراب و بازی با شطرنج اجتناب نماید، کسی که چشمش به شراب یا شطرنج افتاد حادثه حسین را به یاد آورد و یزید را لعنت کند که خداوند با این عمل گناهش را گرچه به عدد ستارگان باشد محو میکند. (۱)

شراب و نابودی خانوادهای بزرگ و مشهور

هارون به وزیر سیاستمدار و دانشمندش جعفر بن یحیی برمکی به شدت عشق میورزید و او را هم چون جان شیرین دوست داشت و لحظهای بدون او نمیتوانست بسر برد، از طرفی خواهر خود عباسه را نیز بسیار دوست داشت، چون این دو با هم نامحرم بودند و نمیتوانستند در بزمهای هارون کنار هم باشند و هارون علاقه داشت هر دو در بزم هایش بنشینند، برای رفع این نقیصه میان عباسه و جعفر عقد ازدواج برقرار کرد، ولی از جعفر پیمان گرفت که جز در مجلس عیش و نوش هارون کنار یکدیگر نباشند، ابتدا جعفر زیربار نمیرفت ولی عاقبت راضی شد که زن و شوهر جز در مجالس هارون کنار هم نباشند و سوگند خورد که در زمینه زناشوئی با عباسه برخورد نداشته باشد و از حق هم خوابگی کنار بماند.

عباسه به شدت به جعفر دل بست و او را از جان و دل عاشق شد، ولی جعفر در برابر خواسته او که با وی هم خوابگی داشته باشد به شدت امتناع میورزید و از دعوت عباسه سرپیچی مینمود.

عباسه وقتی خود را از ناحیه جعفر مأیوس دید به مادر جعفر متوسل شد، نسبت به او مهربانی بسیار کرد و هدایای پر ارزشی تقدیم وی نمود تا دل مادر

۱- ۱) - روضات الجنات، ص۱۳۲.

جعفر را نرم و به خود مایل کرد، سپس خواسته خود را با او در میان گذاشت و مزایای این کار را برای او توضیح داد.

پیره زن فریب طرح و نیرنگ عباسه را خورد و گفت: مطمئن باش تو را به مقصودت میرسانم.

مادر مدتی به جعفر فرزندش میگفت کنیزک بسیار زیبائی که از کمال و ادب نصیب دارد برایت خریده ام، پیوسته از جمال و کمال کنیز برای جعفر میگفت ولی از نشان دادن کنیز به جعفر امتناع میورزید، تا با این ترفند اشتیاق جعفر را به مرز جنون بکشاند.

یک روز با پافشاری تمام از مادر خواست که آن کنیز پرده نشین را به او نشان دهد، مادر همان روز به عباسه خبر داد امشب به منزل من بیا که هنگام وعده رسیده و زمینه هم بستری ات با جعفر فراهم شده است! عباسه به خانه مادر جعفر رفت، جعفر از بزم شبانه هارون بازگشت، آنقدر مست و سرگران باده ناب بود که شعورش را از دست داده و قدرت تشخیص چیزی نداشت و میان مادر و خواهر و عباسه فرقی نمیگذاشت.

خواهر هارون با همه وسایل آرایش خود را آراسته بود به صورتی که زیبائیاش دوچندان نشان میداد، جعفر با او همبستر شد، پس از از این کار از کار گذشت عباسه گفت: جعفر اینک نیرنگ دختران ملوک را دیدی؟ جعفر از شدت مستی و مخموری مطلب را نفهمید، عباسه خود را معرفی کرد، همین که جعفر فهمید چه اتفاقی افتاده، چنان لرزه بر اندامش افتاد که مستی شراب از وجودش پرید و از دنیای خیال و بیخبری درآمد، روی به مادر کرد و گفت: مادر مرا به قیمت ارزانی فروختی، بعد از این خواهی دید نتیجه امشب و این چند لحظه کام جوئی چه خواهد شد! !

عباسه از جعفر بار برداشت، پس از زایمان در حالی که داستان را به شدت از هارون مخفی نگاه داشته بودند فرزندش را با دایه و غلامی به مکه فرستاد زبیده همسر اثرگذار هارون که از دست برامکه دلخوشی نداشت و از جریان به وسیله جاسوسانش آگاه شده بود راز آنها را نزد هارون افشا کرد، هارون برای اثبات مسئله دلیل خواست، زبیده او را به محل فرزند عباسه راهنمائی کرد، هارون همان سال به عنوان حج به مکه رفت و حقیقت پنهان برای او کشف شد، پس از بازگشت به بغداد روزی بر نابودی همه برامکه از مرد و زن و بزرگ و کوچک تصمیم گرفت، در محلی به نام قمر تا شب با جعفر به عیش و عشرت گذرانید، از طرفی هم به سندی بن شاهک فرمان داده بود که همه خانههای برامکه را محاصره کند، جعفر پس از پایان مجلس عشرت به خانه خود رفت، هارون مسرور خادم را خواست و گفت میخواهم به تو مأموریتی بدهم که پسرانم را لایق آن نمیدانم، حاضری آن مأموریت را انجام دهی؟

مسرور گفت اگر فرمان برانی که کاردی تیز شکم خود را پاره کنم قطعا این فرمان را انجام میدهم، هارون گفت جعفر برمکی را میشناسی؟ پاسخ داد چگونه ممکن است کسی جعفر را نشناسد، گفت: اکنون برو و او را در هر حال دیدی گردن بزن و سر بریدهاش را برایم بیاور!

مسرور به شدت به لرزه افتاد، ولی برای انجام فرمان ارباب به سوی جعفر رفت، هنگامی که جعفر را ملاقات کرد جریان را به او گفت: جعفر به مسرور گفت هارون با من از این شوخیها زیاد دارد، از او خواست امشب او را مهلت بدهد، مسرور امتناع کرد، نهایتاً جعفر را تا پشت خیمه هارون آورد و او را همانجا نشانید سپس بر هارون وارد شد و گفت: جعفر را آورده ام، هارون از روی خشم فریاد زد اکنون گردنش را بزن، مسرور از خیمه بیرون آمد و به جعفر

گفت فرمان هارون را شنیدی؟ جعفر دستمالی از جیب بیرون آورد، چشمهای خود را بست و گردن پیش آورد، مسرور مأموریتش را انجام داد، همین که سر جعفر را نزد هارون گذاشت هارون یکایک جرائم جعفر را برای او شمرد، سپس به مسرور گفت فلانی و فلانی را نزد من آر، وقتی حاضر شدند دستور داد سر مسرور را از پیکرش جدا کنند و گفت من تاب دیدن قاتل جعفر را ندارم! (۱)

مشروب خواری دولت صفویه را به باد داد

پس از آن که طهماسب صفوی بدون اطلاع سردار شجاع و رشید لشگرش نادر افشار با عثمانیها جنگید و شکست خورد و معاهده ننگینی با دولت عثمانی بست، نادر معاهده را به رسمیت نشناخت و به اصفهان رفت، پس از این که شاه طهماسب را بر کار اشتباهش سرزنش کرد، برای شب بعد او را به اردوی خود دعوت نمود.

طهماسب صفوی که به شدت گرفتار شراب این مایه فساد و تباهی بود و در خوردنش افراط داشت، شب موعود چنان مست و بیهوش بود که حرکات جنون آمیز از او صادر میشد.

نادر که موقعیت را برای انجام نقشه خود مناسب دید با یک حرکت پرده را کنار زده رفتار و کردار مسخره آمیز طهماسب را به امیران و بزرگان کشور نشان داد و گفت آیا در چنین موقعیت خطیری این شخص با این وضع و حرکات نامناسب شایسته حکومت بر مملکتی چون ایران است؟ ! گفتار نادر و آنچه بزرگان کشور به چشم خود از طهماسب دیده بودند اثر خود را گذاشت، همه کنار زدن او را از سلطنت تصویب نمود و حکومت صفویه را با آن سوابق روشن

۱- ۱) - مروج الذهب مسعودی، ج۲، ص۳۸۶.

و درخشانی که از عهد شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر بر جای مانده بود به وسیله شراب بر باد رفت! ! (۱)

حکم قتل امیر کبیر سیاستمداری بینظیر در حال مستی

میرزا تقی خان امیرکبیر از چهرههای برجسته و فرهیختهای است که ایران و بیشتر مناطق جهان نظیر او را کم دیده اند.

او دانشمندی فرزانه، و مؤمنی پای بند به اصول و فروع دین، و سیاست مداری شایسته و برجسته بود که در مدت سه سال و اندی وزارتش ایران را در همه امور به جهشی چشمگیر و مورد غبطه همسایگان و اروپائیان رسانید، و اگر وزارتش حدود بیست سال طول میکشید ایران آن روز در ردیف مهمترین کشورهای علمی و صنعتی قرار میگرفت، و قطعاً وضع امروز ایران که به رشد قابل توجهی رسیده و در علم و صنعت و اختراعات در مرتبهای بسیار بالا قرار گرفته چندین مرحله بالاتر بود.

ولی کسانی که به وسیله امیرکبیر دستشان از منافع نامشروعشان قطع شده بود و به شدت به او حسادت میورزیدند به ویژه مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری که تحت الحمایه انگلیس و جاسوس آنان در دربار قاجاریه بود، با وسوسه دو سفارت روس و انگلیس که عظمت ایران و بیداری ایرانیان را نمیخواستند، و با بودن امیر زمینه غارت منابع این مملکت به رویشان بسته بود مسئله کشتن او را فراهم کردند و شبی در حالی که شراب خلّر به ناصرالدین شاه نوشانیده بودند و او را در مستی کامل برده و در عیش و نوش و لذات شهوانی غرق نموده فرمان قتل او را گرفتند و به دست حاج علی خان حاجب الدوله نمکنشناس که از امیر

ص:۱۸۴

۱- ۱) - مضرات نوشابه الکلی ۶۲ به نقل از پند تاریخ، ج۴، ص۱۴.

محبتهای فراوان دیـده بود سپرده و روانه باغ فین کاشان کردند و او را به قتل رسانیده و کشور را از وجود آن مرد بینظیر و علم و درایت و سـیاست او که میرفت ایران و همسایگان و حتی هند را از دست اسـتعمار انگلیس نجات دهد و آسیائی فوق اروپا و آمریکا بسازد محروم نموده و ننگ قتل او را بر پیشانی دولت قاجار و حسودان زدند. (۱)

قهرمان کمنظیر ایران از نحسی شراب شکست میخورد

زمانی که سـلطان محمـدخوارزمشاه از ترس مغولان به رهبری چنگیز خونخوار در جزیره آبسـکون پنهان شـد، فرزنـدش جلال الدین که از جنگجویان به نام و به شـجاعت و تهور و دلیری و مقاومت معروف و قهرمانی کم نظیر بود، در صدد برآمد تا لکه ننگی که از سستی سلطان محمد پدرش بر چهره حکومت خوارزمشاهی نشسته با خون پاک کند.

بر این اسـاس این تصـمیم که برای نجـات ایران و ایرانیـان از قـوم خـون آشـام مغول گرفته بود از جزیره بیرون آمـد و به سوی خوارزم روانه شد و از آنجا به غزنین رفت، وقتی آمدنش به غزنین در میان مردم پخش شد، بزرگان شـهر و سـرداران و سـران لشـگر از هر طرف به سویش آمدنـد و کنار پرچمش جمع شدنـد، تا جائی که عدد سـپاهش پس از اندک مدتی بیش از صـد هزار نفر شد، با آن لشـگر دوبار بر ارتش جرّار مغول تاخت، و با بکار گرفتن اسـلحه و تاکتیکهای لازم صفوف لشگر مغول را از هم گسیخت، تا این که با کمال اسف اختلافی در میان سپاه او افتاد.

۱- ۱) – مفصل داستان قتل او را در کتاب امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار هاشمی رفسنجانی ببینید.

عـده زیـادی از آن قهرمـان کم نظیر کنـاره گرفتنـد و بهمین خـاطر فتور و سـستی عظیمی در ارتش او به وجود آمـد، از طرفی چنگیز همین که به این داسـتان آگاه شد که میان سپاهیان جلال الدین اختلاف افتاده بیدرنگ به جانب غزنین آمد، وقتی وارد شهر شد اطلاع پیدا کرد که جلال الدین چند روز پیش به سوی هندوستان رفته است.

چهره شـیطانی چنگیز از شـنیدن این خبر عبوس و درهم شـد، به شـدت خشـمگین گردیـد، و با شـتاب لشـگرش را به دنبال او فرسـتاد، و در معبر رود سند به جلال الدین رسید، جنگ سختی در گرفت، مغولان به طرزی فجیع وحشیانه و ایرانیان با از جان گذشـتگی میجنگیندنـد، چپ و راست لشـکر جلال الـدین نابود شـد، بیش از هفتصد نفر با او نماندند، جلال الدین با آن عده کم در برابر مغـول مردانه ایسـتادگی کرد، خورشـید به نصـف النهـار رسـیده بـود، امـا هنوز فرزنـد رشـید ایران شمشـیر میزد و حملههای سـخت میکرد، رفته رفته دایره جنگ بر او تنگ شـد، جلال الدین نظری به اطراف انداخت، در فکر چاره بود، اسبی تازه نفس به چنگ آورده بر آن نشـست و مانند شـیری خشـمگین بر دشـمنان تاخت و صفوف آنان را از هم شکافت، نزدیک روز سند که رسید با یک حمله سریع و نهائی دشمن را از خود راند به چابکی جوشن از تن بیرون آورد، تازیانهای سخت نثار اسب کرد، اسب چون صاعقه میان آب جست، به زودی امواج خروشان رود انـدام ورزیـده او را در برگرفت، پس از لحظهای نهنگ آسا از رود گذشت و به ساحل قدم گذاشت.

چنگیز از این شـگرد ماهرانه و بیسابقه، سـخت درتعجب فرو رفت، روی به پسـرانش کرد و گفت: پسر این چنین باید تا پدر بر وی ببالد.

ص:۱۸۶

جلال الـدین به همین صورت چنـد سـالی قرار و آرام را بر خود ممنوع سـاخت تـا سال ۶۲۸ جاسوسان خبر آوردند: لشـگری بیرحم و خونخوار از مغول به رهبری جرمـاغون از آب آمویه گذشـته به سوی عراق میآینـد، جلال الـدین با شـنیدن این خبر به تبریز آمـد چنـد پیک به دربار عباسـی و سـلطان علاءالـدین سـلجوقی و ملک شام فرسـتاد پیامی چنین داد: این کار را سـهل و آسان نگیرید، از سوء عاقبت بهراسـید، امروز من میان شـما و این ارتش جرار یأجوج کردار همانند سدّ اسکندر رم اگر آسیبی به من برسد، عافیت و سـلامتی و خوشـی و رفاه شـما نیز به پایان خواهد رسید، اکنون صلاح این است که از یاری و کمک به من امتناع ننمائید، تا دندان دشمنان کند شده و دوستان را نیروی دل افزون شود.

فرسـتادگان با پاسـخهای یأس آور بازگشـتند، جلال الـدین زمسـتان را در منطقه ارومیه بسـر برد و از آنجا متوجه دیاربکر شد، یکی از سران سپاه را به عنوان مقدمه لشگر به آذربایجان فرستاد تا محل لشگر مغول را تعیین کرده برای او خبر بیاورد.

فرسـتاده بـازگشت و مژده داد که لشـگر مغول از حـدود آذربایجان و عراق مراجعت کرده انـد، سـلطان به شـدت مسـرور شـد دستور داد بزم عیش و عشرت بچینند، رامشگران حاضر شده، بساط خوش گذرانی آماده کردند.

جلال الدین غرق در نشاط و خوردن شـراب شد، شب و روز به عیش و عشرت و شراب خوری سپری کرد، فکر دفع مغولان و مملکت داری از سـرش پرید، سران لشگر و ارکان دولت او چون شاه را شب و روز مست باده ناب دیدند براساس «الناس علی دین ملوکهم» آنان نیز به خوش گذرانی و شراب خواری مشغول شدند.

نورالدین زیدری که دبیر سلطان جلال الدین بود برای بیداری و آگاهی سلطان این رباعی را گفت:

شاها زمی گران چه بر خواهد ساخت

و زمستی بیکران چه برخواهد ساخت شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش ج پیداست کز این میان چه برخواهد ساخت ولی چه سود که همه مست و مخمور بودند و در عیش و نشاط نامشروع غوطه میخوردند، و کسی درمیان آنان نبود که به پند و موعظه نورالدین گوش فرا دهد. نیمه شبی تاریک لشگر مغول در حالی که جلال الدین و یارانش مست و لایعقل بودند هم چون بلای آسمانی و صاعقه آتش زا بالای سر آنان رسیدند، و سرا پرده و لشگرگاه سلطان را گرداگرد محاصره کردند، ناگهان یکی از معتمدان جلال الدین از آمدن آن بلای ناگهانی آگاهی یافت، بیدرنگ به بالین سلطان آمد، و او را با زحمت زیاد از خواب مستی بیدار کرد، و جریان حمله مغول را به او گفت، سلطان از شدت مستی توانائی سوار شدن بر مرکب را نداشت، خواست آتش مستی را فرو نشاند، مقداری آب سرد بر سر و صورت ریخت، جنبشی به خود داد تا شاید راه چاره به دست آرد، افسوس و دریغ که کار از چاره گذشته بود و دری برای نجات باز نبود، خورشید دولتش با آن غفلت و مستی در یک لحظه غروب کرد، لشگریان وحشی و افسار گسیخته مغول که صدمات و آسیبهای فراوانی از جلال الدین دیده بودند، و چنگیز برای سرش جایزه گذاشته بود از هرسو به سرا پرده او حمله ور شدند و هیاهوئی عجیب در آن عرصه در افکندند، جلال الدین هنوز سرگران از باده پیمائیهای سر شب بود که با شمشیر مغولان سر به باد داد و تاج و تخت در راه شراب خواری از دست نهاد، و پس از او مغولان در همه مملکت ایران به تاراج و کشتن و سوزاندن و جنایات فجیع دست یازیدند و سالها بر این کشور و ملّت مظلومش ستمگرانه حکومت کردند (۱)،

ص:۱۸۸

۱- ۱) - قطعات منتخبه اسماعیل امیر خیزی ۲۹.

تا مردی دانشـمند، عاقل، پای بند به احکام حق، بنده خالص خدا چون خواجه نصـیرالدین طوسـی ایران و اهلش را از شر تاتار نجات داد.

می گوینـد: در زمان جاهلیت قیس بن عاصم در حال مستی و غفلت به سوی خواهر یا دختر خود دست جنایت و بیعفتی و کام جوئی نامشـروع دراز کرد ولی او از چنگال آن بـدمست غافل فرار کرد، چون صـبح شد طرف خود را ندید پرسـید کجا رفته، قصـد جنایت او را در آن شب در حال مستی به او گفتنـد، بسـیار خجلت زده شـد، از آن زمان خوردن شـراب را بر خود حرام کرد. (۱)

نتیجه شوم مستی

زمانی که مؤمنان از مظالم و سـخت گیریهای سـردمداران شرک در مکه در کمال مضیقه قرار گرفتند، به فرمان پیامبر به حبشه مهـاجرت نمودنـد، قریش برای هلاـک کردن آنـان، یـا برگردانـدنشان عمروعـاص و عماره بن ولیـد را با هـدایای فراوانی نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند.

عمرو با عماره به کشتی نشسته به سوی حبشه رهسپار شدند.

عماره مردی خوش اندام و زیبا بود، عمروعاص در این سـفر همسـر خود را همراه داشت، در چند روز سفر هر دو از شرابی که آورده بودند میخوردند، عماره در حال مستی به همسر عمرو میل پیدا کرد، در حقیقت مستی و شهوت دست به دست هم داده عنـان اختیـار از کفش ربودنـد به همسـر عمرو گفت مرا ببوس! عمرو نیز بـا کمال بیغیرتی که از آثار مشـروب خواری است به همسر خود دستور داد عمار ببوسد زن هم با بیشرمی که از آثار جاهلیت است بیاوری!

ص:۱۸۹

۱- ۱) – مضراب نوشابه های الکلی ۶۸.

ای عماره همسر سلطان کسی نیست که فریب مانند تو فریبکار دغل را بخورد، اگر در برنامهای که تعریف میکنی صادقی، از او درخواست کن از عطری که ویژه خود نجاشی است به تو بدهد، زیرا من عطر او را میشناسم چون در دست تو ببینم گفتارت را باور خواهم کرد.

عمر در دیدار بعدی مقداری از عطر نجاشی را از همسر او گرفته با خود نزد عمروعاص آورد.

عمرو گفت: اینک من گفته تو را تصدیق میکنم و حرفت را اکنون باور مینمایم و به راستگوئی ات در این زمینه ایمان میآورم، آنگاه عماره را به این رفت و آمد در اندرون شاه و مصاحبت با همسر او تشویق کرد، تا در اولین فرصت خود را به سلطان حبشه رسانید و نمونه عطر را با بیان داستان رابطه عماره با همسر سلطان در اختیار نجاشی گذاشت.

نجاشی پس از کشف حقیقت به خاطر مهمان بودن عماره از کشتن او گذشت، ولی فرمان داد عدهای از ساحران و جادوگران دربار برای او کیفر بیندیشند، که زجرش از کشتن سنگینتر باشد.

ساحران به اجازه نجاشی با ابزار و وسائل مخصوص در آلت عماره جیوه وارد کردند، او پس از این عمل وضع روانیاش درهم ریخت و سر به بیابان گذاشت و با حیوانات وحشی انس گرفت، قریش برای یافتنش در محلی پنهان شدند، روزی با دستهای از حیوانات وحشی برای آب خوردن آمد، از مخفی گاه بیرون شده و او را دستگیر کردند ولی او بر اثر شدت اضطراب و ناله در کنار آنان جان داد. (۱)

زیانها و خطرات و خسارتهای شراب و قمار به اندازهای است که اگر همه آن مکتوب گردد مثنوی هفتاد ممن کاغذ شود آری قُلْ فِيهِمٰا إِثْمٌ كَبِيرٌ . . . .

ص:۱۹۰

۱- ۱) - الغدیر، ج۲، ص۱۳۶- سفینه البحار دو جلدی، ج۲، ص۲۶۱.

تفسیر آیه ۲۲۱- ۲۲۲- ۲۲۳

اشاره

وَ لاٰ تَنْكِحُوا اَلْمُشْرِكٰاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لاٰ تُنْكِحُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَتّٰى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى اَلنّٰارِ وَ اَللّٰهُ يَدْعُوا إِلَى اَلْجَنَّةِ وَ اَلْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيٰاتِهِ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذىً فَاعْتَزِلُوا اَلنِّسٰاءَ فِي اَلْمَحِيضِ وَ لاٰ تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ فَإِذٰا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلتَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِينَ.

نِسٰاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّٰى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاٰقُوهُ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ.

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند، قطعاً کنیز با ایمان از آزاد زن مشرک بهتر است هر چند زیبائی و جمال و موقعیت زن مشرک شما را خوش آید.

و زنان با ایمان را به نکاح مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند مسلماً برده با ایمان از آزاد مرد مشرک بهتر است، هر چند زیبائی و خوشگلی مرد مشرک شما را خوش آید.

اینان که مشرک اند نه تنها مردم بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را به سوی آتش می خوانند، و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را روشن و آشکار برای مردم بیان می نماید تا متذکر حقایق شوند.

از تو درباره ی حیض می پرسند بگو حالتی ناملایم و بیماری است، پس در زمان حیض از آمیزش با زنان کناره گیری کنید و با آنان نزدیکی ننمائید تا پاک شوند و هنگامی که با غسل پاک شدند از جائی که خدا به شما فرمان داده با آنان آمیزش کنید، یقیناً خدا کسانی را که تواب هستند و کسانی که خود را از آلودگی ها پاک می کنند دوست دارد.

زنان شما کشتزار شمایند هر زمان و هر جا که خواستید به کشتزار خود درآئید و با رعایت حقوق یکدیگر و حفظ عفت و پاکی در سایه ی زناشوئی و تولید نسلی پاک و صالح و شایسته خیر و ثوابی برای آخرت خود به دست آورید.

و از خدا پروا کنید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را بشارت بده.

شرح و توضیح

ص:۱۹۱

آیات ۲۲۱ تا ۲۴۲ حاوی گوشه هائی از مهم ترین مسائل مربوط به زنان است از جمله: ازدواج، قاعدگی و طهارت، تمکین در برابر حقوق شوهر، طلاق و مسائل مربوط به آن، مجوز رجوع شوهر به زن پس از طلاق، وجوب پرداخت مهریه، وجوب رعایت حقوق زن در ایام طلاق، شیر دادن به فرزند، وجوب تأمین خوارک و پوشاک زن شیردهنده بر شوهر، وظیفه زن پس از مرگ شوهر و آزادی او برای ازدواج پس از عده وفات، احکام طلاق پیش از آمیزش جنسی، هزینه زندگی زن پس از مرگ شوهر، حق زن به کالا و وسائل زندگی پس از طلاق.

این فقیر لازم می داند پیش از این که عناوین رده بندی شده بالا به عرصه شرح و توضیح آید به گوشه ای از وضع زن در فرهنگ های بشری، و عظمت شخصیت زن در فرهنگ حضرت حق اشاره کنم تا ارزش خدمت وحی به زن و ارزش خدمات بی نظیر پیامبر اسلام نسبت به زنان به ویژه برای غرب زدگان و روشنفکران خودباخته و اسیر توهمات روشن شود، و نیز زنانی که بدون دلیل موجه از فرهنگ های جاهلی پیروی می کنند و با دست خود به شجره طیبه شخصیت خویش تیشه می زنند به جایگاه ملکوتی خویش پی برده به آغوش وحی و دامن پاک و رشد دهنده ی اسلام باز گردند.

زن در فرهنگ های بشری

اشاره

در چند جمله دورنمائی از وضع رقت بار زن را در فرهنگ های بشری اشاره می کنم سپس مفصل آن را می آورم.

در منطقه کلده و آشور رسم چنین بود که دختران را احیانا برای شوهر دادن به بازار می بردند و به هر کس طالب آنان بود می فروختند!

ص:۱۹۲

در منطقه ی شبه قاره هندوستان زن وجود مستقلی به حساب نمی آمد، بلکه او را برای شوهر موجودی طفیلی و غیر مستقل و وابسته می دانستند و حیات و زندگی را پس از مرگ شوهر برای او جایز نمی دانستند، و نهایتاً روز چهلم مرگ شوهر او را در آتش انداخته می سوزاندند! و از نظر هندوها بهترین زن، زنی بود که پس از مرگ شوهر به اختیار خودش خود را در آتش بیندازد و بسوزاند! !

مصریان هر گاه آب رود نیل کم می شد دختر جوانی را آرایش می کردند و به نیل انداخته به کام غرق شدن می سپردند تا از برکت نابود شدن او رود نیل زیاد شود!

در مناطق مختلف آفریها زنان را مانند حیوانات دسته دسته به معرض فروش می گذاشتند!

در چین قدیم پای دختران را از کودکی با پارچه ای می بستند و در قالب فلزی قرار می دادند تا کوچک بماند.

برای زنان چینی ازدواج هم چون معامله بود، پدران و مادران چینی دخترانشان را به هر کس مایل بودند در مقابل گرفتن پول و جنس تقدیم می کردند.

دختران آن منطقه از دانش آموختن ممنوع بوده و پیوسته مورد کتک خوردن و اهانت از طرف پدران و شوهران بودند و به کارهای بسیار سخت و پر مشقت گمارده می شدند!

زنان در روم از ارث بردن محروم بودند و در برابر ظلم و ستمی که نسبت به و در هر زمینه انجام می گرفت حق مراجعه به دادگاه و دفاع از خویش را نداشت.

اهل روم، تنها برای مردان روح انسانی قائل بودند و عقیده داشتند که در وجود زن روح انسانی وجود ندارد. در قوانین فرانسه برای ارث بری زن شرایط سنگینی وجود داشت که نهایتاً نود درصد زنان فرانسوی امکان ارث بردن نداشتند.

ص:۱۹۳

در دولت ساسانی که بر ایران حکومت داشت بنابر قوانینی که از روزگاران پیشین وجود داشت زن به عنوان شخص قلمداد نمی شد، بلکه از او به عنوان شیء یاد می کردند و به همین خاطر صاحب هیچ حقی از حقوق انسانی نبود، بلکه او را مایملك به حساب می آوردند.

در جزائر اقیانوسیه و آفریقا و استرالیا زن در ردیف حیوانات اهلی بود، که باید به وسیله او کسب منفعت و درآمد شود.

در عربستان که جاهلیت کامل بر مردم و قبائلش حاکم بود دختر را زنده به گور می کردند تا آبرویشان نزد دیگران محفوظ باشد!

وضع زن در جوامعی که بیگانه از وحی و رسالت انبیا و فرهنگ حضرت حق بودند بسیار بسیار فاجعهآمیز و رقت بار بود، و با آنان به صورتی رفتار می شد که برای ما که به تربیت اسلامی آراسته ایم و قلبی منور از نور قرآن داریم غیر قابل باور است.

قوانین موضوعه در فرهنگ بشری بر اساس غلبه و برتری قوی بر ضعیف بود و چون اکثر جوامع چه متمدن چه غیر متمدن زن را ضعیف، دارای روح شیطانی، طفیلی و غیر مستقل می دانستند، قوانینی برای زندگی زن وضع می شد که نسبت به زن حاصلی جز ظلم و ستم، زورگوئی، محرومیت، و انواع جنایات نداشت.

زن در استرالیا

در کشور استرالیا که کشاورزی و دامداری آبادی داشت زن به عنوان حیوان اهلی شمرده می شد که وجودش فقط برای دفع شهوت مرد و تولید نسل مناسب بود.

سابق بر این عقیده، جنس زن در آن منطقه مورد استعمال دیگری هم داشت که در بعضی نقاط بخاطر برخوردن با تمدنی دیگر منسوخ شد و آن این بود که هنگام هجوم قحطی و گرانی و کمبود مواد غذائی زن را می کشتند و می خوردند! !

ص:۱۹۴

شغل اصلی مرد جنگ و شکار بود و زن باید در بیابان گردی های شوهر با بچه های خود به انضمام وسائل مختصری به دنبال مرد حرکت کند.

در سواحل رودخانه ها زن به ماهی گیری مشغول بود و عنصر اساسی تغذیه خانواده را بدین وسیله فراهم می ساخت، ولی حق نداشت با شوهرش هم غذا شود، باید صبر می کرد تا اگر چیزی پس از سیر شدن شوهرش باقی می ماند تناول کند!

زناشوئی مردم آن نواحی جز فحشاء ممتد و پیوسته چیز دیگر نبود.

شوهر یا ارباب زن هیچ گونه عاطفه و مهر و محبتی نسبت به زن در قلب خود احساس نمی کرد، زن در نظر او شیء و شیء بسیار کم بهائی بود.

کشیش معروف سالوادو در کتابش موسوم به خاطرات استرالیا می نویسد: یک روز غروب صدای هیاهو و جنجال شدیدی شنیده شد، زن ها فریادهای هول انگیزی می کردند، بر اثر صدا دویدم، هشت نفر زن کنار اجاق در مطبخ یکدیگر را به شدت هر چه تمام تر با چماق های سنگین می زدند، نصایح و میانجی گری من در برابر این حیوانات درنده سودمند نیفتاد، ناگریز با عصای آهنین خود چند ضربت بر کتف و شانه ی دو نفری که از همه شریرتر بودند زده بالاخره آنها را از هم جدا ساختم، و به جدالی که موجب شکستن چندین سرو خرد شدن چندین کتف شده بود خاتمه دادم!

خون به هر طرف جاری بود، لطف داستان اینجاست که شوهران زنان کنار مطبخ با نهایت خون سردی و بی اعتنائی نشسته و بر این منازعه خونین می خندیدند!

من با کمال تعجب از آنان پرسیدم که چگونه نشسته اید و می بینید زنانتان نزدیک است یکدیگر را بکشند؟ جواب دادند انتظار داری در جدال مشتی زن

مداخله کنیم، گفتم اگر یکی از آنان در این میانه کشته شود چه خواهید کرد؟ با خنده مسخره آمیزی جواب دادند: چیزی نیست اگر یکی بمیرد هزاران زن دیگر برای ما هست!

در استرالیای گذشته معمولا پس از مرگ شوهر، زن پس از انقضای عدّه ی سه روزه ملک برادر شوهر می شد.

نکته ی قابل توجه این که زنان استرالیائی کمتر به مرگ طبیعی می مردند، عموماً پیش از رسیدن اجل هنگامی که زن مریض می شد با بی توجهی مرگ او را تسریع می کردند، گاهی هم بدون مقدمات بیماری او را خفه می کردند زیرا عقیده داشتند اگر زیاد عمر کند و به پیری برسد مقدار زیادی از مواد غذائی را خواهد خورد! !

زن در آفریقا

در بیشتر نقاط آفریقا ساختن ساختمان و عمارت، بافتن حصیر و فرش، شخم زدن زمین، کاشت و آبیاری شغل زنان است و مردان حاضر نیستند کمترین کمکی به زنان بنمایند، در برخی نقاط آفریقا حتی شغل سلمانی و جراحی و باربری نیز ویژه ی زنان است. مردها فقط خیاطی و رخت شوئی و گاهی آهنگری را به خود اختصاص می دهند.

عموماً مشاغل اختصاصی مردان جزو مکاسب شریف و آبرومند شمرده می شود، مثلاً در آفریقای جنوبی آهنگری از مشاغل محترم محسوب است و آهنگر را طبیب آهن می خوانند، آهنگری فن صنعتی و علمی است و گاهی برای شاغلش حقوق سیاسی ایجاد می کند، در آفریقای مرکزی مثل اقیانوسیه زن از غذا خوردن با شوهر ممنوع است، فرزندان مطلقا گوش به مادر نمی کنند، پدر خانواده روی کوچک ترین بهانه همسر خود را به اندازه ای میزند که مشرف به مرگ می شود!

عجیب تر این که این فرهنگ ظالمانه را به گونه ای باور زن داده اند که زن نگون بخت این وضعیت را برای خود عادلانه می داند به صورتی که مطلقاً از این سرنوشت شکوه و گله ای ندارد!

در نقاط به اصطلاح متمدن آفریقا روزگار زن کمتر از سایر طوایف سیاه نیست، در سنگامبی و دارفور که اولی در آفریقای غربی و دومی در سودان است زن باید رکاب شوهر را موقع سوار شدن بگیرد، اغلب سیاحان زن های این سرزمین را دیده اند که آذوقه و محمولات سنگین را به دوش گرفته، پیاده دنبال شوهر و اربابش که بر الاغ سوار است راه پیمائی می کنند. در برابر این زحمات طاقت فرسا شوهرانشان آنان را به قیمت کم در برابر پول یا هدیه به بیگانگان می فروشند!

زن در شمال آمریکا

در قبائل نواحی منجمده شمال آمریکا مثل طائفه «فوئژی ها» در تمام فصول سال و حتی زمستان طاقت فرسا زن بی نوا چه برای صید ماهی و چه برای خارج کردن آب از قایق های ماهی گیری باید داخل آب شوند. ساختن کلبه های مخصوص یخی و پارو زدن قایق ها از مشاغل اختصاصی زنان است، حتی زنان آبستن یا شیرده نیز از این مشقت ها معاف نیستند!

زن شیرده باید در موقع کار، نوزاد شیرخوارش را در پوستی پیچیده به پشت خود حمل نماید، مردان بیش از چند ساعت کار آن هم شکار کردن در طول هفته ندارند، بقیه اوقات بیکاری را به تفریح و تفنن می گذرانند.

به عوض این خدمات و بیگاری ها در ایام قحطی و کمبود آذوقه زنان پیر را که دیگر کارآمد نیستند را خفه کرده می خورند!

طرز خفه کردن این است که سر زن را در حفره ای که از دود زغال و هیزم پر شده نگاه می دارند تا خفه شود! !

ص:۱۹۷

در اکثر قبائلی که ذکر شد خانواده ها از ترس دستبرد و شبیخون یکدیگر که امری رائج در میان آنان است، باید شب ها به وسیله پاسداری، خود را از خطر حمله و هجوم دشمن حفظ کنند، انجام این کار مهم هم به عهده ی زنانی است که تمام روز را به کارهای سنگین و اعمال طاقت فرسا گرفتار بوده اند، مردان به راحتی می خوابند، زنان خانواده باید آتشی روشن کرده کنار آتش تا صبح پاس بدهند.

زن در آسیا

در اقوام نسبتاً متمدن آسیائی نیز وضع زنان وضع خوبی نیست مثلاً در تبت و چین گرچه زنان حکم حیوان بارکش را ندارند، ولی مادام العمر از لحاظ اختیارات اجتماعی صغیر و تحت قیمومیت پدر یا شوهر می مانند.

تا چند سال قبل و هنوز هم در بعضی از نقاط چین ازدواج یکی از مظاهر ساده خرید و فروش بود.

در چین زن حق غذا خوردن با شوهر یا پسرانش را ندارد، زن بر سر میز طعام حکم چوب خشک را دارد زیرا بدون حرکت و خاموش نشسته فقط باید پیپ شوهر خود را روشن کند، وامانده غذای افراد ذکور خانواده غذای او را تشکیل می دهد.

دختران معمولاً ارث نمی برند، به جای میراث فقط مختصر جهیزیه ای موقع عروسی به آنان داده می شود.

زن در هند و چین

در منطقه ی هند و چین و بیرمانی شهادت زن بی تأثیر است، زنان محضر محکمه را با وجود غیر طاهر و ناپاک خود نباید بیالایند، در موارد خاص هم که شهادت زن مؤثر و قابل قبول است، زنان باید فقط درب محکمه ایستاده ادای شهادت کنند.

ص:۱۹۸

شوهران بیرمانی حق دارند زنان خود را به خارجی قرض دهند، در موردی که شوهر یا پدر مقروض باشد دعوا بر علیه زن اقامه می شود و ممکن است طلبکار به جای پول از زن یا دختر بدهکار استفاده نماید.

زن در هندوستان

در هندوستان زن هندو پیش از شوهر رفتن تابع پدر، و ایام شوهر داشتن مطیع شوهر و در بیوه گی تابع پسر خود است، اگر پسر نداشت تابع خویشان پدری و اگر آنان هم نبودند مطیع پادشاه عصر است، اشخاصی که ذکر شدند برای زن حکم خداوند را دارند. در هند شوهر، زن خود را به نام خدمتکار و کنیز نامیده به عکس زن باید او را آقا، ارباب، عالی جناب، و گاهی خداوندگار خطاب کند، در هر صورت برای زن بردن اسم شوهر ممنوع است!

برای زنان داشتن سواد ممنوع است، زنان هند زمان قاعدگی خود و لباس و آنچه را لمس می کنند نجس قلمداد می شوند، باید در گوشه انزوا بمانند تا دوران مسئله ی سر آید، نکته قابل توجه این که نظیر این توهم در اروپای متمدن نیز وجود دارد، برخی از ملوانان معتقدند هنگامی که در کشتی در نزدیکی ملوان زن حائضی باشد، قطب نما طوری که باید صحیح کار نمی کند! !

موجود ضعیف

پیش از این دوره که البته هنوز وضع زن به ویژه در اروپا و آمریکا رضایت بخش نیست و در بعضی مناطق آسیائی هنوز به زن ستم می شود، زن به عنوان موجود ضعیف شناخته می شد و می گفتند و بلکه بر این باور بودند که زن موجود ضعیفی است که از تمام جهات نسبت به مرد تابع و مطیع و در برابر

نیروی جسم و عقـل او زبون و ضـعیف است و مطلقـا حق مـداخله در امور اجتمـاعی را نـدارد، بیرون چهار دیوار خانه برای او شخصیتی نیست.

مالکیت و اختیارات مالکانه او تا حـدی است که مرد صـلاح ببینـد و اجازه دهد، در مواریث برای او حقی نیست، عبادتش اگر عبـادت کنـد یا بگذارنـد عبادت نمایـد ارزش عبادت مرد را نـدارد زیرا ضـعیف العقل و بوالهوس است، خروج از محیط خانه برای او ممنوع است.

از نظر حقوقی و قضائی لیاقت این که با پـدر و پسـر خود انتساب رسـمی داشـته باشـد ندارد، فقط چون با آنان هم خون اسـت نسبت طبیعی دارد.

دختر چون به مرد اجنبی شوهر خواهـد کرد نمی توانـد حافظ نسب خانواده پـدری خود باشـد، و چون بقای خانواده ها هـدف سازمان های اجتماعی این دوره بوده و این منظور جز با وجود فرزندان ذکور تأمین نمی شود ارزش پسر و دختر و مرد و زن به هیچ وجه با یکدیگر قابل قیاس نیست.

میـان زن و مرد از لحـاظ فنـا و خلود روح تفاوت قائل هسـتند، در مجامع عیسوی مـذهب اسـپانیا و ایتالیا یعنی کاتولیک ها در چگونگی سـنخیت روح زن بحث و بالاخره پس از مـدتی گفتگو و تنقیـح سـخن چنین نتیجه می گیرند که بین تمام زنان فقط حضرت مریم انسان و دارای روح خالد است، بقیه زنان برزخ میان انسان و حیوان اند! !

پیش از این دوره کنونی بعضی اقوام معتقد بودند که زن دارای روح خالدی نیست و بنابراین حکم می کردند که نباید پس از وفات شوهرش زنده بماند و اگر هم ماند نباید پس از شوهر از دست رفته اش شوهر کند.

اعتقاد برخی از طوائف این بود که زن شـریف زنی است که در مرگ شوهر خودکشی نماید، یا حاضر شود او را زنده زنده با جسد شوهر متوفایش بسوزانند،

این سوختن نه از لحاظ عاطفه و شدت علاقه زن به شوهر است، بلکه از نظر تبعیت و طفیلی بودن است که زن باید خود را با جسد شوهر یک جا بسوزاند اگر عاطفه و عشق در این امر دخالتی داشت بایستی از طرف شوهر هم در موقع مرگ زن نظیر این عواطف اظهار می شد.

زن در این دوره خادم مرد شمرده می شود، شدت و ضعف عنوان خدمت کاری تابع مقتضیات محیط و میزان تعلیمات اقوام و ملت ها بوده است.

شئ مملوک

دوره های بسیاری بر زنان مظلوم در تاریخ حیات گذشت که زن ابزار التذادی برای مرد بیش نبوده و وسیله ای بوده که در برابر تجاوز و دست درازی مرد نمی توانسته از خود دفاع کند، چون مرد هم به خاطر دور بودنش از تعالیم انبیا جز سیر کردن شکم و ارضاء شهوت جنسی اندیشه ای نداشته است.

مردی که از همه قوی تر بود هر چند نفر زنی را که میل داشت در اختیار خود نگاه می داشت، چون برای زن روح و فکر و احساساتی نظیر آنچه مرد دارد قائل نبودند.

زن حق نداشت خود را همسر مرد فرض کرده نسبت به معاشقه او با زنان دیگر حسد ورزی کند، چون زن ملک و شئ متعلق به مرد بود، کسی حق نداشت به مالکیت او لطمه وارد سازد، زن هم نمی توانست بدون اجازه و رضای مالک خود به دیگری تسلیم شود.

مرد می توانست هر گونه تصرفی که در سایر اموالش می کرد در این شئ هم بنماید، حق داشت او را قرض یا اجاره دهد! !

حق داشت او را به دیگری بخشد یا بفروشد، اخراج کند یا بکشد و نیز می توانست اجازه دهد مردان دیگری در استمتاع از این ملک با او شریک شوند،

چون دختر هم در مقابل پـدر همین موقعیت را داشت پدر گرچه زورمند بود لازم نمی دید از تجاوزات مردان به دخترش دفاع کند!!

زن در آمریکا و اروپای امروز

مـن از وضـع آن روزگـاران که اکـثر مردم از دانش و تمـدن عـاری بودنـد تعجب نمی کنم، تعجبم از وضـع زن در آمریکـا و اروپـای امروز است، که جز کالاـی شـهوت مردان نیسـتند، و عکس های نیمه عریانشان وسـیله فروش اجناس است، و از طریق زشت ترین فیلم های سینمائی و ماهواره ای و اینترنتی و مجلات که اکثر ستاره ها و هنرپیشه هایش زنان جوان زیباروی هستند جیب مردان بی غیرت و کـثیف تر از خـوک پر می شود، و بـاز هم عربـده می کشـند که مـا بـا آزاد کردن زن او را به حقوش رسانده و هم دوش مردان قرار داده ایم.

بعضی از مردان آمریکا و اروپای امروز پا را از وحشیان دوره های پیش فراتر گذاشته در کمال بی شرمی و بی حیائی به پسران و دختران خود تجاوز می کننـد و از دختران خود بچه دار می شوند و ابداً در این زمینه حیا و شـرمی برای آنان نیست، هر روز اخبـار چنین جنایـات هولنـاکی روی سایت های خبری جهان منعکس است، و بایـد گفت بی شـرمانه تر از این جنایات جنایتی نیست که مرتکب شوند.

نظام خانواده را در غرب از هم گسـیخته اند، مرد هر لحظه همسرش را نخواهد او را با چند فرزند رها می کند و دنبال معشوقی خیابـانی می رود، زن هر گـاه از شوهر خوشـش نیایـد او را رهـا کرده دنبال مردی خیابانی می رود، از این برتر این که مراسـم عقد و ازدواج برابر با دین خودشان کهنه شده، و هر دو طرف بخاطر فرار از مسئولیت و گرفتار نشدن به قانون دادگاه ها بدون عقـد و شـرایط لازم تشـکیل خانواده می دهنـد و پس از پس انداختن چند حرام زاده یکدیگر را رها کرده دنبال کس دیگری می روند.

اغلب شناسنامه های فرزندان در غرب به نام مادر است زیرا مادر، شوهر معینی نداشته و هر از گاهی بنا به میل خودش در آغوش کسی بوده است.

از عجائب است که اینان به اسلام و مقرارت سعادتبخش آن جاهلانه و بدون مطالعه ایراد دارند!

شخصیت زن در غرب در این روزگار به کلی نابود شده و ارزش های وجودی او را بر باد داده اند و زندگی کثیف و ننگینی را بر او تحمیل کرده و به باور او داده اند که زندگی خوب و صحیح و میزان با تمدن همین است:

غرب زن را البته با بدن نیمه عریان و با پوشش های جلف و با آرایش های غلیظ به صورتی که بتواند شهوات حیوانی هر بیننده را تحریک کند به تمام مراکز اعم از فروشگاه ها، سوپرها، ادارات، پارک ها، دانشگاه ها، مدارس، کوچه و بازار، مجالس مختلط، دفاتر تجاری، لانه های جاسوسی، سینماها، تأترها، تماشاخانه ها و. . . . کشانید و غیرت و حمیت و کرامت و شرف را به وسیله آنان در اکثر مردان نابود کرد، و از مردان حیواناتی هر لحظه گرسنه شهوت جنسی و متقلب و فتنه گر ساخت!!

عجب است که اینان این زندگی غرق در کثافت و آلودگی را زندگی می دانند، و تابعان شرقی جاهل آنان هم روش آنان را تمدن می نامند، و زندگی غیر آن را ارتجاعی و امّلی و قدیمی مسلک قلمداد می نمایند.

قرآن درباره زندگی ننگین اینان و تابعان جاهلشان می فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمٰالاً اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً: (۱)

۱- ۱) - کهف ۱۰۳- ۱۰۴.

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟ آنان کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا هدر رفته و بی نتیجه مانده، در حالی که خود می پندارند خوب عمل می کنند.

حکیمی فقیه که به اوضاع این زمان یعنی زمان نوشتن این تفسیر آشنا بود و تفسیری بر برخی از آیات سوره نور داشت می نویسد:

به عقیده من بدبخت ترین جامعه ها و ملل آنانی هستند که راه راست یعنی راهی که مشفق ترین دوستان «یعنی خدا و انبیا و امامان و عالمان ربانی» برای معرفی کرده اند نرود و بدون تأمل و فکر دنبال مکتب های مادی و اختلافات گشته تا این که خود را وسیله بازی به دست یک عده از مغرضین قرار دهد، و مغرضین بقدری اراجیف و امور اختلافی بی سروته برایش بخوانند تا کاملاً سر کلاف حقیقت از دست آنان رفته و راهی که به این روشنی است نبینند و نهایتاً دچار سردرگمی کردند و روز به روز بر بیچارگی خود و دور شدن از حقیقت بیفزایند تا کار به جائی رسد که یک دسته از مردمان عوام و عوام فریب به نام تجدد و عدم ارتجاع آنان را به ما قبل تاریخ برگردانده توحش روزگار اول را از سر گیرند، و جاهلانه و بدون آگاهی بر همین راه راست که بهترین وسله سعادت ملی و فردی و اجتماعی و دنیائی و آخرتی است ایراد کنند و بلکه منکر شوند و اظهار عقاید بی پایه و بیجا نمایند.

این خود درجه کامل انحطاط بشر است و ضعف روحی او را می رساند.

آه که بشر بیچاره چقدر مبتلا به ضعف و ناتوانی عقل است، و پناه به خدا که جهل محض بر او حکومت کند و از روشنائی عقل و استفاده از آن نیز محروم بماند؟ !

ص:۲۰۴

چنین بشری چه ستم ها که به خود نمی کند و چه بیچارگی ها که بر سر خود نمی آورد؟ ! ! (۱)

زن در عربستان

فرهنگ حاکم بر مردم روزگار جاهلیت فرهنگ دخترکشی بود، ظاهراً اولین قبیله ای که به ارتکاب این جرم مبادرت ورزید قبیله بنی تمیم بود.

نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی از سال ها بر این قبیله خشم گرفت برادر خود دیان بن منذر را به سرکوبی آنان فرستاد، و سپاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران قبیله بنی تمیم را به اسارت گرفت، چندی بعد سران و اشراف قبیله به عذرخواهی نزد نعمان آمده از او درخواست رحم و نرمی کرد، نعمان بر آنان ترحم کرد و مقرر نمود هر زن اسیری که میل دارد به شوهر یا پدرش مسترد شود، وهر زنی خواست بماند مختار باشد.

عده ای از زنان ماندن را ترجیح دادند از جمله دختر قیس بن عاصم که عمر بن شمر را که او را اسیر کرده بود به شوهری قبول و میل کرد با او بماند، قیس از این اهانت به شدت خشمگین شده نذر کرد که از آن به بعد دختران خود را زنده به گور کند، دیگران هم به او اقتدا کردند.

در برخی از قبائل عرب دختران تازه به دنیا آمده را سر می بریدند، بعضی ها کودک را از بالای قله کوه به پائین پرتاب می کردند، بعضی دیگر دختر را در آب غرق می نمودند! !

۱- ۱) - تفسیر سوره نور ۴.

اوهـام و خرافات عجیب و غریب در ایجاد این وضع رقت بار بی تأثیر نبوده، تربیت و پرورش یک دختر جوان و تسـلیم نمودن او به مرد اجنبی به نام شوهر در نظر اعراب، با حیثیت و با شرف و شجاعت مرد و خانواده او منافات داشت.

در عربستان به ولادت دختر تطیر می زدند، دختر پیدا کردن را شوم می دانستند، بیچاره زنی که دختر می زائید! !

معمولا ولادت دختر را از دوستان و آشنایان پنهان می داشتند، گوئی خانواده دختر گناه بزرگی مرتکب شده اند.

مردی که خبر ولادت دخترش را می شـنید خشـمگین می شـد، هنوز در اقوامی که تربیت کافی ندارنـد و دختران مانند پسـران ارزش واقعی خود را در خـانواده و اجتمـاع به دست نیـاورده انـد، و از این نظر هنوز بر دوش پـدر و مادر بار سـنگینی هسـتند، ولادت دختر برای خانواده خوش آیند نیست.

وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوارىٰ مِنَ اَلْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي اَلتُّرابِ أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ: (۵۹) (۱)

چون یکی از آنان را به ولادت دختر مژده دهند از شدت خشم چهره اش سـیاه گردد و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!

به سـبب مژده بـدی که به او داده انـد از قوم و قبیله اش در جـائی که او را نبیننـد پنهـان می شود و نسـبت به این پیش آمـد در انـدیشه ای سـخت فرو می رود که آیـا آن دختر را بـا خواری نگهـدارد یا به زور زنـده به گورش کنـد، آگاه باشـید نسـبت به دختران بد داوری می کنند.

نتیجه ای که در عربسـتان جاهلی از کشتن دختران گرفته شد این بود که بتدریج زن کمیاب و هر سه چهار مرد بایستی به یک زن قناعت می کردند! !

۱- ۱) - نحل ۵۸- ۵۹.

این زناشوئی وقیح و شرم آور را زواج ضمد می خواندند، زن پس از وضع حمل می بایست شوهران خود را جمع کرده پدری میان آنان برای طفل خود پیدا می کرد، مولود به هر یک شباهت بیشتر داشت او پدرش می شد.

پیداست حیثیت و منزلتی که در این طرز زناشوئی برای زن می توان قائل شد چیست و تا چه اندازه است؟ و فرزندی که از این طرز ازدواج به عمل می آمد و در دامان چنین مادری تربیت می شد و از خون و شیر چنین زنی تغذیه می کرد دارای چه اخلاق و روحیه ای بود و در میان جامعه چه قیمتی داشت! !

برعکس پس از ظهور اسلام تعداد زنان زیاد شد به حدی که اسلام ناچار شد برای رعایت حقوق همه جانبه زن و پاسخ گوئی به احساسات و عواطفشان و ارضاء غرائزشان از طریق معقول و مشروع تعدد زوجات را همراه با شرایط خاص از جمله رعایت عدالت میان زنان تصویب کند که این موضوع بحث مستدل و استوار و قانعکنندهای را می طلبد که اگر عمرم باقی باشد در اوائل سوره ی نساء به آن اشاره خواهم کرد.

در خصوص طلاق هم بدبختی زن در عربستان کمتر از ازدواج نبود، مردی که زنش را به میل و اراده خود و بدون هیچ گونه موجب و منطق طلاق می داد و این طلاق هم طلاق ظالمانه ای بود حق داشت تا مدت مدیدی به او رجوع کند و باز طلاق دهد و هیچ گونه حدی برای دفعات رجوع نبود، گوئی زن مانند گوئی در مقابل چوگان تسلیم بود.

اسلام دفعات رجوع را به دو مرتبه محدود کرد:

اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ: (۱)

ص:۲۰۷

۱- ۱) - بقره ۲۲۹.

طلاق رجعی کـه برای شـوهر در آن حـق رجـوع و بـازگشت به همسـر است دو بـار است، شـوهر در هر مرتبه از رجـوع بـاید همسرش را به طور شایسته و متعارف نگه دارد یا بر ترک رجوع، او را به نیکی و خوبی رها نماید.

ازدواج در ملل مختلف

اشاره

اقوام و مللی که به خاطر جدائی از انبیا و بیگانه بودن با دین حق از خواسته های بی مهار خود پیروی می کردند، و تابع قوانین من درآوردی خویش بودنـد، و یا اربابان زر و زور و تزویر هوای نفسانی خود را بر آنان تحمیل می کردند دارای ازدواج های مختلف و گوناگونی بودند که این ازدواج ها جز شکسـتن بنای شخصیت زن و لگدمال کردن هویت او، و نابود نمودن حقوق انسـانی اش ثمره ای نـداشت و انسـان بـا غیرت و بـا کرامت از این گونه ازدواج هـا که هنوز هم در بعضـی از ملت ها حتی در غرب وجود دارد با همه وجود غرق شـگفتی و حیرت می شود، من به نوشـتن وضع زن در همه جوانب حیاتش در میان ملل به این تفصـیل خود را ناچار می بینم، زیرا برای نشان دادن خدمت عظیمی که پیامبر اسـلام به جنس زن داشت و او را در سایه ی قرآن به شخصـیت و کرامت و حقوقش بازگرداند که در سـطور بعد مفصل آن را در ضـمن توضـیح آیات مورد بحث خواهم آورد راهی جز این نـدارم زیرا به صورت دیگر نمی توانم حقـایق قرآن و واقعیات رسالت پیامبر را بیان کنم، و از این که بیشتر تفاسـیر قرآن به سادگی از این مسـئله گذشـته انـد و فقط به تفسـیر آیات مربوط به زن بدون نگارش وضع زن در جوامع دیگر بسنده کرده ام گله مندم.

۱- ازدواج خارجی

ص:۲۰۸

بعضی از ملل گذشته مثل هندوها و چینی ها و بسیاری از قبائل در همین عصر معتقد بودند و هستند که نباید با زنان خانواده و قوم و قبیله خود ازدواج کرد، بلکه باید زن و شوهر از دو ریشه ی جداگانه باشند، شدت و ضعف این عقیده زیاد است، بعضی از اقوام به عدم ازدواج با محارم و اقربا تا درجه ششم قناعت کرده اند و برخی دیگر مطلقا ازدواج با زنان قوم و خویش خود را صحیح نمی دانند.

ازدواج خارجی بر سه نوع است:

۱- خواستگاری عادی از طرف کسان داماد و قبول خاندان عروس در برابر پول یا هدیه ای که داماد برای انتقال زن از خانواده ی پدری به خانواده می دهد.

۲- خواستگاری که معمولاًـ با مخالفت کسان زن و استنکاف شخص او مواجه شده، لکن این استنکاف و مخالفت تصنعی است و در این موقعیت است که داماد به کمک دوستانش علی رغم تظاهر خانواده زن موفق می شود عروس را ربوده با خود ببرد.

۳- اسیر کردن زن و پنهانی ربودن او علی رغم خواسته اش و از آن بدتر انجام این اسارت بدون اطلاع خانواده ی زن!

دو بخش اول در ازدواج داخلی وجود دارد، ولی بخش سوم منحصر به اقوامی است که مقیدند با زنان قبیله خود وصلت نکنند می توان گفت چون ازدواج را عبارت از اسیر کردن زن می دانند، و سزاوار نیست مرد نسبت به زمان قبیله خود چنین تعدی و ستمی روا دارد به ناچار از قبیله اجنبی زن می گیرند.

در استرالیا که از سابق جزء کشورهای متمدن بوده و تاسمانی تا چندی قبل طرز زناشوئی این بوده که مرد در اطراف خانواده زن کمین می کرد، همین که زنی را تنها و دور از کسانش می دید به او حمله کرده با چماق ضربت سختی به او

زده وی را بیهوش می کرد و سپس گیسوانش را گرفته کشان کشان نزدیک قبیله ی خود می آورد، بعد از یکی دو ساعت او را رها می کرد تا به حال عادی باز گردد، پس از بهبودی به او تکلیف می کرده که دنبال او به خانه اش بیاید و زن او باشد، پس از ربوده شدن زن مردان دو طرف با هم کنار می آمدند بدین ترتیب که روز معینی بزرگان دو طایفه در محل معینی جمع شده جوانان طایفه عروس با تیر و کمان به داماد تیراندازی می کردند در حالی که داماد سپری جلوی خود می گرفت، البته تیراندازان هم رعایت می کردند تیر به داماد اصابت نکند، پس از چند دقیقه جنگ پایان می یافت و صلح برقرار می شد.

در این موقع داماد از کسان عروس مهمانی می کرد، و اغلب برای تحقق صلح پس از اتمام مهمانی عروس و داماد را به درختی بسته یک دندان انیاب از هر دو طرف می شکستند! پس از آن زن ربوده شده همسر مشروع آن مرد می شد و مرد هر معامله ای می خواست می توانست با او داشته باشد، این عمل تا جائی در استرالیا رایج و اهالی به آن مأنوس بودند که کودکان در بازی های خود آن را تمرین می کردند.

این طرز زناشوئی و ازدواج و انجام این تشریفات و مقدمات کار آسانی نبوده، به این خاطر جوانان استرالیائی اغلب عزب مانده از زن گرفتن چشم می پوشیدند، با به وسیله اختلاط مردان با زنان رفع حاجت می نمودند یا با دادن مبلغ مختصری زنان رفقا و دوستان خود را برای مدت معینی اجاره می کردند!

در این گونه ملل ازدواج معمولاً دفع شهوات و توالد نبوده بلکه زن گرفتن یک مرد عبارت بود از اسیر کردن و تصرف حیوان بارکشی که برای هیزم جمع کردن، بارکشی کردن، آب کشی، و سایر مشقت های زندگی به کار می رفت.

در ضـمن شوهر اگر میل می کرد برای التذاذ هم مورد اسـتعمال پید می نمود، وگرنه برای برای رفع شـهوت بدون این که اسم زناشوئی بر آن اطلاق شود دختران و پسـران خانواده ها چه آشـنا چه بیگانه با یکـدیگر محشور و مخلوط بودنـد، برنامه ای که هم اکنون در میان غرب به طور شبانه روز رواج کامل دارد.

در میـان این ملت هـای مورد بحث دختران از سن ده سالگی مجاز می شدنـد که با پسـران چهارده ساله معاشـرت کننـد، حتی گـاهی پـدر و مـادر جشن گرفته به دخـتران خود اجـازه آزادی می دادنـد و شب هـا را دختران مجبور بودنـد از مهمانـان قبیله پذیرائی کنند، و چون منظور از ازدواج کار کردن زن بود، کمتر زنانی را که سی سال تمام نداشتند اسیر می کردند.

چون اختلاـط به خودی خود موجب عقیم کردن زن و از بین بردن نسـل می شـد، و دختر کُشـی هم میان بعضـی از اقوام رایج بود طبعا عده زنان کم می شد و به این خاطر میل به اختلاط و ازدواج خارجی رواج پیدا می کرد.

رؤسا و اغنیا این گونه جوامع چند صد زن در اختیار خود داشـتند که سه چهار نفرشان عنوان زن مشـروع و اختصاص به شوهر داشـتند، بقیه را رئیس برای تسلیم به سواران و نوکران خود اختصاص می داد تا به این وسیله آنان را تشجیع و حس وفاداری و خدمت را در ایشان تقویت نماید! !

ارث مختص به پسـرهای زنان مشـروع بوده، و زنان مشروع نسبت به شوهر خود وظیفه دیگری نیز داشتند که در این روزگار با کمال تأسف هنوز در بعضـی مناطق رائج و شایع است از جمله: در جزیزه ویتی زن باید ابتدای عروسـی دختربچه زیبائی را بین قبیله جسـتجو کرده به دختری خود بپـذیرد و او را تربیت نمایـد. پس از بلوغ به سن معینی در حـالی که زن مشـروع اربـاب هم مسن شده بایستی یک روز صبح دختر مزبور را شستشو داده، معطر کرده، او را همراه

برداشته وارد اطاق شوهر شده دختر را به شوهر تسلیم نماید و خود آهسته و بی سر و صدا بازگردد! !

۲- ازدواج داخلی

به عکس آنچه در بخش ازدواج خارجی ذکر شد، بعضـی اقوام و ملل چه متمدن و چه غیر متمدن مقیدند ازدواج بین خویشان نزدیک یا دور افراد یک خانواده و لا اقل میان افراد یک قبیله صورت بگیرد.

در ملل متمدن مثل ایران و مصر قدیم منطق این نظریه حفظ پاکی و اصالت خون بوده است.

ایرانیـان قـدیم حفـظ انساب و پاکیزگی خون خانواده ها را از اهم واجبات می دانسـتند و از ترس این که اختلاط خون موجب آلایش و تنزل اخلاقی نشود ازدواج با محارم را جائز می دانستند!

مصـریان گذشته نیز اغلب با خواهر خود ازدواج می کردند و بیشتر ملکه های مصر افتخار می کردند که خواهر و در عین حال همسر پادشاه اند.

در پرو که جزء سـرزمین هـای امریکـای جنوبی است ازدواج داخلی امری عـادی بوده، در ابتـدا فقـط پادشـاه پرو حق داشت با خـواهر خـود ازدواج کنـد، ولی مشـروط بـه ایـن که خـواهر از مـادری غیر مـادر پادشـاه باشـد، بعـداً این گـونه ازدواج بـا این خصوصیت به رؤساء و بزرگان هم سرایت کرد.

اهالی زلانـد جدیـد که جنگ جوترین ساکنین اقیانوسـیه انـد در داخل اقوام حتی با محارم خود ازدواج می کننـد، و زن را چه خانواده اش راضـی باشند چه نباشند می ربایند و می دزدند سپس به همسری خود وامی دارند و این مسئله برای اثبات لیاقت و توانائی مرد است و در نظر این مردم مردی که چنین قدرت و تسلطی بر

زن نداشته باشد که او را از خانواده اش برباید مستحق زن گرفتن و تشکیل خانواده نیست!

۳- تعدد زوجات بدون قید و شرط

در این نوع ازدواج علل و عوامل مختلفه دخالت دارد، فزونی تعداد زنان بر مردان شرط اولیه آن است، می توان گفت در میان مردمی که شماره زنان بیش از مردان باشد منع کردن از تعدد زوجات بدون شک با تجویز ضمنی ترویج فحشاء ملازمه دارد، زیرا قطع نظر از امر معیشت طبیعتاً زن از معاشرت با مرد بی نیاز نیست و فشار غریزه هم علتی شدید برای ارتباط با مرد است، روی این حساب اغلب زنانی که بی شوهر می مانند و ایمان و ادب در آنان ضعیف است قهراً به طرف فحشاء و منکرات متمایل می شوند و از این طریق به سلامت روانی و جسمی و به مسئله ادب و تربیت و حیا و شرف بخشی از جامعه لطمه می زنند و گاهی لطمات آنان قابل جبران نخواهد بود.

اگردر اسلام برای تعدد زوجات تا چهار همسر قانون وضع شده ولی جواز آن مشروط به تمکن مادی مرد و رعایت عدالت و مروت بین زنان است و در غیر این صورت حتی ازدواج دوم هم ممنوع است.

جالب تر این که صرف احتمال این که مرد نتواند بین زنان عدالت را رعایت کند برای ممنوعیت آن کافی است.

علت استقبال زنان از این موضوع در اغلب اقوامی که با فرهنگ حق آشنا نیستند این است که چون زحمت و مشقت زندگی در آن نواحی فقط سهم زن است و زنان میل دارند برای تقسیم کار و مرارت و مشقت شریک داشته باشند، ویخ مسیحیت در تبلیغ حرمت ازدواج های متعدد در میان این اقوام نگرفت زیرا زنان به شدت به این مسئله علاقه مندند.

ص:۲۱۳

طبعاً هر چه تعـداد زنان برای شوهرشان بیشتر باشـد زحمتشان کمتر است، حتی میل دارنـد شوهرانشان زن جوان بگیرنـد، زیرا اولاًـ زنان جوان از زن اول اطاعت کرده تحت نفوذ او خواهنـد بود، ثانیاً هر چه جوان تر باشـند بیشتر کار می کننـد و به اضافه این چون از طرف شوهر محبت و علاقه مطلقا نسبت به زن اظهار نمی شود حسدورزی زنان با یکدیگر موضوعیت ندارد.

ملاحظه کردیـد که در تعـدد زوجات در چنان اقوامی مجوزش تحمیل کار و انواع مشـقت ها و امور طاقت فرسا به زن است و در یک کلمه فرهنگ ظلم و زورگوئی مجوز تعدد زوجات است.

۴– وحدت زوجه

این طرز ازدواج چه به صورت مشـروع و منطقی اش، چه به صورت دیگر در میان همه ملل و اقوام رایـج بوده و هست و امتیاز اسـلام در ایـن نـوع ازدواج کـه برابر فرهنـگ اسـلام و قـانون قرآن انجـام می گیرد این است که برای زن و شـوهر شـرایطی و حقوقی قرار داده که هر دو طرف ملزم به رعـایت آن هسـتند تـا نظام خانواده بر اساس تعاون و همکاری و محبت و علاقه بر پا بماند و اگر یکی از دو طرف حق دیگری را گرچه اندک باشد رعایت نکند مرتکب معصیت شده و در صورت توبه نکردن و جلب رضایت طرفش مستحق کیفر خدای قهار خواهد بود.

۵– تعدد شوهران!!

در پیدایش و شیوع این طرز زناشوئی عجیب و خلاف طبیعت دو عامل مؤثر همیشه دخالت داشته است:

یکی کم بودن تعـداد زنـان نسـبت به تعـداد مردان، دیگر پستی سـطح افکـار و احساسـات و تنزل و انحطاط فوق العاده اخلاق انسانی آن چنان مردم!

ص:۲۱۴

این دو عامل با یکدیگر بستگی و ارتباط کامل دارند، زیرا طبعاً تعداد زنان هر ملت کمتر از مردان نیست بلکه در اغلب اقوام و به احتمال قوی بنابر حکمت حق در همه اقوام آمار دقیق یا تقریبی فزونی یا سر به سر بودن تعداد زن بر مرد را نشان می دهد.

بر این اساس کمیاب شدن زن چنان که در عربستان جاهلی و دیگر اقوام بود، معلول نادانی و بی تربیتی و بی رحمی مردان می باشد، این کمیاب بودن از طریق کشتن دختران، و از راه سقط جنین و از مسیر فحشاء و اختلاط زن و مرد که خود موجب عقیم شدن زنان و قطع نسل است به وجود آمد.

با این ازدواج پلیدو ارتباط کثیف مردان با یک زن به عنوان تعدد شوهران تشخیص پدران اطفال مشکل و تنها هویت مادران مشخص است.

در قبیله آندامانیت کنار خلیج بنگال در جنوب بیرمانی زن متعلق به همه افراد خانواده است، و مقاومت زن در برابر هر یک از مردان بزرگ خانواده گناه بزرگ محسوب شده، گناهکار را به کیفر می رسانند!

در قوم نائیر در مالابار زن ها معمولا پنج الی شش شوهر دارند و می توانند تا دوازده شوهر داشته باشند! !

هر ده روزی با یک شوهر زندگی می کنند و هر یک از شوهران هم ممکن است نسبت به چندین زن نسبت شوهری داشته و هر چند روزی با یکی از آنان باشند.

در این قبیل مردم و مخصوصاً ساکنین نواحی هیمالیا تعدد ازدواج برای زن مطلقاً شرم آور نیست و به هیچ وجه به حیثیت اجتماعی او لطمه ای نمی رساند، مثلاً در نزد نپول ها دروغ و لو دروغ کوچک و بی اهمیت فوق العاده مذموم است لکن تعدد شوهران اخلاقاً مانعی ندارد.

در زنـدگی چنین مردمی راجع به شـناسائی و تقسـیم اولادی که از این طرز زناشوئی به دست می آیـد هیچ گونه اختلافی بین پـدران روی نمی دهـد، ارشـد اطفـال متعلـق بـه ارشـد پـدران است و بقیه به همین ترتیب به نسـبت سن تقسـیم می شونـد، در عربستان جاهلی زن بایستی بین شوهران خود شبیه ترین آنها را به طفل، نامزد پدری می کرد.

گاه می شد که همگی از قبول این سمت استنکاف می ورزیدند در این صورت فرزند به نام مادر خوانده می شد.

۶- ازدواج ابتیاعی

در اغلب ملل متمـدن دنیا از ایام قـدیم تا چندی پیش و در بیشتر قبائل دور از مدنیت هم اکنون دختر حکم کالائی را داشـته و دارد که پدر او را می فروشد.

در آفریقا قبیله هوتانتوها دختر را در قبال چنـد رأس گاو نر و ماده می فروشـند، دختر هر چه جوان تر باشد قیمتش بیشتر است، زیرا در نـتیجه هوای گرم دختران زود بـالغ و زود پیر می شونـد، چون ازدواج امری تجـاری است، بـا رضـایت طرفین هم قـابل فسخ است.

در قومی معروف به قوم کافر اگر تمام قیمت دختر را بپردازنـد پدر دختر دیگر حق مالکیت نسـبت به نواده های خود را ندارد، وگرنه نسبت به آن مبلغ از قیمت که نگرفته مالک آنان است و می تواند دختران دختر خود را بفروشد.

در طایفه سولیما زن می تواند هر وقت خواست پولی که گرفته پس داده به دیگری شوهر کند.

در گینه آفریقا علاوه بر این باید به نسبت تعداد اولادی هم که مرد زحمت تولید آن را کشیده، زن به شوهر مبلغی بابت قیمت آنان بپردازد! !

ص:۲۱۶

در قبائل آفریقائی که زن را می خرند، چون خرید به مفهوم واقعی خود عمل می شود، زن باید تا حدی که می تواند کار کند و چون هیچ موجب و داعی اخلاقی برای کمک مرد به زن وجود ندارد، این تعاون جز در جاهائی که دیگر زن قدرت کار نداشته باشد مورد پیدا نمی کند.

یکی از سیاهان آن منطقه به سیاح اروپائی گفته: چون زنم را خریده ام باید مانند گاو برای من کار کند.

در بعضی قبائل صحرا دختر باید با ارتکاب فحشاء قیمت خود را تحصیل و به خانواده خود بپردازد و بعداً در فروختن خودش به مردی که برای او عنوان شوهر دارد آزاد و قیمتی را هم که از مرد می گیرد خودش مالک می شود.

در پولینزی موقع شوهر کردن دختر، پدر یا پرادرش به داماد می گوید: این ملک توست و تو ارباب و مالک او هستی، اگر از او ناراضی شدی می توانی او را بفروشی، بکشی، و حتی بخوری، در مواردی که پدر خود را در معامله مغبون فرض کند تا مدت معینی می تواند دختر را پس گرفته به دیگری گران تر بفروشد.

در قبیله آشانتی های آفریقا اگر زن راز شوهر را فاش کند لب بالای او را می برند، اگر به مذاکرات شوهر با دیگران محرمانه گوش فرا دهد گوش او را قطع می کنند، اگر شوهر سه سال غایب شد زن می تواند شوهر کند ولی در صورت مراجعت شوهر، غایب، زن و بچه هائی که از زناشوئی دوم تولید شده اند متعلق به شوهر اول است!

در مذهب برهما پادشاه باید زن زانیه و همدست مجرم او را در میدان عمومی در نظر تماشاچیان به خورد سگ ها بدهد، این در صورتی است که مرد خطاکار برهمن باشد وگرنه بایستی او را برهنه کرده روی تخته آهنی که با آتش سرخ شده بخوابانند! !

ص:۲۱۷

۷- ازدواج میراثی

این قسم زنـاشوئی هم از جمله آثار حقوق مالکانه مرد بر زن بوده است، در گابون آفریقا پس از مرگ شوهر، زن یا زنانش به وارث یـا ورثه قـانونی می رسیدند، وارث اختیار داشته خودش از زن اسـتفاده کنـد و می توانسـته به اقوام دورتر متوفی انتقال دهد.

در قبیله یاریبای آفریقا نیز پسر، بیوه پدر را به ارث می برده، اگر مادر خودش بود فقط استفاده بارکشی و کار کردن از او می نمود، و اگر مادرش نبود می توانست از او به عنوان همسر بهره برداری کند.

در عربستان جاهلی وارث متوفی جامه خود را به روی زن متوفی می انـداخت و با این عمل زن را مثل ترکه متوفی به ارث می برد، وارث همه گونه اختیاری نسبت به این زن داشت، اگر مادر خودش نبود می توانست او را بدون مهریه عیال خود نماید، و می توانست به دیگری شوهر دهد و از مهریه اش استفاده کند، هم چنین اختیار داشت او را از شوهر کردن ممانعت نماید.

اسلام این میراث ناروا و زناشوئی باطل و ظالمانه را لغو نمود.

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا اَلنِّسَاءَ كَرْهاً: (۱)

۸- ازدواج قهری و اجباری

این گونه زنـاشوئی هم به طوری که از تعریف آن برمی آیـد از آثـار ضـعف و زبونی زن نسـبت به مرد نشأت می گرفت، این ازدواج اعم از این بود که به صورت فروش یا اسارت دختر یا صورت های دیگر باشد.

بی نوائی و نـاچیزی دختران و نادیـده گرفتن حقوق انسـانی آنـان در قرون متمـادی تا کنون آنان را مجبور می کرد در انتخاب شوهر از رأی پدر یا ولی خود متابعت

۱- ۱) - نساء ۱۹.

کرده و حتی بر خلاف میل و نظر خودش تسلیم شود، مظاهر مختلفه این اجبار و اضطرار در همه اعصار و عصر کنونی دیده می شود.

اغلب اتفاق می افتادکه ارباب ازدواج با شوهری را که خود دختر و خانواده او در نظر گرفته بودند تصویب نمی نمود و زن را مجبور می کرد به مرد به خصوصی که مورد نظر ارباب بود شوهر کند، و این تحمیل ظالمانه را بپذیرد.

در مذهب تحریف شده یهود و اغلب قبائل آفریقا و آمریکا و آسیا و اقیانوسیه یک نوع ازدواج اجباری به نام لویرا وجود داشته و دارد، به این ترتیب که مرد به ناچار باید بیوه برادر متوفای خود را به زنی بگیرد، چه متاهل باشد چه مجرد، تناسب سن در این زناشوئی نباید به عنوان هیچ رعایت شود، تمایل زن و مرد هم در این گونه ازدواج نباید مداخله داشته باشد!

یکی از جهانگردان فرانسوی می نویسد، بر اثر مطالعه ام در وضع زنان چین به این نتیجه رسیدم که دختران چینی در مسئله ازدواج حتی فرض هم نمی توانند بکنند که در این معامله نظرشان پرسیده شود، و رأیشان مورد توجه قرار گیرد.

۹- ازدواج رسمی

در اعصار گذشته به صورتی اندک و ناچیز و در این عصر تقریباً در میان همه ملل چون امر ازدواج اساس و پایه تشکیل خانواده ها و ریشه سازمان اجتماعی هر کشوری است، موضوع زناشوئی و ازدواج مسئله ای رسمی تلقی شده و کیفیت آن تحت نظارت و مراقبت قانون قرار گرفته است، ولی با کمال تأسف در برخی از کشورها به صورت افراط قانون را در جهت حفظ حقوق زن قرار داده اند و همین افراط در حمایت سبب شده که بنیاد ازدواج متزلزل شود و در پاره ای از کشورها و در همه غرب اکثر جوانان تمایل به ازدواج نداشته باشند و برای ارضاء غرائز خود بدون عقد رسمی با زنی به عنوان همسر خویش زندگی

کنند و هر وقت از او سیر شدند او را که نمی تواند به خاطر سند رسمی ازدواج، و ثبت نبودن مسئله در هیچ دفتر رسمی مورد حمایت قانون قرار بگیرد رها کند!

۱۰- ازدواج خصوصی

در بیشتر نقاط جهان به خصوص طوایف و قبائلی که آزاد از قانون یا فراری از مقررات زندگی می کنند زناشوئی امری خصوصی و فردی است که دولت یا جامعه به آن نظری و حساسیتی ندارند، اگر هم داشته باشند رسوم و عادات مانع از آن است لذا به طور اغلب در این نوع ازدواج قوانین خاصی و کنترلی وجود ندارد، و برای کیفیت آن مقررات خاصی وضع نشده است.

هر کس بر طبق مشتهیات و تمکن خود به شکل خاصی زن می گیرد، و طرز رفتار با زن بسته به حیثیت و تربیت خانوادگی طرفین و عواطف و احساسات مرد است. ولی انواع ناروائی ها مبتذل و بی آبروئی که در منطقه آفریقا و اقیانوسیه در امر ازدواج خصوصی رایج بوده، مثل قرض و اجاره دادن زن و غیر آن نتیجه بی توجهی کامل دولت و جامعه و آزادی در هوس رانی است.

۱۱- ازدواج تولیدی

در این شکل ازدواج آنچه فقط مورد نظر شوهر است، صرفاً تولید نسل و ایجاد اولاد است، و زن منحصراً در این جهت مورد توجه قرار می گیرد!

در بیشتر قبائل و نقاط که در زناشوئی متوجه این منظورند مصداق واقعی فرزند فقط اولاد ذکور می باشد، زنی که پسر نیاورد عقیم تلقی می شود.

در اغلب تمدن های قدیم برای بقای خانواده ها که جز با وجود فرزندان ذکور صورت پذیر نبوده تدابیر عجیبی اتخاذ می نمودند.

در روم و یونان و هند قدیم موضوع بقاء خانواده رنگ مذهبی به خود داشت، و وجود پسر برای این که اسلاف به سمت خدائی باقی بمانند لزوم داشته است.

در مـذهب برهما در صورتی که فرزنـد نیاوردن زن نتیجه عقیم بودن شوهر باشـد اجازه داده می شد مرد زن عقیم را به وسـیله برادر خود آبستن کند، و در ایران قدیم هم این برنامه به صورت دیگر به عنوان زواج ابدال صورت می گرفته است! !

۱۲– ازدواج موقت

به طوری که از کلمه موقت برمی آیـد، برخی از قوانین برای جلوگیری از فحشا به خصوص در مناطقی که تعداد زنان به عللی بیش از مردان است یا موجبات دیگری وجود دارد تمایل طبیعی زن و مرد را به هر صورت مشروع و قانونی در آورده، وصلت های موقتی را اجازه داده اند.

بـدیهی است تنها منظور از این قسم ازدواج ارضاء شـهوت بوده، و به هیـچ وجه نظری به تولید مثل ندارد، حتی می توان گفت مفهوم این قسم زناشوئی تا حدی با ایجاد نسل منافات دارد.

اسـلام در این زمینه برای این که حقی از زن یا مرد پایمال نشود و ظلمی انجام نگیرد این زناشوئی را علاوه بر این که بنام متعه پـذیرفته ولیماننـد ازدواج دائم برای زن و مرد تکالیفی قرار داده و پس از انقضاء مدت برای جلوگیری از اختلاط انساب عدّه قائل شده است.

۱۳– ازدواج دائم

در برخی از شـرایع و مکاتیب و قوانین زناشوئی را به عنوان عقد دائم پذیرفته و انحلال ناپذیر تلقی نموده اند و نه فقط از حیث مدت محدود نیست بلکه امکان تفریق و جدائی هم در آن پیش بینی نشده است.

اسـاس این نظر بر تعظیم و تکریم موقعیت این عقـد، که پایه تشـکیل خانواده است قرار دارد، و چون حق طلاقی در آن نیسـت هر پیش آمد سوئی را زن باید اجباراً از جانب شوهر تحمل کند و بسازد و بسوزد!

باید بدانیم که انحصار ازدواج به این صورت از دو نظر عملی نیست و با طبیعت زندگی و حقوق حقه طرفین بخصوص زن مطابقت ندارد، یکی از نظر عدم امکان طلاق و دیگر از نظر دوام مدت.

۱- از لحاظ عدم امکان طلاق: چون برای زن و شوهری که اختلافات اخلاقی و هم کفو نبودن ادامه زندگی را بین آنان عذاب طاقت فرسا و روح گدازی می کرد باید چاره ای اندیشه می شد تا مرد و زن و بخصوص زن از چنین محدودیت غیر انسانی آزاد شود، پس لازم آمد که در هر قانون موارد خاصی برای طلاق پیش بینی شود، لذا در آئین مسیحیت البته تحریف شده آن که فعلاً به عنوان دین مسیحیان تلقی می شود، با این که ابداً طلاق وجود نداشته تدریجاً ناچار شدند برخلاف رأی صریح کلیسا طلاق را در موارد خاصی تجویز کنند.

۲- از نظر دوام مدت: گرچه حیثیت اجتماعی زن مقتضی است که عقد او عقد دائم باشد و زن صرفاً وسیله التذاذ تلقی نگردد، لکن با توجه به تمایلات طبیعی زن و مرد و موجباتی که ارتباط موقت بعضی از زنان و مردان را ایجاب می کند، در صورتی که زناشوئی مشروع موقت وجود نداشته باشد، قهراً فحشا و روابط نامشروع شیوع پیدا خواهد کرد، و شخصیت زن لگدکوب خواهد شد، و هویتش مورد تجاوز قرار خواهد گرفت، و مرد هم به گناه بسیار زشت و کبیره زنا مبتلا و خلاصه آنچه واقعا نباید اتفاق بیفتد اتفاق خواهد افتاد.

این مطلب بدیهی است که رابطه نامشروع زن و مرد که در عین حال موقت و هدفی جز ارضاء شهوت ندارد چند برابر به موقعیت اخلاقی و اجتماعی و هویت و شخصیت زن ضربه وارد می کند، تا ازدواج مشروعی که همان تمایل و ارتباط موقت را صورت شرعی و قانونی داده است، و از لحاظ حقوق و وظایف طرفین و جلوگیری از اختلاط انساب تحت نظم و انضباط در آورده است.

پس عدم امکان طلاق که قرن ها بر بعضی از ملت ها بخصوص مسیحیت حاکم بوده، و اجبار بر دوام مدت در حالی که موجب عذاب طاقت فرساست ظلمی بوده که قرن ها به زن مظلوم تحمیل شده است و آئین اسلام به بهترین صورت این دو مشکل را حل و زمینه آزادی زن را از آن همه رنج و عذاب فراهم آورد، ولی افسوس که اکثر مردم که قدر اسلام را نمی شناسند و در برابر این نعمت عظیم دچار کفران شدید هستند.

۱۴– ازدواج آزمایشی!!

این گونه زناشوئی که فوق العاده به نظر عجیب می آید و متأسفانه اموز در غرب یعنی ممالك اروپائی و آمریکائی شیوع دارد و دامنه ی کثیف آن به برخی نقاط شرق هم کشیده شده، مانند سایر اقسام پست و مبتذل ازدواج از آثار دنائت و انحطاط تمدن و اخلاق جامعه و حقیر و ناچیز شمردن زن و بی توجهی دولت ها و ملت ها به مسئله ی بسیار مهم ازدواج حقیقی و واقعی است.

نمونه شاخص این طرز زناشوئی خائنانه و ظالمانه تا چندی پیش در سیلان جنوب هندوستان دیده می شد، مردم این سامان به عنوان آزمایش زن می گرفتند و بعد از آن بی بند و باری غرب و آزادی بی قید و شرط شهوت رانان اروپا و آمریکا آن را به صورت یک فرهنگ پذیرفت، در سیلان در این زناشوئی پس از پانزده روز اگر زن مورد پسند مرد می شد ازدواج تثبیت، وگرنه مهر باطل بر آن می زدند.

با در نظر گرفتن این که در این اقوام مصداق خارجی زناشوئی جز خرید و فروش دختران چیزی نبوده، زن بایستی متاع وجود خود را با نهایت آسانی و ارزانی در دسترس خریدار می گذاشت تا او پس از مدتی آزمایش اگر پسند کرد ابتیاع وگرنه زن باید خریدار دیگری برای خود پیدا نماید.

ص:۲۲۳

همانطور که تذکر دادم متأسفانه در نقاط به اصطلاح بسیار متمدن دنیا از قبیل فرانسه و اتازونی و هم مسلکان آنان در فرهنگ و آداب، سوء استفاده از آزادی معاشرت زن و مرد، و سوء تعبیر در معنای واقعی تمدن و مدنیت موجب این شده که معاشرت های آزمایشی بین دختر و پسر رواج گیرد، گرچه این معاشرت صورت زناشوئی ندارد، مع الوصف عملاً همان روابطی که بین زن و شوهر باید وجود داشته باشد بین دختران و پسران یافت می شود، درست مانند زناشوئی آزمایشی سیلان، پسران به نام این که برای پیوند ازدواج و علقه ی دائمی لازم است از خصوصیات و خلقیات زوجه آینده آگاه شوند، مدتی با دختران معاشرت و از آنان بهره ی جنسی برده و چه بسا حملی هم در رحم او بگذارند و پس از ارضاء مشتهیات نفسانی و حیوانی از ازدواج سر باز زده و روابط خود را قطع کرده برای آزمایش سراغ دختر دیگر می روند! !

این است مقدار ارزش زن، در جوامعی که از فرهنگ حق دوراند، و پای بند به اخلاق انسانی و کرامت و شرف نیستند، و در عین حال در همه رسانه های خود عربده می کشند زن در غرب آزاد شده و از محدودیت ضد تمدن در آمده، و دیگر امل و مرتجع و قدیمی نیست! !

از آنان بدتر و بدبخت تر مشتی دختران و پسران جوان ممالك شرقی و بعضاً ممالك اسلامی هستند که واقعاً کورکورانه و جاهلانه در حالی که اسلام و آداب انسانی آن را رها کرده دنباله رو آن حیوانات وحشی و ظالم به حقوق زن هستند.

۱۵- ازدواج اشتراکی و خانوادگی

در برخی از طوائف همه عومل تنزل اخلاقی و سقوط ارزش های انسانی وجود داشت، در این طوایف منظور از زن گرفتن صرفاً التذاذ حیوانی و شهوت رانی مطرح بود.

گـاهی فقر، تـن پروری، عــدم کفـایت مخـارج معیشـت مردان را وادار می کرد از زن گرفتـن امسـاک نماینـد، در ایـن گـونه اجتماعات انواع فساد اخلاقی بنام زناشوئی رائج بود.

تـا پنجـاه سال پیش سـرخ پوسـتانی که در نواحی کالیفرنیا سـکونت داشـتند، زنی که هر یک از افراد خانواده می گرفت مورد استفاده کلیه مردان آن خانواده بود، حتی ارتباط او با مردان قبیله هم مانعی نداشت و حسد شوهر وقتی تحریک می شد که زن خود را در قبیله دیگر ببیند.

در قبیله سـینگاله سـاکن سـیلان نیز زن متعلق به همه برادران و حتی پـدر خانواده است، اساساً شـخص ازدواج نمی کنـد، بلکه خانوداه زن می گیرد، در تبت ازدواج امری است مشـکل و شـرم آور، افراد خانوده در این زمینه با یکدیگر شـریک سـعی می کنند که از سنگینی این بار بگاهند! !

ارشد برادران یک زن برای همه برادران می گیرد، اولاد این ازدواج متعلق به ارشد برادرهاست.

در نپال از نواحی هیمالیائی هند نیز برادران یک خانواده یک زن اشتراکی به قیمت ۱۵ یا ۱۲ روپیه می خریدند و گاه گاهی او را اجاره می دادند، اولاد این زناشوئی به ترتیب سن و ارشدیت میان پدران تقسیم می شد! !

۱۶- ازدواج جمعی

این نوع زناشوئی هم از مظاهر پستی و تنزل اخلاقی و تربیتی، و ناشی از ناچیز بودن زن در نظر مرد است.

در این نوع ازدواج اسـتمتاع چند مرد غریبه از یک زن ناشـی از این اندیشه باطل و فکر سـخیف است که زن باید مانند کالای خرید و فروش به حساب آید، بنابراین اشتراک چند مرد در این امر مانند اشتراک آنان در استفاده از یک خانه است!

در ازدواج جمعی عامل اساسی، بی نظمی جامعه و لجام گسیختگی افراد در هوس رانی و ارضا مشتهیات حیوانی است.

در جزائر هاوائی تا همین نزدیکی ها چند برادر همه نسبت به زن های یکدیگر شوهر بوده اند، زن ها هم به همین ترتیب هر یک عیال یکایک برادران می شدند!

۱۷- ازدواج اختلاطی

گرچه اطلاق نام زناشوئی بر این هرج و مرج و شهوت رانی نفرت آور، از لحاظ حقوقی صحیح نیست، لکن چون در مقام شمردن انواع و اقسام مختلفه ازدواج و بلکه صورت های گوناگون تجمع زن و مرد هستیم باید از این نوع ازدواج که مدت ها در بعضی طوائف شایع بوده و متاسفانه هنوز هم در برخی نقاط به اصطلاح متمدن و پیشرو وجود دارد اسمی برده شود.

تا چندی قبل و بلکه هنوز در سکنه قدیمی هندوستان از آن جمله در قبیله سونتال تمام دختران و پسران جوان موقع معینی از سال در یک مجلس همه با هم عروسی می کنند، به این ترتیب که شش شبانه روز اختلاط مطلق میان زن و مرد حکم فرماست، بعداً هر زن و مردی که خواستند خود را به یکدیگر اختصاص می دهند، این نوع زناشوئی و تشکیل خانواده در محل های معینی از اروپا و امریکا در بزم های شبانه هم اکنون جریان دارد و با همه قوا شخصیت زن سرکوب و لگدمال می شود!

۱۸- ازدواج اقتراضی و معاوضه ای

این طرز زناشوئی هم از مظاهر بی عفتی و افراط در شهوترانی و ناشی از بندگی هوا و هوس است. قرض و معاوضه زن نه فقط سابقاً شیوع داشته بلکه هنوز هم در برخی نقاط به ظاهر متمدن وجود دارد.

در قبائلی از جنوب آمریکا مثل بلاـک فیت ها دو نفر دوست در یک شب زن های خود را معاوضه می کنند، در گروئلند اشخاص برای چند ماه زن خود را به دوستانشان وام می دهند، این عمل نشانه ی فتوت و گذشت اخلاقی شمرده می شود، و نهایت محبت و صمیمیت وامدهنده را نسبت به وام گیرنده نشان می دهد!

راستی سقوط و پستی و بی غیرتی و بی شرفی و زندگی بدتر از حیوانات بیابانی تا کجا!

در مهد فلسفه و حکمت یعنی یونان قدیم نیز این موضوع بی سابقه نبوده، چنان که در کتاب ها نوشته اند مادر دموستن خطیب معروف یونانی به همین صورت مورد معامله واقع شد، در روم قدیم هم کاتون زن خود مرسیا را به دوستش هورتن سیوس قرض داد و پس از مرگ دوستش او را پس گرفت!

۱۹- ازدواج اسمی و تصنعی

در این نوع ازدواج شوهر فقط به اسم و عنوان زوجیت اکتفا می کند یعنی برای زن اسماً شوهر است نه رسماً. به همین خاطر هیچ گونه علقه واقعی زن و شوهری وجود ندارد، در جزیره ی هاوائی چون فرزندان موظف اند به حساب و نفع پدر کار کنند، اشخاصی یافت می شوند که فقط به صورت ظاهری و اسمی سمت شوهری دارند ولی زنی که تحت زوجیت اسمی آنان است به میل خود جفت انتخاب می کند اما فرزندانی که از این زن و از شوهر دلخواهش متولد می شوند به پدر اسمی خود تعلق می گیرند! !

۲۰– ازدواج سه ربعی

در برخی طوائف افریقا خصوصا در صحرا، پیمان ازدواج میان زن و شوهر این بوده که یک چهارم از عمر زناشوئی را زن آزاد و در اختیار خویش باشد و سه چهارم دیگر اختصاص به شوهر داشته باشد، معمولاً این تقسیم روی مأخذ روز بوده، به این ترتیب که هر چهار روز، روز چهارم را زن می توانسته با هر کسی که میل دارد به سر ببرد، البته موالید این معاشرت های آزاد نیز متعلق به بستر زناشوئی بوده است.

۲۲– ازدواج ثیبه

در این قسم ازدواج باید زن پیش از شوهر کردن بکارتش ازاله شده باشد.

در صحرای آفریقا به طوری که در ازدواج ابتیاعی ذکر شد دختران باید پیش از عروسی قیمت خود را به وسیله فحشا تحصیل و به خانواده خود بپردازند.

در بعضی جزائر اقیانوسیه و قبایل اصیل هند دختران بایستی برای این که بتوانند شوهر کنند در معبد برای ازاله بکارت مرتکب فحشاء شوند! آری در معبد! !

در گوآ و پوندیچری دختران به معبد ژاگرنو می رفتند، در طایفه ساکالاو ساکن ماداگاسکار معمولاً ـ والدین در صورت مسامحه از ازاله بکارت دختران، خود دختران قبل از عروسی بوسیله ی مقتضی بکارت خود را زایل می کردند.

از همه شگفت آورتر این که در کامبوج هند و چین رسم خاصی متداول که تا سال های پیش نیز معمول بوده است به نام چین تان، و آن رسم این بود در هر شهری در این کشور روز معینی در هر سال، والدین دختران خود را که به سن مقتضی برای زناشوئی رسیده بودند در محل عمومی جمع می کردند، پس از آن رئیس معنوی بودائیان قبول می کرد که این دختران را مجاناً خریداری کند، سپس آنان را با تشریفات مذهبی و ملی به خانه ی خود می برد و به وسیله هم بستری

بکـارت آنـان را ازاله و روز بعـد به خـاطر زحمتی که در بیصورت کردن نـاموس مردم کشـیده بود با گرفتن تحف و هـدایای مورد توجه بـاز آنان را به والـدینشان می فروخت، از این به بعـد دختران می توانسـتند شوهر کننـد! ! شـما را به خـدا ببینیـد بی شرمی تا کجا و سقوط دادن جنس زن تا چه اندازه؟ !

و افتضاح تر از آنچه این که در مالابار هندوسـتان در عروسـی رؤسا و ثروتمندان سه شب اول عروسی اگر عروس باکره بود به روحـانی بزرگ بـودائی شـهر اختصـاص داشـت و پس از ازالـه بکـارت و انقضـاء سه شب، روحـانی مزبـور در برابر زحمت و خـدمتی که انجـام داده بـود و عروس تـازه را متبرک نمـوده پنجـاه قطعه پـول طلاـ انعـام می گرفت سـپس عروس را به شوهر جوانش مسترد می کرد! !

۲۳– ازدواج تصرفی

در برخی از طوایف محلی و آمریکائیان اصـیل خریـد یک زن برای مالکیت او امری تمام نبود، بلکه شوهر می بایستی همیشـه برای دفـاع از زوجه خود مجهز و آمـاده باشـد تا بتوانـد او را در ملکیت و تصـرف خود نگاه دارد، اگر مردی قوی تر اراده می کرد زن کسـی را از تصـرف او خارج و زوجه خود سازد شوهر ضعیف اجباراً تمکین می کرد! عموماً مردانی که در تیراندازی مهارت نداشتند از داشتن زن زیبا و مورد پسند عاجز و عملاً محروم بودند.

در اعراب جاهلیت نیز نظیر این هجوم و دفاع برای اسیر کردن و ربودن زنان مردان ضعیف وجود داشته است.

۲۴– ازدواج تطلیقی

در برخی قبائـل افریقا به قـدری طلاق رائـج و پسـندیده است که قیمت و ارزش زن بسـته به تعـداد شوهرانی است که داشـته و دفعاتی که طلاق گرفته است!

ص:۲۲۹

آنجـا وضع به گونه ای است که می توان گفت: طلاق در نفس زناشوئی منظور شـده و زن بایستی به فاصـله خیلی زود تا چند هفته طلاق گرفته به دیگری شوهر کند.

زن بیوه به نسـبتی که بیشتر طلاق گرفته باشـد زودتر و آسان تر شوهر پیـدا می کند، در صـحرای آفریقا به زنی که تغییر شوهر نـداده است زنـان دیگر می گوینـد تـو زن نـاچیزی هسـتی زیرا بیش از یـک مرد به تـو میـل نکرده و تـو را نخواسـته است! در ماداگاسـکار عـدّه زن مطلقه دوازده روز است، در حبشه نیز به حدی طلاق شایع است که یکی از جهانگردان زنی را دیده که هفت نفر از شوهران سابقش نزد او نشسته بودند.

از مجمـوع آنچه راجع به انواع مختلفه ازدواج و رسوم و آداب عجیب اقوام و وضع زن امروز در غرب و در بعضـی از طوایف شرق گفته شد حقارت زن و ناچیز شمردن او به وسیله فرهنگ های مختلف بشری و مادی روشن شد، جنایات طوایف مختلف انسانی و جهل آنان به این موجود ظریف به حدی بوده و هست که این موجود انسانی و عنصر قابل تربیت را در قانون مذهبی بودا جنس شریر معرفی می کند که در درون او برای فاسد ساختن مرد حس به خصوصی تعبیه شده است.

مذهب مزبور به مردان سـفارش اکید کرده که در خانه با خواهر یا مادر یا دختر خود تنها نمانند، در شـریعت برهما دختر و زن باید در حیات و ممات چون سایه تابع مرد باشد.

در هندوها مردی که همسرش مرده باید به زودی زن بگیرد ولی زن بیوه اگر شوهر کند این عمل احساسات عمومی را جریحه دار می سازد!

در گذشـته چین اگر در ایـام نـامزدی دامـاد می مرد، عفت و آبرومنـدی اقتضا داشت که دختری که نامزد عروسـی بوده دیگر شوهر نکند، هم چنین زن عفیف

ص: ۲۳۰

زنی بوده که پس از مرگ شوهر خودکشی کند، و بهتر این بوده که زن بیوه در میدان عمومی شهر در محضر هزاران تماشاچی انتحار نماید، نام چنین زنی را در تابلو افتخارات قید می کردند.

در هندوستان زنان بایستی خود را با جسد مرده شوهر می سوختند، این عادت بدواً در بنگاله میان طبقه ی اشراف رایج و بعداً در عموم طبقات فرهنگ شد، که از فسخ این قضیه بیش از نیم قرن نمی گذردا! !

در ایالت ماراتا دو نفر از امرای هند موقع مرگ یکی هفده و دیگری سیزده زن داشت، بیست و نه نفر از این زنان بی نوا خود را تسلیم شعله آتش کردند، یک زن دیگر که حامله بود پس از وضع حمل خود را به دوستانش با سوختن در آتش ملحق کرد، به راستی چه فرهنگ جاهلانه و ظالمانه ای را به زن تحمیل و به او باورنده بودند که سعادتت در این است که کنار مرده ی شوهرت بسوزی! !

در قبایل و طوایف سِلْت در اروپای مرکزی وقتی مرد می خواست از مشروع بودن ولادت نوزاد خود اطمینان پیدا کند، کودک را در سبدی گذاشته روی آب رها می کرد، اگر سبد روی آب می ماند بچه مشروع و مادر محفوظ بود، و اگر سبد در آب فرو می ریخت بچه زیر آب خفه و مادر خیانت کار طفل کشته می شد! !

در کلده و آشور، پس از قانون حمورابی اگر زن در خانه شوهر رعایت صرفه جوئی و اقتصاد را نمی کرد و موجب خانه خرابی شوهر می شد، یا بدون اجازه شوهر می خواست به خانه ی پدری خود برگردد یا فتنه برپا می کرد، مرد می توانست او را بدون پرداخت مهریه از خانه اخراج یا او را مانند کنیزی نگاه داشته زن دیگری اختیار کند، در ضمن شوهر می توانست زن خود را در مقابل جرم اسراف و تبذیر، پس از اثبات در دادگاه در آب غرق کند! !

این بود گوشه ای از مظالم جنایات مردان نسبت به زنان از قدیمی ترین روزگاران تا به امروز. (۱)

۱- ۱) - مفصل مسائل و حقایقی که در فصول مختلف بیان شد در کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا ببینید.

در بخش بعد تا جائی که لازم باشد به نگاه آسمانی اسلام و قوانین و مقررات نورانی اش، نسبت به زن و حقوقی که در همه زمینه ها برای او مقرر کرده اشاره می کنم تا قدر و منزلت این فرهنگ که سبب شد زن را به کرامت و شرافت و اصالت و عزت وجودی اش برگرداند، و او را به عنوان انسانی والا و دارای قابلیت ایمانی و اخلاقی و تربیتی قلمداد کند روشن شود.

گوهر وجود زن از دیدگاه اسلام

اگر در همه قرآن مجید برای نشان دادن اصل آفرینش زن و هویت شخصی او جز آیه ی چهارم نساء نبود برای شناخت حقیقت خلقت او بس بود:

يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰاءً:

ای مردم نسبت به پروردگارتان که همه شما را از یک حقیقت واحده آفرید و برای آن حقیقت واحده جفتی از جنس خودش به وجود آورد تقوا پیشه کنید پروردگاری که از آن جفت و زوج مردان و زنان بسیاری را منتشر کرد.

آیه شریفه دلالت دارد که همه مردان و زنانی که در عرصه گیتی زندگی می کنند از یک پدر و مادر آفریده شده اند، و تفاوت میان آنان از نظر رنگ و زبان و شکل تفاوتی بر اساس حکمت و مصلحت است.

آیه می گوید نیمی از وجود انسان ها از یک مرد و نیم دیگرشان از یک زن است، در حقیقت آن مرد و زن اولیه هر دو دارای خلقت حکیمانه و از نظر حیات و زندگی و تولید مثل مکمل یکدیگر بودند، و حقیقت هویتی آنان از نظر انسان بودن و آدمیت یکی بود و آن دو در این مسئله امتیازی به هم نداشتند.

جفت که معنای کلمه زوج است از نظر لغت جایگزینی چون زن، و همسر، و همراه نداشت، آری زن از نظر آفرینش زوج و جفت مرد بود، و این زوجیت

زمینه ارتباط و انس آن دو با یکدیگر و سبب افزایش نسل در عرصه گاه گیتی وتداوم حیات انسان در خیمه زندگی بود.

مفسرین بزرگ و دانشمند شیعه که حقایق اصیل را از قرآن و پیامبر و مکتب سعادتبخش اهل بیت گرفته اند مانند فقیه بزرگ و اصولی و رجالی گرانقدر شیخ طوسی در تفسیر تبیان، و امین الاسلام طبرسی در تفسیر مورد توجه فریقین و بزرگ مرد علم حدیث سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان و حکیم و فیلسوف و عارف کم نظیر علامه طباطبائی در تفسیر قیم المیزان در توضیح جمله و خلق منها زوجها می گویند: خداوند از همان جنسی که آدم را آفرید برای او از همان جنس جفتی خلق کرد.

نظر ثائب بزرگان شیعه به پیروی از مکتب ولایت و مدرسه امامت و دانشگاه ولایت این است که ماده حقیقی وجود انسان جز یک مادّه نبوده: نفس واحدهٍ: و این ماده همچون دانه بسته ای بود که به اراده ی پروردگار دو شاخه کامل، دو احسن تقویم، دو شجره انسانیت از آن ظهور کرد: یکی به صورت مرد دیگر به صورت زن، و این مرد و زن تشکیل زندگی داده به هدایت حضرت حق در صراط مستقیم قرار گرفتند و نسل اصیلی از آنان که همه مردان و زنان عاقل و مختارند از آنان به وجود آمد.

حوا و دنده چپ

ولی مفسران اهل سنت که پیرو مکتب سقیفه و خلفا و مدرسه ی اموی و عباسی هستند اکثرشان می گویند معنای وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها این است که خداوند حضرت حوا اولین زن را از قطعه ای از بدن آدم آفرید و تصریح می کنند آن قطعه هم دنده استخوانی حضرت آدم است، در این مورد هم گروهی مانند قرطبی به ذکر دنده آدم اکتفا می کنند ولی بیشتر آنان مانند طبری و فخر رازی و

شیخ محمد عبده و مراغی که این دو در این زمان که زمان پیشرفت شگفت انگیز رشته های علوم بخصوص جنین شناسی و انسان شناسی بوده می گویند: خدا حضرت حوا را از دنده چپ آدم آفرید!

این معنای بی ریشه و بی دلیل که تکیه گاهی جز روایات ساخته شده بارگانان حدیث ندارد و برای تحقیر زن جعل شده و به کتب اصیل اهل سنت چون بخاری و دیگران به نقل از بخاری وارد شده است، به اشعار شعرای بزرگ هم راه پیدا کرده، نظامی در خمسه در بخش داستان خسرو و شیرین می گوید:

وفا مردی است برزن چون توان بست

چو زن گفتی بشوی از مردمی دست بسی کردند مردان چارهسازی ندیدند از یکی زن راست بازی زن از پهلوی چپ گویند برخاست مجو از جانب چپ، جانب راست و هم او می گوید: زن از پهلوی چپ شد آفریده جج

کس از چپ راستی هرگز ندیده اما شاعرانی که پیرو قرآن و مکتب اهل بیت بوده اند، برای شخصیت زن احترام قائل بوده و از حقیقت و جنس او تعریف کرده اند: مفتون همدانی که شعرای قابل توجه معاصر است می گوید:

پسر و دختر ای رفیق یکی است جج

فرقشان در میان نبوده و نیست جای بسا بوده ناخلف پسران ججانشین مخالف پدران ای بسا دختران کز آگاهی ججپدران را کنند همراهی جگفتگوی مرا گواه آمد جپسر نوح و دختر احمد ج عارف و با بصیرتی داشتم که در آباده ی شیراز زندگی می کرد، تا پیش از مرحوم شدنش هر ساله به دیدن او می رفتم، چهره و اخلاق و کرامت و ادب و

عشقش به قرآن، و اهل بیت مرا یاد اصحاب با وفای ائمه طاهرین و دست پروردگان آن منابع خیر می انداخت.

گاهی اشعاری عارفانه و با معنی می سرود و من با خواندن او یادداشت می کردم، درباره ی زن می گوید:

کرانه ی افق زندگی نداشت فروغ ج

ج

وجود زن بدرخشید چون ستاره عشق ججیکی چو مام شبیر و شبر به صحنه ی خاک پدید گشت و بجنباند گاهواره ی عشق

چو شاه عشق از این مام عشق شیر مکید نهاد مشعل توحید بر مناره ی عشق جبگو به یار زند صد گره به حلقه زلف ج

که تا کنم من از این سبحه استخاره ی عشق ج

مفتون به پیروی از مکتب اهل بیت درباره ی شخصیت ذاتی و والای زن می گوید: جهان را روشنی افزائی ای زن ج

چراغ محفل زیبائی ای زن اگر مرد از نهاد آدم آمد جج توهم از دوده ی حوائی ای زن جنر و ماده ندارد شیر، شیر است جج چرا از بیشه ی بیرون نائی ای زن جاگر عیسی بود از جنس مردان ججتو مریم مادر عیسائی ای زن تو را زینت حیا و سادگی بس جاگر دانا اگر اعلائی ای زن جمه و خورشیدی اما آسمان وار جمه و خورشیدها میزانی ای زن جکلاس اول ما دامن توست ج که خود فرهنگ مادرزائی ای زن جنبودی گر تو دنیائی نمی بود ج پدید آورنده دنیائی ای زن مفسران اهل سنت در این که حوا همسر آدم از دنده چپ آفریده شده روایتی از مهم ترین کتابشان صحیح بخاری نقل کرده اند که از مضمون روایت برمی آید:

۱- خلقت حوا مانند خلقت آدم به طور مستقل صورت نگرفته بلکه یا یک موجود طفیلی و تبعی است.

۲- حوا از دنده ای که طبیعتاً دارای قوس و کجی است آفریده شده است.

۳- توجه داشته باشید که از دنده چپ است نه از دنده راست.

پس از وارد شدن این حدیث جعلی در تفاسیر اهل سنت رفته رفته این معنای نامناسب درباره ی این قطعه از آیه و خلق منها زوجها موجب رواج این فرهنگ شد که در وجود زن و خلقت او از چند جهت کاستی و پستی وجود دارد.

۱- از نظر خلقت و آفرینش استقلال ندارند.

۲- چون از دنده چپ آفریده شده اند ذاتاً کج هستند و اگر بخواهی آنان را به راستی و درستی سوق دهی می شکنند!

۳- چون از دنده چپ ساخته شده اند ذاتاً چپ هستند.

نگاه شیعه به دنده چپ

این برداشت غلط از آیه شریفه، که جز تحمیل یک امر باطل بر آیه نیست، و ابداً از آیه چنین مسئله ای برنمی آید و ضمیر منها به نفس واحده برمی گردد، در عصر ائمه معصومین از زبان غیر شیعه مطرح بوده است و امامان بزرگوار که آگاه به همه حقایق قرآن بودند، به شدت این مسئله را تکذیب می کردند.

صدوق که محدثی کم نظیر و مؤلف سیصد جلد کتاب بر اساس فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت است نقل می کند: زراره که یکی از راویان بزرگ و مورد توجه است از حضرت صادق (ع) درباره ی خلقت حوا پرسید و گفت: گروهی از کسانی که در جامعه ی ما زندگی می کنند می گویند: خداوند حوا را از دنده چپ حضرت آدم آفریده است، امام صادق (ع) فرمود: سبحان الله خداوند بزرگ تر از این است، آیا کسی که اینگونه نظر می دهد عقیده اش این است که

خداوند قدرت نداشت برای آدم همسری از غیر دنده او بیافریند؟ ! خدا میان ما و این نوع مردم حکم کند! !

که در تفسیر و کشف حقایق قرآن به اهل بیتی که قرآن در خانه آنان نازل شده مراجعه نمی کنند و به کژراهه می روند امام صادق (ع) بعد از آن، جریان خلقت آدم و حوا را به این ترتیب توضیح دادند.

خداوند آدم را از گل آفرید، و به فرشتگان فرمان داد در برابر او حد اعلای فروتنی را بیاورند، از آن پس حضرت آدم به قدرت خدا به خواب رفت، و خداوند در این هنگام حوا را نیز از یک قطعه گل آفرید، و پس از آن آدم از حرکت حوا از خواب بیدار شد و از جانب خدا به حوا امر شد که از آدم فاصله بگیر.

آدم نظر کرد، انسانی را در چهره ی نیکو که شباهت به چهره ی خود داشت دید و از او پرسید تو کیستی؟ او در پاسخ گفت: من مخلوقی هستم که خدا مرا به این قیافه که می بینی آفریده است.

حضرت آدم به حضرت حق عرضه داشت: پروردگارا این شخص با این چهره ی زیبا که موجب انس من شد کیست؟ خداوند فرمود: این حواست آیا دوست داری که او با تو و همراه تو و موجب انس تو باشد و با او هم صحبت باشی؟ آدم در پاسخ گفت: آری به این نعمت تو را شکر خواهم کرد.

خداوند به آدم خطاب کرد: از او خواستگاری کن! در این حال خداوند غریزه جنسی را در آدم پدید آورد، حضرت آدم گفت: پروردگارا من از تو حوا را خواستگاری می کنم، اکنون بگو: وظیفه ی من و خواست تو چیست؟

خداوند فرمود: مهریه این خواستگاری این است که معارف دین را به او بیاموزی، آدم پذیرفت خداوند صیغه عقد را میان آن دو جاری ساخت بعد از آن حضرت آدم به حوا گفت: اینک به سوی من بیا، حوا در پاسخ گفت: تو به جانب من بیا، خداوند به آدم خطاب کرد تو به سوی او برو.

ص:۲۳۷

حضرت صادق (ع) اضافه کرد: اگر چنین نبود که آدم مأمور شد به طرف حوا برود، زن ها به سراغ مردها می رفتند و خواستگاری می کردند.

این حدیث که از لحاظ سند نیز کاملاً صحیح است از جهاتی دلالت بر شأن و موقعیت و جایگاه والای زن دارد.

و نظیر این حدیث را در رابطه با آفرینش مستقل حوا نه از دنده چپ شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و بحرانی در برهان از حضرت باقر (ع) نقل کرده اند.

حدیث حضرت صادق (ع) به نقل صدوق در رابطه با موقعیت زن به چند مطلب دلالت دارد:

۱- خلقت حوا از دنده چپ حضرت آدم صحیح نیست و آفرینش حوا مانند آدم بدیع و مستقل است.

۲- توجه و معاشرت آدم با حوا در درجه اول برای انس گرفتن بود، و خداوند نیز همین را پایه و اساس برقراری ارتباط میان آنان قرار داد و موضوع انس و الفت پیش از ظهور غریزه جنسی بود.

۳- خداوند مهربان پس از جریان انس و الفت گرایش جنسی را بر آدم القا نمود.

۴- بهترین مهریه تعلیم معارف دینی است که خداوند آن را مهریه حضرت حوا قرار داد.

۵- مقتضای فطرت این است که مرد به سوی زن برود و از او خواستگاری کند و این خود یک نوع احترام و تکریم به زن است. (۱)

قرآن و شخصیت زن

در روزگاری که در تمام فرهنگ های اقوام و ملل جهان زن به عنوان یک موجود پست و طفیلی و موجودی درجه دوم مطرح بود، و تلخی و محرومیت بر

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام، ۸۰.

همه ابعـاد و زنـدگی او چه سیاسـی، چه فرهنگی و چه اقتصـاد سـایه افکنـده و مورد بـدبینی ها و آماج تهمت ها بود و از هیچ روزنه ای بر افق زندگی اش روشـنائی نمی تابید و همه درها به روی او بسته بود، خورشید اسلام طلوع کرد و افق زندگی او را کران تا کران روشن نمود. و نـدای عطوفت آمیز پیامبر رحمت وجود مقـدس محمـد مصـطفی روح نشاط و امیـد در کالبـد او دمید و راه ترقی و تکامل را به روی او از همه جهت باز کرد.

پیامبر اسـلام موقعیت با ارزش زن در اجتماع بشـری و جایگاه بلند او و شایسـتگی ها و استعدادهای فراوانی را که دست عنایت حق در وجـود این موجود بـدیع قرار داده است را گوشـزد کرد و آیه هـائی از قرآن مجیـد را در زمینه معرفی مقـام مهم زن و ارزش والای او برای مردم بیان نمود.

آن حضـرت بـا تکیه بر وحی زن را به عنوان این کهماننـد مرد یـک انسـان کامل است و شایسـته همه کمالات و کرامت های انسانی است و شایستگی خلیفه اللهی بودن را دارد معرفی کرد.

آیاتی از قبیل آیات زیر نشان گر تساوی حقیقت و هویت و ریشه وجودی مرد و زن است.

۱- وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ اَلطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً. (۱)

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را بر صـحرا و دریا مسلط ساختیم و از غذاهای پاکیزه برای آنان روزی مقرر نمودیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم.

۲- وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها: (۲)

ص:۲۳۹

۱- ۱) - اسراء ۷۰.

۲- ۲) - شمس ۷- ۱۰.

سوگند به روان انسان و آن پروردگاری که آن را متعادل و درست آفرید، و بر اساس الهام فطری راه گناه و انحراف و راه تقوا و پاکی را به او نشان داد، هر کس روان خود را از آلودگی ها پیراست و آن را رشد و کمال داد رستگار شد، و هر که آن را آلوده و ناقص نمود دچار خسران و ناامیدی از رستگاری گردید.

۳- لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ: (۱)

قطعاًما انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم می دانیم قوام هر چیزی رکن و پایه هستی آن چیز است، بنابراین مفاد آیه این است که: ما انسان را در آنچه که به انسانیت او مربوط می شود، و رکن و پایه و امتیاز خلقت اوست از قبیل عقل، فکر، اراده، و چهره و اندام، همت بلند، حبّ جمال و کمال خواهی، در نیکوترین و کامل ترین کیفیت آفریدیم.

بر اساس این آیات، خداوند همه آنچه را که بر مرد از لحاظ خلقت انسانی او داده است عیناً همان مزایا را بدون تفاوت به زن عنایت فرموده است.

کلماتی از قبیل بنی آدم، نفس، انسان، در آیات سطور قبل، بدون شک هم شامل مرد است و هم شامل زن بخشی از آیات قرآن مجید به صراحت می گویند: هر انسانی چه مرد و چه زن از دو انسان دیگر که یکی مرد و دیگری زن است یعنی پدر و مادر به وجود آمده است و هیچ فردی بر فرد دیگر جز به تقوا برتری ندارد.

جالب این است که این آیات اولاً مرد و زن را کنار هم ذکر کرده و هر یک را نیمی از وجود نسلی که از آنان به وجود می آیند می داند و ثانیاً پاداش مرد و زن را بخاطر ایمان و عمل صالح در ردیف هم ذکر می کند، و ثالثاً درجات بهشت و منزلت قیامتی آنان را که محصول ایمان و عمل صالح است مساوی می داند، و در

۱- ۱) - تین ۴.

یکی از آیات هر مرد و زن شایسته ای را مصداق حقایق اعتقادی و عملی و اخلاقی بدون آن که میان آنان تفاوت باشد به حساب می آورد.

آیات شریفه به ترتیب عناوین بالا عبارت است از:

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اَللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اَللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ: (۱)

ای مردم ما همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را به این هدف گروه گروه و قبیله قبیله قرار داده ایم که شناخته شوید، یقیناً گرامی ترین شما در نزد پروردگار با تقواترین شماست و خداوند به مراتب تقوای شما دانا و آگاه است.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ: (۲)

هر کس عمل شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد ما او را از زندگی پاک برخوردار می کنیم و پاداشش را برابر با بهترین عملش عنایت می نمائیم.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیها بِغَیْرِ حِسابٍ: (۳)

آنان که عمل شایسته انجام دهند در حالی که به خدا ایمان دارند چه مرد، چه زن وارد بهشت می شوند و بدون حساب روزی داده می شوند.

و از همه مهم تر آیه زیر است که مردان و زنان را در ارزش های معنوی یکسان و برابر ذکر کرده است:

إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِماتِ وَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِناتِ وَ اَلْقانِتِینَ وَ اَلْقانِتاتِ وَ اَلصّادِقِینَ وَ اَلصّادِقاتِ وَ اَلصّابِرِینَ وَ اَلصّابِراتِ وَ اَلْخاشِعِینَ وَ اَلْخاشِعاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِینَ وَ اَلْمُتَصَدِّقاتِ وَ اَلصّائِمِینَ وَ اَلصّائِماتِ وَ اَلْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحافِظاتِ وَ اَلذّاکِرِینَ اَللّهَ کَثِیراً وَ اَلذّاکِراتِ أَعَدَّ اَللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً: (۴)

مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان اهل صدق و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان اهل صدقه و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظکننده خود

۱- ۱) - حجرات ۱۳.

۲- ۲) - نحل ۹۷.

۳- ۳) - مؤمن ۴۰.

۴- ۴) - احزاب ۳۵.

از پلیدی ها جنسی و مردان و زنانی که بسیار خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

آن قدر ظرفیت و استعداد زن برای پذیرش ایمان ومعرفت، و انجام عمل صالح، و آراسته شدن به اخلاق حسنه گسترده و بالاست که می تواند در اندک مدتی تبدیل به انسان کامل گردد، و برای مردان و زنان با ایمان تا روز قیامت سرمشق و اسوه شود، به آیه زیر با دقت کامل توجه کنید:

وَ ضَرَبَ اَللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا اِمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ اِبْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی اَلْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِینَ (۱۱)

وَ مَرْیَمَ اِبْنَتَ عِمْرانَ اَلَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ اَلْقانِتِینَ: (۱۲) (۱)

خدا برای همه مؤمنان تاریخ تا قیامت همسر فرعون را به عنوان الگو و سرمش مثل زده، هنگامی که گفت:

پروردگارا برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از شر مردم ستمکار برهان.

و مریم دختر عمران را نیز سرمش و الگوی همه مؤمنان تا قیامت قرار داده، که دامان خود را پاک نگاه داشت و در نتیجه از روح خود در او دمیدیم و کلمات پروردگارش و کتاب های او را تصدیق کرد و از عبادت کنندگان واقعی حق و اطاعت کنندگان از فرمان پروردگار بود.

زن از نظر آفرینش جفت مرد است.

مسئله جفت بودن موجودات جهان یکی از دلایل و براهین محکم و استوار خدا شناسی است، چه این که در میان دو چیز تا یک نوع ارتباط و احتیاج به هم وجود نداشته باشد نمی توانند جفت یکدیگر باشند، و این جفت بودن دلیل آن است که آفریننده حکیم و توانا با قدرت و حکمت خود این دو موجود را با هم هماهنگ کرده تا بتوانند جفت هم باشند، لذا در این زمینه آیه شریفه را با جمله

۱- ۱) - تحریم ۱۱- ۱۲.

لعلکم تـذکرون پایـان داده است، یعنی در جفت بودن موجودات کمال دقت را به کار ببریـد تا متوجه قـدرت و حکمت خـدا گردید.

موضوع جفت بودن مرد و زن و هماهنـگ بودن این دو حقیقت والا، و این که زن طفیلی و تبعی مرد و موجود فرعی نیست در آیات قرآن با تعبیرات مختلف آمده است:

وَ خَلَقْنٰاکُمْ أَزْوٰاجاً: (۱)

و ما شما را جفت آفریدیم.

ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْوٰاجاً: (۲)

سپس خداند شما مردان و زنان را جفت قرار داد.

وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً: (۳)

خداوند به سود شما از جنس خودتان جفت قرار داد.

و در آیه ای در این زمنیه دقایقی را ذکر کرده که عقول را به حیرت و شگفتی می نشاند:

وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَيْهٰا وَ جَعَلَ بَيْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَکَّرُونَ: (۴)

و از نشانه های قدرت و رحمت و ربوبیت اوست که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد.

یقیناً در این کار شگفت انگیز نشانه هائی است برای مردمی که می اندیشند.

۱- ۱) - بنا ۸.

۲- ۲) - فاطر ۱۱.

۳- ۳) - نحل ۷۲.

۴- ۴) - روم ۲۱.

ملاحظه می کنید در آیه شریفه از زن و مرد تعبیر به جفت کرده و بعد از آن انس و الفت و مهربانی را متذکر شده است، لازم است به نحوه ارتباط دو چیز با هم که یک جفت را تشکیل می دهند توجه شود تا منظور آیه روشن گردد.

همانطور که در صنعت هنگامی که می خواهند دو قطعه متفاوت را با هم پیوند دهند، با محاسبه ویژه و مخصوصی تناسب و توازن آن دو را بر این اساس که با هم جوش بخورند، و ترکیب شوند تا هدف مطلوب حاصل گردد در نظر می گیرند، پروردگار مهربان نیز در آفرینش زن و مرد تفاوت های جسمی و روحی و احساسی آنان را به صورتی بر اساس توازن و هماهنگی به وجود آورده که میان آنان از جهاتی تجاذب حکمفرما باشد، و پیوند آنان با هم انس و الفت و وحدت و آرامش را تأمین کند و در ضمن بقای نسل را تضمین نماید.

باید توجه داشت که موضوع تفاوت میان مرد و زن در مسائل جسمی و احتیاج آنان به یکدیگر و این که طوری آفریده شده اند که هر یک تکمیلکننده آن دیگری است، و زندگی هر یک از آنان بدون دیگری با کمبود و رنج و ناراحتی رو به روست، و با این هماهنگی دقیق و ظریفی که میانشان برقرار است، یکی از عجیب ترین شاهکار خلقت و نشانه بزرگی از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان آفرینش است. (۱)

کید عظیم

نظریه پردازانی که نسبت به زن نظر منفی دارند، و همان یاوه های فرهنگ های ظالمانه قرون را درباره زن تکرار می کنند، سعی دارند از قرآن هم برای اثبات نظریه سخیف خویش شاهد بیاورند و بگویند: در این زن از نظر هویت آفرینشی

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام ۷۲.

مکـار و حیله گر و بنـد بـاز فتنه انگیز است دلیـل قرآنی داریم و آن دلیـل این آیه است که قرآن دربـاره مکر زنان اعلام کرده است:

إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ: (۱)

بی تردید مکر و نیرنگ شما زنان عظیم و بزرگ است ولی درباره مکر شیطان این موجود شریر و رجم شده گفته است:

إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً: (۲)

یقیناً مکر شیطان و حیله و نیرنگش ضعیف است.

این دسـتاویز غلـط و برداشت نادرت را نسـبت به همه زنان علامه طباطبائی در المیزان به این صورت پاسـخ دنـدان شـکن داده است.

آیه شـریفه إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطانِ کانَ ضَـعِیفاً در ضمن آیات جهاد است، و خداوند با دادن وعده ثواب ها و فضیلت ها مسلمانان را فرمان جهاد می دهد و در این رابطه تأکید کرده سپس می فرماید:

اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَلطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ اَلشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطانِ کانَ ضَـعِیفاً: (۳)

مؤمنان در راه خـدا جهاد می کنند، و کافران در راه طاغوت به جنگ برمی خیزند، شـما ای مؤمنان با دوسـتان شـیطان بجنگید که بی تردید کید و نقشه شیطان ضعیف است.

خداونـد در این مورد، از این جهت طرح و کیـد شـیطان را ضـعیف به حساب آورده که در راه تقویت راه کارهای طاغوت در برابر راه خـدا قرار گرفته، و این مسـئله بسـیار واضـح است که حیله و مکر شـیطان که در راه تقویت طـاعوت به کار رفته و می رود، هر چند نسبت به پیروان شیطان چشم گیر و قوی است ولی در

۱- ۱) - یوسف ۲۸.

۲- ۲) - نساء ۷۴.

۳- ۳) - نساء ۷۴- ۷۶.

برابر قدرت بی نهایت حضرت حق و نصرت و یاری او نسبت به رزمندگان در راه خدا ضعیف و بدون کاربرد است.

سپس علامه طباطبائی اضافه می کند: و اما معنای جمله

إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ:

یعنی مکر و حیله شما زنان بزرگ است که در داستان حضرت یوسف آمده است این است که باید با دقت توجه نمود که چه زنانی در این جمله مورد خطاب هستند و گفتار، گفتار کیست؟

روشن است که این جمله مربوط به جریان حضرت یوسف است پس از این که زلیخا همسر عزیز مصر طرح و نقشه ای برای جذب یوسف به سوی خود کشید و در این زمینه نقشه و مکر او، که نقشه یک زن هوس ران و مشرک بود فاش شد و شوهرش به مکر و حیله آن زن آگاهی یافت، و خطاب به زلیخا و همدستانش از زنان مشرک و آلوده قلب مصر گفت:

إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ:

باید به دقت توجه کرد که از آیات قبل از این جمله معلوم می شود گروهی از زنان هوسران مصر و درباری منش آن کشور که جز عیش و عشرت و هوسرانی چیزی از زندگی نمی دانستند نقشه جلب یوسف را به خود داشتند و یوسف برای مصونیت خود از مکر و نقشه آنان به خداوند قهار پناه برد و گفت:

وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ:

پروردگارا اگر مکر و حیله و نقشه خائنانه این هوس رانان را از من برنگردانی نقشه و حیله آنان کارگر خواهد افتاد.

فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ: (۱)

خداوند مهربان دعای یوسف را مستجاب کرد و کید و نقشه هوس بازان مصری را از یوسف برگرداند خدا شنونده دعا و دانای به امور است.

ص:۲۴۶

۱- ۱) - یوسف ۳۴.

در تمام این عبارات مرجع ضمائر فقط همان گروه از زنان مصری است و بنابراین در عبارت إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ : نیز بنابر دلایل و شواهدی که ذکر شد مورد خطاب فقط زنان مصر هستند نه دیگر زنان. (۱)

پس این برداشت از قرآن مجید که منظور از إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ: همه زنان دنیا و این مخلوق خاص است می باشند برداشت نادرست و اشتباه است.

روی این حساب این حربه تبلیغاتی بر ضد زنان که کید و مکر آنان را از کید شیطان بزرگ تر قلمداد کردن و تمام نقشه های مکارانه دنیا را در مکر زنان خلاصه نمودن و آن را بر عهده همه زنان جهان در هر عصر و زمان و در هر منطقه و مکان انداختن اشتباهی است بزرگ و تهمتی است ناروا و نسبت دادن آن به پروردگار در حالی که سخن عزیز مصر است نیز اشتباه فاحش و بزرگی است.

امام خمینی رضوان الله علیه در نظریه نسبت به زنان شایسته می گوید: اگر زنان شجاع و انسان ساز از ملت ها گرفته شود، ملت ها به شکست و انحطاط کشیده می شوند.

من فکر می کنم آنان که از فرهنگ های جاهلی نسبت به زن اندیشه و فکر گرفته اند، و به همین خاطر همه زنان را از ابتدای آفرینش زن تا پایان کار موجود شریر، طفیلی، دارای روح شیطانی، مکار، حلیه گر می دانند اگر به خود زحمت مطالعه در حیات زنانی که قرآن از آنان یاد کرده، و در تاریخ انسانی مطرح اند بدهند، از باب نمونه در زندگی سراسر کرامت حوا، مادران انبیا، به ویژه مادر موسی، آسیه همسر فرعون، مریم کبری، و برتر از همه صدیقه طاهره فاطمه زهرا آن منبع عصمت و طهارت، خدیجه کبری، زینب سلام الله علیها، رباب همسر

۱- ۱) - المیزان ج ۱۱، ص ۱۵۹.

بزرگوار حضرت سید الشهداء و زنانی که حیات آنان در شش جلد ریاحین الشریعه و اعلام النساء اتلیدی و چند جلد زنان قهرمان آمده مطالعه کنند از فکر شیطانی خود و قضاوت های نابجا و باطلشان دست برداشته و دیدی مثبت نسبت به این نعمت الهی و مکمل زندگی مرد، و تربیتکنندگان انسان های والا پیدا می کنند.

صدوق در کتاب پر قیمت خصال روایت می کند:

«ان النبی قال: اشتاقت الجنه الی اربع من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و خدیجه بنت خویلد زوجه النبی فی الدنیا و الآخره و فاطمه بنت محمد:»

پیامبر فرمود: بهشت مشتاق چهار زن است:

مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، و خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر، و فاطمه دختر محمد،

زنان شایسته از دیدگاه اسلام

فرهنگ پاک اسلام با طلوع نبوت پیامبر عظیم الشأن به عنوان دانشگاهی انسان ساز با درسها، و مقررات ملکوتی اش در زندگی مرد و زن جلوه کرد، مردان و زنانی که بر اساس خردورزی، و فکر و اندیشه و تفکر و تعقل در سایه پر مهر این دانشگاه قرار گرفتند به ارزش های ملکوتی و انسانی آراسته شده و از امور پست و آنچه درخور انسان و انسانیت نیست پیراسته گشتند.

در این زمینه پس از قرآن مجید، پیامبر و اهل بیت ارزش ها و مکرمت هائی که به زن مقام و منزلت می دهد و او را تا جوار قرب حضرت حق می برد بیان کردند که البته هر زنی با بینش و درایت و با انتخاب و اختیار خود آراسته به آن ارزش های والا شود مورد توجه خدا و پیامبر و اهل بیت قرار می گیرد، در این

ص:۲۴۸

زمینه به پاره ای از روایات که به صورتی کلی از زنان دارای ارزش های معنوی تعریف شده اشاره می کنم.

این گونه روایات به طور اغلب در کتاب هائی چون وسائل الشیعه، جامع احادیث الشیعه، بحار الانوار، محجه البیضاء آمده است.

«قال رسول الله خیر نسائکم الولود الودود العفیفه العزیزه فی اهلها، الذلیله مع بعلها المتبرجه لزوجها الحصان علی غیره التی تسمع قوله و تطیع امره و اذا خلا بها بذلت له ما یرید منها. . . .»

پیامبرخدا فرمود: خوب ترین زنان شما زنی است که بسیار فرزند آورد، بسیار دوستدار شوهر و فرزند باشد، از صفت با ارزش پاکدامنی برخوردار باشد، در نزد قوم و قبیله اش سرفراز و با عزت و نسبت به شوهرش رام و مطیع باشد، فقط برای شوهر خود آرایش نماید، و نسبت به غیر شوهرش در قلعه عفت و حفظ دامن به سر برد، چون شوهر با او خلوت نمود به هر صورت که شوهر در لذت بری از او می خواهد در اختیار شوهر باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ما استفاد امرء مسلم فایده بعد الاسلام افضل من زوجه مسلمه تسره اذا نظر الیها، و یطیعه اذا امرها، و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و مالها:»

مرد مسلمان پس از اسلام فایده و منفعتی بهتر از همسر مسلمان نصیب او نشده، همسری که چون به او نظر کند خوشحال و مسرور شود، و چون شوهرش به او فرمان دهد اطاعت نماید، و هر گاه شوهر از او غایب شود وجود خودش را در حصن حصین عفت حفظ نماید، و از مال شوهر مراقبت کند که بی جا مصرف نگردد.

ص:۲۴۹

و آن حضرت فرمود:

«من سعاده المرء الزوجه الصالحه:»

از خوشبختی مرد همسر شایسته است.

امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«خیر نسائکم الطفهن بازواجهن و ارحمهن باولادهن:»

بهترین زنان شما با ملاطفت ترین آنان نسبت به شوهر و مهربان ترین آنان نسبت به فرزندانشان هستند.

جهان را نعمتی بهتر ز زن نیست

ز زن مطبوع تر گل در چمن نیست ز نعمت های گوناگون به از زن سر خوان طبیعت بی سخن نیست در این محنت سرا ماهرتر از زن جطبیب رفع اندوه و محن نیست نبی فرموده چیزی جز زن و عطر زدنیای شما مطبوع من نیست سخن واضح بگویم مرد بی زن جچراغش قابل افروختن نیست نباشد عیش مردی را که زن نیست ججهان بی زن کم از بیت الحزن نیست ج

زنان متکی به فرهنگ غیر حق

به این نکته باید توجه داشت که دختران و زنانی که در هر دوره به خاطر شهوات حیوانی، احساسات غریزی از صراط مستقیم الهی جدا، و به فرهنگ ضد حق می پیوندند، یا از ابتدا به خاطر انحراف خانوادگی روی به دین خدا نمی آورند، و در گناه فساد دست و پا می زنند و به مظالمی که فرهنگ ها در طول قرون برای بهره برداری جنسی و التذاذ از وجود زن تن می دهند، انسانیت انسانی را از خود سلب نموده و از نظر پیامبر و اهل بیت جزء امت اسلامی و از افراد مسلمان به حساب نمی آیند و پیامبر و اهل بیت در روایات زیادی که از وضع آنان

به ویژه در قرن های بعد از خودشان خبر داده اند از آنان و مردانی که آنان را به اسارت شهوات حیوانی خود در آورده، و از فرهنگ هائی که آنان را از حجاب و پوشش و عفت وعصمت و طهارت و پاکی درآورده و در لجن زار غرائز آزاد و بی بند و باری انداخته اند بیزاری جسته و همه آن زنان و مردان را مخرب تربیت، و عامل شیوع فحشا و منکرات دانسته و محکوم به عذاب قیامت و کیفرهای سنگین عرصه محشر به حساب آورده اند.

اینان باید بدانند که پیامبر بزرگ اسلام با کمک قرآن، و نقشه های سعادتبخش سنت، زمینه بی نظیری را برای نجاتشان از فرهنگ های شیطانی فراهم آورد، و راه خیر دنیا و آخرت را به رویشان باز کرد، و عرصه اسلام را برای رشد و کمال آنان و به ثمر نشستن درخت وجودشان ارائه فرمود، و در این جهت حق عظیمی بر آنان پیدا کرد، ولی اینان با نپذیرفتن قوانین و ارزش های رهائی بخش اسلام حقوق قرآن و پیامبر را پایمال کرده و به شیطان و شیطان پرستان خدمت قابل توجه و بی جیره و مواجب نموده اند! !

من در زمینه عمل اینگونه زنان که فریب مکتب های شیطانی و به ویژه فرهنگ اروپا و آمریکا را خورده و خویش را در خانه و کوچه و بازار و پارک و وسائل نقل و انتقال از قبیل ماشین، قطار، هواپیما با صد قلم آرایش و با لباس های محرک غرائز در معرض دید همگان قرار می دهند، و جز خسارت برای جوانان عزب و مردان زن دار و آلوده کردن محیط ببار نمی آورند به چند روایت مهم که نشان دهنده غیب گوئی اهل بیت و خبر دادن به قول معروف از اوضاع آخر الزمان است اشاره می کنم باشد که برای بی بند و باران و فراریان از فرهنگ خالقشان حضرت حق مایه ی پند گرفتن و عبرت، و زمینه بازگشت به اصالت و نجابت و عفت و طهارت و پاکی و درستی باشد.

ص:۲۵۱

در کتاب با ارزش مکارم الاخلاق، و من لا یحضره الفقیه و باب نکاح وسائل با سند متین از اصبغ بن نباته روایت شده که می گوید: از امیرمؤمنان (ع) شنیدم می فرمود:

«تظهر فی آخر الزمان و اقتراب الساعه و هو شر الازمنه نسوه کاشفات عاریات کاسیات متبرجات، عن الدین خارجات، و فی الفتن داخلات، و الی الشهوات مائلات، و الی اللذات مسرعات، مستحلات للمحرمات فی جهنم خالدات:»

در آخر الزمان و نزدیکی قیامت که بدترین زمان هاست زنانی پیدا می شوند با سر و روی و موی باز، و بدون پوشش از مظاهر زیبائی بدن، زینت کرده به لباس های رنگارنگ و جالب توجه، خارج از دین، و غرق شده در فتنه، و رغبتکننده و شتاب ورز به شهوات و لذات بی مهار، حلال شمارنده محرمات الهی، که این گونه زنان به خاطر این بی بند و باری و فسق و فسادی که دارند در دوزخ ابدی و همیشگی اند!

در بحار الانوار مرحوم مجلسی آمده: ابن مسعود از رسول خدا (ص) روایت می کند:

«سیأتی زمان یتبرجن النساء و زیهّن کزّی الملوک الجبابره. . . .»

زمانی بیاید که زنان در همه جا و نزد همه کس خود را به انواع وسائل آرایش و لباس های آن چنانی می آرایند و روشی چون روش شاهان ستمکار دارند.

در توضیح روایت باید گفت: اینگونه زنان همانند زنان غرب بازی گر میدان سیاست های شیطانی و احزاب می شوند، از فرط هواپرستی هر روز به رنگ و شکل تازه ای در می آیند، و مقاله ها در تحقق کشف حجاب و فرهنگشان می نویسند، و شب و روز به عنوان مطالبه آزادی و حقوقی که خود حقوق می دانند با ارکان دولت ها سر و سرّ برقرار می نمایند، و بی حجابی و آزادی مطلق را از حقوق حقه خود می شمارند!

در کتاب جامع الاخبار و بحار مجلسی حدیثی طولانی از رسول خدا روایت شده که در بخشی از آن حدیث آمده:

زمانی بیاید که در آن زمان دیده نشود جز حاکم ستمکار، و ثروتمند بخیل، و نیازمند دروغگو، و پیرمرد بد عمل، و دانشمند مال دوست، و جوانان بی حیا، و زنان نادان، سپس در دنباله حدیث می فرماید:

«قلّ الوفا، و شاع الزنا، و تزین الرجال بثیاب النساء و سلب و سلب عنهن قناع الحیاء. . .»

وفای به عهد و پیمان نسبت به خدا و خلق کم شود، زنا زیاد و فراوان گردد، مردان خود را به لباس های ویژه زنان بیارایند، فرهنگ های ضد خدا، حجاب و پوشش را از زنان بردارند، و زمینه اختلاط آنان را با مردان و عیش و نوش شبانه تا صبح را فراهم آورند.

فخر الاسلام که کشیش مسیحی بود و پس از مطالات دقیق در دین خدا به تشیع گرائید و از علمای بزرگ عصر قاجاریه و ساکن تهران شد، و پس از فوت در کنار مقبره شیخ صدوق دفن شد و کتاب بسیار مهمی در اثبات حقانیت اسلام در چند جلد نوشت، در کتاب بیان الحق از پیامبر اسلام روایت می کند:

«یکون فی آخر الزمان رجال یرکبون المیائر حتی یأتو ابواب المساجد، نسائهم کاسیات عاریات علی رؤسهن کاسنمه البخت العجاف. . .»

در آخر الزمان مردانی هستند که بر سیارات موج زننده سوار شوند و تا در مساجد بیایند زنانشان با روی و موی برهنه اند، لباسشان از نازکی بدن نماست! ! موهای سرشان چون کوهان شتر نجاتی است.

مرحوم حاج شیخ ذبیح الله محلاتی که عالمی فرزانه، دلسوز و مؤلف بیش از صد جلد کتاب مفید بود، و من سالها با آن بزرگوار معاشر و هم صحبت بودم

ص:۲۵۳

می فرمود من مصداق این روایت را در یک روز جمعه در بصره دیدم، مشاهده نمودم بسیاری از مردم در مسجدی که در محله سمیر بصره بود با اتومبیل و موتور سیکلت و دوچرخه که باید گفت از نظر ویراج دادن و به اینطرف و آن طرف خیابان مایل شدن موج زننده هستند برای نماز آمدند، ولی زنان و دختران جوانشان که در آن مرکب ها بودند با سر و روی برهنه و لباس بدن نما خودنمائی می کردند، و زنان مسن آنان که احدی، رغبت به آنان ندارد، با چادر و روبند و نقاب بودند.

از رسول الهی روایت شده:

«سیأتی زمان علی امتی لا یبقی من الاسلام الا رسم و لا من الایمان الا اسم و لا من القرآن الا درس، دینهم دنانیرهم و هوائهم آلتهم، ونساءهم قبلتهم:» (۱)

روزگاری بر امتم بیاید که از اسلام جز نوشته ای و از ایمان جز نامی، و از قرآن جز درسی باقی نماند، دین آنان ثروتشان، و خواسته آنان شهوتشان و قبله آنان زنانشان می باشد!

قبله بودن زن به این است که بر شوهر مسلط باشد، و او را تسخیر کرده و خواسته های غیر منطقی و نامعقولش را که همه ضد دین و غیر اخلاقی است بر او تحمیل نماید.

پیامبر در حدیث بسیار مهم می فرماید:

«سیأتی علی امتی تحل لهم الغروبه و الرهبانیه و ان تلد المرأه حیةً خیر من ان تلد الولد:»

زمانی بر امتم بیاد که غروبت و رهبانیت بر آنان حلال شود، و اگر در آن زمان زن مار بزاید بهتر از این است که فرزند بزاید.

۱- ۱) - کشف الفرور ۲۹۴.

پیامبر در دنباله آن می گوید:

«اذ ارأیت الفسق قد ظهر و اکتفی الرجال بالرجال و النسأ بالنساء و علت الفروج علی السروج، و رأیت النساء یتخذن المجالس کما یتخذها الرجال و یتکلمون فی حقوق النساء:» (۱)

زمانی که غروبت و رهبانیت حلال است، آن زمانی است که دیدی هر فسقی و گناه و معصیتی آشکار و عمومی می شود، و همجنس بازی میان مردان و زنان شایع می گردد، و زنان به رانندگی مرکب ها روی می آورند، و می بینی که زنان مانند مردان تشکیل جلسه می دهند و برای خود آزادی و حق رأی و ورود به انواع مراکز سیاسی را خواستار می شوند.

مرحوم حاج ملا ـ هاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ از علامه مجلسی از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«یا مفضل ان فی حوالی الری جبلا اسود یبتنی فی ذیله بلده تسمی بالطهران و هی دار الزوراء التی تکون قصورها کقصور الجنه و نسوانها کالا ـ حور العین، و اعلم یا مفضل انهن یتلبسن بلباس الکافر و یتزیین بزی الجبابره و یرکبن السروج و لا ـ یتمکن لازواجهن و لا تکفی مکاسب الازواج لهن، فیطلبن الطلاق منهم و یکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال فانک ان ترید حفظ دینک فلاتسکن فی هذه البلده و لا تتخذها مسکنا لانها محل الفتنه و فرّ منها الی قله الجبال و من الحجر الی حجر کالثعلب باشباله:»

ای مفضل در حوالی ری کوه سیاهی است که در دامه آن شهری ساخته می شود به نام طهران شهری بسیار وسیع که ساختمان هایش مانند کاخ های

۱- ۱) - الزام النواصب.

بهشت است، و زنانش چون حور العین، ای مفضل بدان که زنان آن شهر لباس های کافران را می پوشند، و چون ستمکاران زندگی می کنند، بر مرکب ها سوار می شوند، و از شوهرانشان تمکین نمی کنند، چون کسب شوهرانشان پر خرجی و هزینه آنان را تأمین نمی کند، درخواست طلاق می نمایند تا در آغوش مردی قرار گیرند که مخارج لباس و آرایش و رفت و آمدنشان را تأمین کند، هم جنس بازی در فاسقان و بی دینان آن شهر برقرار می گردد! ! مردان خود را در لباس و زینت چون زنان می آرایند، و زنان خود را شبیه مردان می نمایند.

مفضل اگر حفظ دین خود را می خواهی در این شهر سکونت مگیر چون محل فتنه است، از آن شهر به سوی قله کوه ها فرار کن و از سنگی به سوی سنگ دیگر بگریز، چون روباهی که فرزندانش را برمی دارد و از محل حادثه به جای امنی فرار می کند.

این بود نمونه روایاتی که پیامبر و امامان درباره ی زنان بی دین پیش از وقوع این مفاسد خبر داده اند، و آنان را به خاطر جدا بودن از حقایق دینیه و مسائل الهی و حلال و حرام حق منبع شر و فساد و گناه و معصیت معرفی نموده اند.

در برابر اینان در هر دوره ای زنانی هستند که پای بند دین، و ملازم حق، و رعایتکننده حقوق همسر و خانه و فرزندان هستند که در سطور گذشته ملاحظه کردید مورد تعریف و ستایش قرآن مجید و پیامبر و ائمه ی طاهرین هستند.

اروپا از اواخر قرن نوزده با بیرون آوردن دختران و زنان از خانه، و رفع حجاب از آنان، و مشغول کردنشان به هر گونه شغل و به ویژه مشاغلی که مناسب شخصیت آنان نبود، و آزاد گذاردن آنان برای افتادن در هر فسق و فجوری، و زمینه سازی برای آنان در جهت ارضاء شهوت رانان هر مجلس و محفلی، و اداره کردن کاباره ها و جلسات عیش و عشرت به وسیله این جنس لطیف، و کشانیدن دختران و زنان به بازی در فیلم ها با عریانی و نیمه عریانی و

لباس های مبتذل و شهوت انگیز، جنایات هولناکی بر آنان روا داشت و ستمی بی نظیر بر آنان تحمیل نمود.

اگر زنـان بـا رعایت حجاب و عفت و عصـمت و پاک دامنی با مشاغلی چون آموزگاری، خیاطی، طبابت، جراحی، گلـدوزی، آرایش گری، پرستاری آن هم نسبت به هم جنسـان خودشـان و در حـدی که به حقوق شوهران و فرزنـدانشان لطمه ای وارد نمی شد مشغول بودند این همه فساد و بی بند و باری و آلودگی رواج پیدا نمی کرد، متأسفانه فرهنگ منحط غرب نسـبت به زنان به مشرق هم سرایت کرد، و گروهی از دختران و زنان به تقلیـد از آن فرهنگ شیطانی روی آوردنـد و چه بلاها به سر خود و مردانشان و مردان جامعه نیاوردند! !

دانشمندان غرب و شرق که از انصاف برخوردارنـد از وضع آشـفته زنان به نگرانی سخت دچار شدنـد تا جائی که برخی از دانشمندان غرب آرزوی بازگشت زنان را به خانه برای خانه داری صحیح و حفظ حقوق شوهران و تربیت فرزندان را کردند و این آرزو را علمای پس از آنان هم به ارث بردند و هنوز این آرزو در دل های صاف وجود دارد.

اگوست کنت در کتاب النظام السیاسی می گوید: دوره ی انقلاب ها و امواج اجتماعیه در این عصر ایجاد ضلالت و گمراهی و مشتی خیالات بر حالت اجتماعی زنان نمود، ولی قانون طبیعی که این عنصر لطیف را به زندگی دائمی منزلی تخصیص می دهد تغییر نکرده، و این قانون در اعلی مرتبه درستی و کمال است، و حکمرانی خود را نسبت به جامعه ای که می خواهد سالم بماند دارد.

تولستوی می گوید: بر مرد به خاطر صلاح و سعادت جامعه لازم است، وضع زن را مراقبت نموده، و او را در خانه که عرصه آزادی وسیعی است حفظ نماید تا از اختلال نظام زندگی و از هم پاشیدن خانه و خانواده ایمن گردد.

ص:۲۵۷

فیلسوف بزرگ ابن سینا می گوید: بر مرد ضروری است که هسمرش را به تربیت اولاد شایسته و تدبیر خانه و خدمات مثبت در چهارچوب زندگی مشغول کند و وسایل و زمینه پوشش و حیای او را فراهم نماید، چه این که اگر زن بیکار و آسوده خاطر بماند قهراً رغبت به لهو و لعب و اسراف در زینت می کند و به این خاطر از وظیفه و مسئولیت طبیعی خود خارج می شود و با کرامت مرد و حقوق او به مخالفت برمی خیزد، مسلماً ضعف تفکر و اندیشه و ظرافت وجدان، و قوای جسمی و روحی او طبعاً میل به نمایش جمال و آرایش و زینت پیدا می کند، و خدمت شایسته به مرد را حقیر و ناچیز می شمارد و بر احسان های او توجهی نکرده و ارزشی قائل نمی گردد.

از حکیمی پرسیدند چه چیز تو را به این درجه از کمالات رسانید؟ حکیم گفت همسرم با قبول زحمت کارگردانی خانه و انجام وظائف لازمش در امن نمودن زندگی و توجه به تربیت اولاد، به من آرامش داد، و از دغدغه نسبت به امور خانه راحتم گذاشت، و من از برکت وجود او با خیال آسوده مشغول تحصیل شدم، از این جهت به این برجستگی و مقام رسیدم. (۱)

منابع کمال ایمان در جنس زنان

همانطور که در سطور گذشته نوشتم و شواهدی از قرآن و روایات آوردم، استعداد و ظرفیت زن در پذیرش حقایق الهیه و معارف ملکوتیه، و به ثمر نشاندن شجره وجودش با کمک ایمان و اخلاق و اعمال صالحه با مرد برابر است، و به هر مقام معنوی و ملکوتی و منازل و درجات انسانی و پاداش ها و ثواب های اخروی مرد می رسد قطعاً زن هم می رسد، و در این زمینه هیچ تفاوتی بین مرد و

۱- ۱) - کلمات بزرگان از کتاب کشف الغرور ص ۲۴۲ با تصرف در عبارات نقل شد.

زن نیست، در این بخش فقط به چند نمونه از این گونه زنان که تا قیامت اسوه و سرمشق جامعه نسوان هستند اشاره می کنم:

رباب همسر حضرت حسین

او شخصیتی ایمانی، اخلاقی، و قهرمان وفاداری و کرامت، و دارای عظمتی خاص و مقامی والا در صدق و صفا و مادری کم نمونه در جهت مادری، و همسری کم نظیر در جهت همسرداری بود.

پدرش امرء القیس از شخصیت های معروف و مشهور زمان خودش بود که در روزگار حکومت عمر بن خطاب از مسیحیت به آئین مقدس اسلام گروید، و از جان و دل تسلیم حق شد، و مدینه را برای ادامه زندگی خود خانواده اش انتخاب کرد.

امرء القیس سه فرزند دختر داشت که از شدت عشق به امیرمؤمنان یکی از دخترانش را به امام عارفان و اسوه عاشقان و یعسوب دین امیرمؤمنان تزویج کرد و دختر دوم را به عقد حضرت مجتبی و دختر سوم به نام رباب را به عقد حضرت سیدالشهداء درآورد. (۱)

هشام کلبی تاریخ نویس مشهور درباره ی رباب می گوید: «کانت من خیار النساء و افضلهن:» (۲)

رباب از بهترین و برترین زنان بود.

رباب از حضرت حسین دارای دو فرزند عالی مقام یکی دختر به نام سکینه و یکی پسر به نام عبدالله یا علی اصغر شد.

۱- ۱) - انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۹۵.

۲- ۲) - الاغانی ج ۱۶ ص ۱۴۱.

علی اصغر در سن شش ماهگی در شدت تشنگی در آغوش حضرت حسین به تیر حرمله به شهادت رسید، و گل سرسبد همه کودکان جهان و به اعتقاد پاکان به مقام باب الحوائجی دست یافت!

سکینه در حادثه کربلا حاضر بود، و بنا به قول حضرت حسین به مقام انسلاخ رسید، و از بهترین زنان اهل بیت در کربلا بود و بعداً به خاطر کمالات و مقامات معنوی اش در صف زنان بزرگ اهل ایمان قرار گرفت.

وفاداری و صفای حضرت رباب نسبت به حضرت سیدالشهداء در حد فوق تصور بود تا جائی که حضرت حسین از اظهار و اعلام این وفاداری و صمیمیت به زبان نثر و شعر دریغ نمی کرد!

لعمرک اننی لاحب دارا

نحل بها سکینه و الرباب جاحبهما و ابذل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب (۱)به جانت سوگند من خانه ای که در آن سکینه و رباب اقامت دارند دوست دارم. آنان را دوست دارم و همه ثروتم را به پای آنان می ریزم و هیچ سرزنشکنندهای نباید مرا در این زمینه سرزنش کند.

اسماء بنت عمیس

این زن با کرامت، و منبع اصالت و شرافت، و دارنده ی عظمت معنوی در همان روزهای اول بعثت که هر مسلمان می شد، از طرف مشرکان مکه به انواع بلاها دچار می گشت نزد پیامبر اسلام آمد و حق را از جان و دل پذیرفت و با آن حضرت در جهت وفاداری به مقام نبوت و ثابت ماندن در صراط مستقیم بیعت

۱- ۱) - البدایه و النهایه ج ۸ ص ۲۱۲.

کرد، و سال پنجم بعثت با شوهر بزرگوار و مجاهد و مؤمنش جعفر طیار و نزدیک به هشتاد نفر از مردان و زنان مؤمن برای حفظ دین خود از مکه به حبشه مهاجرت کرد و پس از سیزده سال اقامت در دیار غربت، و تحمل رنج و مشقت در سال هشتم هجرت در روز فتح قلعه های خیبر و پیروزی ارتش اسلام بر یهود عنود به مدینه بازگشت.

اسماء خبر شهادت همسر بزرگوارش جعفر را از زبان پیامبر در حالی که آن حضرت از دیدگان مبارکش اشک جاری بود شنید و آن حادثه دردناک را به خاطر خدا تحمل نمود، و با کمال محبت و درایت به تربیت یتیمان جعفر همت گماشت.

این زن فداکار روزی هم خبر شهادت مظلومانه فرزند جوان با کرامتش محمدبن ابوبکر را که در اوج جوانی در سن بیست و هفت سالگی از طرف امیرمؤمنان به استانداری مصر منصوب شد و پس از شهادتش جنازه اش را میان پوست الاغی گذارده و سوزانده بودند شنید ولی به خاطر خدا و در راه خدا استقامت ورزید و ذره ای تزلزل در ایمان و عملش پدیدار نشد!

او به مقام با عظمت ولایت امیرمؤمنان ایمان کامل داشت و نسبت به آن حضرت و اهل بیت از معرفت بالائی برخوردار بود و به همین خاطر به خانه امیرمؤمنان رفت و آمد داشت و زمان بیماری حضرت زهرا به پرستاری و مراقبت دلسوزانه از آن حضرت اشتغال داشت. او روزی به عنوان یک افتخار معنوی به حضرت سجاد عرضه داشت:

قبلت جدتک فاطمه بالحسن و الحسین

من هنگام ولادت دو فرزند فاطمه زهرا حسن و حسین قابلگی کردم.

این زن با کرامت و خودساخته و آراسته به کمالات معنوی در فراگیری علم و دانش و آشنائی با فرهنگ اسلام و در بهره گرفتن از محضر پیامبر سر از پا نمی شناخت، تا جائی که به مقام والائی از علم و دانش دست یافت.

علمای بزرگ اسلام مانند مجلسی اول ملامحمدتقی و فیض کاشانی و ابن عبدالبر و ابن حجر عسقلانی مقام ارزشمند این بانوی کم نمونه را ستوده اند.

او به دنبال استفاده از دریای دانش پیامبر و کوشش شبانه روزی اش به مرتبه ای از معرفت دینی رسید که شوهرش جعفربن ابی طالب و فرزندانش عبدالله و محمد و سعید بن مسیب و عبدالله بن عباس و افراد دیگری از بزرگان و نخبگان از او احادیث مهمی نقل کرده اند و در حقیقت در محضر نورانی این زن به افتخار اخذ حدیث نائل شدند، یکی از احادیثی که از او روایت شده این است:

شیخ با کرام صدوق با درایت در کتاب با ارزش خود من لا یحضره الفقیه می نویسد:

اسماء دختر عمیس روایت می کند، روزی پیامبر در حالی که سرش روی دامن علی بود به خواب رفت و خواب آن حضرت تا غروب آفتاب ادامه یافت در حالی که امیرمؤمنان نماز عصرش را نخوانده بود، هنگامی که پیامبر بیدار شد و از این موضوع مطلع گردید، دست به دعا برداشت و گفت: خدایا علی در حال اطاعت تو و پیامبرت بوده اکنون خورشید را برای او بازگردان، اسماء می گوید: من با دو چشم خود دیدم به قدرت حق خورشید بازگشت و آنگاه علی (ع) وضو گرفت و نمازش را در ظرف عصر خواند و سپس خورشید غروب کرد. (۱)

ام سلیم بانوی دانش و اخلاق و مجاهدت

گروهی از مورخان و رجالنویسان بزرگ از علمای شیعه و اهل تسنن این بانوی با فضیلت و دانشمند و مجاهد را از راویان حدیث از رسول خدا (ص) نوشته اند و او را مورد تمجید و تکریم قرار داده اند.

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام۱۱۰.

شیخ طوسی در رجال خود، علامه مامقانی در تنقیح المال و ملاعلی علیاری در بهجه الآمال و علامه اردبیلی در جامع الرواه و ابن اثیر در اسد الغابه و ابن حجر عسقلانی در الاصابه او را از یاران و اصحاب ممتاز رسول خدا و راوی حدیث از آن بزرگوار شمرده اند و عبدالله بن عباس را یکی از شاگردان او به حساب آورده اند، مرحوم امین در کتاب اعیان الشیعه می نویسد:

«و روت ام سلیم عن النبی احادیث و کانت من عقلاء النساء.» (۱)

ام سلیم از پیامبر احادیثی روایت کرده و از زنان خردمند بوده است.

او در مرتبه ای از فضل و تقوا بود که گاهی پیامبر به منظور تفقد و احوال پرسی به خانه او می رفت، و او برای حضرت غذا فراهم می کرد و آن حضرت می فرمود: من نسبت به این زن باید لطف و مهربانی داشته باشم زیرا علاوه بر موقعیت علمی اش، برادر و پدرش با من در جهاد شرکت کرده و به شهادت رسیده اند.

همسر او ابوطلحه زید بن سهل انصاری است که در همه جنگ ها مانند بدر، احد، خندق، خیبر و حنین شرکت داشته و از مجاهدان و شجاعان زمان پیامبر بود، او زمانی که به خواستگاری ام سلیم آمد و آن موقع کافر و بت پرست بود و از ثروت و شهرت برخورداری داشت، ام سلیم در پاسخ او گفت: من با این شرط با تو ازدواج می کنم که اسلام اختیار کنی و مهریه و صداق من هم همان اسلام آوردن توست و از تو درهم و دیناری نمی خواهم، و ابوطلحه پذیرفت و این ازدواج با مهریه ی مسلمان شدن کافر تحقق یافت!

ام سلیم بانوی شجاع و دلاوری بود، در جنگ های اسلام با کفر در رکاب پیامبر شرکت می کرد، در جنگ احد به تشنگان آب می داد و مجروحین جنگی را

۱- ۱) - اعیان الشیعه ج ۳ ص ۴۷۹.

مداوا می کرد، در جنگ حنین در حالی که فرزندی در رحم داشت شرکت نمود، و خنجری در دست گرفته می گفت: این اسلحه را به دست گرفته ام تا اگر کسی از مشرکین نزدیک من بیاید شکم او را پاره کنم و نهایتاً رفتار او در این جنگ به گونه ای بود که مورد تحسین پیامبر قرار گرفت.

فرزند نوجوانش ابو عمیر که به شدت مورد علاقه او و شوهرش ابوطلحه بود بیمار شد، و زمانی که ابوطلحه در خانه نبود بر اثر سختی مرض از دنیا رفت، هنگام شب که ابوطلحه به خانه آمد و خواست کنار بستر نوجوانش به احوال پرسی برود ام سلیم گفت: او آرمیده و در حال استراحت است، و سپس برای شوهر خسته از کار برگشته سفره غذا پهن کرد، و پس از صرف شام با شوهرش به بستر رفتند در ضمن گفتگو به شوهرش گفت: اگر کسی به یکی از همسایگان خود امانتی بدهد و پس از مدتی امانت خود را پس بگیرد آیا کسی که امانت را گرفته بود از این که همسایه امانت را پس گرفته است ناراحت شود و سر و صدا و گریه سر دهد صحیح است؟ !

ابوطلحه گفت: نه این کار صحیحی نیست و پس دادن امانت آه و ناله ندارد.

ام سلیم در این موقعیت گفت: حال که چنین است توجه داشته باش که خداوند فرزندی به عنوان امانت به ما داده بود و اکنون او را پس گرفته و فرزند نوجوان ما از دنیا رفته، و حال باید حوصله و صبر پیشهسازی و مرگ فرزند را به حساب خدا گذارده با صبر و تسلیم او را به خاک بسپاری.

سپس ابوطلحه آمد و داستان صبر و تدبیر همسر بزرگوارش را برای رسول خدا توضیح داد، آن حضرت به درایت و مقاومت ام سلیم آفرین گفت و درباره اش دعای خیر کرد و گفت: پروردگارا شب این زن و مرد را مبارک گردان.

ام سلیم همان شب باردار گردیده بود و پس از به دنیا آمدن او را در پارچه ای پیچید و برای کام برداشتن و نامگذاری به حضور رسول خدا آورد، آن حضرت در حق نوزادی که عبدالله نامیده شد دعای خیر کرد.

در اثر دعـای آن حضـرت، عبـدالله انسان موفق و با منفعتی شـد، تا آنجا که ده فرزنـد از او به وجود آمدنـد فرزنـدانی که همه قاری قرآن و حاملان علم و دانش شدند. (۱)

خوله همسر حمزه سیدالشهداء

شیـخ طوسـی و ابن عبدالبر و ابن اثیر که از علمای بزرگ شـیعه و اهل تسـنن می باشـند، خوله را که دختر ثامر انصاری همسر حمزه است از زنان صحابی رسول خدا و راوی حدیث از آن حضرت ذکر کرده اند.

کنیه او ابومحمد است که روایات نسبتاً زیادی از رسول خدا نقل کرده است:

خوله می گوید: رسول خدا با حمزه درباره ی مال دنیا گفتگو می کردند، که پیامبر فرمود:

«ان الدنیا خضره حلوه فمن اخذها بحقها بورک له فیها و ربّ متخوض فی مال الله له النار یوم القیامه:» (۲)

دارائی و ثروت دنیـا چون سبزه شـیرینی است که هر کس آن را از طریق حق و راه مشـروع تحصـیل کنـد آن دارائی به سود او مـایه خیر و برکـت اسـت، ولی چـه بسـیار مردمی هسـتند که در ثروت خـدا غرق می شونـد ولی به خـاطر کسب آن از راه غیر مشروع، یا بخاطر نپرداختن حقوق واجب آن، شایسته ی آتش دوزخ در قیامت اند.

و نیز این زن بزرگوار از پیامبر روایت می کنـد که آن حضـرت فرمود: آیا می خواهید راه پاک نمودن گناهان را از دامن خود برای شما بگویم، حاضران جواب مثبت دادند.

حضـرت فرمود: در همه حال با وضو باشـید، به مساجـد زیاد رفت و آمد کنید، و هر نمازی را که خواندید عشق و انتظار انجام دادن نماز بعدی را در قلب بپرورانید.

ص:۲۶۵

۱- ۱) - ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۴۰۸.

۲- ۲) - اسد الغابه ج ۵ ص ۴۴۲.

و هم چنان خوله نقل می کند که رسول خدا فرمود:

«ما یقدس الله امه لا یأخذ ضعیفها من قویها حقه غیر متعتع:» (۱)

خداوند امتی را مورد ستایش قرار نمی دهد و به خوشبختی نمی رساند که در میان آنان شخص ضعیف نتواند حق خود را از افراد قدرتمند بدون دلهره و اضطراب پس بگیرد.

نسیبه بانوی دانشمند و فداکار و همسر و مادر شهید

نسیبه انصاری دختر کعب همسر زیدبن عاصم و مادر حبیب و عبدالله از زنان مجاهد و صحابی فداکار رسول خدا و از راویان حدیث از زبان پیامبر اسلام است.

سرگذشت این بانوی کم نظیر و قهرمان فداکار بسیار جالب است، ابن اثیر جزری و ابن عبدالبر اندلسی و ابن حجر عسقلانی که درباره ی سوابق درخشان او سخن می گویند می نویسند: در بیعت عقبه که شصت و دو مرد از قبیله خزرج شرکت داشتند و با رسول خدا بیعت کردند دو زن نیز یعنی نسیبه و خواهر وی حضور داشتند، و آنان نیز با آن حضرت بیعت کردند و به اطاعت از پیامبر اقرار نموده و متعهد شدند.

این جریان خود دلیل است که اسلام از آغاز برای شرکت زنان در امور اجتماعی با رعایت شرایط لازم عنایت داشته است.

نسیبه در بیعت رضوان نیز حضور داشت، و در جنگ احد شرکت کرد، و در جنگ یمامه که پس از رحلت رسول خدا با مسیلمه کذاب اتفاق افتاد حضور یافت و به جنگ جانانه پرداخت و بدنش دوازده زخم برداشت و یک دست او قطع شد. (۲)

۱- ۱) - اسد الغابه ج ۵ ص ۴۴۸.

۲- ۲) - ریاحین الشریعه ج ۵ ص ۸۱.

ام سعد دختر ربیع می گوید: یک روز به خانه نسیبه وارد شدم و گفتم: خاله جان از وضع روز جنگ احد برای من تعریف کن.

نسیبه گفت: هنگامی که رسول خدا برای جنگ احد حرکت کرد، من هم به همراه او به جبهه جنگ رفتم، کارم این بود که مشک آبی را به دوشم انداخته و لشگریان و یاران پیامبر را آب می دادم، تا زمانی که شکستی به سپاه وارد شد و آنان جبهه و پیامبر را رها کرده فرار می کردند! اینجا بود که من خود را به پیامبر رسانیدم، مشک آب را زمین انداختم و با شمشیر و تیر به جنگ برخاستم و دشمنان مهاجم را از اطراف آن حضرت می راندم، و از عمق جان از رسول خدا دفاع می کردم که در آن حال زخم های زیادی بر بدنم وارد شده بود.

ام سعد می گوید در حال گفتگو با نسیبه متوجه شدم در گردنش گودی زخمی از جنگ احد هنوز به چشم می خورد، پرسیدم این زخم را چه کسی بر بدنت زده؟ گفت: ابن قمیئه (۱)

نسیبه آن زن صابر و با استقامتی است که شوهرش زیدبن عاصم در جنگ احد به شهادت رسید، و فرزندش حبیب در جنگ یمامه به دست مسیلمه گذاب به شرف شهادت نائل شد.

درجات ایمان و اخلاص این زن و فداکاری خالصانه اش در جنگ احد به جائی رسید که پیامبر فرمود:

وفاداری و مقاومت نسیبه بهتر و بالاتر از بسیاری از مردان است.

فرزندش در جنگ احد همراه او بود، در گیر و دار شکست سپاه اسلام و فرار بزدلان می خواست فرار کند مادرش نسیبه به او نهیب زد: پسرم از که فرار می کنی؟ از خدا و پیامبر! فرزندش را برگرداند، در حمله دشمن شهید شد، نسیبه

۱- ۱) - الاستیعاب ج ۴ ص ۴۷۶.

شمشیر فرزند را براشت و بر ران قاتل ضربتی سنگین زد و او را به جهنم فرستاد در این هنگام پیامبر به او فرمود:

«بارک الله علیک یا نُسیبه.»

شرح زنـدگی زنـان تربیت شـده مکتب اسـلام، و رشـد یـافته در عرصه نبوت و ولایـت را در کتـاب هـائی چون بجار، ریاحین الشـریعه، زنان قهرمان، اسد الغابه، الاصابه، الاسـتعیاب، اعلام النساء المؤمنات، تنقیح المقال، بهجه الآمال، رجال شـیخ طوسـی، جـامع الرواه اردبیلی، اعیـان الشـیعه ببینیـد تـا بـه شخصـیت و ظرفیـت و اسـتعداد ایـن جنس پـاک و مکمـل حیـات مردان و پرورشدهنـده انبیـا و امامان آگاه شویـد، و دیگر زنان که خود را به اختیار خود از حوزه تربیت توحیـد ونبوت و ولایت محروم کرده اند بدانند که چه سـتم و ظلمی بر خود روا داشـته و خویش را بخاطر لذات حرام چند روزه از دست رفتنی از سعادت ابد بی نصـیب نمـوده، و بـا نشـان دادن روی و موی و آرایش و زینت و جمـال خود به نامحرمـان چه بـذر فسـادی را در دل آنـان کاشته، و بنیان چه خانواده هائی را تخریب نموده و چه زنانی را از شوهر خود محروم و چه فرزندانی را از پدر یا مادر یا هر دو به خاطر فاسد کردن مرد به بلا و مصیبت نشانده اند!

در رابطه با آیات ۲۲۱ تا ۲۲۳ مقـدمه ای که دربـاره ی وضع زن در اقوام و ملـل و مسـئله ازدواج و طلاق او، ظلم هائی که در شرق و غرب به او شـده و تـاکنون در برخی از ملت هـا ادامه دارد نگاشـتم بیش از حـد معمـول طولانـی شـد، ولی برای نشـان خدمات بی نظیر اسلام به زن، و زنده کردن شخصیت ذاتی و فطری او، و نظام دادن ازدواج و طلاق به ویژه حقوق او بر اساس وحی چاره ای جز نوشـتن آن مقدمه ی طولانی نداشتم، اینک به توضیح و تشریح سه محوری که در آن سه آیه مبارکه مطرح است و آن عبارت است از ازدواج، قاعدگی و طهارت، تمکین

در برابر حقـوق شوهر می پردازم و فکر می کنم مسائـل مربوط به این سه آیه و آیـات ۲۲۴ تا ۲۴۵ کـه همه و همه در رابطه با زن و حقوق زن بر عهده شوهر، و مسـئله ی حاملگی و اولاد و شیر، و شقوق مختلف طلاق و مسئولیت های بسیار مهم اخلاقی شوهر به هنگـام طلاـق زن است نیز از حـد معمول طولانی تر شود، و از این طولانی شـدن هم چاره ای نیست، چون با بررسـی همه جـانبه این آیـات خـدمات گران بهای اسـلام نسبت به زن و شخصـیت او روشن می شود، باشـد که مردان و زنان امت از اسـلام که راه نجات همه جانبه پیش پای آنان نهاد قـدردانی کنند، و زحمات پیامبر و ائمه طاهرین وعلمای بزرگ امت را ارج نهند، و بدانند که قدردانی از اسـلام و ارج نهادن به زحمات پیامبر و اولیای اسـلام در گرو عمل به نسـخه های شفابخش آنان در رابطه با امور زندگی و خانواده و رعایت حقوق قرار داده شده بر عهده ی آنان است.

ازدواج در اسلام

همـان طوری که سازمـان بـدن انسـان از واحـدهای مختلف ترکیب یافته، و رابطه ی طبیعی میان آنها وجود دارد، جامعه نیز از هسته ها و واحدهای کوچک خانوادگی تشکیل شده است.

زمـانی که بر روابـط اعضـاء خـانواده هـا، حسن تفـاهم و صـمیمیت و عواطـف انسـانی و اخلاـقی آدمی حکم فرمـا باشـد، این واحـدهای کوچـک از اسـتحکام و دوام بیش تری برخوردار خواهـد شـد، و در نتیجه بنیـان یـک اجتمـاع سالم و نیرومنـد پایه گـذاری گردیـده و نیروهـای آنـان در مســیر سـعادت همگـانی بسیج می شـود، برعکس وقـتی ایـن واحـدهای کوچـک که تشکیلدهنده اجتماع است دستخوش هرج و مرج و آشفتگی گردد چرخ های اجتماعی نیز از رشد و تکامل به معنای واقعی باز می ماند، و پراکندگی و تشتت، نظام جامعه را از هم خواهد گسیخت.

ص:۲۶۹

انسان به مقتضای آفرینش خود سخت علاقه مند به بقا و ادامه ی حیات خویشتن است، و برای نیل به این تقاضای درونی از هر کوشش و تلاش خودداری نمی کند، بهترین و آسان ترین وسیله برای تأمین هدف انسان، ایجاد نسل می باشد، زیرا فرزند جزئی از وجود شخص و دنباله حیات و هستی آدمی است، و پاسخ به این تقاضای شدید فطرت و طبیعت، تشکیل خانواده، و عهده دار شدن مسئولیت های خانوادگی آغاز می گردد.

بخش مهمی از فعالیت و کوشش در گرداندن چرخ های زندگی و تلاش های اقتصادی به خاطر علاقه به اداره ی زندگی خانوادگی صورت می گیرد.

دو نوع تفکر در مورد تشکیل خانواده وجود دارد، که هر دو از واقعیت دور و اشتباه محض است:

در نظر برخی افراد که قائل به اصالت غرائز جنسی هستند، ازدواج و تشکیل خانواده، تنها وسیله تأمین هدف های جنسی و ارضاء هوس های شهوانی است، دسته دیگر که تمایلات سودجوئی دارند به آن جنبه اقتصادی داده، و چنین می پندارند که پیوند زناشوئی یک نوع تجارت و معامله میان دو خانواده است، این دو طرز فکر با هدف اصلی از زناشوئی که ضرورت اجتماعی و به منظور حفظ نوع و بقاء نسل صورت می گیرد، فاصله زیاد دارد، هر چند هدف اصلی همراه با خواسته ها و تمایلات جنسی و غالباً توأم با امور مادی است.

اسلام با تشویق به تشکیل خانواده که بهترین وسیله برای حفظ عفت عمومی است به ندای فطرت پاسخ مثبت می دهد، و زناشوئی را یگانه وسیله پیدایش فرزندان درستکار و حفظ بقاء نوع شناخته، و نه تنها مشکلی در سر راه این امر طبیعی ایجاد نمی کند بلکه از این نیروی طبیعی به سود اجتماع و برای زندگی فردی بهره برداری می نماید، و علاوه بر این که به آرامش جسمی در زندگی

زناشوئی توجه دارد، می خواهد یکی از پایه های سعادت آدمی که آرامش روحی و اخلاقی و فکری است نیز در سایه پیوند ازدواج تأمین سازد.

اسلام به منظور ایجاد رشته های الفت در محیط خانواده و استحکام روابط اعضاء آن با یکدیگر، قوانین و مقررات جامعی ارائه داده است و از ازدواج به عنوان پیمان محکم (۱)تعبیر نموده و همه مسائل مادی را از هدف خود دور ساخته است، و برای این که اعضا خانواده از یک وحدت صوری و معنوی برخوردار گردیده و روابط آنان بر محور هم بستگی کامل بچرخد.

وظائف و اداره ی این سازمان را به طور عادلانه میان طرفین تقسیم کرده، که هر کدام به مقتضای استعداد و فنی که در آن مهارت پیدا کرده، متعهد اداره بخشی از امور زندگی شود، و بدین وسیله در راه ایجاد یک اجتماع متعادل و مترقی که نتیجه ی توازن و تعادل در نظام خانوادگی است گام مؤثری برداشته است.

این که پیوندهای زناشوئی در عصر ما اینقدر سست و بی دوام گردیده، که در برابر حوادث بی ارزش و کوچک به آسانی از هم می گسلد، به علت این است که در اینگونه ازدواج ها به واقعیات زندگی توجهی نمی شود، و این پیوندها به دنبال یک سلسله رؤیاها و افکار کودکانه و تصورات خام بسته می شود.

بسیاری از افراد در مسئله ازدواج بدون در نظر گرفتن هم فکری و هم آهنگی و توافق روحی میان مرد و زن، دنبال ثروت و شهرت و عناوین موهوم و ظاهر فریبنده می روند، و ارزش های معنوی و روحی را نادیده گرفته و مصالح واقعی خود را زیر پا می گذارند.

چنین ازدواج هائی آینده تاریک و اسف انگیزی خواهد داشت، زیرا تضاد عمیق فکری و روحی، زن و مرد را مانند دو قطب مخالف روبروی هم قرار

۱- ۱) - نساء ۲۲.

می دهد، و روز به روز شکاف و اختلاف، طرفین را عمیق تر و دامنه دارتر کرده و در روابط آنان یک نوع هرج و مرج و ناهماهنگی پدید می آورد.

حصول آرامش روحی و فکری در زندگی خانوادگی به هماهنگی اخلاقی و فداکاری و مزایای انسانی و روحی و تقوا و فضیلت طرفین بستگی دارد، و در نظر گرفتن شرایط محیط و نشو و نمای زن و تطبیق افکار و اخلاق طرفین با یکدیگر از عوامل مهم تحکیم بنیان خانواده است. تا زمانی که افراد دارای یک فکر مقدس و اصولی نباشند، تا از یک دیدگاه صحیح مسائل واقعی زندگی را مورد مطالعه قرار ندهند، این نابسامانی ها هر روز رو به فزونی خواهد گذاشت.

با در نظر گرفتن همه مفاسدی که از این راه پیش می آید اسلام چنین طرز تفکری را که جز بدبختی و اختلاف و کشمکش ثمری ندارد طرد می کند.

نظر اسلام در تشکیل خانواده به ثروت و شهرت و ظاهر آراسته و امور مادی نیست، بلکه ازدواج را بر محور ایمان و فضیلت و عفت و پاکدامنی قرار داده و به صفات و مزایای روحی و پاکی نفس و پرهیزکاری زن و مرد توجه خاص دارد، چنان که در روایات اسلامی نسبت به مسئله ازدواج و تشکیل خانواده، تشویق و ترغیب نموده و هیچ نهاد و سازمانی را محبوب تر از ازدواج نمیداند. از رسول خدا روایت شده:

«ما من شیء احب الی الله عزوجل من بیت یعمر فی الاسلام بالنکاح:» (۱)

چیزی نزد خدا از خانه ای که در اسلام آباد به ازدواج می شود محبوب تر نیست.

اسلام به شدت از افرادی که به علت های غیر منطقی از تشکیل خانواده امتناع می کنند نکوهش نموده و هر گونه بهانه ای که منجر به تباه شدن، یا به انحراف

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۳۲۸.

کشیده شدن قوای غریزی و جنسی می گردد محکوم می نماید، به همان صورت نیز با پیوند زناشوئی با افرادی که فاقد کمالات نفسانی و فضائل روانی باشند موافق نیست، و ازدواج با خانواده هائی که فاقد نجابت بوده و از تربیت اخلاقی و مذهبی بی بهره اند موافقت ندارد و آن را به مصلحت نمی داند:

وَ لاٰ تَنْکِحُوا اَلْمُشْرِکٰاتِ حَتّٰی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لاٰ تُنْکِحُوا اَلْمُشْرِکِینَ حَتّٰی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولٰئِکَ یَدْعُونَ إِلَی اَلنّٰارِ: (۱)

با زنان مشرک که از دین و وفا و صمیمیت بهره ای ندارند، و از نجابت و فضیلت محروم اند ازدواج نکنید مگر زنانی که ایمان بیاورند، یقیناً کنیز با ایمان و دارای فضیلت و عفت از زن آزاد مشرک بهتر است، هر چند زیبائی و مال او شما را خوش آید، و زنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که مؤمن شوند، مسلماً برده مؤمن از آزاد مشرک بهتر است هر چند جمال و مال و منالش شما را خوش آید، اینان که مشرک اند چه مردشان چه زنشان نه تنها مردم بلکه بی رحمانه خانواده را به سوی آتش می خوانند! !

رسول اکرم فرمود:

«ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن قال (ص) المره الحسنا فی منبت السوء:»

از ازدواج با سبزه ها و گل هائی که در زمین های کثیف و آلوده می رویند بپرهیزید، از آن حضرت پرسیدند منظور شما از سبزی ها در زمین ناپاک چیست؟ فرمود: زنی زیبا که در خانواده آلوده و بی بند و بار تربیت یافته است.

طبیعی است که چنین همسرانی که به اصول و قوانین اخلاقی و مذهبی پای بند نیستند، سعادت و خوشبختی خانوادگی را تأمین نخواهند کرد، و قهراً

۱- ۱) - بقره ۲۲۱.

ثمره این ازدواج ها نیز فرزندانی هوسباز، زبون، و فاقد آرامش روحی و امنیت خواهند بود: أَولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ.

روی این حساب اسلام به تأمین نیک بختی طرفین از لحاظ امور اخلاقی و عقلی نظر دارد، و با نهی از انجام ازدواج با خانواده های پست و آلوده، از پیدایش نسل فاسد و منحرف نیز جلوگیری کرده است.

اگر جوانان هنگام انتخاب همسر بر اساس قوانین ومقررات اسلامی شرایط محیط زندگی و مقتضیات افکار زن را بررسی نموده، و خصوصیات روانی او را در نظر بگیرند، و از پیروی افکار غلط و هوا و هوس های آلوده و زودگذر اجتناب نمایند، مسلماً از بدبختی ها و نابسامانی های خانوادگی که عرصه را بر هواپرستان تنگ نموده در امان خواهند ماند.

بی بند و باری جنسی در کشورهای متمدن امروز و بی علاقه بودن جوانان به تشکیل خانواده، که معلول بی اعتنائی به مبانی فطری و معنویت است عملاً اصل ضروری اجتماعی را از بین می برد.

گسترش وسائل عیاشی و آزادی بی حساب و بدون مانع، محور زندگی جوانان را تغییر داده و با سرعت سرسام آوری انحرافات را در میان آنان بالا برده است، توجه به کاهش آمار ازدواج و افزایش روزافزون اختلافات خانودگی و طلاق، شاهد گویای تزلزل بنیان خانواده در دنیای امروز است! (۱)

اسلام برای ازدواج در زمینه تشویق به آن و این که مرد و زن چگونه با هم زندگی کنند که بنیان خانواده استوار و محکم، و فرزندانی صالح و شایسته ازآنان به وجود آید، واصولاً ـ اساس خانواده بر شالوده مسائلی نباشد که مانع از هر فسادی در چهارچوب خانه، و سدی در برابر ظهور گناه در بستر اجتماع شود به

۱- ۱) - سیمای تمدن غرب ۱۹۶

حقایق بسیار مهمی تذکر می دهد، که نشان گر کمال و جامعیت و کامل بودن این آئین مقدس و فرهنگ سعادت بخش است.

غریزه جنسی که با فرا رسیدن بلوغ فعالیت خود را آغاز می کند، غریزه قوی و نیرومندی است که با هیجان خود انسان را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد، و قطعاً آدمی در برابر آن مسئولیت خطیری دارد.

انسان در برابر غریزه جنسی ممکن است یکی از این سه حالت را داشته باشد:

۱- آن را آزاد بگذارد و در راه اشباع و ارضاء آن به هیچ حد و مرزی پای بند نباشد، این حالت با این آزادی غیر معقول انسان ها را تا مرتبه حیوانیت تنزل می دهد و فساد فرد و خانواده و جامعه را به دنبال دارد.

۲- آن را سرکوب نماید و تمام راه ها را به روی آن همانطور که از زندگی رهبانان نقل می کنند ببندد، معنای این کار کشتن غریزه و تعطیل کردن آن است و با حکمت خلقت و فطرت بشری منافات دارد و با سنت حیات هرگز هماهنگی ندارد.

۳- این که نه راه اول را پیش گیرد و نه راه دوم را، بلکه برای اشباع غریزه ی خود و اطفاء آتش شهوت به پذیرش حد و مرز لازم تن دهد، ولی می دانیم که مکتب حق، و آئین مقدس اسلام از زمان آدم تا کنون این راه را پیش روی انسان ها باز کرده است، زنا و بی بند و باری و سرکوب غیر منطقی شهوت و غریزه جنسی را ممنوع و به ازدواج و نکاح در چهارچوب شرایط و مقررات عادلانه مشروعیت بخشیده است و آن را به شدت مورد ترغیب قرار داده و نوعی عبادت دانسته. این راه که راه وسط و راه عدل است و از افراط و تفریط منزه و پاک می باشد راه اسلام و طریق فرهنگ سعادتبخش خداست.

وَ أَنْكِحُوا اَلْأَيٰامىٰ مِنْكُمْ وَ اَلصّٰالِحِينَ مِنْ عِبٰادِكُمْ وَ إِمٰائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرٰاءَ يُغْنِهِمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ: (۱)

مردان و زنـان بی همسـرتان و نیز غلامان و کنیزان شایسـته خود را همسـر دهیـد، اگر تهیـدست هسـتند خـدا آنان را از فضل و احسانش بی نیاز می کند، و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

روایـات زیر در تشویـق به ازدواج، ازدواج مرد و زن مؤمنی که کفو یکـدیگر هسـتند از رسول خـدا در مهم ترین کتـاب هـای حدیث نقل شده است.

روایات و ازدواج

«تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامه حتی بالسقط:» (۲)

ازدواج کنیـد، به جمعیت خـود بیفزائیـد، که من در قیـامت به گروه گروه از شـما مردم مباهـات می کنم، حتـی به کودکی که سقط شده است.

«من رغب عن سنتی فلیس منی و ان من سنتی النکاح فمن احبنی فلیستن بسنتی:» (۳)

کسـی که از روش و سـنت من روی گردان شود از من نیست، و از روش و سـنت من ازدواج است، پس کسـی که مرا دوست دارد به روش من اقتدا کند.

«من استطاع منکم الباءه فلیتزوج فانه اغض للبصر و احصن للفرج و من لا طول له فلیصم فان الصوم له وجاء.» (۴)

از شـما کسـی که قدرت بر ازدواج و پاسخ گوئی به همسر دارد، باید ازدواج کند، زیرا ازدواج برای فرو نشاندن چشم از نگاه به نامحرم، و حفظ شهوت از حرام

ص:۲۷۶

۱- ۱) - نور ۳۲.

۲- ۲) - سنن بیهقی ج ۷ ص ۷۸.

۳- ۳) - سنن بیهقی ج ۷ ص ۷۸.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۵۳.

بهترین کار است، و کسی که توانائی ندارد روزه بگیرد که روزه برای فرو نشاندن هیجان شهوت کاری مناسب است.

«اذا اتاکم من ترضون دینه و امانته فزوجوه الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر:» (۱)

هر گاه کسی برای امر خواستگاری و ازدواج نزدتان آمد، و شما دین و امانت داری وی را پسندیدید زمینه ازدواجش را فراهم کنید، که اگر در امر ازدواج اقدام ننمائید سبب فتنه در زمین و فساد و گناه بزرگ است.

«من نکح لله و انکح لله استحق ولایه الله:»

کسی که برای خدا ازدواج کند، و برای خدا زمینه ازدواج کسی را فراهم نماید، شایسته قرار گرفتن در عرصه ولایت خدا می شود.

«من تزوج فقد احرز شطر دینه فلیتق الله فی الشطر الثانی:» (۲)

کسی که ازدواج کند قطعاً نصف دینش را در حصن مصونیت برده، نسبت به حفظ نیم دیگر دینش تقوای الهی پیشه کند.

از امامان معصوم و اهل بیت مظلوم نیز روایاتی در تشویق ازدواج در کتاب های معتبر نقل شده است:

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا نقل می کند:

«رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من سبعین رکعه یصلیها العزب»

دو رکعت نمازی که ازدواج کرده می خواند از هفتاد رکعت نمازی که عزب می خواند برتر است.

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۳۴۷.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۵۴.

«لما لقی یوسف اخاه قال: یا اخی کیف استطعت ان تتزوج النساء بعدی؟ فقال: ان ابی امرنی و قال: ان استطعت ان تکون لک ذریه تثقل الارض بالتسبیح فافعل:»

یوسف هنگامی که برادرش بن یامین را دیدار کرد، به او گفت برادرم چگونه پس از من به ازدواج تن دادی؟ پاسخ داد پدرم یعقوب به من فرمان داد اگر برایت ممکن است ازدواج کن تا فرزنددار شوی تا زمین به تسبیح و عبادتش سنگین شود انجام داده.

امام صادق می فرماید مردی به محضر پدرم حضرت باقر (ع) آمد، حضرت فرمود: همسر داری؟ گفت: نه پدرم فرمود: دوست ندارم دنیا و آنچه در آن است از من باشد و من یک شب بدون همسر به سر برم آنگاه فرمود دو رکعت نماز زن دار از عبادت شبانه و روزه روزانه عزب بهتر است، سپس هفت دینار طلا به او داد و فرمود با این پول ازدواج کن سپس از پیامبر نقل کرد که آن حضرت فرمود:

«اتخذوا الاهل فانه ارزق لکم:» (۱)

ازدواج کنید که ازدواج برای شما روزی رسان تر است.

و نیز حضرت صادق از رسول خدا روایت می کند که فرمود:

«من ترک التزویج مخافه العیله فقد اساء بالله الظن:» (۲)

کسی که از ترس فشار زندگی و تنگدستی ترک ازدواج کند یقیناً به خداوند سوءظن و بدگمانی برده است.

بزرگان از دانشمندان اسلامی بر اساس معارف حقه می گویند: در ازدواج برابر با مقررات الهی پنج بهره و فائده هست: پیدا کردن فرزند، شکستن هیجان شهوت، تدبیر منزل، کثرت عشیره و قبیله، و جهاد و کوشش برای قیام به حقوق زن و فرزند.

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۳۲۹.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۵۵.

ازدواج در اسلام کمک و یار و ناصری برای بقاء دین انسان، و خوارکننده شیطان، و قلعه و حصاری برای در امان ماندن از ضربات ابلیس و دشمن خداست.

مذموم بودن ترک ازدواج

از دیدگاه اسلام عزب ماندن و روی آوردن به رهبانیت و کناره گیری از مردم به سبب ترک ازدواج مورد نفرت است.

در تفاسیر آمده: در زمان رسول خدا برخی از اصحاب به خیال این که خود را به قلعه های رفیع معنویت برسانند تصیم گرفتند که دنیا را فرو گذاشته آن را ترک نمایند، و روز و شب خود را به عبادت بگذرانند.

در این تصمیمی که گرفته شد، بعضی از آنان گفتند: من همه روزها را روزه خواهم گرفت و دیگری گفت: من همه شب ها را به عبادت تمام خواهم کرد، و بعضی گفتند ما هرگز تن به ازدواج و ارضاء شهوت و تشکیل خانواده نخواهیم داد، چون خبر این تصمیم به پیامبر رسید آنان را دعوت کرده و در جمع خصوصی شان فرمود:

«انا اعلمکم بالله و اخشاکم له و لکنی اقوم و أنام و اصوم و افطر و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی:»

من که به عظمت حضرت حق و اسماء و صفاتش بیش از شما آگاهم، و بیشتر از شما از او در خشیتم، ولی در شب هم به عبادت برمی خیزم، هم می خوابم، برخی روزها را روزه گرفته و بعضی ایام را روزه نمی گیرم و با زنان ازدواج می کنم، پس کسی که از سنت من روی گردان شود از من نیست. (۱)

ملاک انتخاب همسر.

۱- ۱) - تفسیر طبری شأن نزول آیه ۳۲ از سوره نور.

به طور معمول در بسیاری از اقوام و ملل در گزینش مرد در مرحله اول توان اقتصادی و اجتماعی مطرحی است و در انتخاب زن زیبائی و گاهی وضعیت اجتماعی مورد توجه است.

اسلام گرچه این امور ظاهری را نفی نمی کند ولی نظرش در مرحله اول در انتخاب همسر امور معنوی و ارزشی است.

اسلام در مسئله ازدواج ایمان به خدا و قیامت، و ارزش های اخلاقی و عملی، و التزام به تقوا و نقاط کرامت هم چون صداقت و امانت و پاکدامنی و شرافت را ریشه و اساس زندگی مشترک و موجب بقاء آن می داند.

تجربه حیات انسان ثابت نموده، ازدواج هائی که بر پایه ایمان و تقوا صورت گرفته دوام و رشد و ثبات داشته، و در برابر حوادث کمتر دچار ضربه و آسیب شده، بر عکس، پیوندهائی که دور از ملاک های ارزشی و معنوی صورت گرفته و فقط بر پایه مادی اندیشی و تفاخر طلبی و ثروت و جمال واقع شده بیشتر در معرض طلاق و جدائی و تلخی و فروپاشی قرار می گیرد.

خانواده اسلامی

از زمانی که اراده و تقدیر حق نقش آفرینش و خلقت را بر صفحه زیبای وجود نگاشت، و اراده ازلیه، ایجاد موجودات را بر اساس نظم و هم آهنگی تقدیر نمود و با اعلان:

وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ: (۱)

این حقیقت را روشن ساخت که آفرینش موجودات بر پایه جفت بودن صورت پذیرفته، با عنایت ویژه ای که به بنی آدم داشت واقعیت آفرینش انسان ها را با این عبارت پر معنا و دقیق مورد تذکر قرار داد:

۱- ۱) - ذاریات ۴۹.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: (۱)

از نشانه های قدرت خداوند این است که به سود شما از جنس خودتان همسرانی که مایه آرامش شما باشند آفریده است، و میان شما در عرصه خانه خانواده مودت و مهربانی برقرار ساخته که در این حقیقت برای اندیشمندان نشانه های قدرت و ربوبیت خدا وجود دارد. روی این حساب خانواده نخستین سنگ بنای ساختمان بشریت است، و تنها مسیر مشروع برای تولد انسان ها و بهترین زمینه برای رشد و شکوفائی استعدادهاست.

خانواده مهم ترین مکتب تربیت و تکامل انسان هاست. خانواده منبع خوبی برای فرهنگ هر کشور و عالی ترین مرکز رشد و تکامل تربیتی اسلام است که فروپاشاندن آن در واقع غارت همه کشور و همه منابع انسانی آن است و اسلام با نگاهی مثبت به بنیان خانواده و به ازدواج می نگرد، نه فقط با نظر اشباع غریزه جنسی.

ازدواج و زناشوئی کلاس اول زندگی اجتماعی است، و مکتبی است برای خواندن درس حقوق و تمرین کردن این که چگونه باید حقوق دیگران را شناخت و محترم شمرد و رعایت نمود.

مرد مسلمان و انسانی که خدا و قیامت را باور دارد در چهارچوب خانه به این حقیقت اعتقاد و اعتراف دارد که این زن که در کنارش زندگی می کند بر عهده او حقوقی دارد و باید این حقوق را ادا کند، و وظایف و مسئولیت هائی را باید در رابطه با حقوق همسر انجام دهد.

چنین مردی در همسایگی، در بازار، در اداره، در کارخانه، و در مزرعه هم به این واقعیت توجه دارد که این همسایه و این طرف داد و ستد، و این مراجعه‌کننده، و

۱- ۱) - روم ۲۱.

این زارع و این مالک و این رفیق، هر کدامشان نیز حقوقی دارند، و برای ادای حقوق آنان مسئول است و واجب است آن حقوق را حفظ کند و ادا نماید.

زن مسلمان و مؤمن هم به این حقیقت اعتراف و اقرار دارد که این مرد که زحمات طاقت فرسائی را برای اداره امور زندگی تحمل می کند و هم خواب و شریک زندگی اوست بر عهده اش حقوقی دارد که لازم است آنها را ادا کند و وظایفش را نسبت به آن مرد به انجام برساند، و در مراحل دیگر هم خواهد فهمید که دیگران بر عهده او چه حقوقی دارند و او در برابر آنان چه وظایفی متوجه اوست که باید آن حقوق را حفظ و عملاً رعایت نماید.

نهایتاً هر یک از این نوع زنان و مردان یعنی زنان و مردان متعهد و با ایمان توجه دارند که در برابر یکدیگر و در مقابل دیگران چه وظائفی دارند که اگر ادا نکنند در پیشگاه خداوند مسئول و مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

حقوقی که در اسلام میان زن و شوهر مقرر گشته دو نوع است:

۱- حقوق قانونی: حقوقی است که اگر هر یک از طرفین رعایت نکند، طرف دیگر می تواند به حکم قانون به دادگاه مراجعه وآن را مطالبه نماید و وی را به ادای آن ملزم کند، مانند نفقه زن بر شوهر، حق تمکین و اطاعت زن از شوهر، این نوع حقوق پایه زندگی زناشوئی است و به منزله سفت کاری یک ساختمان مانند پی و جرز و سقف که اگر نباشد ساختمانی وجود ندارد.

حقوق اخلاقی: حقوقی است که هر یک از زن و شوهر به حکم اخلاق انسانی و فرهنگ اسلامی موظف اند آنها را به اجرا بگذارند و اگر اجرا ننمایند طرف دیگر قانوناً نمی تواند او را ملزم کند، ولی با عدم اجرای آن لذت و خوشی زندگی از بین می رود، مثل رعایت ادب و وقار، و احترام و حسن اخلاق، این نوع حقوق به منزله ی نازک کاری ساختمان است، از قبیل گچ کاری و نقاشی و شیشه و چراغ که اگر نباشد باز ساختمانی وجود ندارد.

۱. زن و شوهر اگر بخواهند فقط موافق قانون با هم رفتار کنند، و تنها حقوق خشک قانونی را رعایت نمایند زندگی خالی از عشق و محبت و صفا و صمیمیت می شود، و ضمانت بقاء و دوام خود را از دست می دهد. این که در روایات اهل بیت تأکید فوق العاده شده که ایمان و دین داری و اخلاق حسنه را شرط اساسی انتخاب همسر قرار دهید به این منظور است که هدف دو انسان مؤمن از ازدواج و تشکیل خانواده این باشد که علاوه بر برخورداری از انس و محبت و کامیابی های مشروع جنسی، کانون خانواده را مراکز فراگیری احکام خداوند و به کار بستن وظائف اسلامی و تخلق به اخلاق نیک قرار دهند، و در همه کارهای نیک یار و یاور و مشوق یکدیگر باشند تا در نهایت کانون خانوادگی بر این اساس استوار و نهادینه شود و سرچشمه ی اعمال شایسته و خدمات اجتماعی و اسلامی گردد.

۲. مگر یک مجاهد و رزمنده راه حق بدون هماهنگ بودن همسرش با او می تواند در میدان جهاد با فراغت خاطر بجنگد و حماسه آفرینی نماید؟

۳. مگر انسان بدون هماهنگ بودن همسرش می تواند در کسب و کار و تحصیل معاش، همه مسائل شرعی و اخلاقی را رعایت نماید، و حقوق واجب مالی را بپردازد، و از اسراف و خرج های اضافی امتناع ورزد، و مازاد مخارج زندگی را در امور خیر هزینه کند؟

۴. آنان که با هدف انجام وظائف دینی، و تخلق به اخلاق اسلامی به تشکیل خانواده اقدام می کنند علاوه بر این که در فراز و نشیب زندگی از انحراف هائی مانند مجالست با اشخاص منحرف، اعتیادهای

۵.

خطرناک، ولگردی های و شب نشینی های خانمان سوز مصون می مانند، همیشه افکار و اعمال خود را بر محور کارهای مثبت و مفید متمرکز می سازند، و در نتیجه خیر خورشید خیر و برکت و توفیقات ویژه حق از افق چنین خانه ای طلوع می کند.

رسول خدا فرمودند:

خداوند متعال هر گاه خیر و سعادت یک خانواده را بخواهد، اعضای آن خانواده را در احکام دین بصیر و بینا می گرداند، و اعتدال در زندگی را که در خرج مال خود میانه رو باشند و در راه اسراف و هزینه های غیر معقول گام بر ندارند، نصیب آنان می کند و نیز کوچک ترهای آنان به بزرگترهایشان احترام می گذارند.

در هر صورت هر خانه ای که در آن ارزش های اسلامی مانند صداقت، امانت، عفت، عدالت، تقوا، تعهد رعایت نشود از نظر اهل بیت خرابه ای بیش نیست. (۱)

پیامبر اسلام فرمود:

«کل بیت لیس فیه شیئ من الحکمه کان خراباً:» (۲)

هر خانه ای که در آن ارزش های اسلامی و انسانی حاکم نباشد، ویرانه ای بیش نیست.

من از ابتدای ورودم در لباس روحانیت تا این لحظه که این سطور را می نویسم برای صدها نفر مرد و زن عقد دائم جاری کرده ام، پس از عقد به داماد و عروس گوشزد نموده ام اگر می خواهید بنای زندگی شما استوار بماند، و کانون خانه صورت بتون آرمه به خود بگیرد، لازم است چند مسئله اسلامی و اخلاقی را حتماً رعایت شود:

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام ۴۰۳.

۲- ۲) - مجمع البیان ج۱، ص ۳۸۲.

۱- نسبت به یکدیگر کم توقع باشند، ۲- در پیش آمدهائی که جنبه اشتباه و خطا دارد نسبت به یکدیگر پر گذشت باشند، ۳- زن به همه افراد خانواده شوهر به حکم صله رحم احترام گذارده و خواسته ای بر ضد آنان بر شوهر خود تحمیل نکند، مرد به همه افراد خانواده زن به عنوان صله رحم احترام نهاده و از تلخ کردن ذائقه زن نسبت به خانواده اش بپرهیزد. ۴- زن هزینه لباس و زینت و مخارج روز مره را برابر با قدرت اقتصادی شوهر نظام دهد. ۵- زن در برخوردهایش شخصیت شوهر را رعایت کند، و مرد نیز به شخصیت زن احترام بگذارد و از تحقیر و کوچک نمودن او جداً بپرهیزد.

۶- به جای استبداد در رأی هم فکری و مشارکت حاکم باشد،

۷- در همه شرایط از اظهار محبت و عشق به یکدیگر دریغ نشود.

۸- از سخت گیری نسبت به یکدیگر به ویژه در رفت و آمدهای معقول خانوادگی، و میهمانی های شرعی و طبیعی و مسافرت ها پرهیز شود.

۹- در غیبت یکدیگر، شخصیت طرف غایب نزد خانواده و اقوام جداً رعایت گردد.

۱۰- هر دو با مساعی یکدیگر به امور خانه و رسیدگی به فرزند بدون کسالت، و شانه خالی کردن از بار مسئولیت اقدام نموده و همه امور ده گانه را به عنوان عبادت حق به حساب بیاورند، که هر قدمی از طرف زن و شوهر در این موارد وقتی به حساب خدا منظور شود، بی شک در پیشگاه حق دارای ثواب عظیم و پاداش کثیر خواهد بود.

رسول بزرگوار اسلام خطاب به مردان فرمود:

درباره رفتار و منش خود با همسرانتان، خدا را در نظر بگیرید، چه آن که زن ها امانت هائی هستند که خداوند آنان را به دست شما سپرده است، پس با آنان مهربان باشید و در به دست آوردن دلهایشان بکوشید. (۱)

۱- ۱) - مستدرک الوسائل ج۲، ص ۵۵۰.

و به زنان خطاب کرد: آگاه باشید هر زنی که با شوهرش سازش نداشته باشد، و بیش از توانائی و قدرتش کاری بر او تحمیل نماید، هیچ کار نیکی از او پذیرفته نمی شود، و در حالی که خدا را دیدار می کند که بر او خشمگین است. (۱)

سازش منطقی و معقول زن با شوهر، و تطبیق دادن خود با وضع شوهرش به طوری که انس و آرامش محیط زندگی تأمین، و وفا و صمیمیت در آن حاکم باشد برای زن ثواب جهاد در راه خدا را دارد: از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«جهاد المرئه حسن التبعل:» (۲)

جهاد زن، نیکو شوهرداری اوست.

زنان و مردان تندخو و بداخلاق

در روایات اهل بیت در رابطه با زنان یا مردانی که از اخلاق حسنه و نرم خوئی و گذشت برخوردار نیستند، و منش و روش آنان سبب ظلم و آزار روحی و سخت گیری است مسائل مهمی ذکر شده که برای نمونه به چند روایت اشاره می شود:

رسول خدا فرمود:

«من کان له امرءه تؤذیه لم تقبل صلاتها و لا حسنه من عملها حتی تعینه و ترضیه و ان صامت الدهر و قامت و اعتقت الرقاب و انفقت الاموال فی سبیل الله و کانت اول من ترد النار، و علی الرجال مثل ذلک الوزر و العذاب اذا کان لها موذیا و من صبر علی سوء خلق امرءته و احتسبه عند الله کان بکل مره یصبر علیها من الثواب مثل ما اعطی ایوب علی بلائه:» (۳)

۱- ۱) - بحار ج ۷۶. ص ۳۳۵.

۲- ۲) - حکمت نهج البلاغه.

۳- ۳) - بحار ج ۷۴، ص ۵.

زنی که همسرش را آزار دهد، و نسبت به او بدخلقی و سوء رفتار داشته باشد، نماز و نیکی اش و روزه و عبادتش گرچه به امتداد روزگار انجام گیرد، و برده آزاد کردنش، و انفاق اموالش در راه خدا پذیرفته نخواهد شد، و اول کسی است که وارد آتش می شود، مگر این که به یاری شوهرش در امور زندگی برخیزد و رضایت او را جلب کند.

چنین کیفری برای مرد نیز مقرر است اگر به همسرش ستم ورزد و او را با سوء رفتارش، و بدخلقی و استبدادش بیازارد.

کسی که بر بدخلقی زنش در راه خدا صبر کند، به هر بار صبرش پاداشی چون پاداش ایوب بر استقامتش در برابر بلاهائی که به او وارد شد به او عنایت می شود.

«نهی النبی (ص) ان تزین لغیر زوجها فان فعلت کانت حقاً علی الله عزوجل ان یحرقها بالنار:» (۱)

پیامبر از این که زن برای غیر شوهرش آرایش کند نهی فرمود، اگر زن برای غیر شوهر، زینت و خودآرائی نماید، بر خدای بزرگ است که او را به آتش بسوزاند. و نیز رسول خدا فرمود:

ا «لا ایما امرءه لم ترفق بزوجها و حمله علی ما لا یقدر علیه و ما لا یطیق لم تقبل منها حسنه و تلقی الله و هو علیها غضبان:» (۲)

بدانید هر زنی در امور زندگی هماهنگ با شوهرش نباشد، و بر او آنچه را در قدرتش نیست تحمیل نماید حسنه ای از او پذیرفته نخواهد شد، و خدا را در حالی که بر او خشمگین است دیدار می کند.

در این بخش لازم است به دو مسئله بسیار مهم دیگر در رابطه با زن یکی حجاب و دیگر نگاه تحریک آمیز اشاره کنم تا تقریباً چیزی در این زمینه ناگفته نماند.

۱- ۱) - کشف الغرور ۲۴۷.

۲- ۲) - کشف الغرور ۲۴۴.

حجاب

پس از آن که اقوام ملل و به ویژه غرب به عنوان تمدن و منورالفکری حجاب را از زن گرفتند، و او را که میل به خودنمائی هم دارد، با موی افشان، و روی باز، و آرایش و با لباس های کوتاه و بدن نما به تمام مجامع، مجالس، پارک ها، خیابان ها، مدارس، مراکز اداری، کارخانجات، تجارت خانه ها، کوچه و بازار، تأتر و سینما، کشیدند آمار زنا، روابط نامشروع پنهانی و آشکار، طلاق، همجنس بازی بر اثر عدم قناعت به زن که به هر صورت و به آسانی در دسترس بود، خودکشی، بیماری های روانی، جنون با سرعت سرسام آوری به صورت تصاعدی بالا رفت، و فساد جنسی نسبت به همه مناطق کره زمین فراگیر شد، و خیلی از نسل این افسار گسیختگان به تباهی، گناه، بی بند و باری دچار شدند، و حرکت مسائل معنوی و اخلاقی به شدت گرفتار سیر نزولی گردید.

من فکر نمی کنم احدی از مردم جهان حتی بانیان این جنایت بی نظیر منکر این عوارض سنگین و گاهی غیر قابل جبران آن که محصول ننگین بی حجابی است باشند.

اگر مردان چه آنان که عزب و بی زن هستند، و چه آنان که دارای همسر هستند همه جا و به صورت آزاد، دختران و زنان را با انواع آرایش ها و لباس ها و بدن هائی که جز تحریک شهوات حیوانی ندارد نمی دیدند دچار هوس و هوای، و هیجان شهوات و حرص به کام جوئی و لذت گرائی نمی شدند، و این همه عوارض در دامن اجتماع قرار نمی گرفت.

جوان عزب می بیند و با همه وجود می خواهد، یا باید به خاطر دسترسی نداشتن به مطلوب خود، دچار فشار روحی و یا خود ارضائی و یا افتادن در آغوشی نامحرم به یاد آنچه دید و به دست نیاورد گردد، یا به دختربازی روی آورد، یا به دام زنی شوهردار که وجودش عاری از تقوا و دین است افتد و خلاصه به شکلی شهوت جنسی را ارضا کند! !

اگر نمی دید نمی خواست و از آن همه عوارض در امان و در حصن حصین امنیت قرار می گرفت.

مرد زن دار وقتی شبانه روز در همه مراکز کاری و محل های رفت و آمد هر دختری وزنی را با انواع آرایش ها و لباس های آن چنانی و طنازی عشوه ها بتواند ببیند و برخی از آنان را زیباتر از همسر خود مشاهده کند، البته به جنس جدید میل پیدا کرده و گاهی عاشق می شود و رابطه برقرار می کند و لذت مضاعف می برد و در نهایت از همسرش که برای او چند فرزند آورده و اندکی تغییر قیافه داده دلسرد می گردد، و زمزمه ی طلاق و جدائی سر می دهد، و به شدت سر ناسازگاری بلند می کند و بالاخره زن را طلاق می دهد و به آغوش معشوقه ملعونه پناه می برد و همسر و فرزندانش را از خود و کانون گرم خانواده محروم می سازد، و معلوم نیست اگر همسر اول از مایه تقوا برخوردار نباشد چه بلائی بر سر خود و فرزندانش می آورد، و یا نهایتاً اگر شوهر کند وضع فرزندانش زیر دست ناپدری چه خواهد شد و این همه برای عزب و غیر عزب نتیجه بی حجابی دختران زنان است و روی این حساب باید گفت: بی حجابی در هر جامعه و ملتی منشأ انواع مفاسد، مضیقه ها، بیماری ها، جدائی ها است و اگر گفته شود بی حجابی مایه و زمینه بدترین ظلم ها و جنایات است سخنی به گزاف گفته نشده، و اگر با فریاد بلند اعلام شود لعنت بر بی حجابی و بر بانیان آن، مطلب غیر معقولی گفته نشده است.

عوارض ننگین، و امور غیر قابل تحملی که به وسیله زنان و دختران بی حجاب و بی بند و بار در زندگی خودشان مردانی که به آنان نامحرم هستند جریان می یابد، و مفاسد غیر قابل جبرانی که گاهی از اختلاط مردان و زنان در خیابان ها و در مجالس عروسی و شب نشینی پیش می آید قابل شمارش نیست.

ص:۲۸۹

«ضیافتی به افتخار جوانی بازگشته از اروپا ترتیب یافت، در این ضیافت که عده ای زن و مرد و دختر به صورت مختلط حضور داشتند و وسایل عیش و نوش فراهم بود. جوان تازه از فرنگ برگشته در برابر دید همگان دست دختر عمویش را که از آرایش و لباس های محرک جلوه ای خاص داشت بوسید!

برادر دختر که ناظر این جریان بود به اعتراض شدید برخاست، در نهایت میان آن دو نفر نزاع سختی در گرفت، میهمانان نیز که با خوردن مشروب کنترل خود را از دست داده بودند به طرفدارای از طرفین به جان هم افتادند و مجلس جشن به میدان جنگ تبدیل شد. . . (۱)

حضرت صادق (ع) می فرماید: هیچ یک از افراد بی بند و باری از زنا بی بهره نیست، زنای چشم نگاه است و زنای دهان بوسه و زنای دست لمس است، خواه عمل زناشوئی انجام گیرد خواه انجام نگیرد. (۲)

راستی لعنت بر بی حجابی و بانیان آن که چنین وضعی را بر مرد و زن تحمیل کردند تا جشنی که مطابق فرهنگ بی حجابی برپا شد مبدل به میدان زد و خورد و جنگ شدید گردد.

«زنی بی حجاب با دختر و پسرش از راه عبور می کردند، جوانی پررو دختر زیبا را دید و به او متلک گفت، برادر دختر بسیار ناراحت شد و به او اعتراض کرد، این عمل موجب ناراحتی متلک گو شد و با هیجان به برادر دختر حمله کرد، برادر به دفاع از خود به دفع حمله اقدام کرد ولی شدت درگیری سبب قتل او شد، و برادر دختر برای محاکمه و نهایت قصاص به زندان افتاد!» (۳)

۱- ۱) - روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۳۱۰.

۲- ۲) - نکاح مستدرک الوسائل باب ۱۰۴.

۳- ۳) - روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲۴.

به حقیقت لعنت بر بی حجابی و بانیان آن که دختری را در معرض متلک عاشقانه جوانی قرار داد و نهایتاً دو جوان را که نیروی فعال و بازوی علم و کار کشور بودند پیش از به ثمر نشستن عمرشان به کام مرگ انداخت! !

«زن شوهرداری که به خاطر آزاد بودنش هر کسی می توانست او را ببیند و از موی و روی او لذت ببرد، با هم دستی مرد بیگانه ای که عاشقش شده بود شوهرش را کشت تا با مرد جدید زندگی جدیدی آغاز کند، ولی خون شوهر دامنش را گرفت و به دام قانون افتاد! !» (۱)

لعنت بر بی حجابی و بانیانش که جان مردی را به دست همسرش که باید مایه ی آرامش او می بود، با کمک معشوقش گرفت و خانواده مرد را دچار داغ سنگین کرد، اگر زن شوهردار در معرض دید دیگران نبود، و موی و روی زیبا، و بدن و لباس بدن نمایش را نمی دیدند عاشقش نمی شدند، و با همدستی او قتلی صورت نمی گرفت، ولی چه باید کرد که بی حجابی نشانه تمدن و روشن فکری و پوشش و حجاب نشانه ی عقب ماندگی است! !

روابط آزاد، و آزاد بودن زن در هر برنامه ای که می خواهد، حتی برای زن شوهردار که به شکلی از شوهرش ارضا می شود سمّی بسیار خطرناک و نشانه توحش نه تمدن است:

«شوهر که از طرف قاضی دادگاه مورد بازپرسی و تحقیقات درباره ی علت کشتن زنش بود گفت: در چمدان همسرم که ۵ ماه پیش آری فقط پنج ماه پیش با او ازدواج کرده ام سه نامه عاشقانه که برای او نوشته بودند پیدا کردم وقتی جریان را از او پرسیدم با من به مشاجره و نزاع پرداخت نهایتاً کارمان به درگیری سخت انجامید و او را کشتم. . . .» (۲)

۱- ۱) - اطلاعات ۱۳۳۱۰.

۲- ۲) - اطلاعات ۱۳۳۰۷.

لعنت خدا بر بی حجابی و بانیانش که نگذاشت زن و شوهر جوانی با هزاران آرزو و بیش از پنج ماه در کنار هم زندگی کنند، و عاقبت زن جوان و عروس پنج ماهه را به کشتن داد، و جان شوهر را نیز به میدان قصاص کشانید، و دو خانواده را داغدار کرد! !

نتایج مواردی که حاصل بی بند و باری، بی حجابی، روابط آزاد، و اختلاط مردان و زنان است در چند داستان اتفاق افتاده که در سطور بالا نوشته شد خواندید، اکنون به نظرم می رسد به منافع عالی حجاب که هم حافظ وضع مرد و هم وضع وجود زن و شخصیت اوست تا حدی پی بردید، و دانستید چرا قرآن مجید و روایات اهل بیت بر حجاب و حفظ چشم از دیدن نامحرم که موجب ثبات ادب مرد و پاکدامنی زن، و سبب برپائی نظام خانواده و بقاء آن است اصرار دارند، آری خداوند مهربان و انبیاء و امامان بیش از همه کس به مصالح زندگی مرد و زن آشنا هستند و بر اساس آن مصالح نسخه می نویسند و قوانین و مقررات لازم را وضع می کنند.

البته حجاب و پوشش زن در آن حدی که در آن زمینه هیچ گونه تحریک احساسات و شهوات برای مرد نباشد ویژه ی آئین اسلام نیست، حجاب حقیقتی است که شروع تحققش با شروع حیات و زندگی انسان در کره ی زمین بوده است.

تاریخ باستان هر ملتی را که مورد کاوش قرار می دهیم و حتی مجسمه ها و نقش ها و تصاویری را که از ملل باستان باقی مانده است اگر دقت کنیم میان لباس زن و مرد تفاوت می بینیم.

بنابراین می توان گفت خود «زن» ستر و پوشش را با یک نوع الهام فطری برای محفوظ ماندن، و بالا بردن منزلت و موقعیت خود اختراع و انتخاب کرده است.

اسلام که آئین فطرت است بر همین اساس حجاب را برای زن لازم و ضروری اعلام کرده است. حقیقت حجاب و احکامی که اسلام در رابطه با جلوگیری از تحریک غریزه جنسی مقرر داشته است که در نهایت استمتاعات جنسی را به هر صورت که باشد به محیط خانوادگی اختصاص می دهد به طور مسلم موجب تحکیم و پیوند روابط خانوادگی و افزایش صمیمیت و محبت در کانون زندگی زن و شوهر، و افزایش آمار ازدواج و کاهش آمار طلاق می گردد، بنابراین حجاب برای زن مصونیت از تیرهای نگاه های زهرآلود شهوت پرستان و محفوظ ماندن از اشرار، و در امان ماندن از مزاحمت آلودگان است نه محدودیت و شخصیت و کرامت و شرافت زن اقتضا می کند هنگامی که از خانه بیرون می رود، یا در خانه نامحرمانی باشند متین و مودب و باوقار باشد.

حجاب در اسلام پوششی است که کرامت و وقار زن را حفظ می کند، در مسئله حجاب رنگ پوشش مطرح نیست ولی استفاده از رنگ های روشن و چشم گیر که مورد توجه و نگاه دیگران واقع شود، نه تنها هدفی را که اسلام دارد تأمین نمی کند، بلکه نقض غرض هم هست، و لازم است توجه شود که یکی از کارهائی که در قرآن منکر شناخته شده و به شدت از آن نهی می کند و آن را برنامه و طرحی از جاهلیت معرفی می نماید تبرج زنان است، تبرج یعنی خودنمائی و جلوه گری، روی این حساب ظاهر شدن زن در اجتماع، مجالس، مهمانی ها به صورتی که انگشت نما شود و چشم ها را به دنبال خود بکشد، و به تحریک هوا و هوس و شهوات مردان بیانجامد «تبرج» و قطعاً عملی حرام (1)و موجب خشم خدا و سبب عذاب در دنیا و آخرت و محروم شدن از فیوضات الهیه است.

ص:۲۹۳

۱- ۱) - جایگاه بانوان در اسلام ۳۵۵.

بعد از آن که روشن شد: حجاب یک امر فطری است و سابقه ی تاریخش با تاریخ به وجود آمدن انسان یکی است، و اسلام نیز که دین فطرت است آن را در ضمن آیاتی از قرآن در سوره ی نور و سوره ی احزاب، و روایات اهل بیت عصمت مورد تأکید قرار داده است اکنون باید دید حجاب با این که قرن ها در میان ملت های اسلامی مورد اهتمام و عمل بانوان مسلمان و مؤمن بوده است و آنان را از مفاسد بی شماری حفظ می کرده، و عفت و پاکدامنی شان سبب استحکام خانواده، و موجب تربیت فرزندانی پاک و سالم و مؤمن بوده است، پیدایش بی حجابی و گسترش آن نتیجه چه عاملی بوده است.

مهم ترین نقشه ی استعمار که قرآن مجید در تعبیر رساتر از آن به عنوان استکبار یاد کرده هویت زدائی و شخصیت کُشی است.

استکبار با ترفندهای مختلف و تبلیغات گسترده سبب ایجاد «خودباختگی» و «خود کم بینی» می گردد و شخصیت و استقلال و عظمت ملت ها را هدف قرار می دهد و افکار و روحیات آنان را زیر سلطه خود درمی آورد و این کار، خود، مقدمه استضعاف اقتصادی و سیاسی است که مستکبرین برای مستضعفان خواب می بینند.

این حقیقت را نیز می دانیم که هویت و شخصیت زن مسلمان با حجاب اسلامی گره خورده بود و یکی از آدابی که از کودکی به دختران مسلمان تعلیم و عادت داده می شد حجاب اسلامی و پوشش قرآنی بود و زنان مسلمان با حجاب خویش علاوه بر این که مصونیت خود را در جامعه و مجالس خانوادگی و میهمانی ها تضمین می کردند، شخصیت اسلامی خود را نیز به این وسیله نشان می دادند و آرمان مکتب خود را حفظ می نمودند، ولی استکبار با بوق های تبلیغاتی با عنوان آزادی، ترقی، و تمدن دست به فرهنگ ستیزی زد و برای زدودن

ارزش های اسلامی و حاکم ساختن پستی های غربی تلاش وسیعی را آغاز کرد و در این رابطه با کمک دست نشاندگان خود و فریب خوردگـان فرهنـگ غرب بی حجابی را زمینه سازی کرد و متأسـفانه مشتی از زنان بی تقوا و لـذت گرا این فرهنگ را پذیرفته و در گوشه و کنار جوامع اسـلامی به ویژه شهرهای بزرگ رواج دادند، و از این راه ضربه سختی به احکام الهی زده و بسـیاری از زنـان و دختران را در دریائی از فساد و فتنه فرو بردنـد، مسئله بی حجابی وقتی در ایران عملی شـد عارف بزرگ و فقیه نـامی و فیلسوف عظیم القـدر آیت الله شـاه آبـادی روی منبر اعلام کرد که بی حجابی در ایران کمر صـد و بیست و چهار هزار پیامبر را شکست، با این که بی حجابی اول راهش بود و هنوز مفاسد آن آشکار نگشته و ظهور نکرده بود.

تز استعماری و خطرناك و خانمان برانداز انگلسـتان که مأمور پلید خود، غلام حلقه بگوشی چون رضاخان پهلوی را حاکم بر مملکت ایران کرد، و جوّی پلیسـی و دولتی ولی به شدت اسـتبدادی را بر مردم مسلط کرد نسبت به مسئله زن که باید به دست رضاخان تحقق می یافت این بود:

«در مسأله بی حجابی زنان باید کوشش فوق العاده به عمل بیاوریم تا زمانی مسلمان به بی حجابی و رها کردن چادر و پوشش مشـتاق شونـد، بایـد به اسـتناد شواهـد و دلایل تاریخی ساختگی ثابت کنیم که پوشـش زن از دوران بنی عباس متداول شده و مطلقاً سنت اسلام نیست!!

سپس اضافه می کنـد: پس از آن که حجاب زنان با تبلیغات گسترده از میان رفت، وظیفه ی مأموران ما آن است که جوانان را به عشق بازی و روابط جنسـی نامشـروع تشویق کننـد، و زنان غیر مسـلمان کاملاً بـدون حجاب ظاهر شوند، تا زنان مسـلمان از آنان تقلید کنند. (۱)

۱- ۱) - قرهالعین: درآمدی بر تاریخ بی حجابی در ایران ص ۴۰.

پرده حرمت برخی از زنـان به دست رضاخـان و مأمورانش دریـده شـد، نسبت به پوشـش سـخت گیری طاقت فرسائی بر زنان تحمیل شـد، بسیاری از زنان تا آزاد شدن حجاب پس از سـقوط رضاخان از خانه بیرون نیامدند، گروهی هم با فریب خوردن فرهنـگ برهنگی غرب را پذیرفتنـد، و ماننـد ویروس تکثیر مثـل کردنـد، سایه شوم بی عفتی سراسـر کشور را گرفت بر اثر این جنایت معلوم نیست تا کنون چه عوارض سهمگینی دامن افراد و خانواده ها و جامعه را گرفت؟ !

نتایج سود بی حجابی را در سطور قبل با دقت مطالعه کنید تا روشن شود از این طریق چه بلاها و مصائبی گریبان ملت ایران و ملت های اسلامی را در سایر ممالک گرفت.

اگر زنـان کشورهـای اسـلامی فرهنـگ غرب را نمی پذیرفتنـد، و بـدون حجاب بیرون نمی آمدنـد، و خودآرائی نمی کردنـد، مردان و جوانـان مسلمان دچـار چشم چرانی سپس فساد در اخلاق و در عمل نمی گشـتند، و درصـد قابل توجهی از نیروهای کشورهـای اسـلامی به خـاطر روابـط نامشـروع، و کثرت گناه و مجالس عیش و طرب و شب نشـینی های آن چنانی و اعتیاد از چرخه ی فعالیت و کار مثبت و تحصیل و تولید، و سودرسانی به مملکت و ملت خارج نمی شدند.

امیرمؤمنان درباره ی نگاه حرام و چشم دوختن به نامحرمان، می فرماید:

«العیون مصائد الشیطان:» (۱)

دیده ها، دام های شیطان هستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«اللحظ رائد الفتن:» (۲)

نگاه حرام پیشاهنگ فتنه هاست.

۱- ۱) - غررالحکم ج ۱ ص ۲۶۲.

۲- ۲) - غررالحکم ج ۱ ص ۲۶۲.

حضرت صادق فرمود:

«النظر سهم من سهام ابلیس و کم نظره اورثت حسره طویله:» (۱)

نگاه به نامحرم تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است و چه بسیار نگاهی که حسرت های طولانی از خود به جای می گذارد.

حضرت رضا (ع) در پاسخ مسائلی که محمد بن سنان طرح کرده بود، درباره فلسفه حرمت نگاه با نامحرم نوشتند: خداوند به این خاطر این عمل را حرام کرده که موجب تهییج شهوت و سبب فساد می گردد: (۲)

درباره ی نظام خانواده در اسلام کتابی درسی فصل در ششصد صفحه نوشته ام که به شش زبان ترجمه شده و فارسی آن نزدیک به سی بار آراسته به چاپ گشته که می توانید جهت دریافت استحکام مقررات اسلام و این که این فرهنگ پاک ضامن سعادت خانواده و جامعه است به آن کتاب مراجعه کنید.

در رابطه با چشم و مسئله حجاب که دو مسئله اساسی است در آیات سوره های بعد به خواست خدا در حد لازم مطالبی خواهد آمد.

قاعدگی و طهارت

آیه ۲۲۲ در رابطه با قاعدگی یا حیض و مسئله پاک شدن از آن، و حرمت هم بستری با زن در آن حالت حقایقی را مطرح می کند که در حد مقدور به آن اشاره می شود.

قانون تورات حکم می کند، زنی که مبتلا به حیض یا عادت ماهیانه شده است، باید عملا او را از جامعه برانند و فقط در حدی که جانش محفوظ بماند به او خوراک بدهند، چنین زنی لازم است از مزایای زندگی، و بودن کنار خانواده محروم باشد! ! (۳)

۱- ۱) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۳۸.

۲- ۲) - وسائل ج ۱۴ ص ۱۴۰.

۳- ۳) - سفر لاویان باب ۱۵.

در این زمینه اگر زن بچه دار شد و فرزندش دختر است باید هشتاد روز از اجتماع برکنار و دور بماند. (۱)

ولی هنگامی که خورشید تابناک اسلام طلوع کرد به این کوته نظری ها و مظالم پایان داد و احکام ستمگرانه را که درباره ی زن اجرا می شد منسوخ دانست و فقط اعلام کرد:

حیض نوعی ناراحتی رحمی است، شما در آن وقت از هم بستری با زن به خاطر سلامت خود و همسرتان اجتناب کنید تا از آن با طهارت و غسل بیرون آیند،

پسر و دختر باید به این نکته توجه داشته باشند که دختر سالم باید پس از شروع رشد عادت ماهیانه ببیند و اگر نبیند علامت بیماری است، ولی جسم دوشیزگان، مناطق گوناگون جغرافیائی، نوع خوراک و بسیاری از امور دیگر در کم و زیاد شدن و یا تقدیم و تأخیر افتادن عادت ماهیانه مؤثر است.

مثلاً در سرزمین هائی که هوای آن گرم و جزء مناطق حارّه است و دوشیزگان که از نظر جسمی نیرومندند در سن ۱۲ سالگی عادت می بینند، و در مناطق سردسیری در سنین ۱۵ سالگی و حداقل روزها ۳ روز و حداکثر ده روز است.

در چنین ایامی زنان آماده پذیرفتن بسیاری از بیماری ها هستند، و رحم آنان مشغول برطرف کردن آلودگی های خود و آماده شدن برای پذیرفتن نطفه است، و عمل زناشوئی در این برنامه یعنی در حالت حیض حرام و سبب اخلال در آماده شدن رحم برای پذیرفتن نطفه، و عامل ضربه زدن به سلامت مرد و زن است.

زن و مرد در ایام عادت از هم بستر شدن نهی شده اند، و از هر دو خواسته اند خود را در خطر انواع بیماری ها نیندازند،

۱- ۱) - سفر لاویان باب ۱۲.

«فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن.»

اسلام روی این موضوع به شدت حساس است، و در این زمینه سعادت مرد و زن و خانواده و جامعه را لحاظ کرده، و برای عمل زناشوئی در چنین ایامی جریمه در نظر گرفته است و مرد مسلمان را مأموریت داده که هر گاه در حال حیض اقدام به جماع نماید شخصاً جریمه بپردازد.

در فتاوای فقهای شیعه در رساله های عملیه می خوانیم: هر گاه عمل زناشوئی در مدت حیض در قسمت اول عادت ماهیانه انجام گرفت باید هیجده نخود طلا بدهد، و هر گاه در قسمت دوم ۹ نخود طلا ـ و چون در قسمت سوم به وقوع پیوست باید چهار نخود و نیم طلا در راه خدا بپردازد.

این جریمه مالی به تهیدستان و نیازمندان پرداخت می شود، و در عین حال بر مجرم لازم است توبه کند. در کتاب علمی بیماری شناسی می نویسد: سرطان رحم یکی از فراوان ترین سرطان های زنان می باشد و سرطان گردن رحم سه تا چهار مرتبه زیادتر از جسم رحم است، و معتقدند که عاملی سبب پیدایش این سرطان می شود.

و نیز در این کتاب آمده: که نزد زنان یهودی که عادت ماهیانه را رعایت می کنند و با دارو جلوی آن را نمی گیرند سرطان رحم کمتر است و نیز ضریب وقوع سرطان رحم در زنان مسلمان کمتر می باشد.

اگر چه در عصری که مقررات اسلام عرضه می شد علم و رشته های آن به صورت امروز وجود نداشت ولی چون قانون گذار خداوند مهربان بود و علم او نسبت به همه حقایق فراگیر است، نکات لازم را به صورت حرام و جلال و امور تعبدی به انسان عرضه داشت و به او فرمان داد از هم بستر شدن با زن در حال عادت ماهیانه دوری کند، و پیش از پاک شدن با او نزدیکی ننماید. (۱)

ص:۲۹۹

۱- ۱) - بهداشت ازدواج ۱۴۳- ۱۴۲.

تمکین در برابر حقوق جنسی

آیه ۲۲۳ چه تعبیر زیبا و پر معنا و لطیفی از جنس زن دارد، تعبیری که در هیچ فرهنگی در همه اعصار و ممالك سابقه نداشته:

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ:

زنان شما کشتزار برای شمایند! !

کشتزار چیست و برای چه هدف والائی است؟

کشتزار زمین مستعد و قابلی است که دانه ها و حبه های سربسته و در بسته در آنجا بستر رشد دارند، ریشه می دوانند، ساقه از خود بروز می دهند، برگ سبز و با طراوت بر آن ساقه می روید، محصول می دهد، چرخ زندگی موجودات زنده به ویژه انسان را به حرکت می آورد، کشتزار زمین مستعد و قابلی است که نهال در آن رشد می کند به محیط صفا و طراوت می بخشد، هوا را تصفیه می کند، طبیعت را می آراید و زینت می دهد، به محصول و میوه می نشیند، و زمینه هر نوع حرکت و کار مثبتی را فراهم می آورد، این همه به شرط این است که دانه و حبه و نهال سالم باشد، و آفت در آن دیده نمی شود.

زن کشتزاری است که خدای مهربان به سود مرد قرار داده، که مرد در این کشتزار طبیعی و ملکوتی نطفه پاك بکارد، و به انتظار فرزندی صالح و مفید و سالم و زیبا بنشیند، تا پس از ولادتش به خانه سرسبزی و طراوت دهد، شادی و نشاط بیاورد، رشد کند و به محصولی چون علم و عمل بنشیند و دل مادر و پدر را شادی بخشد، و توشه آخرت آنان گردد و قدموا لانفسکم اگر پدر و مادر از ابتدا تقوا را رعایت کنند، و محیط خانه را محیطی خدائی بسازند، و هر دو کنار یکدیگر با سرمایه ی ایمان و عمل و اخلاق زندگی نمایند، و زن برابر مقررات الهی نسبت به شوهر تمکین داشته باشد، و در چنین عرصه ای نطفه پاك از صلب مرد به رحم مادر انتقال یابد، البته فرزند یا فرزندانشان توشه آخرت آنان می شود،

ص:۳۰۰

و بـا چنین توشه بـا ارزشـی که جزء مـایه های سـعادت و نجات است خـدا را ملاقات می کننـد و این همه، مژده ی حق به اهل ایمان است، مژده و بشارت به مرد و زن مؤمن است، نه زن و مردی که سـر و کاری با ایمان و اخلاق و عمل صالـح ندارنـد، و فرزندشان محصولی ضد حق خواهد شد.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاٰقُوهُ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ: (۱)

۱- ۱) - بقره ۲۲۳.

تفسیر آیه ۲۲۴- ۲۲۵- ۲۲۶

اشاره

وَ لاٰ تَجْعَلُوا اَللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَيْنَ اَلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

لاٰ يُؤٰاخِذُكُمُ اَللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمٰانِكُمْ وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسٰائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فٰاؤُ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

و خداونـد را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید به این که سوگند بخورید که نیکی نکنید و تقوا را رعایت ننمائید و میان مردم آشتی برقرار نکنیـد، [خـدا رضـایت نـدارد که نامش وسـیله امتناع از اموری شود که خود به انجام آنها فرمان داده است] خدا نسبت به همه نیات و گفته های شما شنوا و داناست.

خدا شما را به خاطر سوگندهای لغوتان که جدی و حقیقی نیست مؤاخذه نمی کند، ولی شما را به سبب آنچه در دل هایتان از سوگند جدی مرتکب شده اید کیفر می دهد، و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است. برای کسانی که سوگند یاد می کنند که از آمیزش با زنانشان خودداری کنند شرعا چهار ماه مهلت امتناع دارند، چنانچه به آنچه مقتضای زناشوئی است بازگردند گناهی بر سوگندشان نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

از سیاق این سه آیه شریفه استفاده می شـود که هر سه آیه در رابطه بـا زن و شوهر است، شوهری که بخـاطر کم ظرفیـتی، و خشـمگین شدن در برابر مسئله ای ناچیز سوگند می خورد که از نیکی به زن و رعایت تقوای الهی در حق او و برقراری صـلح میان مردم خودداری کند، و نیز سوگند می خورد که تا هر مدتی بخواهد از انجام حق زناشوئی نسبت به همسرش امتناع ورزد تا او را به صورتی غیر عادلانه در فشار روحی قرار دهد.

سوگند بیجا

ص:۳۰۲

سوگندی که به عنوان سوگند تحقق پیدا می کند سوگندی است که خورنده آن نیت جدی داشته باشد، و با اسامی جلاله همراه باشد.

در این زمینه باید توجه داشت که رعایت احترام و ادب نسبت به اسماء و صفات از واجبات حتمیه است، و جز در موارد شرعی باید از سوگند خوردن به نام خدا جداً پرهیز داشت.

وَ لاٰ تَجْعَلُوا اَللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که آنچه را خدا از قبیل نیکی و تقوا و اصلاح میان خانواده ها و مردم فرمان داده با سوگند به حضرت حق در رابطه با ترک آنها کاری غیر عملی و لغو و بیهوده، و زمینه ای برای تعطیل آنها نیست.

مگر امکان دارد فرمان پروردگار به اموری که اساس سعادت و خوشبختی و امنیت و آرامش است با سوگند یک فرد جاهل، یا خشمگین، یا از خود راضی، یا کسی که می خواهد به همسرش ستم روا بدارد تعطیل گردد، و به عرصه اجرا و انجام گذارده نشود.

مگر می توان با سوگند به خدا، مجوز ستم و ستم کاری و ظلم و بیدادگری نسبت به زن صادر کرد؟ برای مرد نسبت به تعطیل حقوق همسرش هیچ راهی وجود ندارد، و با سوگند روزنه ای برای ظلم و ستم باز نمی شود!

این که انسان سوگند بخورد که زن را در معرض تعطیل حقوق و ستم قرار دهد اخلاق جاهلی و پیروی از فرهنگ جاهلیت پیش از بعثت پیامبر اسلام است.

رسول خدا با آیات کتاب الهی و دستورات متین و حکیمانه اش به این امور پایان داد، و پرونده ستم و ظلم مردان به زنان و زنان به مردان را بست و در صورتی که مردان و زنان به پذیرش حق تن دهند زمینه تحقق عدالت را فراهم نمود.

ص:۳۰۳

زن در صورتی که از وضعیت عادی برخوردار باشد هر چهار ماه یک بار از شوهرش حق آمیزش جنسی دارد، لذا در آیه شریفه به مردانی که سوگند می خورند از آمیزش با همسرانشان امتناع کنند تا چهار ماه مهلت داده شد: تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ اگر پس از این مدت که حق قانونی اوست به همسرش بازگشت و با او آمیزش جنسی نمود، تنها کفاره شکستن سوگند را باید بدهد کفاره ای که در آیه ۸۹ سوره مائده بیان شده است، ولی اگر مرد به همسرش بازگردد ولی او را چون زن رها شده قرار دهد، زن بخاطر ضایع شدن حقش می تواند به محاکم صالحه مراجعه کند، حاکم مرد را میان بازگشت به همسر و طلاق مخیر می کند، چنانچه سرسختی نشان داد به زندان محکومش می کند واز جهت آب و غذا بر او سخت می گیرد تا یکی از دو جهت را انتخاب کند یا طلاق یا ادای حق زناشوئی.

درست است که طلاق یک امر جائز ولی مکروه است، اما اگر بدون دلیل منطقی و نهایتاً برای اذیت و آزار زن صورت گیرد حرام و موجب عذاب خداوند است.

ص:۳۰۴

تفسیر آیه ۲۲۷– ۲۲۸

اشاره

وَ إِنْ عَزَمُوا اَلطَّلاٰقَ فَإِنَّ اَللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.

وَ اَلْمُطَلَّقٰاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاٰثَةَ قُرُوءٍ وَ لاٰ یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ فِی أَرْحٰامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذٰلِکَ إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ اَلَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجٰالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اَللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.

و اگر زن و شوهر برای پایان یافتن مشکلات تصمیم به طلاق و جدائی گرفتند در صورت رعایت شرایط مانعی ندارد، مسلماً خدا به نیات و گفتار و کردارشان آگاه است.

زنان طلاق داده شده باید سر آمدن سه پاکی را از حیض انتظار برند، و پیش از به سر رسیدن آن سه پاکی از شوهر کردن امتناع ورزند و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند نباید آنچه را خداوند در رحم هایشان از جنین یا حیض آفریده پنهان دارند، و شوهرانشان در این مدت چنانچه خواهان صلح و سازش اند به بازگرداندن آنان به زندگی دوباره سزاوارترند و برای زنان حقوق شایسته ای برعهده مردان است مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است و مردان را به خاطر کارگزاری و تدبیر امور زندگی در مسئله میراث و دیه و گواهی در دادگاه و غیر آن حقوقی افزون تر است و خدا توانای شکست ناپذیر است.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه چند مسئله مهم مطرح است:

۱– طلاق، ۲– عدّه طلاق. ۳– حرمت کتمان آنچه در رحم است از حیض و جنین. ۴– رجوع شوهر در عده به زن. ۵– حقوق زن بر مرد و مرد بر زن.

مسئله عدّه برای حفظ حرمت زن و نسل، و حرمت کتمان وضع رحم، و جواز رجوع شوهر به زن از مسائلی است که باید در کتب مفصل فقهی و رساله های عملیه دیده شود، زیرا دارای حقایقی است که تفصیل آن جز در کتب

ص:۳۰۵

فقهی بیـان نشـده است و این سـطور گنجـایش منعکس کردن همه آن مسائل را نـدارد، روی این حساب فقط به توضـیح کلی یک مسئله یعنی مسئله طلاق و حقوق طرفینی زن و شوهر پرداخته می شود.

طلاق

مسئله طلاق گرچه گاهی لازم، وسبب رها شدن مرد و زن از مشکلاتی است که برای آنان به هر علتی فراهم شده است، امری مکروه و ناپسند، و دارای عوارضی سنگین و موجب فشار روحی برای مرد و زن است، ولی به هر صورت امری است که اسلام آن را همراه با شرایطی اخلاقی و انسانی تجویز نموده است، و بر خلاف بسیاری از مکتب ها، حتی مکتب هائی که رنگ دینی دارند آن را کلید حلّ برخی از مشکلات میان مرد و زن، و راهی برای بیرون رفتن از مضیقه ها قرار داده است.

کلیسا ازدواج را امری پلیـد دانسـته و پیروانش را تشویق به مجرد زیسـتن می کند، کلیسا این فتوا را برخلاف طبیعت انسان و بر ضـد غرائز و امیال فطری آدمی داده است و می گویـد هرگاه ازدواجی سـر بگیرد، مرد و زن تشـکیل خانواده دهنـد کفاره این کار ناپسند و پلید که برخلاف نظر کلیسا انجام گرفته حرمت و ممنوعیت طلاق است! !

اسلام از ابتدای طلوعش با این دو انحراف کلسیائی و دیگر انحرافاتی که در سایر مکاتب بود به مبارزه سخت برخاست، و مرد و زن را بر اسـاس طـبیعت و فطرت و امیـال و غرائزشـان بـه شـدت تشویـق به ازدواج کرد، سـپس در صـورت بروز اختلاـف و مشکلات طاقت فرسا میان مرد و زن طلاق را با همه نفرتی که از آن داشت اجازه داد.

کلیسا و واتیکان هنوز در این عصر که عصر تمدن و علم و مقررات و قانون و روزگار کشف بسیاری از حقایق است هنوز نتوانسته مشکل ازدواج و طلاق را حل کند، و گره این دو موضوع را باز نماید.

اسلام در مضیقه قرار دادن زن را تا جائی که حاضر به طلاق شود و مهریه خود را بخشد امری غیر انسانی و غیر اخلاقی دانسته و آن را حرام و از مصادیق ظلم شمرده است.

بعضی از دولت های اروپا وقتی بر خلاف کلیسا قانون طلاق را تصویب کردند، کلیسا از تصویب چنین قانونی اظهار تأسف کرد و آن را واقعه ای دردناک نامید! (۱)

ولی اسلام طلاق را از جمله اموری دانست که سبب آزادی مرد و زن از مشکلات پیش آمده میان آنان است، و برای آن مقرراتی گذاشت که مرد و زن بتوانند در سایه آن مقررات به طور شایسته و پسندیده از یکدیگر جدا شوند، از جمله مقررات اسلام در مسئله طلاق پاکی زن از عادت ماهیانه است.

اسلام معتقد است که زندگی دارای نشیب و فراز است، و اعصاب انسان هم چون زندگی دارای جزر و مد یا حالت صعود و نزول است.

در ادیان و ملت هائی که طلاق قید و شرط ندارد، و هرگاه مرد میلش اقتضا کند بی سبب و علت می تواند همسرش را طلاق دهد، و این امر را به شتاب و سرعت به انجام برساند، اسلام آن را راهی غلط و انحرافی دانست و فرمان داد زن و مرد در صورتی می توانند از یکدیگر جدا شوند که زن پس از عمل زناشوئی عادت ماهیانه ببیند سپس پاک گردد و آنگاه که پاک شد طلاق می تواند صورت بگیرد.

۱- ۱) - روزنامه اطلاعات شماره ۱۳۳۱۷.

این که طلاق تا پاک شـدن زن از عادت ماهیانه باید به تأخیر بیفتد، چه بسا زن و شوهر را در آن مدت در آرامش قرار دهد و حجاب ها را از دیـده دل آنان کنار زنـد، و به خود آینـد و از جـدا شدن پشیمان شوند و به صـلح و سازش بازگردند، در این زمینه حقیقتی را هم از قلم یک دانشمند روانشناس توجه کنید:

زیگ فرید هرسـی استاد دانشگاه پنسیلوانیا بیش از هفده سال جزر و مدّ مشاعر و احساسات آدمی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به این نتیجه رسـید که جزر و مد حالت نفسانی بشر به طور متوالی و با انتظام شبیه به جزر و مد دریا صورت می گیرد. . . . .

زنـان از این حیث در نتیجه حالت ماهانه با مردان تفاوت دارنـد، زیرا آن حالت در روحیه و اخلاقشان تأثیر می گـذارد، و نظم نوبت هـای غم و شادی را چنـد روزی به هم زده جلو و عقب می انـدازد، وقتی هم ممکن است حالات ماهانه زنان مصادف با نزول حـالت روح بوده و هنگـام نوبت غم باشـد، در این وقت است که اضـطراب و تنـدخوئی و کسالت زن شدیـدتر می شود، دکتر هرسی و دکتر نبت هر دو معتقدند که بیشتر حوادث طلاق در اینگونه مواقع رخ داده است. (۱)

آری چون بیشتر این حوادث در دوران نزول روح یکی از دو طرف واقع می شود، اسـلام به مرد که کمتر در این جزر و مـدها قرار می گیرد عنایت ویژه ای مبـذول داشـته، و برای انجام طلاق و صـحت آن، پاک شـدن زن را پس از عمل زناشوئی شـرط صحیـح بـودن طلاـق قرار داده است، و چه بسـا چنین مـدتی که گـاهی از یـک مـاه هم تجـاوز می کنـد نه تنهـا فرصت فکر و دوراندیشی به طرفین

۱- ۱) - آئین کامیابی ۲۲۰.

می دهد، بلکه زن و شوهر یک دوره جزر و مد روحی را می پیمایند واز روی فکر، اراده، مال اندیشی به این کاری که از نظر اسلام مبغوض است دست می زنند.

نکته دیگری را که نبایـد نادیـده گرفت این است که اسـلام چنـان که در آیات قرآن مجیـد به صـراحت مطرح است به شـدت سفـارش نموده است پس از انجـام طلاـق، بایـد زن تحت کفـالت مرد باشـد و این خود راه دیگری است برای برقراری ارتباط مجدد زن و شوهر، و حفظ و حراست پیمان مقدس زناشوئی.

نگاه دیگر به طلاق

پیش از هر چیز بایـد دانست که طلاـق و جـدائی و گسـیختن پیونـد زنـاشوئی یـک امر غیر طبیعی و برخلاـف سـنن آفرینش و دسـتگاه خلقت است، وقتی در یک جامعه طلاق توسعه یافت و رو به افزونی گذاشت، و انحلال خانواده و جدائی زن و مرد از یکدیگر قوس صعودی پیمود، نشانه این حقیقت است که آن جامعه از مسیر قوانین طبیعی منحرف شده است.

روان شـناسان، دانشـمندان علم حقوق و جامعه شـناسان به علت ارتباطی که قطع پیوند زناشوئی با شخصـیت اخلاقی و حقوقی زن و شوهر دارد، این موضوع را مورد دقت و توجه قرار داده، و دربـاره آن به قضـاوت و اظهار نظر پرداخته انـد، و از آنجا که متـارکه زن و مرد از راه طلاـق به کـانون گرم خـانواده ضـربه جبارن ناپـذیری وارد می سازد و محیط پر حرارت خانواده را به یک کانون سرد و بی فروغ مبدل می نماید و کودکان که ثمره این گونه ازدواج ها هستند به انواع مفاسد و انحرافات روحی و فکری مبتلاـ می شونـد، لـذا متفکران و دانشـمندان، و جـامعه شـناسان و روان شـناسان معتقدنـد کـه بایـد طلاـق جز در مـوارد ضروری غیر

مجاز اعلام شود، و یا در این زمینه سخت گیری هائی به عمل آید، تا افراد در هر شرایطی نتوانند به انحلال پیوند زناشوئی اقدام کنند.

درست است که طلاق از لحاظ اخلاقی و روانی ناپسند و مذموم است، ولی اگر روی جهات و عواملی ادامه زندگی و سازش میان زن و مرد امکانپذیر نباشد تکلیف چیست؟ آیا چنین خانواده ای باید تا پایان عمر در دوزخ سوزان ناراحتی روحی و تیره بختی بسوزند؟ یا راه حلی باید به آنان ارائه داد که بتوانند در چنین شرایطی پیوند زناشوئی را گسسته و خود را از کشمکش های داخلی و رنج روحی خلاص کنند؟

کدامیک از این دو راه عقلائی و مایه نجات و خلاصی از دوزخ اختلاف و ناکامی است؟

در این گونه موارد استثنائی اسلام بر خلاف مسیحیت و پاره ای از مکتب ها که طلاق را ممنوع ساخته و آن را مردود می شمارد تحت شرایط معین قانون طلاق را تشریع و آن را جایز دانسته، و برای انحلال چنین خانواده خفقان آور و مسموم راه را مسدود ننموده است.

از طرف دیگر چون بقاء زوجیت و استحکم خانواده مورد توجه ویژه اسلام است، لذا بعضی از آزادی ها را به خاطر حفظ نظام خانواده و اجتماع محدود کرده، و با محدود نمودن اختیار زن در طلاق جز در برخی از موارد که قانون معین نموده است، در حقیقت خواسته است مصالح زن دستخوش هوا و هوس واقع نشود، بدیهی است وقتی اختیار طلاق به دست دو نفر باشد احتمال وقوع آن دو برابر می شود، و یک چنین ازدواجی که از هر دو طرف قابل گسستن باشد اعتماد طرفین را متزلزل می سازد، پس چه بهتر که این حق به دست یکی از آن دو سپرده شود که نیروی فکری و تحملش در برابر ناملائمات بیشتر و از ناحیه

طلاق نیز خسارت های زیادی در خصوص پرداخت مهریه و سرپرستی اطفال متوجه او می گردد، زیرا با توجه به ظرفیت محدود و روحیه خاص زن که سرا پا هیجان و تلون است، قادر نیست در صورت دارا بودن حق طلاق، در موارد ضروری و عدم امکان ادامه زندگی مشترک از حق خود استفاده کند، بلکه کمترین بهانه ای برای او کافی است که اساس خانواده را در هم بکوبد و به زندگی مشترک خاتمه دهد! در اسلام مقرارتی وجود دارد که سوء استفاده از اختیاراتی که در مورد طلاق به مرد داده شده است ممنوع گردیده، و اختیارات او را تحت حدود و موازین خاصی قرار می دهد.

مرد نمی تواند به قصد ظلم و ایذاء و اضرار، زن را طلاق دهد، و طلاق در صورتی که از آثار حتمی اش انحراف و آلودگی زن یا مفاسد نامشروع دیگر باشد به شدت ممنوع است.

اسلام با تشریع یک سلسله شرایط و مقررات، قیود و موانعی بر سر راه طلاق ایجاد کرده، و این مقررات از عوامل بزرگ جلوگیری یا کاهش طلاق است.

دادگاه خانوادگی که در قرآن مجید مطرح شده است یکی از بهترین طرقی است که برای رفع اختلاف میان زن و مرد پیش از هر اقدام دیگر منظور شده است، در این دادگاه خانوادگی دو نفر از بستگان مصلح و خیرخواه که واجد شرایط حکمیت باشند از طرف زوجین انتخاب می شوند، تا در علل بروز اختلاف و نگرانی زن و شوهر تحقیق نموده، و در مقام حل اختلاف واصلاح برآیند، یک نکته دقیق که در اینجا جلب توجه می کند این است که گفتگوی اصلاحی در چگونگی رفع اختلاف از طرف محکمه خصوصی خانوادگی در بیشتر از موارد منجر به اصلاح و رفع اختلاف خواهد شد، برخلاف و دخالت محاکم عمومی در اختلافات خانوادگی که به تجربه ثابت گردیده که در اکثر اوقات برآشفتگی

مناسبات و تیرگی روابط زوجین افزوده و آنان را به پرتگاه متارکه نزدیک تر می کند!

حضور دو عادل هنگام اجرای طلاق نیز یکی از شرایطی است که حصول آن در همه وقت ممکن نیست و عدم تحقق این شرط در تمام موقعیت ها سبب می شود که حتی الامکان طلاق کمتر واقع شود.

طهارت زن از حیض و نفاس نیز شرط دیگری برای تحقق طلاق است، در بسیاری از موارد که مرد تصمیم به طلاق دارد ممکن است حصول طهارت برای زن نیاز به گذشت مقداری از زنان داشته باشد و همین گذشت زمان در کاهش احساسات مرد و تعقل و تفکر بیشتر او در تصمیم اش اثر غیر قابل انکاری دارد.

علاوه بر اینها هنگامی که زندگی مشترک برای مرد مشکل باشد، و بواسطه بیزاری از زن بخواهد اجراء طلاق کند، با این طلاق رابطه ازدواج قطع نمی شود، و زن و شوهر از یکدیگر جدا نمی گردند، و پیش از سر آمدن عدّه رجعیه، مرد می تواند زندگی زناشوئی را از سر گیرد، هم چنین در مورد نفرت زن از شوهر که با بخشیدن مهر یا مال دیگر به شوهر طلاق صورت می گیرد، باز هم در صورت پشیمانی زن و رجوع به بخشش خود، حق مرد برای برگرداندن زن به خانه خود محفوظ می ماند.

اسلام با وضع این مقررات مانع می شود که بنیان خانواده به آسانی از هم بپاشد، و زندگی مشترک و کانون گرم خانواده دستخوش هوس ها و امیال گوناگون و احساسات آنی قرار گیرد، و ایجاد این قیود و موانع در راه انحلال پیوند زناشوئی و تحقق طلاق سبب محدودیت و کنترل طلاق و جدائی خواهد شد.

بی گمان درد بزرگ امروز جوامع که بیرون از صراط مستقیم حق زندگی می کنند تزلزل ارکان و اساس خانواده هاست، آزادی فراوان در مسئله ی طلاق در

دنیای غرب، بیشک مولود عکس العمل طبیعی فشار کلیسا بود، که در آئین مسیحیت به طور کلی طلاق را ناروا می دانست، سخت گیری های کلیسا سبب شد که به ناچار دولت ها طلاق را به رسمیت بشناسند و آن را قانونی کنند، ولی قانون در غرب انحلال خانواده را موکول به رضایت زن و مرد و یا درخواست یکی از آنان نموده است.

این آزادی بی حساب در مورد انحلال پیوند زناشوئی و اعطای حق طلاق به طور مساوی به زن و مرد سبب تزلزل ارکان خانواده ها گردیده و ثمرات تلخ و ناگواری به بار آورده است! بانوان به بهانه های کوچک و اختلافات بی ارزش هر زمان که هوس کردند سایه شوم شوهر را از سر خود کوتاه می کنند.

اروپا به جای خدمت به خانواده و زنان مرتکب جنایت شد، با بررسی اجمالی آمار طلاق که مربوط به معیوب بودن قانون آن و آزادی غیر معقول دادن به زنان و مردان است به ویژه آنجا که حق طلاق مطلقاً با زنان است، کثرت آن انسان را دچار شگفتی و حیرت می سازد، و خود نشانه ستم روز افزونی است که قوانین موجود به کودکان و زنان و اجتماع و کانون های خانوادگی روا می دارد.

افزایش طلاق هائی که در کشورهای متمدن با تقاضای زنان صورت می گیرد، و دلائلی که آنان برای گرفتن طلاق اقامه می کنند، عمق نظر اسلام را برای ما از آفتاب روشن تر می سازد.

مطلب زیر یک نمونه از علل وقوع طلاق در کشورهای متمدن است، یکی از نشریات معروف هفتگی چنین می نویسد: در کنگره عمومی انجمن که چندی پیش در شهر استراسبورگ تشکیل یافت، رئیس انجمن آمار جالبی را که توسط اعضای انجمن در کشورهای مختلف تهیه شده بود به آگاهی اعضاء کنگره رسانید، طبق این آمار در فرانسه معادل بیست و هفت درصد از طلاق هائی که

میـان زنان و شوهران در طی یک سال صورت گرفته در نتیجه افراط زن در مـدپرستی بوده، و این رقم در آلمان معادل سـی و سه درصد و در هلند سـی و شش درصد و در سوئد هیجده درصد می باشد، این است گوشه ای از سرنوشت شوم خانواده ها، البته وقتی که زمام طلاق را مستقیماً به دست زن بسپارند و هنگامی که یک قسمت از طلاق ها و در هم ریختن اساس خانواده به خـاطر یـک موضوع بی ارزش و نـاچیز ماننـد مـدپرستی صورت گیرد می توان به علـل بقیه طلاـق هـا پی برد، مثلاًـ زنی در آمریکـا به این دلیـل از دادگـاه تقاضـای طلاق نمود که: شوهرم به جای آن که شب ها مرا به سـینما و گردش ببرد، به تکمیل معلوماتش و افزودن بر دانشش در اکابر و کلاس های شبانه می پردازد و به این دلیل شوهر را طلاق گفت! !

در اینجا مناسب است به اعتراف «ولتر» در جامعیت و برتری قانون طلاق در اسلام توجه کنیم:

محمـد (ص) قـانون گـذار خردمنـدی بـود که می خواست بشـریت را از بـدبختی و جهـل و فسـاد رهـائی بخشـد، برای به ثمر رسانیدن آرزویش منافع همه مردم روی زمین را از زن و مرد و کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه، سیاه و سپید، زرد و سرخ در نظر گرفت و هرگز تعـدد زوجـات را به سـبکی که هوا و هوس هواپرسـتان می طلبیـد معمول نکرد، بالعکس تعـداد بی حـد و حصـر زنانی را که در بستر پادشاهان و فرمانروایان کشورهای آسـیائی می آرمیدند به چهار زن همراه با شـرایطی ویژه محدود نمود. . . . . و قوانین او درباره ی ازدواج و طلاق از قوانین مشابه دین مسیح بی نهایت برتر است. . . . شاید هرگز قانونی کامل تر از قوانین قرآن درباره ی طلاق وضع نشده باشد. (۱)

ص:۳۱۴

۱- ۱) - رساله اسلام از نظر ولتر.

تفسیر آیه ۲۲۹-۲۳۰

اشاره

اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّٰا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلاّٰ أَنْ یَخٰافٰا أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا فِیمَا اِفْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ فَلاٰ تَعْتَدُوهٰا وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ.

فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا أَنْ یَتَرٰاجَعٰا إِنْ ظَنّٰا أَنْ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ یُبَیِّنُهٰا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ.

طلاق [رجعی که در آن برای شوهرش حق رجوع به همسر است] دو بار است، شوهر در هر مرتبه از رجوع باید همسرش را به طور شایسته و متعارف نگاهدارد، یا او را با ترک رجوع به نیکی و خوشی رها نماید و برای شما حلال نیست از آنچه به عنوان مهریه به آنان پرداخت کرده اید چیزی باز ستانید، مگر این که هر دو بترسند که حدود و مقررات خدا را در روش همسرداری برپا ندارند، پس شما حاکمان شرع اگر بترسید که آن دو نفر حدود خدا را برپا ندارند، در آنچه زن برای رهائی خود فدیه ای عوض طلاق بپرازد گناهی بر هر دو نیست، اینها حدود خداست نهایتاً از آنها تجاوز نکنید، و کسانی که از حدود خدا تجاوز نمایند بی تردید آنان ستم کارند.

پس اگر بعد از دو طلاق و رجوع، بار سوم او را طلاق داد آن زن بر وی حلال نیست مگر آن که با مردی دیگر ازدواج کند.

چنانچه همسر دوم او را طلاق داد برای زن و شوهر اول مانعی نیست که به یکدیگر بازگردند، در صورتی که امید به رعایت حدود خدا را داشته باشند، این ها حدود خداست که آن را برای گروه که دانا هستند بیان می کند.

شرح وتوضیح

در این دو آیه شریفه چهار مسئله بیان شده است: ۱- طلاق از نظر فقهی و قانونی ۲- برنامه مهریه که حقی مسلم است، ۳- حق زن بر شوهر در زمان طلاق رجعی ۴- قاعده محلّل که از ارکان پیش گیری از طلاق است، البته پیش از ورود به توضیح مطالب بالا لازم است به مسئله طلاق در برخی از ملت ها و اقوام اشاره شود، تا عظمت قوانین الهی و حفظ شخصیت زن در اسلام در فضای طلاق بیش از پیش روشن شود.

طلاق در میان ملت ها

اشاره

هر ملت و قومی با گفتن الفاظی یا با بستن قراردادی معین، پیوند ازدواج میان زن و مرد برقرار می کند، و برای گسستن آن پیوند نیز الفاظی به کار می برد که از آن تعبیر به طلاق و جدائی می نماید.

طلاق در روم و یونان

در میان رومیان و یونانیان حق طلاق با مرد بود و او به آسانی و بدون سبب می توانست همسرش را طلاق دهد، و اگر زن نازا و عقیم بود رها کردنش برای مرد به آسانی صورت می گرفت، چنانچه شوهر بر زن ستم روا می داشت وی می توانست از دادگاه تقاضای طلاق کند، و گاهی جدائی با رضایت طرفین انجام می گرفت، ولی زن و شوهر ملزم بودند در حضور صاحب منصب عالی رتبه رسماً رضایت خود را نسبت به طلاق اعلام کنند.

طلاق در هند

چون رابطه زن و شوهر در میان هندی ها بر پایه ی عشق و محبت بود، پیوند میان آن دو به راحتی قطع نمی شد، ولی شوهر می توانست همسرش را به دلیل آلوده دامنی طلاق دهد، اما زن نمی توانست بدون هیچ علتی از شوهرش طلاق بگیرد.

زن اگر مشروب می خورد، یا بیمار، سرکش، اسراف کار، یا پرخاشگر می شد، مرد می توانست بدون این که او را طلاق دهد همسر دیگری بگیرد.

طلاق در بابل و قانون حمورابی

در میان بابلی ها و در قانون حمورابی، مرد می توانست زنش را طلاق دهد، ولی ملزم بود جهازیه ی زن را به وی بازگرداند. و چگونگی طلاق به این صورت بود که، مرد به زنش می گفت: «تو زن من نیستی» ولی زن حق نداشت به شوهرش بگوید: «تو شوهر من نیستی» و اگر چنین جمله ای به او می گفت، مجازاتش این بود که او را در آب غرق کند! !

نـازائی و زنـای زن، و ناسازگـاری بـا شوهر و بـد اداره کردن خـانه از اموری که طلاـق را مجـاز می سـاخت. اگر زنی در کار نگاهـداری خانه دقت نمی کرد، و ولگردی و دوره گردی می نمود، و از کارهای خانه غیبت می ورزیـد و در بنـد کودکانش نبود، شوهر حق داشت آن زن را در آب غرق کند! !

حمورابی در مورد زنی که متهم به هم خوابی بـا مرد اجنبی شـده می گویـد: اگر زنی انگشت نما شود که با مردی خوابیـده و آن دو را در یک بستر گرفته باشند، بر آن زن لازم است، برای حفظ شرف و آبروی شوهرش خود را در رودخانه غرق کند! !

به طور کلی وضع زن در بابل به مراتب بدتر از وضع زن در مصـر و وضعی که زنان رومی پس از آن پیدا کردند می بود، ولی از وضع زن در یونان قدیم یا در اروپای قرون وسطی بدتر نبود.

طلاق در مصری ها.

تا روزگار سلسله هائی که انحطاط مصر با آن سلسله ها آغاز شده طلاق بسیار کم صورت می گرفت، هر گاه زن به زنا آلوده می شـد شوهر می توانست بـدون هیـچ حقی او را از خانه خود بیرون کنـد، ولی اگر به علتی دیگر او را طلاق می گفت ناچار بود بخش بزرگی از املاک خانواده را به او بدهد.

طلاق در چینی ها

شوهر در چین می توانست زن را به هر بهانه ای از جمله نازائی تا پرحرفی طلاق دهـد، زن حق درخواست طلاق نداشت، فقط می توانست به قهر از شوهر روی گردانده به خانه ی پدری اش باز گردد، ولی این مسئله به ندرت اتفاق می افتاد.

ص:۳۱۷

بـه طـور کلی طلاـق بـه فراوانی روی نمی داد، زیرا از طرفی زن پس از طلاـق به وضـع بـدی دچـار می شـد، و از طرف دیگر چینیان که مردمی فیلسوف مآبند تحمل مشقات زناشوئی را لازم می دانند. (۱)

طلاق در ایران گذشته و آئین زرتشت

مرد و زن ایران قـدیم، در جـدائی از یکـدیگر مطلق العنان نبودنـد، مرد به دلیل عقیم بودن زن، و فاسد بودن اخلاقش و اعمال خلاـف عفـتی کـه مرتکـب می شـده و ایـام قاعـدگی را از مرد پنهـان نگـاه می داشـته و پرداختن به جـادوگری، و ترک دین زرتشتی و امثال اینها می توانست به دادگاه مراجعه کند و در صورت اثبات مدعایش به حکم دادگاه زن را طلاق بدهد و تمام امـوال و حقـوق زن را نیز به او بـپردازد، و زن نیز در صـورت نـاتوان بودن مرد از عمـل جنسـی، عـدم پرداخت نفقه زوجه، بد رفتاری، و سـتم شوهر، غیبت و زنای او، و ترک دیانت زرتشتی می توانست با نظر دادگاه از مرد جدا شود و از اموال و حقوق خود بگذرد.

طلاق در آئین یهود

در فرهنـگ یهود گرچه مرد حق دارد همسـرش را حتی در غیر موارد ضـرور مثل خیانت، و عـدم تمکین و نازائی و نظایر اینها طلاق دهد، لکن در غیر موارد ضرور، مکروه است اقدام به طلاق نماید.

«در سِفْر تثنیه» باب ۲۴ آیات ۱ تا ۴ چنین آمده: چون کسی زنی گرفته به نکاح خود درآورده اگر در نظر او پسند نیاید، از این که چیزی ناشایسـته در او بیابد آنگاه طلاق نامه نوشـته به دستش دهد و او را از خانه اش رها کند و از خانه او روانه شده برود و زن دیگری گردد و اگر شوهر دوم نیز او را مکروه دارد و

۱- ۱) - تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ مشرق زمین گاهواره تمدن.

طلاق نامه نوشته به دستش دهد و او را از خانه اش رها کند و یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفته بمیرد، شوهر اول که او را رها کرده بود نمی تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد!

طلاق در فرهنگ مسیحیت

در انجیل مرقس باب ۱۰ آیه ۲ آمده است:

هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد، و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد مرتکب زنا شود. !

در انجیل لوقا باب ۱۶ آیه ۸ نیز آمده است:

هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بوده و هر که مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد زنا کرده است.

از این دو آیه به طور مطلق فهمیده می شود که طلاق و ازدواج مجدد چه از ناحیه مرد و چه از جانب زن حرام است و بر اساس ظهور دو آیه اکثر ارباب کلیسا طلاق زن را به طور کلی جائز ندانسته و حرام می دانند، و آخرین علاجی که بخاطر عدم ادامه زندگی ارائه کرده اند متارکه به مدت سه سال، سپس بازگشت به زندگی مشترک است. که این شیوه در میان اکثر آنان معمول بوده است، ولی با توجه به آیات ۳۱- ۳۳ باب پنجم انجیل متی که چنین آمده است و گفته شده: «هر که از زن خود مفارقت جوید، نامه به او بدهد» ولی من به شما می گویم: «هر کس به غیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می باشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد»

برخی دیگر طلاق را در صورت زنای محصنه زن، جائز دانسته و در غیر این صورت آن را حرام می دانند. لکن این ممنوعیت کلی طلاق و یا ممنوعیت در غیر از صورت زنای محصنه زن، در کشورهای اروپائی و مسیحی نشین مقدس باقی نماند و نهایتاً طلاق در همه یا بیشتر آن کشورها موکول به رضایت طرفین و یا میل یکی از آنان گردید، نهایت آن که جهت تنظیم و نسق داشتن کارها آن را به نظر دادگاه های تشریفاتی موکول کردند که لازم است برای آگاهی بیشتر به کتب مربوطه رجوع شود.

طلاق در عرب پیش از اسلام

با توجه به این که زن در میان عرب های روزگار جاهلیت ارزشی نداشته، تا جائی که زنده به گور کردن دختران در میان آنان یک سنت پسندیده به شمار می رفته از این رو مرد در میان عرب ها همه کاره و فعال ما یشاء بوده، طلاق نیز در اختیار او قرار داشت که به صورت های گوناگون زیر اقدام به طلاق و متارکه با زن می نمود:

طلاق کنائی

گاهی مرد با زنش قهر می کرد و تنها به سفر می رفت و یا خیمه و رختخوابش را از زن جدا می نمود و به این وسیله به او می فهمانید که دیگر حاضر نیست با او زندگی کند، و او نیز لازم بود به خانواده و قبیله خود برگردد.

این نوع از طلاق را طلاق کنائی می گفتند که چنین طلاقی در اسلام مردود شناخته شد.

طلاق صریح

طلاق رسمی عرب های جاهلی با تعبیراتی از قبیل: «الحقی باهلک فتعود طالقاً، حبلک علی غاربک، انت نحلی کهذا البعیر،» اجراء و اعلام میشد و متارکه صورت می گرفت.

ظهار

از جمله راه های متارکه زن و مرد در میان عرب های جاهلی چنین بود که مرد به همسرش می گفت: «ظهرک کظهر امی» پشت تو مانند پشت مادر من است، پس از این تعبیر، دیگر زن بر مرد حلال نبود و باید دنبال کارش و به خانه اقوامش می رفت.

ایلاء

از طرق دیگر متارکه ایلاء بود که مرد سوگند یاد می کرد که دیگر با همسرش هم بستر نشود و به این وسیله زن را در مضیقه قرار می داد و به او زیان می زد.

لعان

هر گاه مرد، زن را متهم به زنا می کرد، و یا فرزندش را از خود نمی دانست، حق داشتند یکدیگر را لعن کنند و بر یکدیگر حرام دائم گردند.

امّا اسلام شایسته ترین راهها را درباره ی طلاق و ملحقات آن تشریع کرد، و بر طلاق جاهلیت اولی و جاهلیت این قرن خط بطلان کشید، و همه ملت ها را از اینگونه طلاق ها که جز ستم بر زن نیست بر حذر داشت.

طلاق بر اساس فرهنگ اسلام

اسلام نه مانند ارباب کلیسا طلاق را ممنوع کرد که در صورت ناسازگاری، فساد اخلاقی، عدم تمکین، عقیم بودن و نظائر اینها زن و مرد نتوانند از هم جدا شوند و ناچار یک عمر بسوزند و بسازند، و یا دست به سوی اعمال نامشروع

دراز کنند، بلکه در امثال موارد یاد شده اجازه داده از هم جدا شوند و در فکر زندگی جدیدی باشند.

و نه ماننـد جوامع آزاد کنونی اجـازه می دهـد، زن و مرد بـدون جهت از یکـدیگر جـدا شونـد، کـانون خـانواده را متلاشـی و فرزندان را بی سرپرست رها کنند.

در مورد اول از رسول اسلام روایت شده است:

«خمس لا یستجاب لهم، رجل جعل بیده طلاق امرأته و هی تؤذیه، و عنده ما یعطیها و لم یخل سبیلها:» (۱)

پنـج گروه انـد که دعای آنان مسـتجاب نمی شود: یکی از آنان مردی است که خداونـد اختیار طلاق زنش را به او سپرده، در حالی که زنش او را آزار می دهـد، و او می توانـد مهر و نفقه زن را بپردازد و وی را رها کند، ولی رهایش نمی کند و فقط به دعا می پردازد تا خدا برایش کاری بکند!

و نیز در این زمینه ولید بن صبیح می گوید: امام صادق (ع) فرمود:

«ثلاث ترد علیهم دعوتهم: احدهم رجل یدعو علی امرأته و هی له ظالمه فیقال له: الم نجعل امرها بیدک؟» (۲)

سه طایفه انـد که دعای آنان پـذیرفته نمی شود: یکی از آنان مردی است که بر ضد زنش دعا می کند در حالی که زن نسـبت به او ستمکار است، به او گفته می شود: آیا اختیار طلاق را به تو نداده ام؟

از این دو روایت به خوبی فهمیـده می شود، در صورت ناسازگـاری و عـدم انجام تکالیف مقرره از ناحیه زن، مرد حق دارد به جای دعا و توسل به امور معنوی از وسائل قانونی استفاده کرده خود را از پنجه ی چنین زن نابکاری رها سازد.

و در مورد دوم نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

۱- ۱) - وسائل ج ۲۲ ص ۱۱.

۲- ۲) - وسائل ج ۲۲ ص ۱۱.

«بلغ النبی ان ابا ایوب یرید ان یطلق امرأته فقال رسول الله: ان طلاق ام ایوب لحوب:» (۱)

به پیامبر خبر رسید که ابو ایوب قصد دارد زنش را طلاق دهد، چون رسول خدا همسر او را به نیکی می شناخت فرمود: طلاق ام ایوب گناه است.

و حضرت باقر (ع) فرمود: پیامبر به مردی برخورد و از او پرسید، با همسرت چه کردی؟ گفت: او را طلاق دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی از او سر زده باشد گفت: آری، حضرت باقر فرمود: آن مرد پس از مدتی ازدواج کرد، پیامبر به او برخورد و از او پرسید ازدواج کردی؟ گفت: آری، پس از مدتی از او پرسید زنت را چه کردی؟ گفت: طلاق دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی کرده باشد؟ گفت آری، سپس آن مرد تجدید فراش کرد، پیامبر بار سوم به او برخورد و پرسید با این همسرت چه کردی؟ گفت: طلاقش دادم، حضرت فرمود: بدون این که کار بدی کرده باشد؟ گفت: آری! حضرت فرمود: خداوند دشمن می دارد، یا لعنت می کند هر زن و مردی که مرتب زن و مرد عوض می کنند. (۲)

از این دو روایت نیز به خوبی فهمیده می شود که زن طلاق دادن بدون جهت گناه و حتی عاملش مورد لعنت خداست.

طلاق در جهان معاصر

اشاره

آزادی بی حساب، رواج فحشاء، استقلال مالی زنان، اشتغال آنان در ادارات، نهادها، کارخانجات، ضعف ایمان و باورهای دینی، امکان صورت گرفتن غریزه جنسی از بازار آزار، از دست رفتن روح تعقل و سپرده شدن زمان امور به دست

۱- ۱) - کافی ج ۶ ص ۵۵.

۲- ۲) - کافی ج۶، ص ۵۵.

احساسات تظاهر به روشن فکری و رهائی از قیود دینی و اخلاقی و سنت های صحیح خانوادگی و اجتماعی، انتقام گیری از عوامل ممنوعیت کلی طلاق و. . . . اموری هستند که در درجه اول جوامع غربی و در مرحله دوم تابعان فرهنگ آنان را به انحلال کانون خانواده و طلاق کشانیده، تا جائی که در برخی از کشورها از هر سه ازدواج و در برخی دیگر از هر دو ازدواج، بلکه از یک ازدواج، بیشتر به طلاق می انجامد، و طبعاً این امر از یک سو مردان و زنان از هم جدا شده را به وادی فساد و بی بند و باری بیشتر می کشاند، و رواج امراض مقاربتی و ایدز را افزایش می دهد، واز سوی دیگر فرزندان آنان را به بی خانمانی و ولگردی و فساد و اعتیاد و آلودگی های جنسی و جنایت و خشونت و سرقت و غیره سوق داده مشکل عظیم دیگری برای جوامع بشری به بار می آورد! ! از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۲ آمار طلاق از ۶۸٪ در پاره ای از کشورها و کمترینش در کشورهای اسلامی تا ۵٪ ثبت شده است.

۱ طلاق منفورترین حلال و راه کم کردن آن

حضرت صادق (ع) از قول رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ما من شیئ احب الی الله عزوجل من بیت یعمر بالنکاح، و ما من شیئ ابغض الی الله عزوجل من بیت یخرب فی الاسلام بالفرقه یعنی الطلاق:» (۱)

چیزی نزد خدا محبوب تر از خانه ای نیست که با ازدواج آباد می شود، و هیچ چیز نزد خدا منفورتر از خانه ای نیست که با طلاق خراب می شود.

و نیز پیامبر فرمود:

۱- ۱) - وسائل ج۲۲، ص ۷.

«ما احل الله شیئاً ابغض الیه من الطلاق:» (۱)

خداوند چیزی را حلال نفرمود که مبغوض تر از طلاق نزد او باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

«ابغض الاشیاء عندی الطلاق:» (۲)

منفورترین اشیاء نزد من طلاق و جدائی است.

رسول خدا فرمود: کسی که در جدائی میان زن و همسرش بکوشد، خشم خدا بر اوست، و او را در دنیا و آخرت لعنت می کند. (۳)

و نیز فرمود: کسی که در راه جدائی انداختن میان زن و شوهر برود، هر چند موفق نگردد، در معرض سخط خدا و لعنت او در دنیا و آخرت است، و حضرت حق لطف خود را بر او حرام می کند. (۴)

نگاه اسلام درباره طلاق از روایات ذکر شده معلوم می شود، و از این شدیدتر درباره بدی و زشتی و غیر انسانی بودن طلاق بی علت نمی توان بیانی رساتر بیان کرد: طلاق مورد نفرت خداست و سعیکننده برای جدائی زن و شوهر مورد سخط حق و لعنت اوست.

۲- دادگاه صالحه در خانه

کتاب خدا به همه خانواده ها طرح می دهد: زمانی که میان زن و شوهر اختلاف افتاد، ریش سپیدان دو خانواده نباید زن و شوهر را رها کنند، بلکه لازم است دادگاه و محکمه خانوادگی تشکیل و آنان را با هنرمندی، و یادآوری

۱- ۱) - کنز العمال ج۹، ص ۶۶۱، حدیث ۲۷۸۷۱.

۲- ۲) - قرآن و مقام زن ۱۶۳.

۳- ۳) - وسائل ج۱۵، باب الطلاق.

۴- ۴) - بحار ج ۷۶، ص ۳۶۸.

نیکی های زن و شوهر به یکدیگر، و فراهم آوردن ترس از قیامت و عذاب ستمکار به صلح و سازش و اجتناب از طلاق وادار نمایند.

قرآن در این رابطه می فرماید:

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقٰاقَ بَيْنِهِمٰا فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِهٰا إِنْ يُرِيدٰا إِصْلاٰحاً يُوَفِّقِ اَللّٰهُ بَيْنَهُمٰا: (۱)

۳- برای این که این امر منفور و مبغوض خدا کمتر اتفاق بیفتد،

اسلام حضور دو عادل را که گواه بر وقوع طلاق باشند شرط لازم می داند، و طبعاً دو عادل هرگز بر کار ظالمانه و خلاف عدالت اگر طلاق بخواهد بی علت و ظالمانه انجام بگیرد شاهد و گواه نخواهند شد، به ویژه که احراز عدالت شهود امر آسانی نیست.

۴- طهارت زن وقت طلاق

هنگام اجرای صیغه طلاق، زن باید در طهر غیر مواقعه باشد، و از آنجا که وقوع این شرط مستلزم گذشت زمانی است که رابطه زناشوئی میان آن دو صورت نگرفته باشد، و این خود عامل خوبی است که اشتیاق و علاقه آنان را نسبت به یکدیگر تشدید و از اجرای طلاق منصرفشان سازد.

۵- بیرون رفتن زن از خانه شوهر در عدّه رجعیه

در آیه دوم سوره طلاق آمده: شوهران زن های طلاق داده شده به طلاق رجعی را حق ندارند از خانه هایشان بیرون کنند و زنان نیز نباید به اختیار خود از خانه شوهران بیرون روند، و لازم است در طول دوران عدّه که حدود سه ماه و ده روز می شود در خانه هایشان بمانند:

لاٰ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاٰ يَخْرُجْنَ إِلاّٰ أَنْ يَأْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ.

و طبعاً بودن زن در خانه آن هم در این مدت طولانی در خانه شوهر که سببی است که زن و شوهر هر روز بتوانند یکدیگر را ببینند، و محبت های گذشته را

۱- ۱) - نساء ۴۰.

به یادآورند، چنانچه از روی احساسات زودگذر تصمیم به طلاق گرفته بودند به خود آمده، عهد شیرین مودت را پاس خواهند داشت، و از دام شیطان بیرون آمده به زندگی مشترک باز خواهند گشت.

در هر صورت این سه ماه و ده روز که از مقررات اسلام در امر طلاق است، فرصتی برای بازگشت طرفین از تصمیم عجولانه و تجدید زندگی مشترك است، به ویژه که اندك تمایلی از ناحیه شوهر موجب اعاده وضع زناشوئی خواهد شد، چنانکه در فقه آمده است.

طلاق از نظر قرآن و فقه اهل بیت علیه السلام

اولین نکته ای که از آیه ۲۲۹ سوره بقره استفاده می شود این است که طلاق رجعی تا دو بار است بیشتر نمی تواند صورت بگیرد «مرتان» و پس از آن طلاق بائن خواهد بود.

برای هر بار طلاق رجعی، مرد به حکم قرآن مجید وظیفه دارد یا زن را به زندگی مشترک باز گرداند و با او به صورتی شایسته زندگی را ادامه دهد، و یا وی را به طرز نیکو رها کند، تا دور از تعدی و ستم به زندگی اش ادامه و در رفاه وخوشی لازم باشد،

فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ

چنانچه طلاق برای بار سوم واقع شود، شوهر نمی تواند به زن رجوع کند، مگر این که زن شوهری دیگر اختیار و با این شوهر دوم حق هم خوابگی انجام گیرد، و اگر شوهر دوم زنش را طلاق داد، زن با میل و اختیارش حق دارد به ازدواج شوهر اولش درآید.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا.

ص:۳۲۷

اسلام با این قانون عادت زشت مردان روزگار جاهلیت را که از این رهگذر زنانشان را مورد آزار و اذیت قرار می دادند و با طلاق و مراجعه مکرر، آزادی آنان را سلب و حرمتشان را هتك و حقوق انسانی آنان را پایمال می کردند از میان برداشت و پرونده آن را برای همیشه بست، و زن را از آن بدبختی و مظلومیت نجات داد.

همه مسلمانان باید بدانند که شارع مقدس طلاقی را که مشروع و صحیح دانسته طلاقی است که باید دو بار و هر بار به طور جدا صورت بگیرد «مرتان» نه دو بار دریك مجلس و یك دفعه.

مرد باید به این معنا توجه داشته باشد در برگرداندن زن در طلاق رجعی، خواه به شکل رجوع و خواه به شکل عقد جدید، باید به نحو شایسته رجوع کند نه به قصد زیان زدن به زن و آزار او فامساك بمعروف.

و چون رهایش کند تا عده اش پایان یابد چه در طلاق اول و چه در طلاق دوم باید به نیکی و ادای همه حقوق مالی و با محبت و خوشنامی باشد نه دشمنی و بدگوئی «او تسریح باحسان»

بطلان دو و سه طلاق در یک مجلس

بسیاری از فقهای فریقین بر این اعتقادند که در اجرای صیغه طلاق جمع: «انت طالق ثلاثه» جز یك طلاق واقع نمی شود، چنان که ابن عباس نقل می کند:

«طلق رکانه زوجته ثلاثا فی مجلس واحد فحزن علیها حزناً شدیداً فساله رسول الله (ص) کیف طلقتها؟ قال طلقتها ثلاثاً فی مجلس واحد قال: انما تلک طلقه واحده فارتجعها:» (۱)

رکانه همسرش را یکجا سه طلاقه کرد، آنگاه به شدت از این که همسرش را از دست داده ناراحت شد، پیامبر خدا از او پرسید صیغه طلاق را چگونه جاری کردی؟ پاسخ داد سه طلاق را یکجا بر زبان راندم، حضرت فرمود: این یک طلاق حساب می شود به همسرت رجوع کن و زندگی را با او از سر بگیر.

زراره از امام باقر یا حضرت صادق روایت می کند که از حضرت باقر یا امام صادق پرسیدم از مردی که:

«طلق امرأته ثلاثا فی مجلس واحد و هی طاهر قال هی واحده:» (۲)

همسرش را در یک جلسه سه طلاقه کرد و این طلاق در طهارت همسرش واقع شد، حضرت فرمود این یک طلاق حساب می شود.

گروهی از امامیه مانند سیدمرتضی و ابن عقیل و سلار و ابن حمزه گفته اند طلاق جمع بدعت و باطل است و هر گاه با لفظ ثلاث و اثنین گفته شود نه یک طلاق حساب می شود و نه بیشتر.

ائمه اربعه اهل سنت فتوا داده اند که: سه طلاق در یک مجلس اگر چه حرام یا مکروه باشد واقع می شود. (۳)

ابن عباس می گوید: در زمان رسول خدا و حکومت ابوبکر تا دو سال از سلطنت عمر سه طلاق یکی به حساب می آمد و از آن به بعد عمر آن را جائز شمرد و به شکل قانون درآورد.

۱- ۱) - قرطبی ج ۳ ص ۱۳۱.

۲- ۲) - وسائل ج ۲۲ ص ۶۱.

۳- ۳) - صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۹۹، حدیث ۱۵ الی ۱۷

در صورتی که نسائی از محمدبن لبید نقل می کند:

«اخبر رسول الله عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعاً فقام غضبان ثم قال: ايلعب بكتاب الله و انا بين اظهركم؟ حتى قام رجل آخر فقال يا رسول الله الا اقتله؟»

پیامبر از مردی که همسرش را در یک مجلس سه طلاقه کرده بود خبر داد، سپس خشمگین و عصبانی برخاست و فرمود: در حالی که من بین شما هستم با کتاب خدا بازی می شود، کار به جائی رسید که مردی برخاست و گفت ای پیامبر خدا آیا نباید او را بکشم؟

تصمیم خلاف کتاب خدا

با توجه به این که سخت گیری اسلام در مورد طلاق برای این است که کانون گرم خانواده ها به آسانی متلاشی نشود، ما پیروان مکتب اهل بیت در شگفتیم چه مصلحت ضروری و ملزمی ایجاب کرد که جناب عمر با این که قرآن با کلمه «مرتان» مسئله طلاق را در دو مرتبه با دارا بودن عدّه حکم داده است آن را جائز ندانست و در برابر حکم خداوند حکمی از نزد خود ارائه کرد، در حالی که سنت و سیره نبوی جواز سه طلاقه را در یک مجلس بازیچه قرار دادن کتاب خدا و دین معرفی کرد!

شیوه طلاق بر اساس کتاب خدا در میان مسلمانان تا دو سال از حکومت عمر رواج داشت ولی ایشان یک مرتبه تصمیم گرفت سه طلاق را در یک مجلس قانونی و بدین وسیله در هدم و تخریب کانون خانواده ها اقدام نماید؟ !

ابن تیمیه که در تعصب و علم کردن امور غیر دینی به عنوان دین مشهور است می گوید:

«و لو رأی عمر عبث المسلمین فی تحلیل المبانه لمطلقها ثلاثاً لعاد الی ما کان علیه الامر فی عهد رسول الله:» (۱)

اگر عمر می دید که جواز سه طلاق در یک مجلس چه بلائی بر سر خانواده ها و متلاشی کردن آنها می آورد قطعاً حکم را به همان صورتی که زمان رسول خدا بر اساس قرآن بود برمی گرداند.

خوشبختانه دانشمندان آگاه و غیر متعصب به این حقیقت پی برده اند که حکم عمر عامل تخریب بنای خانواده، و بی سرپرست شدن فرزندان، و آثار سوء دیگر است، لذا آن را کان لم یکن و باطل انگاشته فتوا به نادرستی آن داده اند، چنان که در مصر قانون احوال شخصیه برخلاف حکم عمر تنظیم شده است.

مفتی اعظم مصر مرحوم شلتوت که سال ها نیز ریاست دانشگاه الازهر را به عهده داشت می نویسد:

پژوهشگر واقع بین در بیشتر موارد در مذهب شیعه دلائل محکمی می یابد که با اهداف شریعت در جهت اصلاح خانواده و جامعه سازگار است و او را به سوی این مذهب جذب و هدایت می نماید. (۲)

داستانی شگفت در طلاق

چند سالی محرر این تفسیر برای تبلیغ به انگلستان می رفتم، یکی از سال ها در مجلسی از مجالس عرب زبان شیعه شرکت کردم، سخنرانی با بیانی رسا و ذکر مصیبتی هنرمندانه برای آن جمعیت سخنرانی داشت، پرسیدم این سخنران کیست

۱- ۱) - النص و الاجتهاد ۲۱۳.

۲- ۲) - رساله الاسلام سال ۱۱ شماره یک ص ۱۰۸ مفصل مباحث طلاق را به تفسیر جامع آیات الاحکام قربانی لاهیجی جلد دهم ببینید.

و از کدام کشور است؟ پاسخ دادند از اهالی قاهره مصر است، و شغلش دادیاری و قضاوت در محاکم مصر بوده ولی پس از آن که مذهب اهل سنت را رها کرد و مشرف به مکتب اهل بیت شد به جرم تشیع او را از محکمه اخراج کرده و همه حقوقش را از بین بردند.

به دیدارش مشتاق شدم، از داستانی که بخاطر قبول مکتب اهل بیت که تنها مکتب حق در همه جهان است برایش پیش آمده پرسیدم؟ پاسخ داد: روزی مرد و زن جوانی مسیحی برای طلاق به دادگاه مراجعه کردند، و از آنجا که در مسیحیت طلاق جز در موردی که زن به شوهر خیانت کند و دامن با ارتباط با مرد دیگر آلوده کند وجود ندارد دادخواست طلاق دادند، با زن صحبت کردم از وضع و وجناتش پیدا بود اهل خیانت نیست، با مرد سخن گفتم اصرار بر این داشت که خیانت واقع شده، از او اثبات مسئله را همراه با دلیل و بینه خواستم، درخواست مهلت کرد، ولی برایم روشن بود که از طرف مرد به آن زن افترا و تهمت وارد می شود، در هر صورت به مرد گفتم مکتب غیر منطقی دارید که اولاً طلاق در آن نیست و زن یا مرد تا آخر عمر باید بسوزند و بسازند، ثانیاً وقتی مرد علاقه مند به جدائی شد می تواند با تهمت زدن به زن از زن جدا شود، گفت مکتب شما اهل سنت غیر منطقی تر است، زیرا اثبات تهمت به زن مسیحی از طرف شوهر ممکن است نیاز به زمان طولانی داشته باشد و چه بسا اثباتش غیر ممکن باشد و طلاق صورت نگیرد، اما قانون شما می گوید مرد بدون این که زن کمترین تأثیری داشته باشد می تواند در یک لحظه با گفتن انت طالق ثلاثه از زن جدا شود، و همسرش را پس از سال ها زحمت برای شوهر و آوردن فرزند رها کند، آیا آئین مسیحیت غیر منطقی است یا آئین شما، من پس از این گفتار به فکر فرو رفتم و سخن او را در ردّ فقه اهل سنت به ویژه در باب طلاق منطقی یافتم، به چند مکتب فقهی مراجعه کردم، مکتب اهل بیت را بسیار محکم و استوار

و مطابق قرآن مجید دیـدم، این مذهب را اختیار کردم و شـیعه شدم، وقتی حکومت از تشـیع من با خبر شد، مرا از اداره بیرون کرد و همه حقوقم را قطع نمود، شـیعیان قاهره مرا با آغوش باز پذیرفتند، و از من برای سـخنرانی در مجالسشان دعوت کردند، به لطف حق و عنایت اهل بیت مورد محبت شیعه چه در قاهره چه در خارج قرار گرفتم، از طریق مجالس ماه رمضان و محرم و صفر زندگی ام بهتر از زمان کارمندی ام در دادگستری مصر اداره می شود، و حتی حقوق بازنشستگی ام را نیز جبران کرد.

«اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ:» مفهوم مرتان فاصله دو طلاق از یکدیگر با عدّه نگاه داشتن است، ظاهر آیه و روایات اهل بیت وجوب تفاوت زمانی میان طلاق هاست پس اگر در یک مجلس و با یک صیغه دو یا سه طلاق واقع شود فقط حکم یک طلاق را دارد.

«فَإِمْسـاکٌ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ تَسْـرِیحٌ بِإِحْسـانٍ،» کلامی کوتاه، رسا، بلیغ، محکم و اسـتوار و در بردارنـده دو حکم همراه با دو قید است: معروف، احسان.

«امساک:» محکم و قوی داشـتن، «تَسْـرِیحٌ:» یکباره رها کردن با قید معروف کنار کلمه امساک دوام و پیوستگی نوعی از رشته زوجیت را پس از دو طلاق اعلام می دارد، و با قید احسان در کنار کلمه تسریح رفع حکم زوجیت است که حتماً باید با نیکی و خوبی و مراعات حقوق انجام بگیرد، و کمترین ضرر و خسارتی متوجه زن نشود.

از ظاهر کلمه تسریح استفاده می شود که منظور رهائی نهائی و بریده شدن علقه زوجیت و معطوف به جمله فامساک بمعروف و مقابـل آن است، و شامل طلاق سوم می باشـد، روی این حساب جمله فأن طلقها در آیه بعـد تفریع و بیان از تسـریح است، و اگر مقصود از تسریح طلاق سوم نباشد چه معنای متناسب و بلیغی در بر دارد که شایسته کلام خدا باشد؟

ص:۳۳۳

المیزان می گوید: در این آیه عنایت لطیفی بکار رفته که امساک و تسریح با دو کلمه «بمعروف» و «باحسان» مقید شده و این دو قید اشاره به این است که نگاه داری زن و بازگشت دادن او به زوجیت گاهی ممکن است به قصد ضرر زدن به او باشد، به این صورت که مردی زنش را طلاق دهد، همین که نزدیک تمام شدن ایام عده شد رجوع کند، باز او را طلاق دهد و دوباره رجوع نماید، تا زن مورد آزار قرار گیرد، این گونه نگاه داشتن سبب زیان زدن و پایمال کردن شخصیت زن و خلاف معروف بوده و در شریعت اسلام که قوانینش حافظ حقوق همه جانبه است ممنوع می باشد، و آن امساکی را که شرع اجازه می دهد این است که رجوع به منظور یک نوع التیام باشد و موجب انس و آرامش خاطری گردد که خدا برای زن و شوهر خواسته است.

همچنین تسریح که به معنای رها کردن زن است ممکن است به صورت زشت و منکری انجام گیرد، چنان که عوامل خشم و غضب در آن مؤثر بوده و به صورت انتقام درآید، ولی تسریحی که در قانون اسلام تجویز می شود آن است که به طور متعارف و براساس اصول عقلائی انجام گیرد و در نظر شرع منکر نباشد و این همان تسریح به معروف است که در آیه دیگر می فرماید:

فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ولی در این آیه مورد بحث به مناسبت جمله ای که بعداً می فرماید:

وَ لاٰ يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّٰا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً به جای معروف کلمه باحسان آمده و احسان معنائی زائد بر معنای معروف دارد.

توضیح آن که: اساساً تقیید به معروف و احسان برای پیش گیری از فسادهائی است که ممکن است در اثر سوء استفاده از حکم شرعی بروز کند، مثلا در مورد امساک ممکن است زن به قصد آزار دیدن و اذیت نگاه داشته شود، لذا حکم

امساك با لغت معروف مقید شده تا از این گونه اعمال غرض ها جلوگیری شود، و در مورد تسریح ممکن است شوهر بخشی از مهریه ی زن را ندهد و او را رها کند و بسا این عمل در میان مردمی رایج گردد، به صورتی که زشت ننماید و خلاف متعارف نباشد، به همین جهت قید به معروف در کنار تسریح برای جلوگیری از آن کافی نیست، لذا در این مورد به مناسبت این که بلافاصله می فرماید وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ. . . . [برای شما حلال نیست از آنچه به ایشان به عنوان مهریه داده اید چیزی بگیرید]

حکم تسریح به کلمه ی احسان مقید شده است. إِلاّٰ أَنْ یَخٰافٰا أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ منظور از «خوف و ترس» گمان غالب و مقصود از «حدود الله» واجبات و محرمات است و ترس از اقامه نکردن حدود الهی به این است که اخلاق زن و شوهر کاملاً مختلف و لوازم نیازهایشان متفاوت باشد، و در نتیجه از یکدیگر احساس دشمنی و ناسازگاری نمایند.

فَإِنْ خِفْتُمْ: شاید نکته این که در کلمه خفتم به جای لفظ تثنیه یخافا لفظ جمع آورده شده این است که در مورد ترس از عدم اقامه حدود، باید به صورتی باشد که عرف مردم و عادت آنان چنین ترسی را تصدیق کند، نه این که یک نفر در اثر هوسبازی یا وسوسه یا امثال آنها ادعای ترس نماید.

آری این است حدود خدا که بازگرداندن زن باید به طور شایسته، و رها کردنش به صورتی نیک و بر اساس قاعده احسان باشد، و هر کس از حدود خدا تجاوز کند قطعاًجزء گروه ستمکاران است.

در هر صورت از آیه شریفه می توان این نکته بسیار مهم را استفاده کرد که نباید میان احکام فقهی و اصول اخلاقی جدائی انداخت، به طوری که در مقام

عمل فقط به ظواهر احکام و مسائل خشک قناعت شود، چه این کار مصالح تشریع را باطل کرده و غرض دین را که سعادت در زندگی است از بین می برد، زن و مرد باید بدانند که اسلام دین کردار و عمل است نه دین گفتار و ادعا، و شریعت عمل است نه شریعت فریضه، و علت سقوط و انحطاط مسلمانان این است که فقط به کالبد احکام اکتفا کرده و از جان و حقیقت آنها اعراض کرده اند، دلیل این مطلب آیه ای است که بعد از این به فاصله یک آیه می فرماید: وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ یعنی هر کس از احکام طلاق و رجوع سوء استفاده کند و در مقام اضرار بر زن برآید به خودش ستم نموده است.

صداق و مهریه

قرآن مجید مهریه ی زن را از لوازم نکاح می داند، و در صورتی که در صیغه عقد ذکر نشود گرچه مبطل عقد نیست ولی در صورت طلاق یا مطالبه ی زن به عنوان مهرالمثل ظهور می کند و بر عهده ی مرد است که آن را به زن بپردازد.

قرآن مهریه را در عوض چیزی نمی داند بلکه از آن تعبیر به صدقات و به عنوان پیش کش و هدیه قلمداد نموده، و با تعبیر صدقات در آیه ی چهارم سوره ی نساء آن را نشانه و دلیل صداقت و راستی و علاقه مندی مرد به زن دانسته که او به همسرش هدیه می کند.

وَ آتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً.

صداق و مهریه ی حق زن است و پدر و مادرزن یا بزرگ خانواده مالک چیزی از آن نیستند، و زن در صورتی که زمینه فراهم باشد با رضایت صد در صد خود می تواند آن را به شوهر ببخشد، و بر شوهر هم جایز است در آن تصرف نماید.

چنانچه شوهر زمینه ای فراهم آورد، که زن برای نجات خود از آزار و اذیت و ستم و ظلم شوهر مجبور به گذشت از آن شود، تصرف شوهر در مهریه

همسرش حرام، و تا زن راضی نشود، پرداخت آن به زن واجب و به عنوان دین لازم الاداء است.

این که اسلام مهریه و صداق را حق زن دانسته، و فقط او را مالک این مال می داند به خاطر این است که در گذشته در میان بسیاری از اقوام و ملل، هر گاه کسی می خواست ازدواج کند باید مبلغی پول یا جنس به او و یا پدر و بزرگ خانواده اش بدهد تا نکاح تحقق یابد، از این برنامه تعبیر به شیربها یا مهریه می شد، ولی آئین پاک اسلام که حافظ حقوق انسان هاست برخلاف این رسم و عادت غلط و جاهلی که پدران و بزرگ خانواده با گرفتن مبلغی دخترانشان را به ازدواج می دادند و دختران سهمی و نصیبی از مهریه نداشتند، تأکید شدید کرد که صداق و مهریه ملک و مهریه مخصوص زن است و پرداخت آن به غیر او جائز نیست وَ آتُوا اَلنِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً.

با توجه به این که صداق و مهریه از لوازم ازدواج است، اسلام خوشبختی زن را در گرو مهریه زیاد و فراوان نمی داند، بلکه از خانواده ها می خواهد تا جائی که ممکن است از قرار دادن مهریه سنگین اجتناب کنند و پایه و اساس مهریه را بر مقدار متعارف و حتی حداقل قرار دهند.

از رسول خدا روایت شده:

«افضل نساء امتی اصبحهن وجهاً و اقلهن مهراً:» (۱)

برترین زنان امتم زیباترین و کم مهریه ترین آنان است.

مطلب دیگری که قرآن بر آن تأکید دارد این است که اگر مرد در صدد برآمد به علتی به جای همسرش، همسر دیگری انتخاب کند، حق ندارد چنانچه مال

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۲۵۲.

فراوانی به عنوان مهریه به همسر اولش پرداخت کرده از او پس بگیرد و با آن مال زمینه ازدواج مجددش را فراهم کند، تأکید بر این مطلب به خاطر این بود که در جاهلیت این عادت و رسم شوم بر پا بود که وقتی مردی می خواست با زن جدیدی ازدواج کند، تصمیم می گرفت با متهم نمودن همسر اولش به فحشاء و امور خلاف او را مجبور به طلاق و گذشت از مهریه اش کند، و با مهریه ای که از او می گرفت ازدواج جدید را انجام دهد، خداوند بر این رسم غلط خط بطلان کشید، و چنین برنامه ای را ظالمانه و خلاف شخصیت و مالکیت زن دانست، و مردان را از این که حقوق واجب زنان را پایمال کنند بر حذر داشت، نکات مهمی در این زمینه هست که در آیات ۲۱ و ۲۰ سوره مبارکه نساء مطرح است.

در هر صورت پرداخت مهریه به زن واجب، و چیزی از آن را بدون علت شرعی یا منطقی تصرف کردن حرام است، و اگر کسی در هنگام ازدواج نیتش این باشد که مهریه زن را نپردازد گناهکار و به منزله سارق است.

از امام صادق (ع) روایت شده است:

«من امهر مهراً ثم لا ینوی قضاءه کان بمنزله السارق:» (۱)

کسی که برای همسرش مهریه قرار دهد و پرداخت آن را نیت نداشته باشد به منزله دزد است.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من تزوج المرأه و لا یجعل فی نفسه ان یعطیها مهرها فهو زنّی:» (۲)

کسی که زنی را به همسری درآورد، و در درونش این نیت باشد که مهریه او را نپردازد زناکار است! !

البته این روایت به معنای این نیست که عقد باطل است به این معناست که گناه نپرداختن مهریه گناه زنا می باشد.

۱- ۱) - فروع کافی ج۵، ص ۱۳۵۶ چاپ مؤسسه انصاریان.

۲- ۲) - فروع کافی ج۵، ص ۱۳۵۶ چاپ مؤسسه انصاریان.

حقوق زن بر شوهر در زمان طلاق

تفصیل این مسئله مهم را باید در کتاب های روائی و فقهی ببینید، در این سطور بر اساس آیات قرآن مجید به فهرستی از حقوق زن بر شوهر در زمان طلاق رجعی اشاره می کنم.

طلاق حلالی منفور نزد خداست، و تا جائی که ممکن باشد مرد و زن باید باگذشت از یکدیگر، و یاد آوری خاطرات شیرین گذشته از انجام آن بپرهیزند، و به ویژه مردان باید زنان را از این که با طلاق، در مشقت و رنج، و بیوه شدن، و بی سرپرست گشتن قرار بگیرند حفظ کنند و آنان را از محبت و صداقت، گرمی کانون خانواده محروم ننمایند،

۲- چنانچه به عللی طلاق رجعی انجام گرفت، راه برای بازگرادن زن بسیار آسان و هموار است، و عقد مجدد لازم ندارد، شوهر زن شایسته ترین فرد برای به هم زدن طلاق و باز گرداندن زن به خانه و ادامه زندگی با اوست، و قطعاً بازگرداندنش موجب رضایت و خوشنودی خداست.

۳- بر مرد واجب است چنانچه طلاق صورت گرفت مهریه زن را تا دینار آخر بپردازد، و بر او حلال نیست که چیزی از مهریه را تصرف نماید، و فراهم آوردن زمینه تا جائی که زن مجبور شود از مهریه خود گذشت کند حرام است.

۴- بر مرد لازم است تا زمانی که عده طلاق به سر نیامده هم چون روزگار ازدواج از همسرش نگاهداری کند و نفقه او را بپردازد، و خانه و مسکن و لباس مطابق شأن در اختیار او بگذارد.

۵- بر مرد لازم است در هنگام طلاق و زمان عدّه از خشم و غضب و سخت گیری نسبت به زن، و بد زبانی درباره او بپرهیزد، و به خانواده زن احترام بگذراد، و جداً از تهمت و افترا و غیبت چه نسبت به زن و چه نسبت به اقوام زن اجتناب کند.

ص:۳۳۹

۶- زنی که پیش از آمیزش جنسی و پیش از قرار دادن مهریه طلاق دادید علاوه بر این که نصف مهریه ای را با احتساب مهر المثل می پردازید او را به اندازه وسع خود از خانه و مرکب و باغ و زمین و لباس و فرش و نظائر اینها بهره مند سازید:

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى اَلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى اَلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتٰاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ. (۱)

۷- مرد نباید زن طلاق داده خود را به طلاق رجعی از خانه بیرون کند بلکه باید وی را در همان خانه ای که خودش زندگی می کند اجازه زندگی دهد : أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ. (۲)

و چنانچه زن حامله باشد تا وضع حمل لازم است باید هر گونه نفقه ای که لازم است به او پرداخته شود، و اگر برای شیردادن فرزند مزدی طلب کند باید شوهر مزد شیردهی را به او بپردازد و اگر به توافق نرسیدند شوهر باید برای فرزند شیرخوارش دایه بگیرد.

قاعده محلل

مسئله محلل در آیه شریفه ۲۳۰ سوره مبارکه بقره مطرح است و مسئله ای است که گاهی بی خبران از مصالح زندگی زن و شوهر، و زمانی مغرضان و متکبران در برابر حق به آن نظر مثبتی ندارند، و این حکم را که از نظر روانی و فطری مانعی بسیار مهم در برابر سه بار سه طلاقه کردن زن است به مسخره می گیرند!

ص:۳۴۰

۱- ۱) - بقره ۲۳۶.

۲- ۲) - طلاق آیه ۶.

درباره شأن نزول آیه نوشته اند زن رفاعه بن وهب به محضر رسول خدا شرفیاب شد و گفت: من همسر رفاعه بودم و او سه بار مرا طلاق داد و من پس از طلاق سوم همسر عبدالرحمن بن زبیر شدم، ولی او از نظر جنسی ناتوان بود و به همین جهت مرا طلاق داد، آیا می توانم بار دیگر به همسری پسر عمویم رفاعه درآیم؟ حضرت فرمود: نه

«حتی یذوق عسیلتك و تذوقی عسیلته:»

مگر این که همسر دوم با شما آمیزش جنسی انجام داده باشد، و تو نیز از او کامیاب شده باشی.

بر اساس روایات و اجماع فقهای شیعه هر گاه سه مرتبه طلاق دادن، سه بار تکرار شود و طلاق زن به مرحله نهم برسد چنین زنی برای همیشه بر شوهرش حرام می شود، و به هیچ صورت نمی تواند به شوهر اول بازگردد.

ولی در صورت سه بار طلاق زمانی می تواند به عقد شوهر اول درآید که با مرد دیگر بدون قرار شرط طلاق ازدواج دائم کند و عمل جنسی هم با او انجام گیرد، چنانه شوهر دوم با اختیار خودش زن را طلاق داد، زن می تواند به ازدواج شوهر اول درآید، و اگر طلاق نداد بر زوجیت شوهر دوم باقی می ماند.

قانون محلل برای حفظ زن و نجات او از بازیچه قرار گرفتن در دست شوهر اول تشریع شده است، چرا که این قانون به مرد بوالهوس که حرمت کانون خانواده را نگه نمی دارد، و برای امور جزئی با طلاق زن کانون بهاری خانواده را به زمستان سرد مبدل می سازد هشدار می دهد که اگر این کار سه بار تکرار شود، دیگر به این آسانی نمی تواند همسرش را گرچه عاشق دلباخته او شده باشد به دست بیاورد، و ناچار زن باید با مرد دیگر به صورت دائم ازدواج نماید و چه بسا ممکن است شوهر دوم دشمن شوهر اول باشد و حرمت زن را به خوبی نگاه دارد و شوهر اول را زجر کش نماید، از این جهت غیرت مردانگی و حمیت و

تعصب او را نسبت به زن تحریک و از ادامه طلاق به صورت سه بار بازش می دارد، و این قانون یک تدبیر روانی جهت کنترل طلاق است، و از شروطی که برای مرد محلل قرار داده شده از قبیل این که باید ازدواجش دائم و با بلوغ و آمیزش جنسی همراه باشد می توان فهمید که این قانون برای حفظ زن از ملعبه مردان قرار گرفتن و کنترل طلاق تشریع شده و برای مرتبه نهم چنان که بیان شد ازدواج زن را با شوهر اول برای همیشه حرام اعلام کرده است.

حضرت رضا (ع) درباره فلسفه محلل می فرماید: این قانون برای این جهت تشریع شده که مردان زود به زود و چند بار چند بار وارد چیزی که مورد نفرت خداست نشوند، و طلاق را سبک نشمارند، و به زنان زیان و خسارت وارد نسازند. (۱)

آری اگر حالت غیرت در مرد زنده باشد، شتاب در طلاق سوم نمی کند، و سعی می نماید علقه زوجیت با همسر را حفظ کند، و او را چنانچه بخواهد نگاه دارد زمینه قرار گرفتنش را در بستر مرد دیگر فراهم نیاورد.

نکته ای که در آیه ی مربوط به محلل قرار دارد این است که در آیه شریفه کلمه حدود الله صریحاً ذکر شده و به ضمیر آن اکتفا نشده است که بفهماند این حدود غیر از حدودی است که پیش از این ذکر شده است.

المیزان می گوید: ایجاز و اختصاری که در این آیه بکار رفته عقل را مبهوت می کند، زیرا در این کلام کوتاه چهارده ضمیر تو در تو با مراجعه مختلف ذکر شده، و در عین حال موجب مغلق شدن کلام و مشکل فهم نگشته است، و هم چنین در این آیه و آیه پیشین تعداد زیادی اسم های نکره و کنایات موجود است و مع ذلک تولید اجمال و ابهامی نکرده و کلام را از اوج فصاحت پائین نیاورده

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه ج۳، ۵۰۲.

است، مثلاً در این جمله کوتاه فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ چهار اسم نکره آمده، مِمّا آتَیْتُمُوهُنَّ کنایه از مهریه است، فَإِنْ خِفْتُمْ کنایه از این است که خوف باید عادی و متعارف باشد، ما اِفْتَدَتْ بِهِ کنایه از مالی است که زن در طلاق خلع به شوهر واگذار می کند، منظور از فَإِنْ طَلَّقَها طلاق سوم است و مقصود از فَلا تَحِلُّ لَهُ حرمت عقد و آمیزش پس از طلاق سوم است و نیز منظور از حَتّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ وقوع عقد و آمیزش می باشد که با کنایه مؤدبانه ای ادا شده و جمله أَنْ یَتَراجَعا کنایه از عقد دوم است. . (۱)

۱- ۱) - المیزان ج ۲ ص ۳۳۳.

تفسیر آیه ۲۳۱

اشاره

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لاٰ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرٰاراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا آيٰاتِ اَللّٰهِ هُزُواً وَ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مٰا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ اَلْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود نزدیک شدند، آنان را با رجوع کردن به طور شایسته و متعارف به عنوان همسر قانونی خود نگاه دارید، یا با ترک رجوع به نیکی و خوشی رها سازید، شما را از این که آنان را برای آزار رساندن و تجاوز به حقوقشان با رجوع نگاه دارید نهی می کنم، و هر که چنین کند یقیناً به خود ستم کرده، و مقررات خدا را که در این آیات برای شما بیان شده به مسخره نگیرید، و نعمت خدا را بر خود و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل نموده که شما را به آن پند می دهد متذکر باشید و مورد توجه قرار دهید، و در مسئله ازدواج و طلاق و دیگر امور زنان از خدا پروا کنید و بدانید که خدا به همه چیز داناست.

شرح و توضیح

مفصل مطالب این آیه شریفه را در صفحات گذشته ملاحظه کردید، در اینجا نیاز به توضیح بیشتر نمی بینم، فقط توجه به این حقیقت را لازم می دانم که قرآن اصرار دارد در مسئله طلاق شخصیت و حقوق زن حفظ شود، و مرد از کینه ورزی و انتقام جوئی و دنبال کردن عوارض خشم و غضب بپرهیزد، و رجوع به زن را زمینه زیان زدن به او و تجاوز به حقوقش قرار ندهد که این گونه رفتار زیان و ضررش فقط متوجه زن نخواهد بود، بلکه مرد هم از آزار دادن به زن و تجاوز به حقوقش زیان می بیند، و از فیوضات حق و آرامش محروم می شود.

ازدواج برای به کمال رساندن سعادت و خوشبختی در عرصه زندگی است، ازدواج نوعی عبادت خدا و انجام کار خیر، و مقدمه ای برای دور شدن از برخی از گناهان و زمینه ساختن بخشی از آخرت، و عامل جلب رضایت خداست، و

این معانی بلند و عالی با رجوع به زن در طلاق رجعی به قصد آزار دادن و تجاوز به حقوقش نمی سازد.

ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران انحراف از جاده فطرت و صراط مستقیم الهی، و پشت کردن به مقررات حق به مسخره گرفتن مقررات است. انسان باید قدردان همه نعمت های الهی، و پای بند به مقررات خداوندی باشد، و باید رفتارش با همسرش که نعمتی از نعمت های خداست به طور متعارف صورت گیرد، و مقررات حق را با لحاظ مسائل عالی اخلاقی و عاطفی بکار گیرد تا زندگی بر پایه ی حکمت و مصلحت استوار شود.

اگر در فضای زندگی تقوای الهی مراعات گردد، مشکلی و زیانی و تجاوزی پیش نمی آید.

اگر انسان خدا را در نظر داشته باشد، و به این معنا توجه کند که خداوند به همه امور ظاهر و پنهان و به تمام نیت ها آگاه است از طریق مستقیم فطرت و راه الهی منحرف نمی شود.

بر مسلمانان لازم است با خردورزی و عقل و انصاف به زندگی ادامه دهند، و خود را دچار مشکلات و پیچ و خم قوانین بشر ساخته نسازند.

پرتوی از قرآن می گوید: اکنون جاهلیت غربی و محکومین آن در میان پیچ و خم قوانین و روابط خودساخته و بی مهار و بحران ها و نوسان های آن، آشفته و نابسامان گشته آن چنان که زیربنای نسبت ها و روابط فطری خانواده بی پایه شده و اختلافات و جنایات روزافزون است و محاکم درمانده، و پرونده ها متورم، و راه اصلاح به روی اندیشمندان بسته شده است.

آیا خود باختگان مغرور هشیار می شوند و از آیات حکیمانه پند می گیرند، و می اندیشند که روابط و احکام فطری و طبیعی انسان ها را باید از مبدئی دریافت

ص:۳۴۵

کنند که قوانین جهان را استوار کرده و هر چیزی را محکم و به جا و به اندازه آفریده است: (1)یَعِظُکَمْ بِهِ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ.

ص:۳۴۶

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲ ص ۱۴۸.

تفسیر آیه ۲۳۲

اشاره

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ إِذٰا تَرٰاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ ذٰلِكُمْ أَزْكىٰ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ.

و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، آنان را از ازدواج با شوهران سابق خود در صورتی که میان خودشان به روشی متعارف و شایسته توافق کنند باز مدارید، با این حکم کسانی از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارند پند داده می شوند، اجرای حکم حق برای شما سودمندتر و پاکیزه تر است و خداوند مصالح شما را در همه امور می داند و شما نمی دانید.

شرح و توضیح

خطاب فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ شامل اولیاء زنان، و سرپرستان خانواده و سردمداران جامعه است. کلمه عضل همه مراحل جلوگیری از اختیار کردن شوهر را به وسیله زن اشعار می دارد، زن وقتی طلاق گرفت، چون تجربه ی شوهرداری دارد و تا حدی سرد و گرم روزگار را چشیده در انتخاب شوهر آزاد است و اجازه ی کسی را لازم ندارد.

آیه شریفه با جمله ی أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ اعلام می کند که زنان مطلقه باید برای بازگشت به شوهرانشان پس از طلاق آزاد باشند، و احدی حق ندارد او را در این زمینه منع کند، و آزادی وی را سلب نماید.

این عات شوم و روش عرب جاهلی و دیگر ملت ها بود که زنان را پس از طلاق از شوهرانشان بر اساس خواسته سران قبیله یا خانواده از بازگشت به شوهرانشان، یا ازدواج با دیگری باز می داشتند، و به هر کس میلشان می کشید شوهر می دادند، و حق انتخاب را با زورگوئی از وی سلب می کردند!

کتاب خدا این روش نابخردانه و ظالمانه را باطل اعلام کرد، و حق بازگشت به شوهر را ویژه ی خود زن دانست و آن را مشروط به تراضی میان خودشان به صورت متعارف نمود.

ص:۳۴۷

زمینه انجام این احکام ایمان به خدا و روز قیامت است، ایمانی که هر کس را در جایگاه معین خودش حفظ می کند، و از دخالت نابجا در امور دیگران باز می دارد.

قطعاً پیروی از احکام حق که از همه احکام استوارتر و متین تر است برای زندگی انسان پاکیزه تر و پاک تر است. یقیناً خدا به تشریح قوانین لازم که پایه های زندگی را محکم و با بنیان می کند دانا، عقل و مردم در این زمینه نارساست.

بر اساس این آیه شریفه، باید پدر و مادر و خواهر و برادر، و عمو و دائی و دیگر اقوام زن طلاق گرفته توجه داشته باشند که اگر زن بخواهد به شوهرش با عقد مجدد بازگردد مانع از بازگشت او نشوند، و در این مسئله از بکار گرفتن خشم و غضب، و کینه و تعصب و کبر و غرور بپرهیزند، که منع زن از ازدواج مجدد با شوهرش خلاف حکم حق و معصیت و موجب کیفر است، دراین زمینه به شأن نزول این آیه توجه کنید:

مردی از مسلمانان خواهر معقل بن یسار را به زوجیت خود درآورد، آنگاه پس از مدتی زندگی با وی طلاقش داد، و بعد از تمام شدن عده مایل شد دوباره با همسر طلاق داده اش ازدواج کند، زیرا هر دو از طلاق و جدائی پشیمان شده بودند، و به تجدید عقد علاقه پیدا کردند، ولی معقل برادر زن با پیوند دوباره هر دو مخالفت کرد و به شوهر خواهرش گفت: ای فرومایه پست من بر اساس احترام به تو خواهرم را به عقد تو دادم، تو قدر این نعمت را ندانستی و او را طلاق دادی، من ابداً نمی گذارم خواهرم به تو بازگردد و دوباره با تو ازدواج کند، ولی خداوند مهربان با آگاهی از علاقه هر دو به ازدواج مجدد این آیه را نازل

فرمود، و آزادی زن را در بـاز گشت به شوهرش اعلام کرد، و همه را از سـلب کردن آزادی زن در بـاز گشت به شوهرش منع فرمود. (1)

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۱۰۹ چاپ مؤسسه ی اعلمی بیروت.

تفسیر آیه ۲۳۳

اشاره

وَ اَلْوٰالِدٰاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ حَوْلَیْنِ کٰامِلَیْنِ لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یُتِمَّ اَلرَّضٰاعَهَ وَ عَلَی اَلْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لاٰ تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّٰ وُسْعَهٰا لاٰ تُضَارَّ وٰالِدَهٌ بِوَلَدِهٰا وَ لاٰ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی اَلْوٰارِثِ مِثْلُ ذٰلِکَ فَإِنْ أَرٰادٰا فِصٰالاً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْهُمٰا وَ تَشٰاوُرٍ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلاٰدَکُمْ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ إِذٰا سَلَّمْتُمْ مٰا آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.

و مادران باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند، این حکم برای کسی است که می خواهد دوران شیرخوارگی کودک را به اتمام برساند.

تأمین خوراک و پوشاک مادران شیردهنده به طور شایسته و متعارف بر عهده پدر فرزند است، هیچ کس جز به اندازه ی توانش تکلیف نمی شود.

نباید مادری به خاطر فرزندش زیان ببیند، و نه پدری برای فرزندش دچار ضرر شود [بر پدر است که هزینه مادر و کودک را در حد متعارف بپردازد، و بر مادر است که بیش از طاقت مالی شوهر از شوهر طلب خوراک و پوشاک نکند] و چنانچه پدر کودک از دنیا برود هزینه مادر و کودک به اندازه ی متعارف از میراث بجا مانده بر عهده ی وارث است، و اگر پدر و مادر بر اساس توافق و مشورتشان بخواهند کودک را پیش از دو سال از شیر بگیرند، گناهی بر آنان نیست، و اگر بخواهید برای فرزندانشان دایه بگیرید ایرادی بر شما نمی باشد، در صورتی که مزدی را که باید به دایه بدهید به طور شایسته و متعارف بپردازید و از خدا پروا کنید و بدانید یقیناً خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

شرح و توضیح

شیر کودک از مسائل بسیار مهم اسلامی و انسانی است و آیه شریفه آنچه را در این زمینه بر عهده ی پدر و مادر کودک است به وضوح و صراحت بیان کرده است.

یرضعن در آیه ی شریفه گرچه فعل مضارع است ولی دربردارنده معنای امر است، در حقیقت خداوند مهربان که رزق کودک را در سینه ی مادران قرار داده به مادران فرمان می دهد که کودک خود را خود شیر بدهند، زیرا شیر مادر غذائی است که به وسیله ی غده ها و جهازات بدن مادر و از همان ترکیبات خونی و

غـذائی ساخته می شود، که تار و پود طفل تکوین یافته است، و منشأ عواطف رقیق و متبادل مادر و طفل همین تناسب و جذب طبیعی می باشد که با آهنگ ها و نگاه های مهرآمیز مادر جسم و جان طفل را می پروراند و آثاری از مهر و محبت و شعور به مسئولیت در کانون درونش به ودیعه می گذارد، و با گذشت زمان و در سنین رشد این آثار ظاهر می شود.

خشـکی عواطف و سـنگدلی و بی تفاوتی بعضی اشخاص از آثار تغذیه شیر خشک و ننوشیدن شیر و نچشیدن عواطف مادران هوسباز است.

گویند آهنگ و نگاه و رفتار مادر در چهره و تار صوتی طفل نیز آثاری می گذارد و دگرگونی هائی پدید می آورد.

رابطه ی معنوی مادر با طفل چنان مرموز است که حالات و ناراحتی ها و سیری و گرسـنگی طفل، در جوشـش شیر و فعالیت غده های پستانی و شور دل مادر تأثیر می نماید و مادران این احوال را از دور احساس می نمایند.

در مدت دو سال به تدریج قوای بدنی و دسـتگاه های جذب و هضم نوزاد برای تغذیه مستقل آماده می شود، و دندان ها برای جویدن انواع غذاها می روید و صورت عواطف و مزاج مادر در آن مدت تغییر می یابد.

تعبیر حَوْلَیْنِ که مترادف با عامین و سـنتین است گویا همین حالات و تغییرات را می رسانـد، چون معنای ضـمنی حول، سال از جهت حالات و تحولاتی است که در آن می گذرد و رو به کمال می رود حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ. (۱)

کتاب خدا جایز می داند که زن و شوهر با مشورت یکدیگر و با رعایت مصـلحت فرزند، کودک را از شـیر بگیرند، بدون این که مشکلی برای آنان و فرزند به وجود آید، و نیز برای پدر کودک جایز است، در صورت امتناع زن از شیر

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲۰ ص ۱۵۶.

دادن به نوزاد به هر علتی زن دیگری را برای تغذیه طفل استخدام نماید به شرط این که حق الزحمه دایه به صورت متعارف داده شود.

در همه این زمینه ها به زن و شوهر چه اینکه با یکدیگر زندگی کنند، یا وضعشان به طلاق منجر شده باشد سفارش به تقوا و اجتناب از گناه و خودداری از ضرر زدن به یکدیگر شده، و قرآن به هر دو هشدار داده که بدانید که خدا به هر قصد و نیتی آگاه است، و ما فی الضمیر همه موجودات را می داند.

درباره ی شیر مادر از رسول خدا روایت شده:

«لیس للصبی لبن خیر من لبن امه:» (۱)

برای کودک شیری بهتر از شیر مادرش وجود ندارد. و از امیرمؤمنان نقل شده:

«ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکه علیه من لبن امه:» (۲)

هیچ شیری برای کودک پربرکت تر از شیر مادرش نیست.

از روزگاری که برخی از مادران به تقلید از فرهنگ جاهلی غرب از شیر دادن به فرزندانشان به بهانه های واهی، و به پیروی از خیالات و هوای نفس امتناع ورزیدند، و کودک معصوم را از رزقی که خدا در سینه آنان قرار داده محروم نمودند، و آغوش پر مهر خود را که بهترین و گرم ترین و اثرگذارترین آغوش است از کودک خالی گذاشتند ضربه های جبران ناپذیر عاطفی و احساسی حتی به رشد جسمی فرزندان وارد آمد و از این طریق به فرد و خانواده و جامعه زیان و خسارت رسید!

۱- ۱) - صافی ج ۱ ص ۱۹۷.

۲- ۲) - صافی ج ۱ ص ۱۹۷.

تفسیر آیه ۲۳۴

اشاره

وَ اَلَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوٰاجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِیمٰا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ.

و کسانی از شما که از دنیا می روند و به کام مرگ در می افتند، و همسرانی از خود به جای می گذارند، باید همسران شوهر مرده چهار ماه و ده روز به انتظار بنشینند و از شوهر کردن امتناع کنند، پس چون به پایان مدتشان رسیدند، در آنچه نسبت به خودشان به طور شایسته و متعارف درباره ی ازدواج یا ترک آن انجام می دهند بر شما وارثان متوفی و اقوام زن و کارگردانان جامعه گناهی نیست و خدا از آنچه انجام می دهید آگاه است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به خاطر حفظ مصالحی به زن فرمان می دهد پس از مرگ شوهر چهار ماه و ده روز حوصله کند و از ازدواج با مرد دیگر امتناع ورزد، و روایات به زن می گویند در ایام عده وفات از آرایش خودداری نماید.

پس از پایان مدت، اختیار زن منوط به خود اوست، می تواند از آرایش بهره مند شود، و آزاد است که شوهر کند، و نیز می تواند بدون آرایش به سر برد، و از شوهر کردن خودداری نماید، و کسی از اقوام شوهر یا اقوام خودش حق دخالت در کار او را ندارد، مگر این که بخواهند او را از امر منکری بازدارند.

با توجه به این آیه شریفه اقوام شوهر و اقوام زن حق ندارند با تکیه به عادات و رسوم بی پایه یا از روی بخل و حسد از ازدواج زن پس از پایان مدت عده جلوگیری کنند، زیرا ازدواج زن پس از مرگ شوهر و پایان گرفتن عده حقی مشروع و منطقی برای زن است، و احدی را نرسد که از تحقق این حق مانع شود.

این غیر مسلمانان و مؤمنان هستند که در گذشته و امروز نسبت به زنان شوهر مرده قوانین زشت، و اموری منکر دارند، و از عادات و رسومی برخوردارند که شرع و عقل ابداً نمی پسندد.

ص:۳۵۳

در غیر مردم مؤمن گروهی بر این اعتقاد و باور بودند که باید زن را با جنازه ی شوهرش سوزانید، یا این که او را همراه با میت در لحد گذاشت.

نصاری معتقداند که زن پس از مردن شوهر ابداً حق ازدواج ندارد!

طـایفه ای از مردم جاهلی زن را پس از مردن شوهر یکسال از ازدواج محروم می نمودنـد، و برخی از جوامع متمـدن حـدود نه ماه پس از مرگ شوهر از ازدواج زن جلوگیری می کنند و برخی تعیین مدت نمی نمایند.

اسلام مدت لازم را چهار ماه و ده روز قرار داده، تا حق وفاداری زن نسبت به شوهر رعایت گردد، و چنانچه از شوهرش حامله باشـد در این مـدت معلوم گردد، و نطفه ی او با نطفه مرد دیگر خلط نشود، و روشن باشد که فرزند متعلق به شوهر از دنیا رفته اوست نه شوهر جدید.

حکمت عده وفات که بیشتر از عده طلاق است علاوه بر برائت رحم یا ظهور حمل، آرامش روحی زن و کسان شوهر و کاسته شـدن انـدوه و سـست شـدن علاقه و مجال انـدیشه و بررسـی وضع خود و آمادگی جسـمی و روحی برای انتخاب شوهر آینده است.

ص:۳۵۴

تفسیر آیه ۲۳۵

اشاره

وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ اَلنِّسٰاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اَللّٰهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لٰكِنْ لاٰ تُوٰاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاّٰ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ اَلنِّكٰاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ اَلْكِتٰابُ أَجَلَهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

در سخنانی که هنگام خواستگاری زن هائی که در عده وفات اند بدون صراحت و وضوح گوئید [مانند این که من خوش معاشرتم، زن دوستم، و به زنی که دارای ارزش های اخلاقی باشد علاقه مندم] یا قصد ازدواج با آنان را در دل پنهان دارید گناهی بر شما نیست.

خدا می داند که شما به زودی آنان را بر اساس میل فطری و خواسته طبیعی یاد خواهید کرد، ولی با آنان در خلوت و پنهانی قرار ازدواج نبندید جز آن که گفتاری پسندیده و بدون صراحت باشد و هرگز تصمیم بستن عقد ازدواج نگیرید تا عده وفات به پایان رسد، و بدانید که خدا آنچه را در درون دارید می داند بنابراین از مخالفت با او بپرهیزید و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

شرح و توضیح

مردان می توانند از زنانی که در عده وفات یا عده طلاق غیر رجعی هستند به طور کنایه خواستگاری کنند.

مردان می توانند فکر ازدواج با زنانی که در عده به سر می برند در دل داشته باشند.

مردان ابداًحق ندارند با زنان شوهر مرده یا مطلقه قول و قرار پنهانی جهت ازدواج پس از پایان عده بگذارند.

ازدواج در زمان عده ممنوع و حرام و عقد از بیخ و بن باطل و بر اساس مکتب اهل بیت اگر این کار با علم به عده و حرمت آن انجام گرفته باشد زن برای مرد حرام ابد می شود، و اگر از روی جهل به عده و حرمت آن انجام گیرد حرام مؤبد نیست مگر این که عمل جنسی انجام گرفته باشد.

زنان و مردان باید در این زمینه توجه دقیق داشته باشند که مبادا مرتکب خلاف و معصیت شوند و دچار حسرت و پشیمانی دائم گردند، که خدا از همه

امور آشکار و پنهان بندگانش آگاه است وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ .

مردان و زنان نیز بدانند که اگر دچار اشتباه و خلاف شدند، به آمرزش و بردباری حضرت محبوب امیدوار باشند که خداوند غفور و حلیم است.

ص:۳۵۶

تفسیر آیه ۲۳۶- ۲۳۷

اشاره

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى اَلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى اَلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتٰاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ.

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ إِلاّٰ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا اَلَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ اَلنِّكٰاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ وَ لاٰ تَنْسَوُا اَلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

اگر زنـان را پیش از آمیزش جنسـی یا پیش از تعیین مهریه طلاق دادیـد، در این طلاق [با مراعات مسائل شـرعی و اخلاقی] بر شمـا گنـاهی نیست و در چنین موقعیتی بر شـما واجب است آنـان را از مـال خود بهره ای شایسـته و متعـارف دهیـد، توانگر به اندازه ی قدرت خود، و تنگدست به اندازه ی وسع خویش که این حقی لازم بر عهده ی نیکوکاران است.

و اگر آنان را پیش از آمیزش جنسـی طلاق دهید در حالی که برای ایشان مهریه قرار داده اید، پس بر شـما واجب است نصف آنچه را معین کرده ایـد به آنان بپردازیـد، مگر آن که خود زنان یا کسـی که پیونـد ازدواج به دست اوست مانند ولی یا وکیل آن را ببخشـد، ولی گذشت و بخشـش شـما که همه مهریه را به زن بپردازید به پرهیزگاری نزدیک تر است، و فزون بخشـی و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

شرح و توضیح

دو آیه شـریفه در مسـئله ی طلاـق به یـک محـور بسـیار بـا ارزش که نیکوکـاری است دعـوت می کنـد، و فرمـان می دهـد به پرداخت نصف مهر قنـاعت نکنیـد، بلکه کرم و احسـان و مردانگی اقتضا می کنـد که همه مهریه را به زن بپردازیـد و افزون از مهر آنـان را از مقـداری از ثروت خود بهره منـد سازیـد، و زنان یا ولی آنان را نیز در بخشـیدن مهریه به شوهر آزاد گذاشته و نهایتاً می گوید: خدا نسبت به نیکوکاری و افزون بخشی شما بیناست و قطعاً کارهای مثبت شما را بدون پاداش نمی گذارد.

ص:۳۵۷

تفسیر آیه ۲۳۸– ۲۳۹

اشاره

حافِظُوا عَلَی اَلصَّلَوٰاتِ وَ اَلصَّلاٰهِ اَلْوُسْطیٰ وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِینَ.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجٰالاً أَوْ رُکْبٰاناً فَإِذٰا أَمِنْتُمْ فَاذْکُرُوا اَللّٰهَ کَمٰا عَلَّمَکُمْ مٰا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ

بر همه نمازهـا و به ویژه نمـاز میانه [که بر اساس برخی از روایات قابل توجه نماز ظهر است] محافظت کنیـد و هنگام عبادت و بندگی خاضعانه و با حالت تسلیم برای خدا قیام کنید.

پس اگر [از دشمن یا حیوانات درنده یا خطر دیگری ترس داشتید] نماز را پیاده و یا سواره بخوانید، و هنگامی که امنیت یافتید خدا را با خواند نماز واجد شرایط یاد کنید که آن را در ضمن سایر برنامه های دینی که دانای به آن نبودید به شما آموخت.

شرح و توضیح

در رابطه با نماز در آیات ابتدای سوره بقره مطالب مفصل و مشروحی گذشت.

در این که نماز وسـطی کـدام نماز است روایات شـیعه و سـنی به طور جزم نمازی را معرفی نمی کننـد، پاره ای از روایات می گوینـد نماز ظهر، و برخی دیگر می گوینـد نماز عصـر، و بعضـی نماز صـبح و بر خی می گوینـد نماز مغرب است، گویا نماز وسـطیماننـد شب قـدر که یکی از سه شب است و صـریحاً بیان نشـده چه شبی است در میان نمازها پنهان است. پس بایـد به شرایـط ظـاهری و باطنی همه نمازها به ویژه نمازی که در روایات بیان شـده پای بنـد بود، تا بهره ی معنوی لازم نصـیب انسان شود.

از این که پس از بیان احکام ازدواج و طلاق اکیـداً به نماز و عبادت خاضـعانه سـفارش شـده، شایـد برای این باشد که با تأثیر برداری از نماز که قلب را رقت می دهد، و روح را تصـفیه می کند، و آدمی را از فحشا و منکرات باز می دارد، و بین انسان و خدا و قیامت پیوند برقرار می کند، راه برای انجام احکام الهی به ویژه

در مسائل سنگین طلاق که گاهی شیطان و حالت خشم و کینه و تعصب در آن دخالت می کند آسان گردد.

ص:۳۵۹

تفسیر آیه ۲۴۰- ۲۴۱- ۲۴۲

اشاره

وَ اَلَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوٰاجاً وَصِیَّةً لِأَزْوٰاجِهِمْ مَتٰاعاً إِلَی اَلْحَوْلِ غَیْرَ إِخْرٰاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِی مٰا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اَللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.

وَ لِلْمُطَلَّقٰاتِ مَتٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی اَلْمُتَّقِینَ.

کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

و کسانی از شما که مرگشان فرا می رسد، و از خود همسرانی به جا می گذارند، باید به نفع همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بدون بیرون راندن از خانه از هزینه زندگی بهره مند سازند، پس اگر زنان به اختیار خود از خانه بیرون رفتند، در آنچه نسبت به خود از ازدواج یا انتخاب شغل معقول به طور شایسته انجام دهند بر شما وارثان میت به سبب پرداخت نکردن هزینه به آنان گناهی نیست و خدا توانای شکست ناپذیر است.

و سزاوار است از سوی شوهران به زنان طلاق داده شده به طور شایسته و متعارف کالا و وسایل زندگی داده شود که این حقی لازم بر عهده پرهیز کاران است. خداوند اینگونه قوانین و احکامش را روشن و واضح در اختیار شما می گذارد، که نسبت به آنها اندیشه و تعقل کرده و با درک استواری و استحکامش و این که همه آنها به مصلحت و خیر شماست به مرحله اجرا و عمل بگذارید.

شرح و توضیح

در این آیات نیز مانند برخی از آیات گذشته بر محور نیکی و احسان تکیه شده، واز همه دعوت شده که در مواقع حساس چون طلاق مواظب باشید از ارزش های اخلاقی غافل نشوید، و برابر با شأن و شخصیت زن مطلقه با او رفتار کرده و وی را چه در زمان حیات خود و چه پس از مرگتان علاوه بر پرداخت مهریه از مال و کالا و مسکن بهره مند سازید.

این نوع آیات بیش از تبیین احکام و حدود و حقوق انگیزنده عقل برای تفکر و اجتهاد و شناخت اصول مصالح است، و اگر عقل فطری دارای تحرک و اکتساب نباشد دچار توقف و جمود می گردد، آن که اندیشه و تعقل ندارد گویا

ص:۳۶۰

عقل ندارد، و آن مردمی که تعقل و عقل ندارند، دچار مرگ روحی و سپس مرگ اجتماعی می شوند.

ص:۳۶۱

تفسیر آیه ۲۴۳- ۲۴۴- ۲۴۵

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ اَلْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اَللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اَللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنَّاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنَّاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ.

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

مَنْ ذَا اَلَّذِي يُقْرِضُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً وَ اَللّٰهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

آیا به کسانی که از ترس مرگ از خانه هایشان در حالی که هزاران نفر بودند بیرون آمدند با دیده عبرت ننگریستی و وضعشان را ندانستی؟ پس خدا به آنان فرمود بمیرید سپس آنان را زنده کرد، خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی گذارند. و در راه خدا پیکار کنید و بدانید که یقیناً خدا شنوا و داناست.

کیست آن که به خدا وام نیکو دهد، تا آن را برای وی چندین برابر بیفزاید؟ و خداست که روزی را تنگ می گیرد و گشایش می دهد و همه شما برای دریافت پاداش به سوی او باز گردانده می شوید.

شرح و توضیح

در این سه آیه شریفه به سه مسئله مهم توجه داده شده:

۱- مرگ و حیات ۲- قتال در راه خدا ۳- قرض نیکو

نکته قابل توجه این که این سه آیه شریفه به نوعی با هم ارتباط و پیوند دارند.

مرگ و حیات

به یقین انسان ها دارای دو مرگ و دو حیات هستند:

مرگ روحی و مرگ جسمی، حیات روحی و حیات جسمی.

گروهی از مفسران شیعه و اهل سنت آیه شریفه را منطبق بر مرگ جسمی و حیات جسمی دانسته بر اساس پاره ای از روایات می گویند:

پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل، مردم را فرمان داد که برای جنگ با دشمن از شهر و دیار خارج شوند، مردم به فرمان پادشاه بیرون رفتند و لشگرگاه زدند. ولی ترس آنان را فرا گرفت، و از مرگ در میدان جنگ نفرت پیدا کردند، و بهانه

آوردند که سرزمینی که به سوی آن می رویم آلوده به وباست و تا وبا از آن قطع نشود به سوی آن نمی رویم.

خداونـد مرگ را به جانب آنان فرسـتاد، وقتی مشاهده کردند مرگ در میانشان زیاد شد به حال فرار شـهر و دیارشان را ترک کردنـد تـا به چنگال مرگ دچار نشونـد، چون پادشاهشان چنین دیـد دست به نفرین برداشت و گفت: ای پروردگار یعقوب و خـدای موسـی، معصـیت بنـدگانت را شاهـدی، نشـانه ای از وجود خودشـان به آنـان بنمایان تا بداننـد که قـدرت فرار از تو را ندارنـد، خداونـد هم یک فرمان همه آنان را به کام مرگ انداخت، و چهارپایانشان را نیز نابود کرد، هشت شـبانه روز بر آنان گـذشت اجسادشان ورم کرد و بوی تعفن گرفت، مردمی به آنان گذشـتند، به این نتیجه رسـیدند که از دفن این چنـد هزار نفر عاجز و ناتوان اند، چهار دیواری دورشان کشیدند تا از حملات درندگان در امان بمانند.

مـدت مدیـدی بر آنـان گـذشت تـا اجسادشـان پوسـید، و اسـتخوانهایشان بـدون گوشت و ماهیچه شـد، و تار و پودشان از هم گسـیخت، پس حزقیل نبی بر آنان گـذشت، درباره آنان شـگفت زده شـد و به فکر فرو رفت، به حزقیل وحی شـد می خواهی نشـانه ای از قـدرتم را به تو بنمایـانم، و نشـانت دهم که من چگونه مردگـان را زنـده می کنم، حزقیل عرضه داشت آری، پس خدا همه آن مردگان را زنده کرد. (۱)

در بعضـی از تفاسـیر آمـده، آن چنـد هزار نفر به بیماری طاعون از دنیا رفتند، و حزقیل پس از هشت روز بر آنان گذشت و از این حادثه گریست و از خداوند

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص ۱۳۴.

خواست همه آنان را زنده کند، و حضرت حق همه را زنده کرد و مدت ها پس از این حادثه در دنیا زیستند تا به اجل طبیعی مردند. (۱)

المیزان از تفاسیری است که این معنا را پذیرفته و میان این آیه و آیاتی که مرگ و حیات دنیوی را یک بار می داند. منافاتی حس نکرده است و می گوید: آیاتی که در داستان های ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و اصحاب کهف وارد شده و دلالتش قابل انکار نیست برای ابطال این اصل که حیات و مرگ دنیوی الزاماً باید یک بار باشد کافی است و در پایان مطالب مربوط به آیه می گوید: حق این است که آیه مورد بحث در صدد بیان داستان خاصی است و جنبه تمثیل ندارد، چون عادت قرآن این است که مثل ها را از داستان های واقعی مشخص می سازد، علاوه بر همه این امور زندگی دنیا با فاصله شدن مرگ متعدد نمی شود، چنان که از داستان اصحاب که، و عزیر به بهترین وجه استفاده می شود که با وجود مرگ ممتد به زندگی ایشان خاتمه داده نشد.

و راه جمع میان آیاتی که دلالت بر وحدت حیات دنیوی دارد، با آیاتی که دلالت بر تعدد زندگی برای مردمی مانند اصحاب کهف و عزیر و غیر هم دارد این است که منظور از آیاتی که به آنها به وحدت حیات استدلال شده تا آیه مورد بحث را به عنوان تمثیل نشان دهند، و از مورد خاص خارج کنند، وحدت نوعی، زندگی دنیاست، یعنی زندگی دنیا از لحاظ نوعی و سنخ وجود یکی است چه مرگی میان آن فاصله شود و چه نشود. (۲)

برخی از تفاسیر بر این عقیده اند که این آیه شریفه که مسئله مرگ و حیات را مطرح کرده منطبق با مرگ و حیات روحی و نهایتاً مرگ و حیات اجتماعی است

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۱، ص ۶۵۰.

۲- ۲) - المیزان ج۲، ص ۳۹۵.

و از این که بپذیرند داستان خاصی را دنبال کرده امتناع دارند، این تفاسیر می گویند: آیا فرار از طاعون یا گریز از هر گونه جنگی چنان گناهی است که پاداشش عذاب و مرگ همگانی است؟ !

لحن و اسناد این روایات اسرائیلیت آنها را آشکار می نمایاند.

طبری در تفسیر خود اسناد آن را به اشخاصی ناشناخته یا شناخته شده به بی تقوائی و نادرستی و ابن عباس نیز به وهب بن منبه یهودی و به یک یهودی ناشناس می رساند!

سبب پیدائی این گونه داستان ها در تفسیر قرآن انگیزه افسانه جوئی عوام مردم بوده که مانند اطفال و برای باز شدن ذهن در پی داستان های خیالی می باشند و از اشارات قرآنی و تعبیرات عبرت انگیز آن درک روشنی ندارند، جالب توجه این است که از این داستان مفصل و افتخار آمیز اسرائیلی اشاره ای هم در کتب عهد قدیم و کتاب حزقیل نیامده است.

اگر هم مجمل این روایات درست باشد، نظر قرآن بیش از بیان حکمت و هدایت و عبرت نباید باشد، چنان که عبده می گوید: در این داستان چون اشاره به عدد و شهر و چگونگی آنها نشده، معلوم می شود که نظر به واقعه خاصی نیست، و همین بیان سنت الهی و عبرت است و شاید تمثیلی باشد از حال مردمی که در برابر دشمن نایستادند و از ترس مرگ گریختند و دچار عوامل مرگ و محکوم به آن شدند و به دست دشمن نابود گشتند، و چون این گونه مرگ همگانی از سنن الهی است به خداوند نسبت داده شده: فَقَالَ لَهُمُ اَللّٰهُ مُوتُوا سپس همان ملت «نه آن افراد» که دچار مرگ و محکوم به آن شدند و شخصیت و حیات اجتماعی شان از میان رفت، دوباره تجدید حیات نمودند و از جای برخاستند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ.

بیان و ارائه این گونه حیات و مرگ و نسبت آن به یک قوم و نژاد خارج از اسلوب قرآن نیست. خطاب های به بنی اسرائیل چون: وَ إِذْ نَجَّیْنٰاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ، ثُمَّ بَعَثْنٰاکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ و دیگر خطاب ها و بیان حوادثی که به همه آنها نسبت داده شده از جهت پیوستگی و وابستگی اجتماعی آنان می باشد، چنان که در کلمات و تعبیر عرفی نیز چنین است که می گویند: آن ملت و قوم محکوم شدند و از میان رفتند و سپس تجدید حیات و قوا نمودند- معلوم است که آن افراد از میان رفته غیر از افراد زنده شده اند، و از جهت وحدت قومی و ملی موت و حیات و پیشرفت و عقب ماندگی به همه نسبت داده می شود، و نیز حیات و موت معنوی چه درباره اشخاص و یا امت ها در قرآن آمده است:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ: (۱)

ای اهل ایمان چون خدا و پیامبر برای زنده کردن شما از شما دعوت کنند دعوت آنان را اجابت کنید.

أَ وَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی اَلظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا: (۲)

آیا آن که مرده بود، پس او را با نسیم هدایت زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا به وسیله آن در میان مردم زندگی کند، مانند کسی است که فرو رفته در تاریکی هاست، آنچنان که از آن بیرون نمی آید؟

البته این گونه تبیین و تفسیر را نباید مبتنی بر انکار معجزات و احیاء اموات به سبب قدرت خدا دانست، چنان که بعضی از بی خبران از حقایق الهیه تصور کرده اند، زیرا ایمان و یقین به معجزات و قدرت مطلقه حق و خرق عادات که از اصول ایمان به نبوت است، هرگز مجوز این نیست که هر آیه ای از قرآن که در آن خبری و عبرتی باشد به صورت اعجاز نمایانده شود، زیرا معجزات حقه پدیده استثنائی و برای اثبات نبوت و اعلام تحدی و قهر منکر و منتسب به مدعی

۱- ۱) - انفال ۲۴.

۲- ۲) - انعام ۱۲۲.

باید باشد، نه تفنن و نمایش گری، و در این آیه نه از مدعی نام و اشاره ای است و نه از منکر و نه از آثار و نتایج اعجاز. . . . چنان که گفته شد در اصطلاح قرآن و عرف مردم، موت و حیات دارای معنای وسیعی است، موت و حیات زمین و گیاه و فرد واجتماع و معنوی و ظاهری.

آیه مورد بحث به قرینه و سیاق آیاتی که به آن پیوسته است، گویا حکمت اصلی و کلی و انگیزه هجرت و جهاد را برای تجدید حیات می نمایاند، و گویا داستان نهضت و حرکت بنی اسرائیل و بیرون رفتن آنان از دیارشان که در آیات بعد آمده، بیان نمونه محقق مفصلی از این آیه است.

با این نظر- أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ - باید ستایشی باشد از روش و حرکت آن مردمی که از ترس مرگ اجتماعی و معنوی از دیار و علاقه هایشان بیرون رفتند- خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ - به جای «ترکوا دیارهم» - همین خروج از همه علاقه های عادی را می رساند، همان علاقه ها و پای بندی هائی که موجب سستی و ناتوانی و تن دادن به هر زبونی می شود.

آنان در تاریخ و جوامع بشری هزارها مردم همدل و هم قدم بودند که از میان توده های زبون و استعداد مرده و بی تفاوتی که در شهوات و هوس های خود دفن شده بودند بپا خاستند و رشته های علاقه را بریدند و تن به مرگ دادند تا تسلیم عوامل مرگ با خواری و زبونی نشوند و پایمال و محکوم دشمنان نگردند.

آنان از چنین مرگی سر باز زدند- حَذَرَ اَلْمَوْتِ و تسلیم به مرگی شدند که فرمان آن از جانب پروردگار رحمان رسید و متفرع بر قرار از آن مرگ است: فَقالَ لَهُمُ اَللّهُ مُوتُوا و همان خداوند- يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ - به آنان یا امتشان حیات ابدی و نوین بخشید- ثُمَّ أَحْياهُمْ.

در این آیه خبری از موت «فماتوا» پس از فرمان مُوتُوا نیامـده تا این حقیقت را برسانـد که همین آمادگی برای مرگ و پذیرش فرمان خدا مقدمه حیات آنان شد:

این گونه مردم که برای رسیدن به حیات معنوی دست به هجرت از دیار می زنند، و در برابر دشمن قد علم می کنند، و با فرار از مرگ اجتماعی و عقلی و روحی تن به شهادت می دهنـد، و فرمان مُوتُوا را به جان می خرنـد نمودار فضل خداونـدنـد، ولی بیشتر مردم سپاس گذار نیستند و از این گزیدگان قدرشناسی و پیروی نمی نمایند و ارزش آنان را نمی شناسـند وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لاٰ یَشْکُرُونَ.

اگر اکثر مردم شکرگزار چنین فضل و موهبتی باشند باید بـا بانـگ و آهنگ هجرت آنان از لانه ها و لاک های خود بیرون آینـد و به نوای پر خروش آنان اعصاب و اوتار سستشان به اهتزاز و صدا درآید، و تاریکی ها و عوامل سکون و فنا را از میان بردارند و راه مرگ را به سوی حیات جاوید وعزت و کمال در پیش گیرند. (۱)

خوانندگان محترم این بود خلاصه دو نگاه و دو نظر در تفسیر آیه شریفه، من قضاوت نسبت به این دو نظر و انتخاب یکی از آن دو را به عهده خود شما وا می گذارم، و خود از پیش خود نظری اظهار نمی کنم.

قتال در راه خدا

در توضیح آیه ۱۹۰ سوره بقره که به اهل ایمـان فرمان مقاتله داده شـده تا جائی که لازم بود درباره جهاد و شئون و آثار آن مطالب نسبتاً مفصلی آوردم، و به شرح بیشتری در این زمینه نیاز نمی بینم، ولی باید به این نکته توجه داشت که

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج۲، ص ۱۷۱.

اگر مؤمنان در برابر دشمنان و مستکبران و استعمارگران درنده تر از گرگ نایستند به خواری و ذلت و فقر و مسکنت و مرگ معنوی دچار می شوند.

این مقاتله که با قید فی سبیل الله آمده برای باز کردن راه جهت اجراء احکام حق، و تحکیم فرهنگ خداوند، و تحقق عدالت و حکمت است.

این مقاتله باید از خودنمائی، و دشمنی و کینه بی جا، و برای سلطه بر دیگران، و چپاول اموال و کالای دنیا پاک بماند، و رزمنده واجب است در پیکارش بر ضد دشمن عیار خلوص را بکار گیرد، تا فتنه از میان برود و حاکمیت فرهنگ حق برای نجات همه انسان ها تثبیت شود.

قرض نیکو

به نظر بسیاری از مفسران و با توجه به پیوستگی این آیه با آیه قتال، منظور از قرض در اینجا هزینه کردن اموال در راه خدا برای تقویت مقاتله کنندگان است.

قرض حسن نشانگر حسن فاعلی و حسن فعلی است، به این معنا که باید قرضدهنده از ایمان به خدا و قیامت و خلوص نیت برخوردار باشد، و نیز آنچه را در راه خدا می دهد از مال حلال و کالای مرغوب هزینه گردد.

البته آنچه را خداوند برای تقویت مجاهدان و تثبیت فرهنگش از انسان می گیرد- «يَقْبِضُ» - به جای این گرفتن چند برابر به انسان عنایت می کند «وَ يَبْصُطُ» و این اقتضای کرم وجود حضرت اوست، و نباید بعید شمرده شود، زیرا گیرنده و دهنده وجود مقدسی است که خزائنش بی نهایت و کرمش نامتناهی، و لطفش گسترده و بازگشت برای دریافت پاداش به سوی اوست و اليه ترجعون.

اهل ایمان چون به حضرتش وام دهند، و به عبارت دیگر از بهترین اموالشان در راه او هزینه کنند، عوضش را به بهترین صورت دریافت خواهند کرد.

در رابطه با وام دادن به مردم جهت گره گشودن از کار بسته آنان، و ثواب و پاداش عظیم این عمل انسانی در آیات مربوطه به خواست حضرت محبوب، و عنایت و لطف او بحث خواهد شد، و در این زمینه به روایات بسیار مهم این باب اشاره خواهم نمود.

تفسیر آیه ۲۴۶

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسىٰ إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ اِبْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلْقِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ.

آیا با دیده عبرت و نظر عقلی آن گروه از سران و اشراف بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به پیامبرشان گفتند: برای ما زمامدار و فرمان روائی برانگیز تا در راه خدا جنگ کنیم، گفت: آیا احتمال نمی دهید اگر حکم جنگ بر شما مقرر و واجب شود از آن سرپیچی نموده و به جنگ برنخیزید گفتند: ما را چه می شود که در راه خدا نجنگیم در حالی که از میان خانه ها و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ ولی چون جنگ بر آنان واجب شد همه جز اندکی از آن روی گرداندند و خدا به وضع و امور و حال ستم کاران داناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه نشان می دهد که بنی اسرائیل پس از نجات از فرعونیان به برکت موسی بن عمران مدتی را به رفاه و آسودگی و در آرامش و امنیت به سر بردند و پس از موسی دچار حکومتی ظالم، شکنجه گر، و بی رحم شدند، و آزادی و استقلال و امنیت و آرامششان از دست رفت، و دوباره به بلا و مصیبت دچار شدند و در مضیقه و سختی افتادند تا جائی که چاره ای جز قیام ندیدند، به همین خاطر نزد پیامبر زمان آمدند و از او خواستند یک نفر را به عنوان حاکم قدرتمند بر آنان بگمارد، تا آنان را از پراکندگی نجات داده و اختلافاتشان را از میان بردارد، و همه را زیر یک پرچم گرد آورده ملت واحد قرار دهد، تا به فرمان او در راه خدا بجنگند و از آن همه بلا و رنج و مشقت و سختی و نهایتاً از دست آن حکومت ظالم نجات پیدا کنند.

آری بنی اسرائیل که هیچ حقی به سرزمین فلسطین نداشتند پس از جنگ های مداوم و خونریزی های بسیار، و بی رحمی شدید نسبت به مردم بر سرزمین

فلسطین چیره شدند، و به خاطر خوی برتری جوئی، تعصبات جاهلانه، مال اندوزی، روح مادی گری، به نبوت و تورات و قوانین حق و پیروی از دلسوزان پشت کردند و به آئین پوک بت پرستی دچار گشتند، و هوا و هوس و شهوات بی قید و شرط محور زندگی آنان شد.

وحدت و یکپارچگی آنان از میان رفت، و ساختمان انسانیت و کرامتشان ویران شد، و خیمه شرف و بزرگی آنان سوخت، و به طبقات مختلف: غنی و فقیر، حاکم و محکوم، شریف و وضیع، مستکبر و مستضعف تقسیم شده، به دشمنی و خصومت با یکدیگر دچار شدند و نیروهای خود را بر ضد هم به کار گرفتند تا دچار ضعف و سستی گشتند، و اقوامی که پیرامون آنان بودند و روزگاری محکوم قدرتشان زیستند، در برابرشان متحد شده و بخشی از سرزمینشان را تجزیه کرده و آنان را به ذلت نشاندند و فرزندانشان را به اسارت بردند، و داغ زبونی و مسکنت بر آنان زدند، و حدود چهارصد و پنجاه سال در انواع بلاها و مصائب و گرفتار شدن به دست حاکمان ستمکار دست و پا زدند، تا برای نجات خود از آن مخمصه های سنگین متوسل به پیامبر زمان شدند.

پیامبر آگاه و با بصیرتشان که به اختلافات ریشه ای، و بیماری های عقلی و روحی، و زشتی های اخلاقی، و زبونی درونی آنان آشنا بود، به جای پذیرش درخواستشان در آمادگی آنان برای جنگ با دشمن تردید کرد و از آنان تعبد و تسلیم در برابر حق را خواست و به آنان چنین گفت: آیا احتمال نمی دهید اگر فرمان جنگ بر شما مقرر و واجب شود از آن سرپیچی کنید؟ !

بنی اسرائیل که از هر جهت دچار مشکل بودند، و سرزمین های متصرفی خود را از دست نهاده و اسارت فرزندانشان آنان را رنج می داد، اقرار کردند که عذر و

بهانه ای برای سرپیچی از جنگ ندارند، و جز مقابله با دشمن برای آنان چاره ای نیست.

ولی هنگامی که فرمان جنگ از سوی پروردگار بر آنان واجب شـد، تا به وسـیله آن از ذلت و زبونی و اسارت نجات یابنـد، و فرزنـدانشان از بنـد دشـمن آزاد گردند به خاطر پراکندگی قلوب، و ترس و وحشت، و روح مادیگری، و بی توجهی به آخرت جز اندکی از آنان از جنگ روی گردان شدند، و به خود و به دیگران ستم روا داشتند وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ بِالظّٰالِمِینَ .

ص:۳۷۳

تفسیر آیه ۲۴۷– ۲۴۸

اشاره

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنّٰى يَكُونُ لَهُ اَلْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ اَلْمَالِ قَالَ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي اَلْعِلْمِ وَ اَلْجِسْمِ وَ اَللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اَللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ اَلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسىٰ وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ اَلْمَلاٰئِكَةُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

و پیامبرشان به آنان گفت: به حق و راست خـدا طالوت را برای شـما به زمامـداری برانگیخت گفتند: شـگفتا چگونه او را بر ما حکومت باشـد و حـال آن که مـا به فرمانروائی از او شایسته تریم، و به او وسـعت و فراخی مال و ثروت داده نشـده! پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شـما برگزیده و وی را در دانش و قدرت جسـمی و فزونی داده، و خدا حکومت را از جانب خود به هر کس بخواهـد عطا می کند و خدا قدرتش نامحدود و داناست و پیامبرشان به آنان گفت: یقیناً نشانه فرمانروائی او این است که آن صندوق [که موسی را در آن نهاده به دریا انداختند] نزد شما خواهد آمد، و در آن آرامشی از سوی پروردگار شماست، و باقی مانده ای از آنچه خاندان موسـی و هارون به جا گذاشـته اند [مانند الواح، عصای موسـی، و عمامه هارون] و فرشتگان آن را حمل می کنند، البته در آن نشانه ای برگزیده شدن طالوت به حکومت بر شماست اگر مؤمن باشید.

شرح و توضیح

آیه شـریفه از خوی اسـتکباری بنی اسرائیل در برابر خواست حق، و تفاخر آنان به قوم و قبیله و ثروت خبر می دهد، و از طرفی نشان می دهـد که امتیاز واقعی به علم و دانش، و بینائی و آگاهی و قـدرت جسـمی است، آن قـدرتی دارنده آن محصولات و نتایج علم و دریافت های صحیح و درست را در راه خیر و نفع جامعه به کار اندازد، و در مدار سوء استفاده قرارش ندهد.

و آیه ی دیگر با سه نشانه ای که از صـندوق به دست می دهـد، حق بودن طالوت را ثابت می کند و درب هر نوع عذر و بهانه را به سوی بنی اسرائیل می بندد.

ص:۳۷۴

مردم نادان و بی خرد، جامعه دچار خوی مادی گری، گرفتاران اخلاق استکباری شرط زمامداری را مسئله شهرت خانواده و حسب و نسب و ثروت انبوه می دانند، بنی اسرائیل که پیوسته ریاست و حکومت سیاسی را ویژه خاندان یهودا و پیامبری را مخصوص خاندان لاوی می پنداشتند و حتی به حضرت حق و جناب رب حق نمی دادند که از غیر خاندان یهودا حاکم انتخاب کند، و از غیر خاندان لاوی پیامبر مبعوث کند، و بهمین خاطر نسل های بعدشان از پذیرفتن رسالت پیامبر اسلام و ولایت اهل بیت سر باز زدند، از قبول حکومت طالوت که برای نجاتشان از طرف خدا برگزیده شده بود ولی چون از خاندان نادار و خانواده بنیامین بود امتناع داشتند، و بسیار برای آنان سخت و طاقت فرسا بود که زیر بار زمامداری اش بروند، و زیر پرچم عدالت گستر او گرد آیند.

ولی پیامبرشان در برابر جهل و غرور و تعصب بیجا و باطلشان ایستاد و اعلام کرد: اولاً خداوند مهربان برای نجات شما او را برگزیده و قطعاً خدا هر کس را انتخاب کند او شایسته حکومت است، ثانیاً به او نیروی فکری و بدنی افزون بر همه شما داده، که با نیروی علمی و درک درست در همه حوادث و امور می اندیشد، و همه جهات را بررسی می کند و مصالح و نیازها را تشخیص می دهد، و با نیروی جسمی آنچه را تصمیم می گیرد به نفع شما انجام می دهد.

يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ به این معنا نیست که خداوند مصلحت ملت را رعایت نمی کند و بیدر و پیکر به هر که خواست فرمانروائی می دهد، بلکه حکمت او اقتضا می کند به هر که شایستگی ظاهری و باطنی دارد فرمان روائی می دهد وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي اَلْعِلْمِ وَ اَلْجِسْمِ.

از آیه بعد استفاده می شود که بنی اسرائیل لجوج و مستکبر برای پذیرفتن حکومت طالوت به اوصاف با ارزش او و دانش و قدرت جسمی اش قانع نشدند، و از پیامبرشان نشانه محسوس و قانعکنندهای خواستند.

ص:۳۷۵

سه وصف برای تابوت بیان شده: آرامشی از جانب پروردگارشان، باقی مانده از ماترك آل موسی و آل هارون، حمل شدن به وسیله فرشتگان.

المیزان می گوید: سکینه از ماده سکون به معنای آرامش گرفته شده و در آرامش دل استعمال می شود، یعنی انسان در عزم و اراده خود استقرار و آرامش داشته و هیچ گونه اضطراب و نگرانی به خود راه ندهد، چنان که حال شخص حکیم یعنی کسی که دارای ملکه اخلاقی حکمت باشد نسبت به کارهایش چنین است، و پروردگار آن را از خواص ایمان و از مواهب بزرگ خود شمرده است.

اکنون بیان مطلب منظور را با ذکر این مقدمه ادامه می دهم: انسان روی غریزه فطری کارهای خود را با تعقل انجام می دهد، یعنی یك سلسله مقدمات عقلی که مشتمل بر مصالح زندگی و مؤثر در سعادت واقعی و موافق با غرض صحیح اجتماعی است ترتیب داده، و از آنها نتیجه می گیرد که چه کاری را انجام دهد و چه کاری را انجام ندهد.

در صورتی که روی اسلوب فطرت مشی کند و جز آنچه برای سعادت حقیقی اش سودمند است در نظر نگیرد، این کار فطری با آرامش خاطر و بدون هیچ گونه تزلزل و اضطراب انجام می گیرد، ولی در صورتی که فقط به زندگی مادی دل ببندد و از هوا و هوس خود پیروی کند امر بر او مشتبه شده و نیروی وهم و خیال با فریبندگی و آرایشگری مخصوص به خود، در انکار و اندیشه هایش مداخله می کند و از طرفی از راه راست منحرفش ساخته و از طرف دیگر او را در تصمیم خود سست و در اقدام به کارهای سخت و سنگین مضطرب می نماید.

شخص با ایمان بر تکیه گاهی استوار و پایه ای ویران نشدنی تکیه زده، و امور خود را بر معارف حقه و اعتقادات غیر قابل شك و شبهه مبتنی ساخته در کارها

بر اساس فرمان الهی اقدام می کند و چیزی را متعلق به خودش نمی داند تا ترس فوت شدنش را داشته یا از نداشتن آن اندوهناک باشد، یا برای تشخیص خیر و شر دچار اضطراب و دو دلی گردد، ولی شخص بی ایمان چون سرپرستی ندارد که به کارش رسیدگی کند، و تمام خیر و شرش مربوط به خودش می باشد، در ظلمتکده اوهام و پندارهای گوناگون افتاده و افکار و خیالات و احساسات شوم از هر طرف بر او حمله می کند شاهد این مطلب آیات زیر است:

وَ اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱)- ذٰلِكَ بِأَنَّ اَللّٰهَ مَوْلَى اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ اَلْكٰافِرِينَ لاٰ مَوْلىٰ لَهُمْ (۲)- اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيٰاؤُهُمُ اَلطّٰاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَى اَلظُّلُمٰاتِ (۳)- وَ مَنْ يَتَّخِذِ اَلشَّيْطٰانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِيناً (۴)- ذٰلِكُمُ اَلشَّيْطٰانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيٰاءَهُ (۵)

این آیات چنان که ملاحظه می شود هر گونه ترس و اندوه و نگرانی و فریب خوردگی را در طرف کفر و صفات مقابل آن را در طرف ایمان قرار می دهد. (۶)

۱- ۱) - آل عمران ۶۸.

۲- ۲) - محمد ۱۱.

۳- ۳) - بقره ۲۷۵.

۴- ۴) - نساء ۱۲۱.

۵- ۵) - آل عمران ۱۷۵.

۶- ۶) - المیزان ج۲، ص ۴۰۷.

تفسیر آیه ۲۴۹

اشاره

فَلَمّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اَللّهَ مُبْتَلِیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاّ مَنِ اِغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا اَلْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ اَلَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اَللّهِ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اَللّهِ وَ اَللّهُ مَعَ اَلصّابِرِینَ.

پس زمانی که طالوت با سپاهیان برای جنگ با دشمن از شهر بیرون رفت گفت: بی تردید خداوند شما را به وسیله نهر آبی آزمایش می کند، پس هر که از آن سیر بنوشد از من نیست، و هر که از آن نخورد از من است مگر کسی که با دستش کفی از آب برگیرد، [که او نه از من است و نه مردود از سپاه] پس جز اندکی از آنان همگی از آب نهر نوشیدند، و زمانی که او و مؤمنان همراهش از نهر گذشتند گروهی از آنان گفتند: ما را امروز قدرت مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست ولی آنان که یقین به لقاء خدا داشتند گفتند: چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند و خدا با صابران است.

شرح و توضیح

آیه شریفه به چند نکته اشاره دارد: ۱- آزمایش الهی ۲- عکس العمل مردم ضعیف الایمان در برابر دشمن. ۳- یقین مؤمنان واقعی به پیروزی بر دشمن گرچه تعداد مؤمنان اندک و شمار دشمنان بسیار باشد. ۴- معیت خداوند با صابران.

در رابطه با آزمایش، و ضعف و قوت ایمان، و پیروزی مؤمنان بر دشمن، و جایگاه صبر و استقامت و معیت حق با صابران در آیات ۱۵۵ و ۸۲ و ۱۹۰ سوره بقره به طور مفصل و مشروح بحث شد، و در این مرحله نیاز به توضیح بیشتر نمی بینم.

ص:۳۷۸

تفسیر آیه ۲۵۰– ۲۵۱– ۲۵۲

اشاره

وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ اُنْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اَللّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اَللّهُ اَلْمُلْكَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا يَشاءُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اَللّهِ اَلنّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ اَلْأَرْضُ وَ لكِنَّ اَللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْعالَمِينَ.

تِلْكَ آياتُ اَللّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِينَ.

و چون طالوت با مؤمنان برای جنگ با جالوت و سپاهیانش ظاهر شدند گفتند: پروردگارا بر ما صبر و شکیبائی فرو ریز، و گامهایمان را استوار ساز، و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

پس دشمن را به توفیق خدا شکست دادند و داود [جوان مؤمنی که در سپاه طالوت بود از قدرت جسمی و مهارت در تیراندازی برخوردار بود] جالوت را کشت و خداوند او را حکومت و حکمت داد، و از آنچه می خواست به او آموخت، و اگر خدا تجاوز و ستم برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد قطعاً زمین را فساد فرا می گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است.

این داستان ها و حادثه های واقعی نشاه های [قدرت و ربوبیت] خداست که به حق و راستی بر تو می خوانیم و یقیناً تو از رسولانی.

شرح و توضیح

مجاهدان در راه خدا و رزمندگان خالص و پاک دل پس از فراهم آوردن هر گونه آمادگی روحی و وسائل جنگی و هنگام درگیری با دشمن، باید روی به مبدأ آورند واز او یاری خواهند: رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً، و از حضرت فیاض ثابت قدمی درخواست کنند تا بر دشمن پیروز شوند وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ اُنْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ، و همین شرط دعا و اجابت آن است، آن چنان که برای رسیدن به هر مطلوب و دفع هر مکروه باید اسباب و مقدمات عادی آن فراهم شود، آنگاه برای تأثیر شرایط که از اختیار انسان خارج است دعا و امید اجابت

می باید، این روش پیامبران و پیروان و سیره رسول خدا در جنگ ها و حوادث بوده و همین مسیر اذن خدا می باشد. (۱)

تفسیر عیاشی از محمد حلبی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن جناب فرمود: داود با برادرانش چهار تن بودند، و پدرشان که پیر مرد سال خورده ای بود با آنان بود. داود پهلوی گوسپندان پدرش ماند و طالوت با سپاهیان رهسپار میدان نبرد شد.

پدر داود او را که از همه برادران کوچک تر بود خوانده و گفت فرزندم این نوشته ای را که برای برادرانت درست کرده ایم نزد ایشان بر تا موجب نیرومندی آنان در برابر دشمن شود، داود که مردی کوتاه اندام و کبود رنگ و کم موی و پاک دل بود به راه افتاد در حالی که صفوف لشگر به هم نزدیک شده بود.

محمد حلبی از اینجای سخن از ابو بصیر روایت می کند که گوید از او شنیدم می گفت: داود به سنگی برخورد، از آن سنگ صدائی شنیدای داود مرا بر گیر و با من جالوت را نابود کن که من برای کشتن او ساخته شده ام.

داود آن را برداشت در توبره ای که جای سنگ های فلاخن یا قلاب سنگ بود نهاد.

چون وارد اردو شد دریافت که لشگر طالوت کار جالوت را بس بزرگ می شمارند، داود گفت چه بزرگی دارد؟ به خدا سوگند اگر او را ببینم می کشم، این خبر پخش شد و او را نزد طالوت بردند، طالوت گفت ای جوان تو چه قدرتی داری؟ و چه آزمایشی از خود نموده ای؟ داود گفت: شیری به گوسپندی از رمه من حمله می کرد من به او رسیده، سرش را می گرفتم و دهانش را باز

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج۲، ص ۱۸۹.

می کردم و گوسپند را آزاد می نمودم، گفت: زره فراخی بیاورید، زرهی آوردند، آن را به گردنش انداخت و آن به اندازه بدن او بود به طوری که مایه شگفتی طالوت و دیگر افراد بنی اسرائیل شد، طالوت گفت: به خدا قسم امید است خدا به وسیله او جالوت را نابود کند.

چون صبح شد و لشگریان با دشمن رو برو شدند داود گفت: جالوت را به من نشان دهید، همین که او را دید سنگ را بیرون آورد و در فلاخن گذاشت و میان چشمان جالوت زد، سنگ به دماغش اصابت نمود و از اسب به زیرش انداخت، مردم فریاد کشیدند داود جالوت را کشت! سپس او را پادشاه خود ساختند به طوری که دیگر نامی از طالوت به عنوان فرمانروا برده نمی شد، و نهایتاً بنی اسرائیل گرد او جمع شدند، خداوند زبور را بر او نازل کرد و ساختن آهن را به او تعلیم داد و آن را در دست او نرم ساخت و کوه ها و پرندگان را فرمان داد تا با او تسبیح گویند، و آوازی که داود داشت به کسی دیگر داده نشد، داود برای عبادت حق نیروئی شگفت داشت. (۱)

وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ. . . . «معنای دفع و غلبه یک معنای عامی است که درهمه شئون اجتماع انسانی سریان دارد و حقیقتش عبارت است از این که: شخص دیگری را به هر کیفیتی که ممکن باشد وادار نماید که موافق اراده او کار کند و جلوی مزاحمت های او را بگیرد، این معنی هم در حال جنگ و هم در حال صلح، هم در سختی و رنج هم در راحت و آسایش میان همه مردم و در تمام بخش های اجتماع وجود دارد، ولی انسان وقتی متوجه می شود که دیگری در مقام مزاحمت با حقوق حیاتی یا میل ها و شهوات او برآید آن وقت است که

۱- ۱) - تفسیر عیاشی ج۱، ص

شروع به جلوگیری از او و دفاع از حقوق و شهوات خود می نماید، و این مسئله مراتبی دارد که یکی از آنها جنگ و کارزار است.

و باید دانست که فطری بودن غلبه و دفع یک اصل عمومی در همه افراد است، خواه در حقوق مشروع که با عدالت مقرون است خواه در غیر آنها.

اگر در فطرت انسانی چنین اصلی مسلم نبود هرگز و هیچ گونه دفاعی از او سر نمی زد، چه از حق مشروع چه از امر نامشروع» شاید منظور از آیه شریفه لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ. . . . همین معنا باشد و جمله ای که در ذیل آن است

وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ مؤید آن است.

و ظاهر آیه مورد بحث این است که منظور از صلاح ارض در برابر فساد آن مطلق صلاح دائمی است که برای جامعه انسانی باقی بماند نه صلاح خاصی که در زمان های کوتاهی نصیب جامعه شود مانند داستان طالوت و چند داستان دیگر.

برخی از مفسران منظور دیگری از کلمه دفع در آیه شریفه استفاده کرده اند و آن این که دفع کردن عذاب از گناهکاران بواسطه نیکان است و روایات زیادی از طرق عامه و خاصه موافق این منظور آورده اند چنان که در تفسیر مجمع البیان (1)و الدرالمنثور از جابر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود: خدا به واسطه صلاح مرد مسلمان فرزندان و فرزندان فرزندان و اهل خانه و خانه های اطرافش را صالح می سازد و همه آنان در حفظ خدایند مادامی که او در میان ایشان است.

و در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت شده که فرمود: خدا به واسطه کسانی از شیعیان ما که نماز می گذارند عذاب را از بی نمازهای شیعه دفع می کند و اگر همه نماز نگزارند هلاک خواهند شد، و خدا به واسطه کسانی از

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص۱۵۲.

شیعیان ما که زکات می دهند عذاب را از بخیلان نسبت به زکات دفع می کند، و اگر همه زکات ندهند هلاک می شوند.

و خدا به واسطه کسانی از شیعیان ما که حج به جای می آورند از شیعیانی که ترک حج نمایند عذاب را دفع می نماید و اگر همه ترک حج کنند هلاک می شوند. (۱)

تِلْکَ آیاتُ اَللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ: این مسائل مهم و عبرتآموزی که در داستان بنی اسرائیل بیان شد آیات خداست، در حالی که برای تو ای پروردگار آنها را جزء به جزء و فصل به فصل می خوانیم به صورتی که حق و مطابق با واقع است و همین ثابت می کند که تو از رسولانی.

همین که اینها آیات خداست نه ساخته و پرداخته بشر دلیل بر حق بودن آنهاست و همین که حق است نشان می دهد که تو رسول به حقی.

اگر اینها آیات خدا نباشد باید این پیامبر آن را از کتب عهد عتیق گرفته باشد، آیا می توان تصور و باور نمود که این کتب با آن که یادداشت های خطی و پراکنده و در انحصار علمای یهود بوده به دست پیامبر امی رسیده و با روشن بودن جزء به جزء تاریخ زندگی اش آنها را با فرصت یادداشت کرده باشد، آن هم در مدت کوتاه و پیش از رسالت و در مکه که اهل کتاب در آن نبودند و در میان مردمی صد در صد بی سواد و امی و سپس برای مردم خوانده باشد؟ ! !

آیا این آیات قاطع و مرتبط قرآن با آنچه در عهد عتیق آمده و جزء افسانه سرائی و اختلاف گوئی نیست تطبیق می کند؟ ! ! (۲)

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص۱۵۲.

۲- ۲) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۱۹۲.

تفسیر آیه ۲۵۳

اشاره

تِلْكَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اَللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ اَلْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ ما اِقْتَتَلَ اَلَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ اَلْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ مَا اِقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اَللّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ.

از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم، از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد، و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه ها و معجزات روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانائی عنایت کردیم، و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان در طول قرون و اعصار آمدند، پس از آن که دلایل و براهین و احکام و قوانین روشن به آنان رسید با هم نمی جنگیدند، ولی درباره ی حقایق و مسائل ایمان و کفر با هم اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند، قطعاً اگر خدا می خواست با هم نمی جنگیدند ولی خدا آنچه را می خواهد [بر اساس مصلحت و حکمت] انجام می دهد.

شرح و توضیح

آیه شریفه دو واقعیت را بیان می کند: ۱- برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر. ۲- اختلاف میان انسان.

برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر

گرچه همه پیامبران در زمینه ارزش و فضیلت رسالت شریك و یكسان اند، و همه از جانب حضرت حق مأمور نجات مردم از فرهنگ های شیطانی و هدایت آنان به سوی اسلام و سعادت و خوشبختی ابدی هستند، ولی از نظر درجات و مقامات روحی، و سعه وجودی، بعضی بر بعض دیگر به خواست خداوند و اراده ی حکیمانه او برتری دارند، و در مسئله ی ارزش های تکوینی و حالات و قدرت های معنوی با یکدیگر تفاوت دارند، باید توجه داشت که این تفاوت فقط در مقامات و درجات الهی و انسانی و معنوی است، ولی تفاوتی که در انسان ها و امت ها و ملت ها وجود دارد در مسئله ایمان و کفر، و نور و ظلمت و حق و باطل

است، لذا از تفاوت میان انبیاء تعبیر به فضلنا و برتری شده، و از تفاوت میان انسان ها تعبیر به اختلاف، آن هم اختلافی که هیچ ربطی به حضرت حق ندارد، بلکه مایه و پایه ی آن خود مردم به اختیار خودشان هستند.

رسالت همه انبیا برای همه انسان ها منبع فیوضات و خیرات و برکات است، این رسالت پیامبران است که موجب رشد و کمال و هدایت انسان، و سبب راه یافتن او به عرصه ایمان و اخلاق و عمل صالح، و مایه ی سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی است، و علت وحدت و یکپارچگی مردم، و سوق دادنشان به سوی بر و نیکی و تقوا، و عامل سلامت آنان از رذائل و عقاید باطله و اعمال نامشروع و ناپسند است.

زشتی ها، نادرستی ها، کینه ها، تعصب های جاهلی، پیروی از هوا و هوس، اسیر بودن در بند شهوات بی قید و شرط که همه و همه موجب تنازع، جنگ های خانمان سوز است، معلول دور بودن از رسالت رسولان، و عمل نکردن به فرهنگ خدا، و کبر ورزیدن در برابر حق است.

برای جنگ ها با بودن دلایل و بینات حق و احکام و قوانین پروردگار عذر موجهی وجود ندارد، انبیا آمدند تا اختلاف در عقاید وجود نداشته باشد، آمدند تا خون ریزی و جنگ های غیر منطقی و تجاوز و قتل و غارت از خیمه حیات انسان رخت بندد.

خداوند در مقام این معنا نیست که تکویناً و جبراً انسان را از جنگ مانع شود، خداوند هرگز آزادی انسان را در عمل از او سلب نمی کند، بشر اگر بخواهد جنگی و قتل و غارتی نباشد باید اختلافات شیطانی را که مستند به خود اوست کنار بگذارد، و به فرهنگ حق برگردد.

چه باید کرد، که دسته ای از مردم در طول تاریخ با بودن بینات و دلایل متقن و احکام ثمربخش حق به کفر و زندقه گرائیدند، و نخواستند اهل ایمان در امینت

و راحت باشند، از روی حسادت و بغی و کینه و سرکشی به جنگ برخاستند و خداوند هم برای بقای دین و بقای مؤمنان به مؤمنان فرمان دفاع و جهاد داد.

در این زمینه در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳ سوره بقره بحث بسیار مفصل و مشروحی مطرح شد، که از شما می خواهم برای درک فلسفه مبارزه مؤمنان با کافران به آن بحث مراجعه کنید.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اَللّٰهُ. . . . در رابطه با سخن گفتن حضرت حق بحث مفصلی در کتاب های فلسفه و حکمت و برخی از تفاسیر مطرح است که خوانندگان محترم در صورتی که پی جوی این گونه مسائل باشند، می توانند به کتب مربوطه مراجعه کنند، قرآن مجید سخن گفتن خدا را با موسی در سوره ی مبارکه طه ذکر کرده می فرماید:

فَلَمّا أَتاها نُودِيَ يا مُوسىٰ، إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ اَلْمُقَدَّسِ طُوىً، وَ أَنَا اِخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِما يُوحىٰ، إِنَّنِي أَنَا اَللّٰهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِذِكْرِي، إِنَّ اَلسّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيها لِتُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعىٰ. . . . (۱)

پس چون موسی به آتش رسید ندا داده شد ای موسی به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی، و من تو را به پیامبری برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده، همانا من معبودم که جز من معبودی نیست پس مرا عبادت کن، و نماز را برای یاد من بپا دار، بی تردید قیامت که می خواهم زمان وقوعش را پنهان بدارم آمدنی است، تا هر کس را برابر تلاش و کوششی که می کند پاداش دهند. . . .

اهل تفسیر و حدیث و بزرگان از اهل تحقیق می گویند حدیث مفصل و پرمعنای معراج سخن گفتن مستقیم خدا در لیله الاسری با پیامبر بزرگ اسلام است.

ص:۳۸۶

۱- ۱) - طه ۱۱- ۱۵.

در این بخش شایسته است به دو قطعه بسیار مهم که یکی روشن گر سخن گفتن پروردگار با موسی و دیگری با پیامبر خاتم است اشاره کنم.

از رسول خدا روایت شده: روزی موسی در راهی معین و شناخته شده حرکت می کرد، از طرف حضرت جبار ندا آمد: ای موسی، موسی به راست و چپ نظر کرد ولی صاحب صدا را ندید، دوباره ندا شنید باز به راست و چپ نظر انداخت و صاحب ندا را ندید، از هیبت صدا به لرزه افتاد، تا بار سوم ندا داده شد: که ای موسی من خدا هستم و معبودی جز من وجود ندارد، موسی گفت: لبیک و با همه وجود به سجده افتاد خطاب رسید سر بردار، موسی سر از سجده برداشت به او فرمود: اگر دوست داری ساکن سایه عرش شوی روزی که سایه ای جز آن نیست برای یتیم پدر مهربان و برای بیوه زنان چون شوهر با عاطفه باش، ای موسی رحم کن یا به تو رحم شود، ای موسی به همان گونه که پاداش دریافت می نمائی، ای موسی کسی که مرا ملاقات کند در حالی که منکر محمد (ص) باشد او را به آتش وارد می کنم گرچه خلیلم ابراهیم و هم سخنم موسی باشد، موسی گفت خداوندا محمد کیست؟ پاسخ شنید ای موسی به عزت و جلالم مخلوقی با ارزش تر از او نیافریده ام، دو هزار میلیون سال پیش از این که آسمان ها و زمین و خورشید و ماه را بیافرینم نامش را با نام خودم در عرش ثبت کردم، سوگند به عزت و جلالم بهشت بر همگان پیش از ورود محمد و امتش ممنوع است، موسی گفت: امت محمد چه کسانی هستند؟ پاسخ شنید: حمد کنندگان من هستند که در هر فراز و نشیبی حمد می گویند، و در هر حال و شرایطی کمر به عبادت و خدمت بسته اند، بدنهایشان برای بندگی من در طهارت و پاکی است، اهل روزه هستند، شبانه در تهجد و نماز شب به سر می برند، عبادت اندک را از آنان می پذیرم و آنان را به خاطر شهادت به توحید که با کلمه

ص:۳۸۷

طیبه «لآ إِلَٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ» اظهار می داند وارد بهشت می کنم، موسی گفت خداوندا مرا پیامبر این امت قرار بده، خطاب رسید پیامبر این امت از خود آنـان است، عرضه داشت پس مرا از امت او قرار ده خطـاب رسـید تو پیش از آنـان قرار گرفتی و آنان از نظر زمانی مؤخر هستند ولی ای موسی در قیامت تو را با آنان در دار جلال گرد هم می آورم. (۱)

پیامبر بزرگ اسلام می فرماید خداوند به من گفت از من بخواه، گفتم: پروردگارا ابراهیم را به مقام خلت انتخاب کردی، و به داود فرمـانروائی عظیم دادی، و آهن را به دست او نرم نمودی، و کوه ها و جن و انس و شـیاطین را به تسـخیرش درآوردی، و به سـلیمان حکومتی دادی که نمونه اش برای کسی پس از او نبود، و به عیسی تورات و انجیـل آموختی، و او را چنان نمودی که کور و جذامی را شـفا می داد و به اذن تو مرده زنده می کرد، و وی و مادرش را از شـرور شـیطان پناه دادی به صورتی که شیطان بر آن دو راه نداشت، خداوند به من فرمود: ای محمد ترا حبیب خود انتخاب کردم چنان که ابراهیم را مقام خلت دادم، و با تو سـخن گفتم چنان که با موسی سـخن گفتم، و تو را به عنوان بشـیر و نذیر به سوی همه مردم تا قیامت فرسـتادم، نعمت شرح صدر به تو دادم، و بارهای سـنگین را از دوشت برداشتم، و یادت را بلند گردانیدم، نامت را جز با نام من ذکر نمی کنند، امتت را ملت به ملت در روزگـاران قرار دادم، بشارت های آنان در سـینه هایشان قرار دارد، امتت آخرین امت از نظر زمانی، و اولین امت از نظر محشور شـدن در قیـامت هسـتند، و اولین امتی که وارد بهشت می شونـد، سوره ی فـاتحه را که سبع المثانی است به تو عطا کردم، که آن را به هیـچ پیامبری پیش از تو نـدادم، آیات پایانی سوره بقره را به تو عنایت کردم که پیش از تو به پیامبری

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۷۷.

نـدادم، کوثر را به تو عطـا نمودم، و هشت سـهم به تو عطا کردم: اسـلام، هجرت، جهاد، نماز، صـدقه، روزه ماه رمضان، امر به معروف و نهی از منکر و تو را فاتح و خاتم قرار دادم. (۱)

وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ. . . . نظر مفسـران در این زمینه بسـیار متنوع است، می گویند دارای درجات پیامبر اسـلام است که خدا درجه او را از دیگر پیامبران رفیع تر قرار داده است، و برخی می گویند صاحب درجات نوح، ابراهیم، موسـی، عیسی، ادریس، یوسف، داود هستند که در قرآن مجید به عنوان دارندگان درجات از آنان یاد شده است.

در هر صورت بعضـی از آنان ویژه درجات بوده اند که آیه شریفه در این زمینه می گوید: وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ، این بعض را در برخی از آیات نام برده، و بعضی را هم نام نبرده و به صورت مجمل ذکر کرده است.

درباره ادریس می فرماید:

وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا. (۲)

و درباره یوسف می گوید.

نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ. (۳)

و درباره داود می فرماید:

وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً. (۴)

وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ. . . . ایـن که در این آیه شـریفه اختصاصـاً از عیسـی نـام برده شـده بخـاطر این است که همه معجزات آن حضرت چون زنده کردن مردگان و زنده کردن پرنده ای که به صورت مجسمه گلی بوده به وسیله

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۷۸.

۲- ۲) - مریم ۷۶.

۳- ۳) - یوسف ۷۶.

۴- ۴) - نساء ۱۶۳.

دم، شفا دادن کور مادرزاد، درمان مبتلا به برص، و خبر دادن از امور پنهانی همه و همه از تراوشات روح و حیات بود، به علاوه ذکر نام عیسی دلالت بر آیتی دیگر دارد، زیرا آن حضرت بدون پدر از مریم تولد یافته بود.

در سوره انبیا آیه ۹۱ آمده وَ جَعَلْنَاهَا وَ اِبْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ: ما مریم و فرزندش را نشانه قدرت خود برای جهانیان قرار دادیم و این خود فضیلت ویژه دیگری برای مسیح است.

با بودن انبیا و درجات و فضائلشان و آئین بر حقشان که همانا اسلام است، نباید بین مردم و ملت ها اختلافی پیش می آمد و به جنگ و خون ریزی کشیده می شد، ولی کافران، معاندان، فاسقان، مشرکان، هوا پرستان، شهوت رانان، لذت گرایان، حیوان صفتان اباحه گران پایه و اساس اختلاف شدند و برخلاف خواسته حق که وحدت و اتحاد مردم را در سایه رسالت و وحی طلبید، آتش تفرقه برافروختند و سبب جنگ های خانمانسوز شدند.

به قول المیزان حاصل معنای آیه این است: رسولانی که به طرف بندگان فرستاده شدند عباد مقرب پروردگارند که افقشان از سایر مردم بلندتر است، و در میان ایشان با این که همه دارای اصل واحد و مشترکی هستند باز تفاضل و تفاوت وجود دارد، این حال رسولان است که با آیات روشن به سوی مردم آمدند و حق را به تمام معنی ظاهر ساختند، و راه هدایت را به بهترین صورت بیان داشتند، و پس از این لازم بود که مردم بدون اختلاف و جنگ به طرف وحدت و الفت و محبت سوق داده شوند، ولی اینجا سبب دیگری وجود داشت که تأثیر این سبب را خنثی کرد، و آن عبارت بود از اختلافی که در اثر بغی و تجاوز به وجود آمده بود و موجب این شد که مردم به گروه مؤمن و کافر تقسیم شوند و سپس اختلاف در سایر شئون سعادت و زندگی پدید آید، و اگر خدا

می خواست این سبب یعنی اختلاف را از کار می انداخت و در نتیجه جنگ و کشتاری روی نمی داد، ولی نخواست و آن را مانند سایر اسباب و علل بر روش و سنتی که در جهان صنع و ایجاد اراده فرموده بود جاری ساخت و خداوند هر چه را بخواهد انجام می دهد.

ص:۳۹۱

تفسیر آیه ۲۵۴

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ اَلْكافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ.

ای اهل ایمان از آنچه روزی شما نموده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و شفاعتی و کافران همان ستم کاران اند.

شرح و توضیح

در ابتدای سوره مبارکه بقره در توضیح جمله مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ مفصل درباره انفاق بحث شد، و همه جوانب آن در حدی به تحریر آمد، در این بخش با رعایت اختصار به این مطلب بسیار مهم به گونه ای دیگر اشاره می شود.

خطاب به کسانی است که خدا و قیامت و رسالت و امامت را باور کرده اند، باوری که مایه کوشش و سبب تحریک انسان به سوی عمل است، و به عبارت دیگر خطاب به کسانی است که از ایمان حقیقی و جدی برخوردارند، و درون و باطن و قلبشان به این نور منور است.

خطاب به آنان است که از هوا پرستی آزادند، و به هر باطلی پشت پا زده اند، و فروتنانه تسلیم حق و حقیقت هستند.

خطاب به کسانی است که از هر گونه ناسپاسی و ستم کاری متنفرند، وهر قدمی برمی دارند به عشق حق برمی دارند، و مقصودی جز خدا و مقصدی جز جنت لقاء ندارند.

خطاب به کسانی است که نسبت به تأمین سعادت دنیا و آخرت خود دغدغه دارند و از شقاوت و تیره بختی گریزان هستند.

اینان لازم است بخشی از رزق خدا را که شامل همه امکانات و وسائل و دارائی هاست برای جبران خلأها و کمبودهای مالی جامعه هزینه کنند، تا با این

هزینه کردن فرمان حق را به اجرا گذارده و رضایت و خوشنودی او را جلب کنند، و برای مشکل داران خوشحالی و نشاط بیاورند.

آنان حتی باید در تقویت همه امور حکومت اسلامی به وسیله انفاق اقدام کنند، تا حکومت اسلامی بخشی از مشکلاتش حل شود و با اطمینان و آرامش به راه خود ادامه دهد.

مؤمن به این حقیقت توجه دارد که همه امکانات و اموال و روزی های معنوی خدا دادی است، و این حضرت حق است که مالک واقعی همه چیز است، و انسان در کنار اموال و ثروتش، و علم و آبرو و قدرتش جز مأموری امین از جانب خدا نیست، و احساس همین حقیقت است که اجرای فرمان را بر انسان آسان می کند، و نمی گذارد انسان در عمل به دستور حق اندک مسامحه ای روا بدارد، از این جهت خطاب حق در آیه شریفه به مؤمنان است.

دنیا بازار تجارت و داد و ستد است، انسان در دنیا می تواند بخشی از ثروت خود را هزینه کند و در برابرش رضایت و جنت به دست آورد، و این داد و ستد هیچ زمینه ای در آخرت ندارد یَوْمٌ لاٰ بَیْعٌ فِیهِ.

وَ اَلَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِکَ لَهُمْ سُوءُ اَلْحِسٰابِ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ. (۱)

و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت نکردند، و اجرای احکام او را بی پاسخ گذاشتند، اگر بر فرض مالک دو برابر همه آنچه روی زمین است باشند، بی تردید آن را برای رهائی خود از عذاب خواهند داد، ولی در قیامت چنین داد و ستدی صورت نخواهد گرفت، برای آنان حسابی سخت و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بستری است.

وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ. (۲)

۱- ۱) - رعد ۱۸.

۲- ۲) - یونس ۵۴.

اگر در قیامت برای هر کسی که ستم کرده همه ثروتی که در زمین است فراهم باشد یقیناً آن را برای بازخرید خود از عذاب جاودان می پردازد، و زمانی که عذاب را ببیند از شدت شرمساری پشیمانی و اندوه خود را پنهان می کنند، و میان آنان به عدالت و انصاف داوری می شود و مورد ستم قرار نخواهد گرفت.

روابط دوستی و رفاقت در آخرت برای بخیلان از انفاق قطع است، و هر گونه رابطه دنیائی و عارضی بر باد است، عواطف دوستی و خویشاوندی هیچ نفوذی ندارد، آن روز روزی است که حاکمیت مطلق حق و اراده حکیمانه و عدل او ظهور کامل دارد، و دوستی های عارضی که در قیامت به پایان خط رسیده عرصه ای برای جولان ندارد وَ لاٰ خُلَّةٌ.

به اذن حضرتش در قیامت شفاعت شفاعتکنندهای نفوذ ندارد، و اصولاً شفیعان بدون اجازه و اشاره او به شفاعت برنمی خیزند، و مهم تر از همه این امور این که بخیلان از دائره شفاعت خارج و از دسترس شفیعان بیرون هستند.

این کافران و ناسپاسان و قلدران و زورگویان هستند که در دنیا حق و عدالت را در همه موارد می پوشانند و لجام گسیختگانی می باشند که هر حقی را جا به جا می کنند، فرومایگان پست را مورد بخشش قرار می دهند، و خادم را خائن و خائن را خادم می نمایانند، ولی قیامت عرصه ظهور حق مطلق و عدالت در همه جوانب است، بیعی وجود ندارد که حق و عدالت را از مجرایش منحرف سازد، دوستی و خویشاوندی وجود ندارد که بتواند جلوی اراده حکیمانه حضرت مالک یوم الدین را بگیرد، شفاعتی نیست که به تخریب حق و عدالت اقدام کند، آن داد و ستدی در قیامت مؤثر است که در دنیا بین انسان و خدا انجام گرفته باشد.

إِنَّ اَللّٰهَ اِشْتَرىٰ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ اَلْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي اَلتَّوْرٰاةِ وَ اَلْإِنْجِيلِ وَ اَلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اَللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ اَلَّذِي بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ: (۱)

۱- ۱) - توبه ۱۱۱.

یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده، همان کسانی که در راه خدا پیکار می کنند، پس دشمن را می کشند و خود شهید می شوند خدا آنان را در تورات و انجیل و قرآن بر عهده خود وعده بهشت داده وعده ای حق و انجام گرفتنی و چه کسی به عهد و پیمانش از خدا وفادارتر است، پس ای مؤمنان به این داد و ستدی که انجام داده اید خوشحال و شاد باشید و این است کامیابی بزرگ.

آن دوستی و رابطه ای در قیامت مؤثر است که در دنیا با خدا و انبیا و امامان و صالحان بسته شده باشد.

رابطه و دوستی با خدا او اولیاءش از طریق احسان، توکل، جهاد، تقوا، عدالت و توبه و طهارت بسته می شود.

وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ (۱)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُتَوَکِّلِینَ (۲)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلَّذِینَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ (۳)، فَإِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُتَّقِینَ (۴)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُقْسِطِینَ (۵)، إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلتَّوّٰابِینَ وَ یُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِینَ. (۶)

و شفاعتی در قیامت مؤثر است که انسان به وسیله ایمان و در حدی عمل و اخلاق زمینه اش را در دنیا فراهم کرده باشد.

سه مسئله لاٰ بَیْعٌ فِیهِ وَ لاٰ خُلَّةٌ وَ لاٰ شَفٰاعَةٌ هشدار بسیار شدیدی به اهل ایمان درباره ترک انفاق است.

ترک کنندگان انفاق علاوه بر دچار بودن به بیماری بخل گویا منکر خدا دادی ثروت و مالشان هستند، مسئله ترک انفاق چنان مورد نفرت خداست که در پایان

ص:۳۹۵

۱- ۱) - آل عمران ۱۳۴.

۲- ۲) - آل عمران ۱۵۹.

۳- ۳) - صف ۴.

۴- ۴) - توبه ۷.

۵- ۵) - حجرات ۹.

۶- ۶) - بقره ۲۲۲.

آیه شریفه به تارکان آن مارک کفر زده شده، و آیه کریمه قرآنیه آنان را مصداق کامل اهل ظلم بودن به حساب آورده است.

امیرمؤمنان درباره اینان که بخل مانع انفاقشان می باشد می فرماید:

«عجبت للبخیل یستعجل الفقر الذی منه هرب، و یفوته الغنی الذی ایاه طلب، فیعیش فی الدنیا عیش الفقراء، و یحاسب فی الآخرهحساب الاغنیاء:»

از بخیل در شگفتم که به فقری می شتابد که از آن می گریخته، و ثروتی را از دست می دهد که آن را می جسته، در دنیا هم چون تهیدستان زندگی می کند، و در آخرت هم چون ثروتمندان محاسبه اش می نمایند.

پایان این جلد ۳/۱/۱۳۸۸ نزدیک اذان ظهر

ص:۳۹۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹